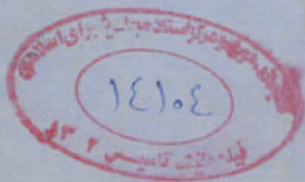


۴۹۰

کتابخانه

جلد اول و دوم حدیث  
ترجمه فارسی نسخ کاتبی

شماره ۱۳۰



بازدید شد  
۱۳۸۲

۱۱۵۳۶-ن

	کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب	کتب ترجمه و شرح مشکات المصابیح بغوی مؤلف عبدالحق بن سیف الدین الدهلوی
۸۸۰۲۱	موضوع شماره قفسه ۸۰۴.۴۵

خطی - فهرست شده  
۸۷۴۵



۲۶۰

کتابخانه

جلد اول و دوم حدیث مشکوٰۃ  
ترجمه فارسی نسخ کاتبی

شماره ۱۳



بازدید شد  
۱۳۸۲

۱۱۵۳۶-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب ترجمه و شرح مشکات المصابیح بغوی مؤلف: عبدالحق بن سید الدین الدهلوی	شماره ثبت کتاب
موضوع شماره قفسه ۸۷۴۵	۸۸۰۲۱

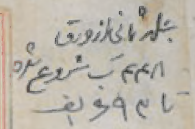
خطی - فهرست شده  
۸۷۴۵





باب در لواحق و منی است  
گذشت در باب سانی





شماره اوراق مجموعہ لذت این صدق فہرست  
تا آخر جلد دوم ہجرت کہ در این فہرست  
صفحہ گذشتہ است چپ گذشتہ لم لذت و ورق یک  
(کہ این صفحہ است) تا ورق ۵۹۴  
شمارہ ۱۰۰ اول و غلط است  
کہ نام اول است سناط فہرست -

در حقایق ورق پیر و پیر قر اگر گرفته غمره دست زده  
لبه از ورق ۱۵ ورق ۱۷ است و بعد از ۱۷ غمره و بعد از  
۱۶ ورق ۱۸ غمره زده ام قسطنطنیه (ورق دست زده از غمره  
سلسله خطی)







کونیه منقطع

ارسال می نمود و قال رسول الله کيفت و نزل امام شافعی اگر حدیث مرسل اعتقاد یابد بوجهی دیگر  
 مقبولست و از امام احمد و قولت بقول لا قبول و بقول توقف و اگر سقوط از انشای ساه  
 است اگر سقط و راوی باشد متوالی و بی هم با غذا از انقضای خوانند بسم سکون عین و فتح ضا  
 بیج و اگر سقطی بود یا زیاده بی هم بکار زد و جایار جا از انقطع یعنی شامل بجهان است  
 آنچه چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع است که از انقضای کونیه بسم و فتح لام شده و فعل از  
 تلیس خوانند و فعل از تلیس بکار نام و صورتش است که راوی نام شیخ خود را بر زود از شیخی که  
 فوق است و است و فعلی که موصوف است بدارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه کونیه عین  
 فلان و قال فلان و تلیس و موصوف و مکرر است که اگر ثابت شود که وی تلیس نیکند که از تلیس  
 و در آن غرض خاص باشد مثل افعای سماع از شیخ بسم و تلیس و عدم سماع و سمره و سمره حال کرب  
 طعن کرد و تلیس در لغت معنی عیب کالاب و سمره است و معنی احتیاط و شدت و اطمینان  
 آید و بعضی اگر حدیث تلیس بکار نماند اما بجهت و توفیق بعضی حدیث و استغناء بجهت قال  
 و از جهت این اعتراض خاصه که مذکور شد و اگر در شان ما بین از راوی حدیث اختلاف واقع  
 شود بحدیث یا تا غیر از حدیث و نقص یا بادل راوی مکان راوی دیگر یا سستی مکان و امثال آن  
 از حدیث منقطع خوانند و اگر راوی کلام خود را بر بیان حدیث در آورده بجهت غرض و معنی  
 از حدیث کونیه **بسم** این کلام مجزئ بکار در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا  
 اختلاف است اگر بماند که جایز است اما اگر کسی که عالم باشد بجهت لفظا و معنی و ما بر این  
 در اسباب کلام و عارف بود بخواس عبارت و معنی و ملاحظات و حفاظت کند زیادت  
 و نقصان راه نیاید و عنون **روایت حدیث** بلفظ فلان عین فلان و معنی حدیثی که  
 روایت کرده شده باشد یا باین طریق و عنون **روایت حدیث** بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر  
 حدیث که مرفوع بود و ندوی متصل از حدیث است بخوانند اصطلاح مشهور نیست و بعضی متصل  
 را مطلقا می دانند هر چند موقوف و منقطع بود بعضی مرفوع است که بگویند مرسل و منقطع  
 و منقطع بود و المعنی هو الاول **مسلم** و از آن م حدیث شاذ و سکو و محلل است شاذ در  
 لغت فردا گویند که از میان جماعت بر وزن افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است  
 مخالف است بحدیث روایت کرده اند از انقیاس پس اگر راوی آن نقد نیست مردود است و اگر نقد  
 است بحدیث در اینجا ترجیح است بر حفظ و ضبط بحدیث مردود و وجه ترجیح است پس از  
 که راجع است محفوظ خوانند و مرفوع را شاذ و سکو حدیثی که روایت کند راوی ضعیف و ثقات  
 کسی که ضعف وی کم بود و مقابل سکو معروف است پس در سکو و مرفوع هر دو راوی ضعیف

یکی ضعیف تر از دیگری و شاذ و مرفوع هر دو قوی یکی تخریض از دیگری و شاذ و سکو هر دو مرفوع و  
 محفوظ و مرفوع هر دو راجع و بعضی در شاذ و سکو حدیث مخالفت راوی قوی یا ضعیف کرده اند و گفته  
 اند که شاذ هر چه روایت کند نقد و منفرذ بود بدان و از هر جانب اصلی موافق و معارضه آن نیاید و  
 بعضی نه نقد اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنین سکو را مخصوص بصورت مذکوره اند از حدیث  
 مطعون بعضی بلفظ عقلت و کثرت غلط را منکر گویند و بزرگ اصطلاحات لا شاذ فيها  
 و معطل بصیغه اسم مفعول از لغت اهل اسناد بر گویند که روی علل و اسباب باشد که قاضی است  
 در حدیث آن و در حدیث یا بنا بر اهل مهارت و صراحت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند  
 و راوی دیگر موافق روایت کرد حدیث این را راوی را تابع ان حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل است  
 معنی اگر محققان بگویند تخریض و تبعات و متابعت موجب تقویت قیام است و لا یم  
 نیست که متابعت مساوی اصل بود و مرتبه اگر از آن باشد در مرتبه متابعت را می نماید  
 و متابعت اگر موافقی اصل بود در لفظ و معنی اطلاق می کنند و اگر موافق در معنی است  
 در لفظ نحوه کونیه و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابه باشد و اگر از دو  
 صحابه باشد و را شاذ بگویند چنانچه میگویند را شاذ و هر چند حدیث فلان و متبع طرق  
 و اسناد را بقصد معرفت متابعت و شاذ و پیاد کردن آن اعتبار خوانند **مسلم** حدیث  
 قسم است صحیح حسن و متبعی صحیح مرتبه اعلاست و ضعیف مرتبه ادنی و حسن و ضعیف  
 حدیث صحیح نیست که نقل عدل امام الضبط متصل است یا متباین باشد اگر این  
 صفات بر وجه حال و تمام بر است از صحیح لذت خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان باشد  
 راه دارد و کثرت طرق بر آن نقصان کرده صحیح بگویند اگر چه نقصان شده از حسن لغو  
 گویند و ظاهر کلام قوم در حدیث که در حسن نقصان در حدیث صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق  
 است که در حسن لذت و خفت و نقصان در مضبوط است فقط و باقی صفات بحال خود است  
 و در ضعیف حسن لغو نقصان در حدیث صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید  
 بیان کرد تا تعریف این اقامه منکشف گردد و بدانکه اقامه عدالت ملکی است در شخص حاصل  
 و باعث کرده او را بر ملازم تقوی و مروت و مدار تقوی اجتناب اعمال سیه است از هر  
 و ضیق و بدعت و در اجتناب از بیوه اختلاف است و مختار عدم اثر اطمینان است که از  
 طاقت بر و نت مکرر اهرار و دوام بر آن که آن نیز از قبل کبر است و بر ادعوت مکرر از  
 بعضی جناب پس و نقایض است که مقتضای حدیث و مروت است مثل بعضی مباحات و نه  
 چنانکه اهل و ثرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید بدست که عدل روایت عام

در حدیث امام که از حدیث ضعیف  
 تعدد طرق صحیح نقصان  
 کرده از حدیث

در حدیث امام که از حدیث ضعیف  
 تعدد طرق صحیح نقصان  
 کرده از حدیث



وین سید

تاس از عمل شهادت و عمل شهادت مخصوص است بکرم و ادب و حفظ و ثبت سموع  
و مر و نیست از قوت و اختلال کشتی که ممکن و قادر بر آن و در آن است ضبط  
صدر و ضبط کتاب ضبط صدر باشد و ضبط قلب است و ضبط کتاب بنگاه داشت  
و صیانت آن نزد خود و وقت ادا **مسلم** و جود طعن متعلق به ادالت را بحدیث است اندک  
کذب را وی دوم اتهام وی بکذب بیوم فتن چهارم جهالت بیجم بدعت و مراد بکذب را وی  
است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و حدیثی را که مطلقاً  
را وی بکذب موضوع خوانند و هر کثابت شد از وی بعد کذب در حدیث اگر چه وقوع آن در  
تمام عمر یکبار بود و اگر چه نبوی بکذب حدیث وی مقبول نیست بخلاف شاهدین چون ثوبان  
که اقالو له از حدیث موضوع هر اصطلاح محقق نیست و اگر اینه ثابت شود و منع و کذب  
در خصوص این حدیث و حکم بوضع و اقرار بکلیت غالب است و قطع و یقین را بدین  
راه نیست فان الکذب قد یصدق و اما اتهام را وی بکذب اگر مشهور و معروف شده  
باشد بر وجه کتب در سخن اگر چه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم از وی ثابت  
نشده و روایت مخالف قواعد معلوم و مقرر شرع نیست حکم دارد و این قسم  
مزدک خوانند چنانکه گویند حدیث مزدک را گویند حدیث و این چنین کسی اگر تو کند و توهین می  
شود و اما از حدیثی و سایر اصلاح در نامیه حال وی لایح کرده حدیث از وی میتوان نشیند  
اگر اشیای بطریق ذرت دروغی در کلام وی در حدیث نبوی وجود دارد و اگر چه بعضیت  
است اما در حدیث وی موضوع و مزدک تا غیر ندارد اما فتن مراد نبوی فتن در عمل  
نه در اعتقاد که از ادخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است  
که از ادخل بدعت دارند و اگر استعمال بدعت در اعتقاد است **مسلم** و کذب اگر چه در مثل  
فتن است و لیکن بحدیث طعن در وی و بنابر حکم او را جدا خوانند و اما جهالت را وی نیز  
سبب حدیث است چون نام وی معلوم نیست حال وی نیز معلوم نخواهد بود و نتواند ادعا  
کند که است یا غیر نقد چنانکه گویند از حدیث رجل و از حدیث از امامهم خوانند و حدیث بهم مقبول بود  
مگر اگر صحابه باشد که بجا حدیث اند و اگر بهم مطلقاً بعد از آنجا که از حدیث عدل او را در نقد  
اضافت و صحیح نیست که مقبول نیست چه تواند که با اعتقاد خود او را در نقد خیال کرده باشد  
و در فتن الاثر بنسب گویند نام او را نه بداند که فتن است و اگر امام حادق بگویند قبول است  
بدعت مراد بدان اعتقاد است چنانکه احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف  
و معلوم است از رسول صلی الله علیه و سلم بنوعی شبهه و تاویل بطریق محمود و عدا که گفته

است و حدیث متبرع مردم است و نزد بعضی اگر متصرف باشد بعضی دیگر و صیانت لسان مقبول  
و بعضی گفته اند که اگر کسی است ادبی متواتر از شیخ که معلوم است بضرورت بودن او از دین  
مردود است و هر که بنابرین صفت بود اگر چه مخالفان او را گفته کرده باشند مقبول است با القیام  
صنعت و ورع و تقوی و استیاض و مختار نیست که اگر ادعی باشد بدعت خود و در مقام تزویج  
و تزین آن بود قبول کند و اگر نه از این چنین بود قبول کند که اگر جزئی روایت کند که مقوی بدعت  
وی بود برین تقدیر مردود است و باطلی علمای حدیث مختلف اند در نقد حدیث از اهل بیع و ابوا و  
ارباب مناب زاید در جامع الاسول مسکود که اختر کرده اند جماعاً از حدیث از خود خارج و  
از انهایی که مسنونند بقدر تشیع و رفض و دیگر اصحاب بیع و ابوا و جماعه دیگر اعتیاض کرده اند نوع  
نموده اند از حدیث این فرق و هر کدام را بنیاست اشعی و تنگ نیست که از حدیث از خود  
بعد از حدیثی صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخبار است چه مثبت رسیده  
که این مردم وضع احادیث برای تزویج مناب خود می نمودند و بعد از توهین و جرح اقرار میکردند  
و اما علم **فصل** و جود طعن متعلق به ضبط نیز گفته اند اول از جهت فوط غفلت دوم غفلت  
غلط بیوم مخالفت ثقات چهارم و بیجم خود حفظ اما فوط غفلت و کثرت غلط نزد یکدیگر  
غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در سماع و ادای آن و مخالفت ثقات در سناد یا در  
متن را انواع متعدد است و این موجب شده و حدیث است اعتباری از جود طعن متعلق  
به ضبط از جهت آن باشد که باعث برخی ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از لغو و  
تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت و هم و نسبان را وی که بیان حفظ کرده و روایت بر سبیل  
توهم کرده که اطلاع یافته شود بر توهم وی بقراین و الزام در یافت علل و اسباب  
از حدیث معلول خوانند و این انقضای علم حدیث و ادق آنست و قیام نمواند نمود بان مگر کسی  
که داده شده او را فهم ثاب و حفظ و اسع و معرفت نام برات روایت و احوال اسانید  
و مشون چنانکه تقدیر از ارباب این فن بوجه دار قطنی که میگویند بعد از وی مثل و بی  
دیبا بنامند و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت تحت قاهر بود و متوجه و یقین علت  
کرد بر شال میفرمودند در نقد و در میان ما سوسی حفظ او بوی آن داشته اند که اصابتا و غالب  
بر حفظ و ایتان اگر ز سبب و نسبان نبود یعنی اگر حفظ و نسبان غالب بود یا مساوی بود یا  
صواب و ایتان این مردم صورت داخل در سوء حفظ است معبر غلبه و کثرت صواب و  
ایقان در سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی که حدیث وی معتبر نبود و  
این قسم را نیز شاذ گویند برای بعضی تخمین و اگر طاری و عارض شده باشد بجهت عارضی



اختلاف یافتند بکسر یا زاید بغير اوقات کتب این قسم را مختلف نامند و اگر جز را کسر باشد از  
اختلاف و اختلاف حدیث که در حدیث آمده است از آنکه بعد از وی کرده قبول کرده شود و  
اگر تکرار کرده و حدیث ختم نکرده و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را سابق  
و شواهد باشد و تکرار کند از هر دو توقف بر تکرار قبول در جهان و همین است حکم احادیث  
مستور و در مسند **مسند** حدیث صحیح اگر راوی یکی است از اعراب نامند و اگر دو بود و یکی  
کویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة بجزی رسد که توفیق  
ایشان بر کتب حمل نتوان کرد متواتر گویند و عرب را فو نیز گویند و اگر راوی یکی بود است  
که اگر در یک موضع هر چه چنین افتد غرض نیست ولیکن از او نسی خوانند و اگر هر چه چنین آید  
فرد مطلق بود و در ادب اگر از دو کس روایت آید نیست که هر چه چنین آید اگر یکی ابدان  
غیر نبوده و کتب عرب باشد چنانکه گفته شد و بعضی قیاس اعتبار زیاده برد و در مشهور و این است  
معنی قول ایشان که درین فن اقل حکم بر اکثر است فافهم و ازین جا معلوم شد که غرض از تفاوت  
بصحت ندارد و حدیث عرب صحیح میتواند بود چنانکه هر یکی از رجال دی تفاوت باشد  
و عرب بمعنی فادیه از حدیث که از اقسام طعن در حدیث است و اینست مراد صاحب  
مساجد که در بعضی احادیث بطریق طعن میگوید حدیث عرب و بعضی شاذ را نیز میفرماید  
راوی تفسیر کرده اند به اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی  
فرد نقد و آنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالف ثقات **و مسند** حدیث ضعیف است  
که یکی از این شرایط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا معفو و در راوی بعد از حدیث  
یا عدم ضبط و اسناد او یا تخطئه و تقسم بود بشدود و نکارت و علت موسوم کرد و در  
باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و شکر کرده و افراد او را کتب و مرآت صحیح حسن و کمال آنها و  
بعضی تفاوت و تفاوت مراتب و در حاکم این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت  
و حسن و انقیاد مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده و اندک از آنرا سبب ذکر کرده اند  
از آنکه هم عدالت و صفای رجال این اساندر را نامست ولیکن بعضی از آن فوق بعضی است  
اما در اطلاق اصح اساندر بر سندی مخصوص است علی الاطلاق اختلاف و توقیفی گفته اند  
اصح اساندر بنی العابدین از پدرش اجداد بعضی مالک از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند  
از سالم از پدرش ابن عمر و مرآت است که حکم بر سندی مخصوص یا صحت علی الاطلاق  
نتوان کرد و الا اکثر را بجهت علامت و حدیث از اساندر را بخدا حلف و اگر معنی دیگری کند  
چنانکه گویند اصح اساندر بنی امیه **و مسند** حدیث ضعیف است **و مسند** حدیث ضعیف است

فغان مسند درست و اسناد **و مسند** حدیث ضعیف است عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث  
حسن صحیح و حدیث عرب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن از آن  
باشد و صحیح نیز چنانکه گذشت اما در اجتماع عرب و حسن اشکالی می آید که ترمذی در حسن تعدد  
طرف اعتبار کرده است و آن با غرضات منافات دارد جواب میگوید که اعتبار تعدد طرق در حسن  
تزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وقت و اینجا که حسن را با عرب جمع کرده مراد قسم دیگر  
است و بعضی گویند که اشارت با اختلاف روایات کرده که بعضی غریب است و بعضی حسن یا واد  
بمعنی او است که کثرت و زود دارد و اگر عرب است یا حسن و قول با کلام ادب حسن اینجا مصطلح  
نیست بلکه ما یبذل الی الطبع تعبیر است **و مسند** احتیاج در احکام بجز صحیح جمع علیه است و  
همچنین بحسن لذات ترمذی و علماء و ان طبع صحیح است در احتیاج اگر چه در تکرار است و چون  
حدیث ضعیف تعدد طرق بر حسن برسان نیز میجمع است و اگر شهور است که حدیث  
ضعیف در فضایل اعمال معتبر است و در غیر آن مغرور است مراد است نه مجموع آن تعدد طرق  
داخل حسن است نه ضعیف صحیح - الا بعد و بعضی گفته اند که اگر ضعیف حدیث نیست موقوف بعضی  
روایات یا اختلاف یا تالیس بود و با وجود تفاوت مجرب بود و تعدد طرق و اگر از جهت احتیاط کتب  
راوی باشد و در حدیث و خطا و آنکه تعدد طرق داشته باشد چنانکه در حدیث حکوم بعضی  
باشد و در فضایل اعمال معمول و شاید که برین صورت مجمل خواهد بود و آنچه گفته اند که طوفی  
ضعیف بصفت افتاده میکند و قوه را و الا این سخن ظاهر الفاسد است قدر **و مسند** مرآت  
صحیح شفا و انت و صحیح بعضی اصح از بعضی است پس بدانکه ترمذی در جمهور حدیث نیست  
که صحیح بخاری تدریس بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح بخاری  
و بعضی مغایره ترجیح کرده اند بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح اعتبار حسن سیاق احادیث  
و جود و منع و ترتیب است و مانند آن میگویند که در حدیث خل صحیح مسلم در وضع و ترتیب  
و رعایت و تالیق اشارات و کاس نکات در ذکر اساندر نیست و این خارج بحث است بخانی  
در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان بود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی  
صحیح بخاری نیست بلیل وجود کمال صفات که در صحت مغرور است در حال وی و بعضی گفته  
اند که در ترجیح بر دیگری و مشهور ترمذی و ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم چنانکه بنویسند فی موفو  
و الله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم و بخاری حدیث متفق علیه خوانند و ما اخره بنی  
گویند و گفته اند مجموع احادیث متفق علیه و هزارا و سیصد است و شش است و باطل است  
جمهور محدثین است که اصحاب حدیث صحیح متفق علیه است بهتر از صحیح مسلم است

و حدیث عرب حسن

صحیح

۲۳۲۶  
احادیث متفق علیه و حدیث  
و حدیث مسلم است











صورتی که در این صورت  
۹۸۸۴

بخت گشته از آن شده حاصل شده و در کشتی مهر خاگردان کتاب بوده و حاصل از آن غرق چرخ  
 ننگ و دشت و توفان است و بخت برده و کارهای شتاب از دعوت بوده و در زمان فاری صبح خود  
 و حامی جزی که در **مکه مقدسه** **فاش کجای** **مکه مقدسه** آورده و اگر کسی بن اسمعیل چون از طلب علوم و  
 رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود از کشت اهل بخارا تعظیم و  
 کرم او از خرم او نموده و بفرستاد و ایستقبال کردند و قباب و ضیاع در آن کفر تک رای او را  
 در راه و در این بر روی ایشان ساختن پس در ده و بخارا بود و پیشتر حادث و فائده علوم هشت سال  
 داشت و بعضی اصحاب عرض و توبه حاکم بخارا را در آن شد که بخارا را استدعا نمود و صبح  
 حاضر خود و تاجیک که پادشاه اسماعیل و دو کاتب از قنوجا که بن اسمعیل فرستاد او را گفتند  
 حاکم بخارا و اعیان علم و هنرمندان بخارا را در آن روز صبحی از علم باید که او را در آن حاضر شود  
 و در آن روز بر روی او علم شود و در آن روز که او را استدعا نمود از بخارا که مجلس خاص  
 با اولاد او و عین سازد که در آن مجلس غریبان آن کس نباشد و اسماعیل صبح خویش نماید بخارا به  
 در جواب گفت فرستاد که من بخارا را در آن روز که او را در آن مجلس حاضر شود و در آن روز که او را  
 امریب و حشمت شبیان بخارا و حاکم بخارا و دیگران شد که حاکم او را در آن مجلس حاضر شود  
 بر روی او بخارا را از بلد و بر روی او و یکی چون وقت در رسید و در آن شب پیش نشین وقت  
 او را و در آن روز که او را استدعا نمود و اسماعیل از آن کس را در آن مجلس حاضر شود و در آن روز که او را  
 گفت اللهم از نعم ما قسطه و فی القبر و اولادهم و ائمه خداوند اتمامات زاهدی را بخت  
 کردند و از آن اتمامات ایشان و اهل بلاد و ایشان و اهل بلاد و حامی او را در آن مجلس  
 قبول کرد و آن مجلس که بود که از آن اختلاف فرمان صادر شد و عمل و اولاد و بزرگواران و کس  
 ماده و نفع خود را در آن مجلس که بود که از آن اختلاف فرمان صادر شد و عمل و اولاد و بزرگواران و کس  
 تمام در میان بر روی او و اسماعیل از آن کس را در آن مجلس حاضر شود و در آن روز که او را  
 عزت خلاص گشتند **مکه مقدسه** **فاش کجای** **مکه مقدسه** آورده و اگر کسی بن اسمعیل چون از طلب علوم و  
 رحلت بخارا بر روی او و اسماعیل از آن کس را در آن مجلس حاضر شود و در آن روز که او را  
 استدعا نمود که در آن مجلس که بود که از آن اختلاف فرمان صادر شد و عمل و اولاد و بزرگواران و کس  
 سر قزاق است معلوم وی شد که او را بن اسماعیل از آن کس را در آن مجلس حاضر شود و در آن روز که او را  
 نوقت کردند و بن کماله رجب فرار پادشاهی از آن اختلاف و احوال ایشان و نوقت  
 وقوع در وقت ایشان که در آن مجلس که بود که از آن اختلاف فرمان صادر شد و عمل و اولاد و بزرگواران و کس  
 و گفت اللهم قد قضاقت علی الارض ما حجت ما فاضل الک خداوند آنک آمد برین زمین با







نهری و حمامه که از این موضع روایت کرده اند که یکی بن سعد انصاری و دیگری بن ابی اکر از شیوخ او و از  
جلو تابعین از ان روی روایت حدیث کرده اند و بن جرج و سعد بن قنبر و سیف بن عیینه  
و از انماعی و خضر و لیث بن سعد و بن مبارک و شافعی و ابن وهب و عثمان بن شافع و اهل  
علم از روی جماع منقول و کلمات شان و تفهیم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع  
و ی قایل منقول و شافعی در شان او گفته اند و امام مالک و ابن عیینه و سید بن  
شافعی منقولست که در حق او گفته اند که العلما مالک ابن عیینه و سید بن شافع  
گفتند تحت او علم الساجد و حسن موعظ مالک و در ان زمان صحیح بخاری و مسلم و سنن  
بود و در باب این خالک یکی از کبار اهل جریت گفته اند که بن سرق و سید بن جریز  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم این را از مالک نسبت و از امام مالک منقولست که کسی باشد که  
من از وی کتبت حدیث که بهشتم کپی از آن مالک نسبت و از امام مالک منقولست که کسی باشد که  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم باقی الفایات یکو نمید و چون شخصی بطالع بدر برای مالک  
آمدی جاریه بخورد گفتی که برو و بر سر این شخصه کفنی میخواند یا حدیث را گفتی فتوی  
میخواند مالک و در ان روی جواب فتوی او گفتی که گفتی حدیث میخواند او بنشاندی و غسل  
ناله بر آوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و مستطیف ساختی و ساده بنهادی  
و بر بالا و ساده بپوشیدی و قاری بنستی الحمد لله و قاری و ادای آن شخصه کردی و او را  
حدیث شنوایندی آورده اند که مارون بن الرشیید را امام سلطنت خود برنده رسول طبع  
میکرد و امام مالک برین وی رخصت چون طلاقات واقع شد و مجلس بر سرش و مصاحبت  
و مکالمات انجام میداد مالک خواست تا مارون آید مارون گفت که رفتندی مسلمانان نقل  
نمایند و هر روز نزدیک ما میزاید و در زمان این و ما مون از او سماع حدیث کنند از وقت  
و امام مالک که بر این روی گویست و گفت که ما را بهر الوصیین لائق خوشی خود را اعلم  
و تو و لایا یعنی مکرر نیست که در ان عزت چیزی را گفته که او ندیده است از اشیخ مرثانه طبع است  
حجاب وی بایدند و علم حجاب کسی در دور وای که اگر کمال علم از غیر اصل و قبل نیست  
گفتی و بعد از خود و مرثانه که از غیر خود را بدید مارون با مصافحه آمدن و گفت قد  
ما شیخ جان مارون یعنی خاسته راست گفتی ای برادر من سبوی و لغزشی بود که از من  
را شنیدم و من از این خبر و مکرر از ان پرسش امین و ما مون را بدر برای مالک شنیدای  
است از ان که ما را بدادی که در کوطاب علمای او و در ان صفت ندی که و مکرر از  
داده اند که مارون بر مالک نریخته است و مالک بحدیث نگارن خود گفت که این مال را بحدیث























نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای از او این را است و بقرآن و پیغمبر صلوات الله علیه و  
 سلم خوان که کسب هدایت اخلاقی که ضلالت را بظلمات و انصاف را در اوج راه و نمودن بمعنی  
 بودن بمقصود و رسانیدن بان و این کار حضرت حق سبحانه و تعالی می نماید و چون در حدیث  
 آمده است که هر خطی که در وی نشود بنودمانند برکت است برده یعنی مقطوع از کثرت و بیاض  
 او و مصنف شهادتین را و گفت از شهادتین لا اله الا الله و کواهی می دهد و اخبار می نماید  
 بر سبیل جرم و قطع کثرت چنانچه برای برکتش غیر آن یکذرات که مصنف است جمیع  
 صفات کمال و برکت از حیات و نقص ردال و حده لا یزید و کمات و نیست  
 و نیست با جزو او از جهاد و کمون لیس و سید کواهی داد که باشد که هر یک از اینهاست و نیست  
 از شس و پنج و از عذاب و عتاب بعد و عذاب خداوند تعالی سبب دوستی و برکت و رفیع الیه  
 کیلیک بر آن که در اینها نیست و قرب در معانی سوطه معانی و برکت و آن نشانی  
 که مصنف و اخلاص و مویضات قلت و موافقت ظاهر و باطن باشد با جمیع استقامت  
 بر آن تا دور از غیبت که در قرآن مجید میفرماید ان الذی قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در این  
 جمیع و صیغ و استقامت و استقامت و تقوا و احاد و شهادت که در اینهاست و در این  
 ملاحظه کثرت و درایت الا و تعقیرات ذنوب و کشف معانی و اخلاص حاصل شود و در  
 ذات و مقولها سوسی سبب اول مقام قدرت و ثانی مرتبه جمیع و نیز گفته از جرم و شهادت  
 اخبارات بر سبیل جرم و قطع از امری برومی که مطابق واقع باشد و از اینست که نصف  
 این را استعد که در کمال از نفس خود کمال حمد و ثناء و اخلاص و در اینهاست که ایمان و شهادت  
 محمد اجد و رسول و کواهی می دهد بر سبیل تقی که میفرماید خداوند استاده و استقامت  
 بعنه و طاعت الایمان قدرت است انما کما می گفت و می نیست که اینست و فرستاده او را  
 معانی در عباد که راههای ایمان تا بریده نیست شده بودند نشانهای آن و در اینهاست که  
 بود و شهادتین آن و در اینهاست که با و مسرت و بی میا کشته بود که انهای و قوی آن درین  
 به هم که انقوی از جهنمی که از فی الصراط و حمل می گاه تا دهنست و پوشیده شده بود و جای آن  
 و مراد از طریقت ایمان نوا که اینها و سبیل باشد صلوٰت الله و سلام علیه و جمیع خاک بر او  
 و شهادتین اینهاست از عالمی دین و ساکنان طریقتین و مراد از اینهاست که اینهاست  
 انوار و مسرت کثرت از آن که در عالم و با کمال این خلق را نشانی می نموده و می فرموده  
 و واضح و روشن گردانیده انما از اعمال و اخلاقی و ادب و علوم و معارف و کمال  
 مختلف و ادب و تحقیق بیان و مراد کمال مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت نا

شکلی

خلفا جابیه بود و کتب بسیار میبرد کرده بود و خلافت و کثرت بر آن خود را از این جور میبرد  
 سن و فصل الناس بعد رسول الله پس در جواب او این کلام گفت و این جور می باشد است  
 در مویضات حدیث که از او کرده است در اینجا نیست و وضع با عبادت و حکم کرده است در وی بر  
 بسیاری از احادیث و غیره و در مخالفت آنچه از وی بود و از علم و شیخان و غیره و عیال در  
 بسیاری از مویضات بر وی بحث کرده و گفته اند که اینست بروی و نیست و وضع با عبادت و ادب  
 این جور می برد و شش مایه دو فوات در سنج و شش و شصت و شصت و در حدیث و ولایت انصار  
 الدین و این جور می برد که نیست شهور سبب تبیین ایس بان کرده است در وی طرفه ای می گزارد  
 باشد است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند و بحث و خلافت است خصوصاً بر طایفه  
 بود و در میان او کرده و در و انکار بر آن اند و در مویضات این قوم از کلمات نقلی عال  
 و در حدیث و نیست که در میان این طایفه علی را بکثرت و جعل و حاشا و با وجود آن کتابهای  
 خود را مضر را نه است کلمات و جنب کلمات ایشان و تحقیق این تبیین ایس است کرده  
 این را در آمد و مغرور ساخت و وی اگر بگویند که در غرض من اظهار علم و با نیست است  
 تا انچه آن گفته بر تشنگی می وادعای علم و لیکن از اوطاع و زواری را در قتل در و در و در  
 ولایت و خلافت آن و از کمال و علم و فقه و صیغه از اینهاست و ظاهر و شهود و می از  
 مکران طایفه است و در این حقیقت و ادب اینان سدی احمد و زوق کثرت است که در کرده اند و این  
 این کتاب و می که مورت سونظن است بر کمال و شادی و گفته و در الهام که کتابی است از جهت  
 عدم و معصیت و غلر حال و سابقه تقدیر لازم است ترالات این و معانی است که در کمال  
 در مقام نصیحت و نیز که بر آن معصیت اقتضا باید که تعرض بقول کند به بر قابل در آن  
 ستر را با بر و ارج است و انصاف در حق لازم و دینا می که صاحب و مشهور و انفس  
 باشد معلول و این طریق اسلام است و است و تحقیق جواب داده اند از کمال است این  
 جزی و از او کرده است در شان این طایفه و انکار کرده است ایشان را بگو ایهامی شافی انچه  
 قوم بد آنچه جمیع یکدیگر میان طریقت و اصلاح و بدین معنی و بر و بر نموده است از انچه علم  
 عیفت الدین با فنی و نوالیت خود و سبب ای احمدی از ذوق را که نیست دقیق چنین سبب سبب  
 بقول الطایفه بنظر اهل علم از انچه و الطایفه که سلوک کرده و در وی طریق انصاف و بیان کرده  
 است حق را به کثرت و انصاف و علم و ادب و انکار کتاب و اجازت و اجزایات ان که در حدیث  
 سیدی الشیخ اقبال الامام عبدالوهاب استی و نیز که در من بعض سبیل از او در مال خصوصاً  
 در سال مرگ الجور فی الطیغ بن الطریقت و با انصاف و با انصاف و این جور می عالم فاضل چنین

طیغ



















































جوابش آنکه در نفس نفس است  
که نفسش در وقت خواب می آید  
و در وقت بیداری می آید



















نماز که در روز اسلام است و استقبال قبله و روی می آورد بقبا که گویست و اگر کعبه نباشد  
 و بجهت و روی که در شهر ما واقع است مسلم الله می گویند و کسی که مسلمان است که او را است  
 عهد و امان و همانست خداوند و زمانه که بر ذال یعنی عهد امان و ضمان و حرمت و حق آید  
 این معانی بر یک سبک بیان و اهل فرمودی که بگویند هم از صحبت است که در عهد و امان و ضمان  
 مسلمان در آمده اند خداوند و عهدی در پیش غرض و عهدی که خدا را در عهد او سبحانه و تعالی  
 بقدر توان و سکون خاطر که فاست از اخفا یعنی عز و عود و شکنی کردن و اخفای کردن این سرچ  
 کردن که اگر اهل اسلام از شما دین و عیان بخت است که این سرچ است نهاد است  
 بر اسلام و غیر مسلمانان از غیر مسلمانان چه هر که باز نگردد و چنانکه مسلمانان بیکدیگر در عهد  
 دارد و اعتراف می بخند و می مصطفی صلی الله علیه و سلم و قبول آنچه آورده از نزد خداوند  
 کردن که استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون نماز کرد که گویا از آن ذکر که در بخت  
 است که قدم قبله مشهور است و مخصوص نماز با اختلاف قیام و قنوت که در آن از اهل  
 کتاب نیز دارند و هر که کل بجهت این مخصوص با اهل اسلام و یهود و نصرانیان و زنده الهی  
 و این اینه هر روز می انداخته قال لا اعراب الله ایامی پیشانی بفرمایند علیه و سلم استقبال  
 پس گفت ان اعراب با حضرت و این علی علی را نام او مطلقه و آن بر کار که اذاعه و است  
 بخت چون بکنان کار یاد ایم هفت لقال گفت حضرت در جواب ان اعراب عهد و امان و عهد  
 و ترک بجهت برستش میکنی خدا را و ترک میکنی و از او می خیزد این شهادت و این ذکر و از  
 جهت شهرت آن و در او با ترک بجهتش تیان است یا بکار که روی ترک میکرد و خلق  
 بخدا و خدا را عایشه از آن ترک اصراف و زنده و ظاهر در حدیث این معنی است بعد از آن  
 بان که عباد الله بقول خود و تفرع الصلوة المكتوبة و بر باقی گذاری نماز فرض و آن نوشته  
 شده و حکم کرده شده است بدان و توفی الکوة المرفوعة و می گویند که فرض کرده شده  
 است زکوة نام همین نوشته است و هر که زکوة ای صدقه است و لغوم رمضان و  
 روزی مبارکی ماه رمضان را تخصیص کرده که فرائض را اگر اهل کجای از آنش دفع  
 و در آن در بخت که نیست و نماید که فرائض و اوقات زیاد و برین خود و چون از  
 طالب اصل آن در بخت قال گفت و الذی نفسی بیده و سکون بان خدا و انشا  
 فاعلم من دوست قدره است لا ازین علی و انشا و لا النفس من زیاده و بخت برین عباد  
 که فرمودی جزیرا از نواقل و نقصان گفته این فرائض جزیرا و صاحب این طالب باقی است  
 باشد بهر که بزرگ منی بود و بزرگ نواقل فرائض از انرا ب و در جاده محروم با اورد

زیادت رحمت روح است و نقصان از آن مثل زیاده رکعت و نقصان بابت و بخت  
 که زیاد میکند در سوال و نقصان میکند و قبول یا این سایل رسول قومی بود پس میگفتند  
 خود و زیادت و نقصان کنیم در ساینده احکام بقوم خود یا این کلام که است از سالی و شهادت  
 و اخذ و تمام بابر شام و حقیقت کلام او نیست فلما و لیس هرگاه که روی کرد ایشان از آن  
 و بخت داده و رفت خال البی گفت بفرم صلی الله علیه و سلم بر آن بظلال رطل سن اهل  
 کسی که شاد بگرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بخت یعنی هر که بخواد که بختی را  
 بزند بظلال رطل البس باید که نظر کند بسوی این مرد و بجهت او را چون بخت صدق بخت  
 و عقیقه او را با حکام دین مشاهده فرمود و بشارت داد او را بخت متفق علیه و سلم  
 بر عبد الله الشقی قال قلت سیان بر عبد الله الشقی علی جمعی که میبایست عامل برین بخت  
 بود بر طایفه یعنی عبد الله گفت گفت بارسول الله فعل فی الا اسلام تو که بگو برای من در باب  
 اسلام و ایمان یعنی کلاما اسلام و احادیث که محتاج بشوم که رسم از آن سخن چه میگوید  
 بعد از تو یعنی جز تو با بعد از تو در حق تو از عالم فی باده ترک و در روی ای بجای بود که ترک  
 این روایت پس معنی او است قال گفت بخت در جواب وی قال است باندتم اقم  
 بجا بیا آن آورده ام بخدا بخت استقامت در بران یعنی گواهی ده بوضاحت حق با اسام و افعال  
 و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه فرموده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است  
 تمام آنچه را که بان ایمان باید آورد پس از آن تا آنکه کسی که بخت آن قیام نماید و بران استقامت  
 و در حق استقامت ملازمت کردن است راه رست را و رست را و رست را و رست را و رست را و رست را  
 بجای آورد بخت جمیع او را و نواهی را بر او و در اقامت و ثبات و اعتدال بی نفع و ضرر و فراموشی  
 گفت استقامت الامر اقل در شرح حکم گفته استقامت استوار است در اتمام حق بر سنج  
 سدا و اخرا و تفریط و قوا و عدل و تفریط فرموده که استقامت بر داشتن نفس است بر  
 اخلاقیات کتاب و سنت و فرائض و مقادیر استقامت است و استقامت است و استقامت است و استقامت است  
 از و سایل و اول مسلم و این طریق عبد الله می انداخته قال جابر بن عبد الله رسول الله علیه  
 علیه و سلم من اهل محمد و ابنت از طوک از عشره مبشره است و برادر زاده ابو بکر صدیق است  
 و عبد الله و منافق او را در کتاب مذکور کرده است و الله تعالی گفت که مردمی که بگو  
 بخت از اهل کجای بختی و نون و سکون و جبر نام بلاد عربت از شما نازین عراقی حاصل  
 مقابل عوز و کجای در اصل بنین اندر که نوزدها که عوز بخت عین بنین است تا با اهل  
 برانده سوی رست جمع و می شود که در حال کمی شود و او از بخت و فقر از او می بخت و حال



















خلیفه و ایت است از پس که حضرت در آن حال که معاذ و بنی او بود گفت یا معاذ قال گفت  
 معاذ لیکست رسول الله و سعدیک ایستادگی و اید در صفت و فرمان برداری تو ای رسول خدا  
 یاری منم ترا قال گفت بخفتت بار و کبر یا معاذ قال گفت معاذ لیکست رسول الله و سعدیک  
 قال باز گفت بخفتت یا معاذ قال گفت معاذ لیکست رسول الله و سعدیک گفتار بار و کبر  
 معاذ را و معاذ این کفر گفت و در وی نیک و بمالفت است در آن ای این کلام و بنیاد و مشا که  
 معاذ برای استماع آن و معنی لیک اجابت و فرمان برداریست و معنی سعدیک یاری داد  
 و موافقت کردنت یعنی ایستاده ام بخدمت و اطاعت و موافقت تو بفرمان  
 سخرهای قال گفت بخفتت ماسن احدیست بدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله  
 حج یکی که گواهی دهد و بگوید با کفر خدا کیست و بجز خداست اوست حد قاسم قلنا از  
 روی صدق و اخلاص ناشی از این امر از شما نیکند و لفاظی لا احره الله علی الله که اگر  
 حرام میکرد آن خدا نتوانی گواهی دهنده را بر پیش و در حق کفری کاوان ساخته شده است یا  
 حرام میکرد و اندر وی قتل و در عار و این لیب میگوید که این حکم پیش از تولد فرایض و او  
 و نواهی بود پس بصری گفته که در او گفتن این کلام است با دلی حق و فریضه آن و بعضی  
 گفته اند اوست نزد من و بنی گفت و در آن قال گفت معاذ یا رسول الله افلا احره  
 الناس یا ایس زما غم این خبر پیش مردم را قلب بشیر و ایس شایسته این بدان و چون  
 شوند بدان قال گفت بخفتت اذا بیکلوا اکنون که چندی مردم را بدان و کبر میدهند  
 عمل را فاجر بها معاذ عند من یسخر و او باین قصد و باین کلمات معاذ نزد من خود را  
 شما رجبت احر از گردن و باز ایستادن از بزرگمان علم و ترک تبلیغ این کلام مضموم  
 میکرد که نبی از اخبار پیش از نبی از کمان علم بود و متفق علیه **این** چه در زنی احدی عذر  
 زنا و صحابه و معاذ قال یشانت و مذمب او که از مال است اگر حق آن ادا کرده  
 باشد مناقب او بسیار است در آخر کتاب باید آن الله تعالی قال گفت ایت البی اعم  
 بجز را صل الله علیه و سلم و علیه تو باد بعضی و حال آنکه بود بخفتت جابر سید و موافقت  
 آنحضرت در خواب بود غم آینه و قد استیظف جابر اعم و حال آنکه تحقیق بهار شده بود و ذکر  
 این احوال از برای تحقیق و ثبت مرید اطلاع بر احوال زینت میکند تا بدانند که روایت از  
 روی نیست و تحقیق میکند با ذکر احوال محبوب یا قطع نظر از آن خیرین و ولدیه است  
 و غالب این وحی در همین تمام شد پس ذکر آن را بخت نیز نوازند و اهدا علم فغان  
 گفت آنحضرت ماسن جد قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله

و در آنجا که است این کتاب را در آن وقت که است  
 و در آنجا که است این کتاب را در آن وقت که است

بر اعتقاد این کفر و وجه مناقی آن گفت و ذکر او داخل است که اگر کسی آن بنده بخت را بخواهد  
 میگوید بخت گفتن من و آن نقلی و آن مرقی ایامی در این بخت را اگر بنده باشد آن بنده  
 و ندوی کرده باشد قال گفت بخفتت و آن زلف و آن سرق و می در آید اگر بنده باشد و در  
 کرده باشد و چون این حکم مستبعد و مغرب نموده بود باز اعاده کرد از برای تحقیق و ثبت  
 و نواز که اگر او اعاده از جهت کمال بر و بر بخت حق و کمال کسری غمت و بی حل و علا باشد  
 باز میگوید بخت گفتن من و آن زلف و آن سرق علی ریحانف ای در می در این بخت را در غایت  
 این در و سخر بی کجاک مالیدن مشتق از عالم بخت را یعنی کمال کتاب از خوار و انبیا است  
 یا اگر است چون ابوذر استعدا کرده استغراب نموده این حکم را گو یا مطیع و محبوب و دوی  
 خلافت آن بود پس حکم کردن آن موجب خجاری و شکست اوست و او را با کراهت و حیران  
 او در وقت آنکه مردم میگویند فلان بر رخ او این کاره گو یا این سخن گفت یعنی دارد و  
 کان ابوذر و احدث بعد و بود و در حقش یکبار باین حدیث قال میگوید این  
 کفر را که و سخرانف ای در جنگ کشیده بود از حضرت و حق خود را از کمال شکایت  
 تحقیق آن و الله اذ بدان **این** که در دشنام من آن محبوب بهانه یکیشی و کفریست و در  
 دلت آن در دلت متفق علیه باین حدیث و انشال آن و دلالت دارد بر آنکه  
 اگر چه قاسق باشد و مرکب کبر می در این بخت را یا با بغض و مغفوره بر و در کمال بغض و  
 خود یا شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از تقرب و در او را در این در پیش بده که  
 و اما حدیث حرام بودن او تا اول اوست که در حدیث معاذ گفته شد و مذمب اهل سنت  
 و جماعت ایت که قاسق بودن است و مال مومن آخر نیست است و اجابت  
 صحیح درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه قابعین بهرین بوده اند و اعدا  
 است پیش از ظهور اهل بیت از مغز او باین حدیث و مذمب ایشان نیست  
 که قاسق بودن نیست و محذرت در مار و علقه اخلت حقیقت ایمان و این  
 میگوید که اگر کسی بنده بگوید لا اله الا الله بخت را بداعت میکند و او را بر اعتقاد خود  
 ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگوید که این اعتقاد مردم را از رفعت و بخت  
 می برد و چنین است که این میگویند چه بخت و چه عبادت در شان عصا که و رود  
 یا در بسیار است و آن کاف است در آنرا و از جارا که خواهند بر جمعیست عذاب  
 گفته که مرون از حد و عصا باشد فاده است که اوله ده عذاب مسلمانان که با کفر  
 و عذر دینا باشد که بخت از مال است و در بعضی روایات بنده را رسالت اعاده و

و در آنجا که است

و در آنجا که است











































و نیز در بحال مسلمان نیست که از میان پاک بجز این باشد چه در اینها باطن محالست ظاهر است  
 چنانکه منافق را دل بازبان نمیست و مسلما از این یک باطن صفات عاده نکند و معبر را  
 باشد تا مبادا بدین خود و رفتن بجهت نفی کثرت و باطل علامت نفی سلم  
 وجود نفی نیست و بحقیقت هم ادا اندازد بر مومنانست از انصاف این صفات  
 و نشانه و تعلیق نظر آن کسان که این صفات دارند و بعضی گفته اند این کلام بحقیقت نشانه  
 دلداری است بر این شخص منافقان که در زمان آن حضرت بود و صلی الله علیه و سلم مذکور  
 صفات ایشان تا اجتناب کنند و چه در اینها نشانه صحبت ایشان و تقوی با ایمان و احسان  
 نکرد منافقین نشود و با عفت بجان نزنند و از اینجا معلوم میشود که مومنان صحابه  
 این صفات نبود و وجه اول ظاهر است **مسئله علی بن عبد الله بن عمر** و قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم اربع من کن فی جماعت خصلت در وی کان منافقا قال صلی الله  
 علیه و سلم منافق سواد فی این عرض ایمان و حسن کلمات و فصل من و دیگر باشد در وی یک خصلت  
 این چهار خصلت کانت و خصلت من اتفاق باشد در وی یک خصلت از اتفاق و  
 بهمین قیاس دوسری میماند که اگر در آن خصلت را و آن چهار خصلت نیست ادا  
 این خصلت چون امانت پرده شود و افتخار کرده شود و بروی خیانت کند و ادا است کتب  
 و چون بسختی کند و دروغ و ادا ادا دهد و چون عهد بنده بیک عهد شکستن از یک بعضی  
 خلاف عهد کردنست و فردی خاص از دست و ادا ادا هم فرود چون بدل کند و بیک  
 با هم دروغ گوید و سرکش و دروغ بگوید **مسئله علی بن عمر** می انداخته قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المنافق کاساة العنبره بین الغنیمین حال منافق و مثال  
 او مانند کوسبند است مایل و مژده میان دو کله کوسبند تغییر از مژه مژه و بسوی این کله  
 مکلر و از مژه مژه و بسوی این کله در کار دیگر چنانکه کاهی منافق بحاجت طایفه می آید  
 و کاهی بحاجت دیگر و در وی می کند و در اصل غایر ماکه بجز آنکه می کند و دانی  
 یا بیک روی بر چند روه **مسئله** **الفصل الثانی** در صفات منافقین و صفات مومنان  
 سیم معاصی است ساکن کوفه و حدیث او را اینست و از آن مژه مژه هر که کثرت  
 حاضر شده گویند که حدیث بن مسعود از وی روایت دارد و می انداخته قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم اربع من کن فی جماعت خصلت در وی کان منافقا قال صلی الله  
 علیه و سلم منافق سواد فی این عرض ایمان و حسن کلمات و فصل من و دیگر باشد در وی یک خصلت  
 این چهار خصلت کانت و خصلت من اتفاق باشد در وی یک خصلت از اتفاق و  
 بهمین قیاس دوسری میماند که اگر در آن خصلت را و آن چهار خصلت نیست ادا  
 این خصلت چون امانت پرده شود و افتخار کرده شود و بروی خیانت کند و ادا است کتب  
 و چون بسختی کند و دروغ و ادا ادا دهد و چون عهد بنده بیک عهد شکستن از یک بعضی  
 خلاف عهد کردنست و فردی خاص از دست و ادا ادا هم فرود چون بدل کند و بیک  
 با هم دروغ گوید و سرکش و دروغ بگوید

خصلت هر یک از اینها

اعین و اینها اندر او چهار خصلت است از غایت مرد و خوشی که هر مرد و خوشی در قوت  
 با هم بهتر از خود و غم و سخت برسد عالم در نظر آنکه که در وجود خوشی و شادی و بدوشی  
 نماید و چنین گفته اند شرح این کلام ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد است که اگر  
 بشود و مستطاب و امید و خطیوایم و وجود اتعاصیک و چه هر که اشتباه دارد و نگران بسیار چنانکه  
 میگوید چشم من در راه اشتباه تو چنان است **فاتیما** رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه بود و بی غیر  
 هزاره صلی الله علیه و سلم قال له عن سبع آيات حیاة پس پرسیدند بحقیقت را از آن ظاهر  
 و پدید آید تا در پیغمبر رسیده است که او این سبع آية حیاة نبوت میفرمود موسی علیه السلام چنانکه  
 فرمود و قد آتانا موسی سبع آيات حیاة یعنی بی بیضا و عصا و امثال آن که در تفصیل بیان  
 کرده اند و لیکن آنچه در حدیث جواب ایشان مذکور است احکام آنکه میروان ملل ایشان را  
 پس بعضی میگویند که بحقیقت صلی الله علیه و سلم جواب اشاره کرد که سوال از سوره که بیکند  
 از احکام که کلام که هم فایده است و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه علم با است  
 مسخر است و بعضی گویند که بحقیقت بعد از ذکر این جواب اینها شود و احکام دین بر آن  
 که برای انداز و ارشاد و راهی از این جهت مشهور و ذکر کرده و بعضی گویند که آیات نبوت  
 احکام است چه احکام فرع علامت و نشانه بر سعادت کسی بدان عمل کند و شفاعت آنکه عمل کند  
 و این احکام ظاهر در دین و مشهور اند در جمیع ملل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بعد از این گفت پیغمبر خانی صلی الله علیه و سلم لا تفرقوا بینه و من یفرق بینه فانه یفرق  
 در وی نمیکند و لا تفرقوا بینه و لا تفرقوا بینه و لا تفرقوا بینه و لا تفرقوا بینه و لا تفرقوا بینه  
 حرکم که انداخته است خدا بفرمانش که در آنکه بخی شریع و لا تفرقوا بینه و من یفرق بینه فانه یفرق  
 و فرار است از این بخت میباید او را و نیز باید قصد او را بدو و انچه می سلطان است  
 کسی که او را در سلطنت و قوت و زور است بفرمانش که او را و بیکه از ارسان و ظالمین  
 چنانکه زور سلطانین می را بیکر انداخته و کشتن و مصادره کردن بپند و لا تفرقوا بینه و من یفرق بینه فانه یفرق  
 تا کلام از او را بخورید و لا تفرقوا بینه و من یفرق بینه فانه یفرق بینه و من یفرق بینه فانه یفرق  
 لظراف یوم الحیث و بخت نمیدور و بیکر انداخته از برای کجاست روز جنگ کافران با حق  
 این حکم میباید را شایسته است بعد از این ان حکمی دیگر نماند که در خصوص پیوسته و فر  
 و حکم حاکم الیه و و اجبت بر شما که پیوسته با مخصوص ان عهد و اقی است که از برای  
 حدیث که پیغمبر را فرمود در شکار کردن و در شکار کشتن که انهار از ان و گویند که سلطان  
 ده حکم برای سوال میباید ساخت و در هر که مخصوص با این است در اول پیغمبر داشتند و انچه



















































یا نفعی میکند و او ایجاباً یا محسوساً یا زنا و یا با تسبیح و مطهرت و تقبیل و می  
ایستاد و عدم استعمال فطر که بدان دریا بدین را و نیز کنه میان حق و باطل یا بجزایر بقدر او را  
درین خود میگرداند و با وجود نظر صحیح و در یافت حق تسبیح ایشان میکند و اختیار درین  
اسلام نمی نماید و البتة جمیع مسلمات و امور و مآثر و انکار در ذات و مشهورات جمیع مانع از نظر حق  
و در یافت نزد حکم تعویذ و تنفیذ نیست که باعث بر تعلیل و اتباع ایشان و استماع مراد و  
سجانه فطره انداختن فطرتی است علیها لا یتبدل بخلق انداختن یا بحدیث مذکور کرد و اگر  
گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد و تنویر و تنقیح پس لا یتبدل بخلق  
چون درست است چه آنکه این استقامت و در یافت صفتی است که ممکن نیست تبدیل  
و از آن آن چه این استقامت و تنویر که تبدیل کرده و اگر مضار و خلاف مقتضا آن بود  
و فطر صحیح کند و از آن بطور زیر سی این استقامت بحال خود است و حجت است بر  
و اگر مانع از ظهور از آن وجود نمی آید و ستر میماند تا فی زاد و نقصانی آن و اختیار میکند  
بزدین اسلام را که حسن و بی ظاهرت نزد ارباب عقول سلیم و نظر صحیح باشد چنانچه  
است بر حجت بر خواری تا با خدا نماند و ایمان پذیرد و حجت آن و از این گفته اند بعضی  
از فضلا که فطرت سلیم محبوب است بر اختیار درین اسلام و مراد بولا در فطره این است  
که مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از آنکه پدر و مادر کار میسازند تا با حجت  
ایشان محکوم بکفر است بر انصاف مولود بحقیقت اسلام که از کما است  
معقوب است و مادر و پدر وی تبدیل پذیر است و اگر بلا تبدیل طلق اعدان مراد و اندکونی  
باید که تبدیل کند و اگر در بعضی روایات علی فطره الاسلام یا علی اللیله عبارة از دین اسلام  
امرو امام ادعاست گفته شد یعنی تسبیح و تنهلی سلام زاننده شد اگر افعی از خارج پیش  
می آمد اختیار میکرد و از او طرح زیاده برین سخن کرده بود و وجه دیگر این بوده شده است  
اینجا اندک گفتار کفایت بعد از آن تسبیح که در ولادت مولود در فطره و عمل قوم و در فطرت  
او و مانع از خارج را باید پس سلامت و در حق نقصان پس از آن بقول خود که تسبیح  
جمیعاً چنانکه زاننده میشود و چنانچه تمام کامل علیه الا عضا و تنهلی جمیعاً است از تنهلی  
زبانین و مانع از آنکه زاننده را دست از تنهلی که در خارج از دایره درادی و تحقیق این فقط در  
شرح بهتر این واقع شد بل بخون و بهامس جمیعاً یا باحساس میکند و می بیند خدا و  
بهامس زاننده شده و هیچ چیز نمی یابد پس یا لب بریده و اگر از خارج افعی بحال  
وی شرف نیست و چنانکه سزا بود نمی قبول است گفت و خداوند اخفرت این را فطره

۴۳  
۱۲۲  
انداختن فطره پس علیها لازم که در خلقت خدا را که در او سبب از آن و دایم باشد بر مقتضا  
آن لا یتبدل بخلق است نسبت قهر و تنهلی بر پدرش خدا را و یا به تنهلی و او را از آنکه درین  
القیام یعنی موجب فطره و مقتضای وی درین رست و در نسبت منفق علیه و در این  
موسی الا شعری رمی انداختن فطره فطره رسول خدا موسی اشعری گفت ایستاد و میان  
ما و خضر خواند و برای و عطا و تنهلی و او تمام نمود بحال یا به تنهلی علیه و سلم بحسب کمال  
برنج سخن فقال پس گفت اخفرت آن را فطره لا یام برستی که خدای تعالی خواست میکند  
و عاقل نمیشود از حال زندگان و احوال تمام کائنات این تخفیف کمال است از آن پنج کلمه که  
خدا جان گفته اند و دوم و لا یسب لسان نام دینی یا زنی و بی مرد و او را خطاب کند یعنی  
بر وی خطاب و با حجت خبر بر این که کمال تخفیف را با حجت خوب ماکرون نامکن بود و خوب  
لازم نماید یکم یوم تخفیف الفطره بر حجت میکند فطره را و بالا میرد از فطره کبریا  
و سکون سبع مهر یعنی رزق اید پس در معنی آن این بود که بیضا الرزق لمن یشاء و یقدر  
معنی فایز میکند و تعالی رزق را هر که را بخواهد و تنهلی میکند و از تنهلی که بخوابد و فطره معنی  
میزان نیز کند و از تنهلی طهر و ناسب است کثرت اینده گفت بده میزان تخفیف و فطره  
و معنی تخفیف میزان و رفع آن و وزن کردن اوراق نیکان که ناست از جناب تقدیر و احوال  
ایشان که عادت برگاه غره و تعالی و دایم اینده مقادیر را تمام فرشتگان را که  
میکشاند بران یا اشاره است بقول حق سبحانه کل یوم یوفی ثمن و ما کوی تعالی حکم  
می کند در خلق خود میزان عدل و این و جبران کلمه مکرر و مقرر کرده و دوم کرده که لا یسب  
آن یام است چه هر که در فطره و بران تصرف وی دایم و مستمر باشد خراب کردن و غافل  
بودن او را سزا نود و کمال باشد کلمه چهارم یرفع الی عمل اللیل قبل عمل النهار و بپوشند  
میشود و بالا برده میشود و بسوی درگاه وی عملهای نیکان که در شب میکند و پیش  
از عمل نای که در روز میکند و عمل آنها قبل عمل اللیل و در بپوشند و عمل روز پیش  
از عمل شب یعنی هنوز روز نشد و عمل در آن واقع نشده که عمل شب بالای بر بند و شب  
نرسیده که عمل روز بر نرسیده و در سزا نعت ملائکه موکل با اعمال عباد و در  
ایشان امر و رست عرف ایشان بحال عرض و معاصی و مآثر و قدره ایشان در رشت  
اعمال در آن ساعت جز فقی میان روز و شب جز آنکه و جز لا تجری بود یا مراد آن باشد  
که در بپوشند و عمل شب پیش از بر داشتن عمل روز و عمل روز پیش از بر داشتن  
عمل شب و یک را جدا جدا برگاه میزند و عرض میماند و این معنی از عبارت طهر و ناست و ملائکه



















حق بعضی رفعت کرده بعضی کرده از جهت تعدد سطوت جلال حق پس آنها که رفعت کرده اند  
 که در ایشان نور جلال را و اصابت که لها از او انوار کرده اند و هر چه مانده از ان نور و هر چه  
 که موقوف از ان نور و موقوف از اصابت حق است و در نظر صحیح و این صفات ندارد و جوهر طلیت  
 نفس و طبیعت هر آدمی از حیثیت روحانیت و جوهر طلیت منتهی رشد و هدایت و از حیثیت  
 نقیصت منتهی فی و صفات و بعد از وصول به بلوغ اصابت نظر صحیح و تحقیق و هدایت  
 حق و انوار نور و حجاب و حجاب است از حضرت وی و اگر ان شبه محکم نفس اماره و  
 مغفوره و بر طلیت و صفات مانده سابقا معلوم شد که سابق و را در خلافت و انوار  
 انوار به نسبت تقدیر و علم و اراده اقی است و با حقیقت فطرت منافاة ندارد و با حقیقت  
**و این** است و حق الله تعالی که ان رسول الله گفت انس بود و بعد از صلوات بر محمد و آل محمد  
 بسیار میگردد گفت انس این قول یا مطلب القلوب است قلبی علی و یکای که دانیده و دل از  
 بحال ثابت دارد و این مرادین خود بطاهر افاضت قلب ذات شریف خود کرده و در حقیقت  
 طلب دعا برای است است چه وی مطاع علیه و سلم مومن العاقبة و محفوظ القلوب  
 است و همچنین در جمیع احوال و مقصود اصلی تعلیم و تفسیر است چه بطریق تقریر و کتابة  
 و هذا انس گفت گفت یا نبی الله ما سألک ان یجوز علی ایمان آوردیم ما بخواهیم و حاجت به  
 و بعد از آن که او در تو از اهل تحاف علیا پس ایامی زنی تو را زوال دین و ایمان را و  
 نظری تو و نقصان جان که این دعا میکنی قال نعم گفت آنقدره اوی می رسم بر شما ان  
 القلوب بن اربعین من اصابع الله ذرا که او لها در معرفت و قدرت الهیت بقیه است  
 انشاء میگردد و طهارت را چنانکه میخواهد و راه از غری و این ما به **و این** است و موسی بر حق الله  
 عز قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل القلب حال و مثال دل و قلب گویند  
 از حال بحال که در ارض خلافت مانده بر لب در زمین و شست که قلبها را باغ فطره بطن  
 میگردد انرا بر ابدی متصف و میگردد و ظاهر از ان جانب باطن بهیچین و لها در خواطر و  
 حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و عادت میشود و میگردد و اندر واه **و این** علی قال  
 قال رسول الله و این است از علی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم لایوس عبده می یوسن باریع ایمان می ارد مومن میگردد و پیغمبر خدا انرا ایمان باریع  
 بجهاد خصلت بیهوشان لا اله الا الله و ان رسول الله خصلت اول بل ایمان آوردن و  
 زبان کواهی دادن و وحدانیت الله فعلا و معنی من باین طریق که گفتی یا نبی که گفته  
 و فرستاده است مرا استغفار بجهاد که در خلق حق و یوسن بالموت دوم ایمان بود

معنی

معنی یفا دنیا و اهل و محب و ایمان است که اعتقاد کند که سوره بجز در روز قیامت بطبیعت  
 و فساد و راجع ایمان نیست بمقتضای ایمان بموت و ابدیت بعد از آنکه سوره ایمان آوردن  
 بر آن شخص حق تعالی که در آنکه زنده کرد و ایند ان را بعد از مردن و یوسن بالقدح صیام  
 ایمان آوردن بتقدیر الهی که در ازل میگفت که را از جوهر اعراس و وفا و صفات نامیه  
 تقدیر کرده و تعیین نموده است و او از غری و این ما به **و این** است و موسی بر حق الله  
 عز قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صفات من استی ایس الیها فی الاسلام نصب  
 الیها و انقدر زنده و قسم انما زانت من که نیست در این زاوردین سلمان فی طبیعت ان  
 دو کرد و کلام ای که می چه می کردی بر و او از غری و قال یا حاجت به چه به چه به ان  
 ارجاع یعنی تا آخر است و در آنکه می فرمود یعنی است طایفه اند که قائمند ان که ایمان قول به  
 علمت و تسبیح ان باین نام بجهت موعود گردانیدن و ساختن و انرا باین نام است  
 عمل را و اگر انرا نگردد چه نام فرق جریه است که گویند بزرگ فعلی نیست و او را غنی و ثنی  
 در ان اسلامه و نسبت فعلی بوی بزرگ نسبت فعلی بحال است چنانکه گویند بسیار گفت  
 و حومی روان شد و این را چه گویند بجهت انکار ان از راه مذایب ایشان است  
 که بزرگ خالق افعال خود است و مستعمل است در کار خود و ما به قضا و قدر نیست و  
 قدر به بقیه است و جریه را بزرگ بجهت یا خوانند بجهت مشاکلت وی و اصل در وی مکنون  
 یا است نسبت بجهت و صاحب کثافت بجهت تقصیری که در بهر بسا غزال و قدر دارد و اهل  
 است را چه جریه و جریه خوانند بجهت انکه عمل را و حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده و انرا  
 افعال میکنند و این غلط است زیرا که اهل سنت و جماعت را با از عبارت از تصدیق  
 و اقرار دارند و عمل را بسبب عمل دارند و قبول با عمل و مذایب ایشان توسط است  
 میان بیرون و قدر و لیکن و مومن انرا باین حدیث و افعال ان جریه اند و در  
 تکلیف قدر به و جریه لیکن صواب است که سرعت نیاید و تکلیف اهل هوا که ابراهیم اول  
 گویند زیرا که انرا اختیار کنیز میکنند و ماضی نیست بدان بلکه تاویل میگردد از کفر  
 و تمسک میگردد بکتاب و سنت و بذل جهود و سبیه و در اصابت حق و لیکن خطا کرده  
 دنیا فدا از او فرست میان ندم و کفر و انرا ماضی است و انرا علمای امت همین است  
 و اشیاء ظاهرین است و ماضی کرده شده ایم از تکلیف اهل قبله هر چه در شان ایشان  
 واقع شده است از کجده دلالت دارد بر کفر از باب اهل زهر و فتنه و کفر با لود و تفیل  
 است و در صحت این اصابت نیز تردید بعضی از علماء مجتهدین سخن است و الله اعلم

و این در حدیث است

و این در حدیث است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است



۱۳۱

بقول بگفت بگویند فی امتی می باشد و راست من خست و مستحق و برون در زمین و  
 مستحق قبول صورت و بگویند ترازان و ذلک فی الکذبین بالقدر انهم در کذب و الحاکم است  
 قدر است و از اینجا معلوم شد که قدر تمام مجاهد است که منکر قهر کند و انکسیت قدر است  
 چنانکه ایشان بجا میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی است صلوات الله و آله و ابوه  
و دوروی از قهر و از بخت معلوم کرد که درین بخت و واقع شد بخت چنانکه در علم حق  
 بود و تحقیق دارد و شده است بخت بوقوع آن در از زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب قتل  
 باید و بعضی گفته اند که در این است که درین است خست و مستحق واقع می شود درین فرق  
 واقع می شود و اصل علم و در علم از این قدر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العبد  
یحوس فی الامانة فو قدره انکار یکنه و یسکون بکذبه فالحق افعال جوز است یحوس ان یکنه  
 ان یعنی حال و اعتقاد ایشان در در اسلام باشد حال و اعتقاد محوس است که تا بلند  
 شود و الا و انابة می کند و دو قادر بر ائزدان و ابرس یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعضی علما  
 راه با نور و گفته اند که حال ایشان نیز از حال محوس است که انابة نکند و لا یعود و بعضی  
 می کنند از مصداق اهل القود و انهم اگر شایسته عبادت گفته اند از آن ماله اهل است و هم  
 و اگر بر نه عاجز نشوید یا ایشان را یعنی نماز نیکند و رجا زانین یعنی رعایت نیکند و باره ایشان  
 حقوق اسلام و در حالت حیوة و نه بعد از مائة و راه احمد و ابو داود و مسند عمر بنی اشد  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجالسوا اهل القدر عشتی یکنه باهل قهر و لا تاتوا  
تحتهم و حکم برید ایشان را مشتق از فعل یعنی حکم چنانکه در کتب باقی است و بن قهر باقی  
 آمده و حکم را فاش میگوید و در غیر قیاح که اسامی است البتة فعلا گفته اند که بنده ابواب رزق  
 و حمت رندگان و حکم میان ایشان و بعضی گفته اند که در این بخت ایشان انابة انجام می دهد  
 است ایشان و بخت و نزاع در اعتقاد و باعث برائت شک و شبهه و در این بخت  
 معلوم کرد که سلطات در سیاب مجاد و با حاشه است باهل تعصب که هر یک در اعتقاد  
 و بنوا که در او نمی از انبازی کلام و با مسط ایشان باشد و این معنی نیست است  
 بقول حفرة لا یجالسوا و اعلی است و در کتب مصاحبت و اختیار رجاست و صواب  
 از بخت و جلال و قتل و راه ابو داود و مسند عایشه رضی الله عنها قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه رضی الله عنها گفت هر خدا صلی الله علیه  
و سلم منتهی لغزشش کس اندک گفت که در ام من ایشان را و لغزش او گفت  
 که این را خدا ایضا پس ایضا و عایشه است یا چون گفت که در ام ایشان را که کسی

۱۳۲

هر الفتن که ایشان را جواب داد و در کتب ایشان را غذای و این کلامی را اهل بیت  
 استنباط گویند و کل حق کتاب و هر یغیری قبول کرده شده است دعای او و این حد کلامی  
 است ذکر کرده شد بخت نیک و غیر لغت بر این ن از ابدی کتاب ابی کی از شش است  
 که زیاد و گفته است هر کتاب خدا یعنی در آن مذکور و بی خبری گوشت از آن یا تحریف کند و لفظ  
 یا صنی او یا بنی اهل کتاب که در تفسیر هر کتاب است چنانکه ان باشد از قرآن و غیره گفته اند  
 که توان که مراد کتاب ابی حکم است باشد و در او حکم از کتاب درست و شیخ چنانکه گفت  
 یعنی فرض آمده است و الکتاب بقرآن دوم از آن شش کس کتاب گفته و بتقدیر نیست  
 قائل نه و انکار گفته از اینجا بخت کرده و لفظ باطریوت سوم منتهی و قهر و لغز تا  
 بر مردم منظم و بکسر پس از اولاد کارای و در سنده که اندک کسی را که خود را ندیده است  
 او را خدا بنی و بدین اسامی آمده و در او بقرآن و کسی را که خود را ندیده است او را  
 خدا بنی و مراد از اولاد ملاطین و علم ای هر اندک که بخواهی نفس و غلبه فرمان خود که فرمان و غلبه  
 و چنان را عز و داری و مسلمانان و صلاطین و عالم را ذلیل گردانند و المستحق حکم است  
 چهارم است حکم کنند هر چه خود را از آن است و آنچه که دوست از آن است هر چه خود را از آن است  
 خدا بنی و در آن مثل شکار کردن و در حاکم و مانند آن و در بعضی نسخ خرم است و بعضی طبع  
 کردند و بعضی کوشید و حرم است یعنی حلال گردانده و جزا که حرام است و نورش کفایت این صحیف  
 از کس نیست او را و درین علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود و اینچنین  
 ساخته است و در علم و المستحق منزه از حرام است حلال گردانده از اولاد و قوم و قبیل  
 و اهل قرابت من جزا که حرام گردانیده است خدا بنی و در آن آن ایشان چنانکه از اولاد و قوم  
 و نفی و در ادای حقوق ایشان و اگر چه است حلال حرام مطلق خواهد از حرم خدا بنی و تقدیر  
 و غیره و غیره و علم باشد یا از غیر ان سب استحقاق نفع و عقوبت و بکسر در حجاب  
 و سخت تر است پس تخصیص بخت زیاده اتهام و نیک و در تحريم و جالف و وصیت باشد  
 از بخت زیاده نرف و اجتماع حق تعظیم و حرمت و طبیعی گفته که من در سن غریه بایست  
 یعنی آنکه از اولاد و قرابت من جزا از محرمات را استحقاق نماید عقاب و عقاب  
 در آن بیشتر است که با وجود نرف و نرفی و قرابت من از حجاب حرمة که چنانکه در باب  
 استامیه و کفر علی علیه و سلم واقع شده که هر که از شایان بنی هر فاش و بکار  
 که عذاب بر روی ده چنانکه در درین بخت است شرفا داده که اگر در کفر و کفر و بیعت  
 خود زند و بخت حرمت زیاده و قرابت رسول علیه و سلم نماید و در آن منور نشوند

من که از آن است و در آن است  
 من که از آن است و در آن است











قالت گفت خبر بگو یا رسول الله فوالی ملک پس فرزند من که از تو شد و بعد و حال است  
 وان عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در بیابانی ظهور دین  
 اسلام قال گفت آنحضرت نفرزند تو که از من بودی بجهت در بهشت است ثم قال رسول الله  
 پس گفت خبر بگو یا صلوات الله علیه و سلم ان المؤمنین و المؤمنات و اولادهم فی الجنة درستی که سلمان و  
 فرزندان ایشان در بهشت و ان المؤمنین و المؤمنات و اولادهم فی الجنة درستی که سلمان و  
 در روز قیامت از تو فرستاده شود و بعد از آنکه صلوات الله علیه و سلم از برای استنهاج و پاک  
 اولاد تابع بر آید مادران و از برای دفع توهم خرد که خیال کرده بود که وی چون سلمان شده  
 است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیه را که والدین ایمان و اجر جز نیست  
 در بهشت و انکس یکایمان آوردند و بروی که ثابت از اولاد ایشان ایمان و اجر جز نیست  
 که انکس هم در بهشت بودیم که ایمان ایشان در بهشت از راه احمد بن محمد بن ابی هریرة قال قال  
 رسول الله صلوات الله علیه و سلم علی انکس ادم سبع طهره هر که که پدر اگر خدا بخواهد ادم را پاک  
 بوقدره بهشت او را یا امر که در بهشت موهل را در تمام با که در شفاط من طهره و کل شمس  
 بیرون افکند از بهشت ادم هر آدمی نسیم و شمس بهشت نون و سمن مردم تو را لغیا من بهشت  
 که یوم القیمة خدا بخواهد او را است از اولاد ادم تا روز قیامت بهشت هر طریقی که  
 در ایامی توالد و تامل خواهد بود و ولایت زیارت از بهشت بی ادم بر آمد و چون بهشت  
 بهشت بی ادم بر آمد و چون بهشت ادم بود بهشت بودی او که و جعل بن عیسی کل  
 نشان نسیم و کرد این بیان و در چشم هر آدمی از آسمان و بیضا من نور یقین و لمعان از نور  
 ثم عرض علی ادم بی عرض کرد و انمواد ایشان را از ادم فقال پس گفت ادم ای رب که  
 بروردگار من مولا کیست اینکسان قال در تیک گفت بروردگار من فقال ایشان اولاد  
 تو اند فرای جلا من پس بدادم و در از ایشان فاعلیه و بعضی و ما بین عیسی و عیسی  
 اکادم و لمعان و در چشمش که در میان دو چشم از نور و فقال ای رب من بهشت است  
 آدم ای بروردگار من کیست این که او و گفت بروردگار من فقال این اولاد من است  
 بوسه بده تا من که از خوش آمدن بر خویان و چشم ادم از او خوب خود نمودند و از ایشان  
 که نور و لمعان سید من بهشت و تمامه و کما مخرج او بود و با من مشهور است که فضل کل  
 سانی فضل چهری نیست فقال ای رب که اجمعت عوالم گفت ادم بروردگار من  
 چندی که این را و اقال من سست گفت بروردگار من که این را و اقال من سست گفت ادم  
 قال گفت چون ادم و اولاد او را سلام خوش نمود و را بطور واد و محبت بر او گفت ادم

و اولاد ادم که از من بهشت است  
 و ادم بهشت است و اولاد ادم

زده من عری اربعین سته ای بروردگار من افزون کن مرا و از عمر من چهل سال تا عمره  
 به صد سال شد قال رسول الله گفت خبر بگو یا صلوات الله علیه و سلم انکس ادم را و انکس  
 سته پس هر که که از تو شد و بعد از آنکه صلوات الله علیه و سلم از برای استنهاج و پاک  
 بهر سال بود که ملک الموت ادم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال ادم و لم  
 بقی من عری اربعین سته ای باقی مانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک  
 الموت بادم ادم غصه ملک و او با نادای توان چهل سال با که بقیه عمرت نیست و که او  
 است ادم غصه و در بهشت که شش ماه و نیم از ایشان بهشت را و در بهشت که شش ماه و نیم از ایشان  
 کرد ادم منی اهل عیال را و از اکل از شجره فاکل من الشجرة پس خود را از آن شجره قیامت  
 در بهشت و انکس که در بهشت و اولاد او و بعد از آنکه صلوات الله علیه و سلم از برای استنهاج و پاک  
 در بهشت و خطا کرد ادم در جهنم که شجره را بر زمین حلی و خطا کرد در بهشت و خطا با آن  
 راه یافت یعنی این رحمت انکار و تین و خطا از اصل ادم بود و اولاد او از این  
 مراتب که در راه با نوری که از او گفت که انکس را بقیه واقع است از وی علی السلام چون بود  
 ادم که در بهشت جواب یکدیگر که صدور این انکار یکجای حجت و طبعیت بود که یکدیگر حق  
 تعالی را از او بشناسد و عرض عزیزی که بر کس جفا کند و جفا کرده است نسیب را بر ادم  
 و نسیب و خطایان محبت و بقصد و اختیار و بعضی از احکام حلیت در این باقی می  
 گذاردند و از آن منزه نیست و در حقیق و کمال فی موصود الله اعلم و انی الله در راه  
 صلی الله علیه و سلم و رواه است از ابی الدرداء از یحیی بن صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت  
 خلقی ادم من خلقی و اگر خدا بخواهد ادم را ملکای کبریا کرد و از او خطی که از عیسی  
 روحی اقالی بهشت قدرت خود را که در بهشت که در بهشت است ادم را فاجع و در بهشت  
 بعضا من پس در بهشت و در در بهشت سعید را که هم از کربا این مورجهای خود  
 و در بعضی نسخ که هم از در واقع شده بهشت دال من بهشتی و در بهشت برین تقدیر با آن  
 میکند بهشت که مقابل آن نشیند که در بهشت اول مقدرات و عزت که بهشت است  
 و در بهشت او را فاجع و در بهشت شود و انکس بیرون آورد و در بهشت ساء را که هم از کربا  
 این انکس که در بهشت است و در بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت  
 است او را اندکی از بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت که در بهشت  
 بهشت و اگر خطاب به ملک است سخن از حال این کرده با آن میگوید معنی این بود که  
 این کرده و در بهشتی بهشت یا در بهشت این کرده و اولاد او با که در بهشت که در بهشت

و اولاد ادم که از من بهشت است  
 و ادم بهشت است و اولاد ادم



چنانکه گفت پیش از مدور و علی فاک گفت وقت مطلق هر چه میخواهید بکنید و قال الهی فی کلمات و در  
 بعضی نسخ فی کلمات الهی الا اول وقت من اراده را کرد و گفت یا در کتب چپ بود و در  
 اثنی و خرج روید و الا لا اله الا الله و من ابی لغزو بفتح یون و سکون شاد و بی نام او  
 سترین ملک تابعی گفته که ای پست ما سترین میگوید آن عباس را صاحب سبلی صاحب  
 علیه و سلم و او است از این گفته که وی از یاران پیغمبر آن علی علیه و سلم بقال را بر پایه  
 گفتند بنشین و او ابو عبد الله و جل علیا صاحب عامه و زبوی باران او بود و در جاتی  
 که در بار کسی میگردانند او میگوید و حال آنکه او میگوید گفت او را مالیک میگوید گفت یا  
 او را و او را بهر چیز که از این مالک میگوید او را علی علیه و سلم میگوید است یا بهر چیزی  
 علی علیه و سلم درین حال یکبار از وی بپرسید و گفت یا که از این مالک و حتی گفتی یا بهر  
 قرار از این همین حال و در آن مجلس و در این میان تا آن ملاقات کسی و پیش از این در این  
 یادداشت یا در جاتی دیگر از مواضع حساست هر یک را میگوید و حال آنکه حضرت از این زمان  
 خود را و دو و الا این که اسلام بود قال ابی گفت ابو عبد الله را میگوید و بنابر است را و ده  
 و لکن سمعت رسول الله و لکن من مشیت به امیر غیر خدا را علی علیه و سلم بقال میگوید  
 الا انه قبض بحیث قبضت در کسی که خدا بقال گفت بهت خود شستی و دعا عز او را  
 را و آخری را باید الا وی را گرفت جماعه دیگر بهت دیگر و قال گفت بزه خود و در وقت  
 این قبضه او را بخانه خود دست در شد و در این دست را یعنی بهت را و او را جماعه دیگر و در  
 دست چپ اندر و در حق را مت والا لا اله الا الله و لکن ندانم و الا در وی ای القیقین ان او در  
 می یابم و نمیدانم که در کدام این بر حق و حق نام من یعنی اگر چه بشناری از حضرت بنوعه بسلاست  
 ایمان و در این بهت یا خاتم را بر و در کار عالی دنیا است و قال و مطلق هر چه خواهد  
 کند و گفته می در این بهت هر که را خواهیم وی از این در وقت هر که را خواهیم و ک نام در وقت  
 کس را نمیدانم که بگوید یا در کسی را بگوید اولی و بعد و نمیدانم که ای است بعضی از عرفا گفته اند  
 اگر چه مقتضای حقی و غیره و بشارة شام استی و اطمینان حاصل میشود و لکن خوف لا اله الا  
 از دست ساختن سینه باری بر حق نمی خد و برین حال منجی است منجی صاحب را و در حقیقت  
 یا است که ای که گفتی یا کاش من کس نبودم و می نامد او را که کند و بگوید و می بیند  
 افندی و دیگری گفتی ای که کاش من کس نبودم و فلک بودی و این کفایتی و ما غ  
 است که در رساله الشیخ المصائب ذکر کرده است رافقه احمد و من این عباس را میگوید  
 عنده عن البی علی علیه و سلم و او است از این عباس امیر غیر خدا را علی علیه و سلم

عائضه

قال اخذ مني اتي من ظهر ادم گرفت خدا را فقال لعهدا از دژ مني كه مرون اورديت ادم؟  
فمنان بقضت من نام نيك بفرات دريان و كواكب و باق و ايت مراد بقول راوي و تفسير  
كه مفران اولقت يعني عهد از ايت قرب جو ارا نوادي عرفات خارج من سايه كل يدي انا  
پس مرون اورديت فقال از ايت ادم هر دژ مني را كه بعد اود از ايت قسم چن و پس پس كند  
روايت را و پس ادم كه كذا ياد شود رجاي خود رقم قلم قلم ايت نام ايتان كز درو برو  
قيل يعني مني و اوجده و برو فقال است بر يك كفت و برو كار فقال ايت من مرون و كار  
خدا قالوا اي مني بعد ايت كذا رجاي مستي تو برو و كار ما كه اي و اديم برويت تو و من مرون  
اين دژ مني مثل سخن كردن نماييدمان است و هم علي كل شئ قديران فتقولوا ايوم اليقين انا كما  
عز اخلاصين ما كنونيد و نقيضات برسي كذا ياد مرون ايت حال خاقل و فتقولوا انا انك  
اذا من قبل ما كنونيد كرك ناورد و نيك مرون ايتش از ما و كذا دژ مني بعد ادم و بوديم  
ما دژيت بعد از ايتان پس اقتدا و اتباع كرويم ايتش را ايت منك ما فعل المبطلون ايتان  
هلاك ميگردانم ما را كه اود را اهل بطلان و اين سخن از ايتان عز نشود و بر كه اخذ مني قيوحه  
الهي بر رجاي از دژيت و واقع شده و بعد از ايتان با خبر صا و خبر بيان داد و مرون ما نمودند  
اسم عارفان كه نيك ايتان ياد اودن عهد است بلان عارفان و بخودان بودا لا اله الا الله  
ياد اودن هنوز كه ايتان سوال و جواب ميشود است از ازل همچنان شان  
كه ايتان مفران قالوا اي در عرض علي بن اسلم صهناخه را كفتند كه روزي را ياد داريم  
كفت چنان ياد دارم كه گوي و روز تو بروي قدس بره كه يديك در من سخن نقص است  
صوفي را دي و فخر او چه بود از روز را هنوز است در پايده و صوفي در همان روز است ايتي  
و محققان كه نيك در عالم الاماني و مستقبل نبود و بجا حاليست ايتان بعد از صياح  
ولا اله الا الله انك انجول نيت خاقل يك نفس ماضي و مستقبل حالت و بجا  
روايتا على صلوات الله و سلامه و مودوسي را يي بنمونه ايتان را رفر بنمونه ايتان را يي آيد  
و محققان در همان زمان مي مرون كه مودوسي و حيايت خودي آيد انك ايتان ماضي و مستقبل  
كلام را تحقيق محقق است و در مقام خود مذكور و من ايتي كفت انصا ديت و مودوسي و افر  
اصحاب و تابعين از دژي روايت تابعين از دژي روايت دارند و احوال و مودوسي را  
از مودوسي مذكور است في قول الله عز وجل و انك ايتان را نيك در مودوسي مذكور است  
عز وجل و اودا بر كس بنام من مودوسي مذكور است و ايتان را نيك در مودوسي مذكور است  
بجهرت كرده و لكن در علم فروع است چنان ايتان اصحاب از مودوسي عالم صلي الله

45







برنگ نماید و بعضی از حوادث و کول و نادان رنگ کرد و با کولست که بعضی از این و بر با کولست  
 و بجز و اما صفت خود را این چنین است که هر کسی که کولست که بگوید و مخلوق بر خلق  
 افتاده و قضا و قدر اعلی در حق وی چنین رفته این قسم هر که بگوید و تبدیل بریزد و در یاست  
 و مجاہدت و سعی و طلب در این قسم دیگر بود و درین رواد احمد و عن ام سلمه رضی الله  
 عنها قالت روایت از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال بعصبک فی کل عام و ما  
 من انشاء السموم التي اكلت مني ثم لم يبق مني الا عظم و اذی از آن گویند زهره در آن روز  
 بودی در خبر و قال گفت کفایت ما اصابت فی منی من کفایت بخت زید و ماری از او و  
 امان گویند زهره و مکتوب علی کبریا که نوشته شده و تقدیر کرده بر من و ادم فی طبیعت  
 و حال آنکه ادم در طبیعت خود بود و کفایت از تقدیر از او طبیعت بمعنی باره و کل و خلقت  
 و جبلت از چون ام سلمه بگوید و مجاہدت و بخت صریح در در گویند زهره و در آن  
 حضرت صلی الله علیه و سلمه و تحقیق بود و فرمود که است تقدیر الهیست که در آن  
 رفته روایت این ماجرا **باب الحیات** بعد چون قوی از منته و اهل هوا که از منته و  
 بعضی را و بعضی را نشانکار کرده عذاب جزا و احادیث مشهوره که در مشرب اراکین  
 توان رسید در آن و رود یافته و سلف صاحب پیش از ظهور اهل بعثت و انکار این  
 همه اتفاق داشته اند بر نبوت ان و اعتقاد بدان مولف خواست در حق علیک اثبات  
 کند از او که گذر احادیث و آورده درین باب و عذاب مشتق است از عذاب بمعنی و دعه و  
 منع زیرا که منع میکند و باری دارد شخصی را از مخالفت امر و منی با مشتق است از عذاب بمعنی  
 حس و عذاب آن که در آب افتد و چنانکه افادون حس و عذاب آن آب را که زهره کرده اند عذاب تبر  
 عیش شخص را منقص و کم میزد و بعضی گویند مشتق از عذاب بمعنی آب خیر و  
 عذاب شخص دشمن و بدخواه او را خیرین نمایان عذاب نام کردند و در آن غیر عالم  
 برخاسته است که واسطه است میان دنیا و آخرت و علق دارد بهر دو مقام آن کوئی  
 کموده را در کورکت چوب امکن که در آب غرق شوند و در پیش سوخته کردند و در شکم  
 جانوران تجلیس و نندال از وی از آن که از اجزا و اصل جزا و اول عذاب از آن باقی ماند  
 و بر رویه و رقاع و تقدیر بقدر خود از آنکه در دو چرخ جزی از علم و قدرت وی در ملک  
 ملکوت نگاهداری و بریده بهر در آن که جزا از عذاب و غایب نکرد و در تقدیر  
 عذاب و انشال انتقامات است اصل و اصل و قوی است که ایمان یارند که با کول و  
 و کرم و کزین این که در احادیث واقع شده است همگی یک واقع موجود اند و بعضی شال

و چنان که ما زینم و زور با خود و خود ان زبان ندارد و در کمال ملکوت را چشم بر خوان و با زرا  
 چشمی دیگر است که ان توان دید و اگر چشم بر نمایان بر خوان دیدنی بی کسی که بر سبیل از غیر صراط  
 علیه و سلمی آمد می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میکرد را نید و صاحب بدو رکعت می نشست  
 بودند و پند میدادند و بدان ایمان می آوردند که در آن روز وی است که ایمان یارند با دیگر چون نور  
 ایمان در دل در آمد و سینان موزک ده شده و هر چه شکل ثبت حق فعال از حق کی عقل و فزکی  
 فلسفه نگاه دارد و اندر الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قدر زنده که در اینست یا  
 در مقام اول شق روح با وی یا جوئی دیگر که در در کمال عالم خواهد بود یا در یافت که حقیقت آن  
 را نداند و حق نیست یا عبادت چنانکه ظاهر احادیث دانست بران و نیز گفته اند که چنان  
 را در تمام بدن وی در آن چنانکه در دنیا بود یا بخیر و یا از اجزای و مستقل سازند علی که از آنجا  
 شایع است گفته که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از دل ادبی باشد که  
 مینقص عبادت و محل گذشت و از همین قدر بر آنکه در در کمال و در در حال حق بر  
 کند بدان جزی از عالم و رحمت در یابد و در اعتقاد صحیح کفایت دادند علم بحقیقت احوال  
**الفصل الاول** در بیان عذاب رضی الله عن البی علی علیه و سلمه بر این عذاب  
 که انضاری اوسیه است بر و بر هر چه در صحابست بر سرش بر است و از عذاب جزا و  
 از وی در عذاب است و اینست و اینست که از غیر صراط علیه و سلمه قال الله ان الله یحب  
 ان لا الا الله و الله یحب ان لا یسئل احد فی شئ من شئ و الله یحب ان لا یسئل احد فی شئ من شئ  
 کو ای میبد با لویست حق و رسالت محمد قدس که در آنجا لیس ان کو ای دادن بر او  
 بقول خدا تعالی که فرموده است الله الدین استوا بالقول ان بت فی الحیوة الدینا  
 و فی الاخرة ثابت و بر جای میدارد و عذاب تعالی مومن از قبول ثابت در دنیا و در  
 اخرت یعنی این ثبت مومن بر قول ثابت که درین از واقع شده است مراد بان قرار  
 و ثبات در جواب و سوایست که مومن و بر سر سیه میشود که کست بر و در کاتو و  
 کیت پیغمبر و جیت دین قوتش نهادن جواب از سر جزا است چه دین اسلام  
 همین است و فی روایتی دیگر در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است که علی  
 صلی الله علیه و سلمه قال فرمود این را که ثبت است الله الدین استوا بالقول ان بت  
 فی عذاب القبر و زوایده است و در شان عذاب قبر تعالی از من رنگ گفته میشود و او را  
 کست بر و در که بر تو میقول ربی الله پس بگوید بر و در که من خداست و بی محمد و  
 پیغمبر من محمد است متفق علیه و لفظ مصحح اینچنین است اذا قبل من ربک و ما نیک



دین بنگ چون گفته میشود او را گشت بروردگان تو دوست دین تو دوست بنگ  
 بنی اند و بنی الاسلام و بنی حمیس میگوید بروردگان خداست و دین من اسلام است  
 و بنی حمیس است و این اخلاص و اطمینان است **عن علی بن ابراهیم** رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا وضع في قبره بمرستی که بزرگوار نهاده شود در  
 گورش و ناله عداوت و اصرار و روی بر او اندازد وی را از وی از بیسمی فرغ نماید و در حق  
 وی تحقیق بخشد و کوفت نکند اخلاص را یعنی او را با یاری ایشان را که بزرگوار  
 میروند اما مکان می باشد او را و فرشته فیض را پس ایشان را در فرشته او را فرشته  
 مانت فنون غدا ارجل پس میگویند و فرشته میبایستی خود را در حق این مدعی  
 و مسلم صلی الله علیه و سلم را بخواند و مسلم را بخواند و اشاره بشارت  
 یا از جهت شهرت ام و حضور اوست در اذان یا با آنکه اگر غایت احضار در  
 خریف وی در بیان یا تعلق کور قضا یا خضره وی حاضر می باشد یا باشد و در  
 جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده باشد و شود و ظلمت خرافی بزرگوار  
 او روشن گردد و در جانشان ترست و بشتان قان خود را که اگر بایست این نادی جان و بند  
 و زنده در گور و ندای آن دارد و ظلمت فرقی تو که جان و دم زخم نیست اگر نامه است  
 بر توی غنچه **عن** غنچه عاقلان بدیل جنب در انباشت تو با آن اول غنچه در صحرای  
 باشد اما المؤمن مقبول اما مؤمن مصدق فضل و حال دول داده من حال اوست میگوید  
 اشهاد عباد و رسول گواهی میدهند و جان میگوید که وی بزرگوار حاس خدا و فرستاده  
 بر حق است چنانکه انظار و معقبات من الله پس گفته میشود بر مؤمن را نگاه کن  
 بجای است خود را از انفس و وزج و برای تو آمده باشد و ندیده اند و بقتل  
 من اجتهت تحقیق بدل کرده است برای تو خدا را بجای نشست تو که در دوزخ بودی  
 نشستی از بهشت و بر اجماع و حکمت نمودن هر دو جای است کوفت و مرد و بزرگوار  
 یکی حکمت خلاص شدن از دین و دوزخ و دیگر اختصار یافتن بعضی بهشت و کافرا حال بر  
 عکس این خواهد بود و اما المناق و الکاف و حال که است بقول فی هذا الرجل و المناق  
 و کافر پس گفته میشود هر یک را چه کسی گفتی تو در حق این تو یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و سلم بقول لا ادری پس میگوید مناقد و کافر می باشد و در حق یا بگفت اقول یا رسول  
 الله س بودم من که میگفتم و ایشان وی را میگویند مردم و در دنیا هم حقیقت حال را بقتل  
 لا ادری و لا اکت پس گفته میشود مر او را در یافتن بقتل خود که از می تو توان را بگفت

اگر وی اهل حق را و اصل تحت ثبوت بوده و او را با بدیل کردند و تحقیق قیت وجودی است  
 که در شرح از آن که در دایره و غیر بطریق من حدیده زده میشود و هر یک از مناقد و کافر  
 بشا رقی از این و مناقدی جمع مطهر که بر سر مسکون طایف انکاران حضرت زنده عظیم شد  
 میباید صحیح است بعد از این حدیث غیر اقلین پس فریاد میکند کافر که میگوید که میشود از این که  
 نزدیک است بر او میان و پریان که این را می شود اندازد و اهل و ملکیت بجای ماند  
 و ایمان را غیب باشد و ضروری عیان که در دوزخ یا موجب لقطع سلب میباید نکرد  
 و نقایز این من و انوار است و نقل بقیات در اصل تحت مساو و چشم وی و هر چه نفس  
 را بزرگوار را غیاب که فیکم الفلین کتاب الله و غیاب که فی کتاب الله موسی بن علی و غیاب که  
 انجیر را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لیکس لفظی می بخاری است در این  
 احادیث صحیح که کور شده و پس بجای موسی و غایب کافر و مناقد است و انجیل مطیع  
 خواهد بود و مذکور شده که حال مؤمن فاسق است ایما و انوار است پس گفتند که حکم  
 مؤمن فاسق است که در جواب ترک مؤمن مطیع است و در باره و نتایج است و  
 امثال آن یاد اینها ترک با خدا و او را ترک نموده و انوار است از غایب که کافر فاسق  
 باشد که خود است خدای مغفوره او را و او را علم **عن** عبد الله بن عمر قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم ان احدكم اذا مات عرض علیه مقعده و مرستی که یکی از شما چون مرد  
 کرده میشود روی و نموده میشود و او را نشکاه وی بالعادة و العشی در یاد و شکاه  
 آن کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد از بهشتان نموده میشود و شکاه  
 وی از شکاه بهشتیان و آن کان من اهل النار فمن اهل النار اگر باشد از دوزخیان نموده  
 میشود و شکاه وی از شکاه دوزخیان چنانکه بداند مقعده حتی بویک الله اله  
 یوم القیم پس گفته میشود و انجیل است تحت موقوف و منتظر باشد و آمدن از انا  
 انوقت که بزرگوار از انا انجیل است ای انجیل بسوی انجیل بسوی خود و زیارت منتقد علیه  
**عن** عائش رضی الله عنها ان یهود بنی و حلت علیها روایت از عائش که میگوید  
 از فر و آمد بروی خدا که عذاب القبر پس یاد کردن قصه عذاب قبر اوقات لها  
 اعاذک الله من عذاب القبر گفت ازین میباید عذاب را بیاورد و بعد از انجیل از  
 عذاب قبر چون عائش رضی الله عنها قصه عذاب قبر را گفته بود و نام از آن که گفته  
 چنان ماند و غریب بدانت از اوقات عائش رسول الله پس بر سید عائش رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عرض عذاب القبر از عذاب فریاد را عذاب در قبر می باشد فقال نعم







































گفته همچنین روایت کرده شده ایم باور صحیحی بخلاف در قاموس آورده است این لفظ را  
 از حدیث در مکره جم و ذال و بعضی این الفاظ را از جانب بدالی و بعضی از جانب کمال  
 و برای و خارج بر او ال روایت کرده اند و بعضی از افاضات کبریه و خا و بعضی محض و ذال  
 و بعضی در اجتماع موت پرور و روایت کرده و ضابطه این الفاظ در شرح همین شده است صحیح  
 همان اولیست و الله اعلم المست لا اله الا الله این باب فیقع الله بهایان پس میروند  
 که این خداوند تعالی بان زمین است این نگاه و پشت مردم را و در بعضی نسخ فیقع الله بهایان  
 فیقع طریقه که در آن زمین است و نیز فیقوس نه نشدند و موقوف و نون نینان اب ای  
 زرع و از لغت که نینان اب و در بعضی روایات بجای زرع و اعره اعره زرع یعنی بذر  
 و اصاب و معانی طریقه آخری و رسیدن باران طایفه دیگر از زمین انعامی معیان نیست این  
 طایفه از زمین که فیهان کبر فاع و سکون یا جمع فاع یعنی زمین هموار فاع و بعضی گفته  
 رین یک و در کوز یا نیکما را و نگاهند و اب را چنانکه قول ملک ما و لا یست کلا فاع  
 مثل من فقد فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و انا و زکریا شد  
 در و من خدا و نفق و بعضی الله و نفق کرده اند و را بجزی که خستادم از خدا بیخلاف بدان جز  
 فاع و علم پس است دین را و داناید دیگر از او فقیر لغت یعنی فهم و ماضی وی  
 فقیر کبر فاع آمد و در شرح معنی علم دین و ماضی وی فقیر بقیم ثابت و در حدیث پرورد  
 و هر روایت آمده و ثانی که از غیر است و مثل من لم یرفع ذکرا و حال کسی که سر برآورد  
 با بچه فرستاده است مرضا بعلی بان که ثابت از بکر و عدم توجه و اقبال ان و لم یقبل  
 الله الدنایا رسالت بر بزرگوار خدا را که فرستاده شده ام من آن متفق علیه اما از  
 او همان و دوشم و کرده و متنی متفق بین ادمیت و غیر متفق بیان و از زمین نیز دوشم  
 و که ایست متفق باب و غیر متفق بیان و متفق نیز دوشم آمد مثبت بر مثبت همچنین متفق  
 بدین نیز دوشم است یکی علم عاید متفق علم بر مثال زمین پاک حوز و از اب و سودند  
 که دانید غیر خود را نیز که عالم غیر خود را نخواهد و زیادت عمل کرده و بعضی که در علم متفق  
 مؤثر بر مثال میسی کابده و ی فکر گرفت و مردم بدان متفق کرده اند و اگر برایش  
 و توجه و افاضات کجای ما کرده و فطرت انبیا سفید و بدان عمل کرده و تعلیم هر چه  
 در بدن در آمد و در آن و با کافر ندان در یک شور و زمین است که قبول کرده اند و کلام  
 از او و یانید بر او این حاصل حتی است که بعضی از شرح صحیح بجای زرع و اعره اعره زرع  
 است که گفته شود که دوشم اول عبارت از کسی که فاع و اجهاد نمود در آن و شبیه

گودازان معانی گفته و از شرح گودازان منور از این کتب مجتهدین و علمای متبحرین مثل  
 کیا بهما که از این بر آید و گفته اند که از این عبارت کسی که فاع و مکرر جمع نمود مکرر و  
 از این کتب این عبارت را آورده اند و این را بیانید که بعضی و حفاظ احادیث و در حدیث این  
 اعلم و **عاشق** یعنی آن که در این حالت تکلیف عایش خواند و کثرت این آیه را میخواند  
 از آن عیش کتاب مذکرات حکایت من ام الکتاب و قول الله و خواند کثرت این آیه را  
 که در مکرر است و باید که از اول و اول الالباب حاصل معنی این آیه است که آن ضرای که در کتاب  
 کتاب را بعضی از آن کتاب است کتاب که گویا سخت معانی آن بشک و شد و بعضی  
 و در معنی من ام الکتاب است اینها اصل و عهد که بیکه در هشتاد و احوالی رجوع به آنهاست  
 و از این مشابهاست و اینها دیکر است مشابهاست بخلاف محکم و در الفاظ و معانی آن اشک  
 و ابهامی و شباهتی است و این دو قسم است یکی است که گفته است و بوجهی میسر و  
 محکم و دوشم دیکر است که گفته است علی الاطلاق که بجهت میسر نشود و غالب اطلاق  
 برین قسم افتد فاما الدین فی علو بهم نیز پس پس کسی که در خطای ایشان میل کجای باطل  
 و ناحی است متنبهون باشد و نیز بر وی سبکی جز اگر گفته است که کتاب و کجاست  
 همان وجه و دیگر اشکال و شباهت دارد اینجا و الله و اینجا و اما و یار برای طلب کردن  
 فاع و دوشم را و دیگر اشکال و شباهت دارد و برای طلب کردن تاویل حقیقت معنی آن  
 معلوم و الله الا الله و معنی حقیقت معنی از که مال و بزرگداشت باشند مکرر خدا و الله  
 فی العلم یقولون انما و اینها که قوی و شوهر اند علم و فیض ایمانی میگویند ایمان آوردیم  
 مبتدا که بر هر مراد حق تعالی است حتی است اگر چه فهم ما دیگران زردی من عکلی و نام  
 از پروردگار است و بجهت و مشابها و دوشم محکم را را و دوشم مبتدا و او را درین حدیث  
 که در این اظهار عجز و شک است علامت که محال حرس و اندر حصول علم و در کس حقایق  
 اشیا و باید که از اول و اول الالباب و بند بر می شود که خدا و ندان عقل خالص فاع تعالی  
 رسول الله گفت عایش گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاع را است و بعضی روایات  
 که این آمده و خطاب عبارت یعنی چون بستی توای عایش و لیکن در اکثر روایات  
 بفتح است بلفظ خطاب عام یعنی چون بی توای مخاطب و میوید این روایت است  
 آنچه گفت و عند سلم را نیز در سراج آمده و بعضی جمع یعنی چون بی شما ای مسلمانان  
 الدین میگویند فاع را نیز از کسی که در وی سبکی جز اگر گفته است که کتاب و کجاست  
 الدین ساجد پس آنکس که انانیت نام برده و گفته است که ایست را خدا بیخلاف







این از میان اناس فیصله یق و اخلاص و لغو و اعانت عیسی مناز بود در بحواله این  
 است که در هیچ مجلس از این طایفه جاری نگشت و بعضی گفت که کشید اصحاب عیسی بجا این بخت  
 است که ایشان با کسی که نه نفوس خود را با نفوس مردم را از جگر جمل و  
 معصیت بعلم و طاعت شایان از این طایفه از این طایفه جاری نگشت و بعضی گفت که کشید و تا نیکوین نقد  
 که در نتیجه مجلس فایده بجاوری اصلاح منقل این اسم از حواریین جسی جایت نیست بلکه کشید  
 نهاد هر که این صفت است برابر است با عیسی که در بعضی باطن خالص است چنانکه گفته  
 شد تا فخر آنها خلف من بعد من خلوف هذا ان درستی که قصداست که باید میبود  
 رفیق و در گذشتن خلفان و بجاان و انصار و اعدا و اینها همه در یک خطیست پس اندو  
 خلوف جمع خلف است پس کون لام و جمع خلف بغض لام اختلاف آید و خلف اید در اصل  
 لغت از پس از کسی باید و جانشین او بود و لیکن غالب در استعمال خلف پس کون لام  
 در ثروفا آید و بیخ لام و در هر صلاح جایی که گویند خلف صفت بر خود است و فلا و خلف  
 سوابق میفرماید که هر چه از اصحاب باشد خلف و حب و نام و معین و بعد از ایشان جماعتی  
 این خلوف که صفت ایشان است یقولون مالا یقولون میگویند بر مردم چیزی که خود میکنند  
 و یقولون مالا یقولون و هر چه از مردم کرده اند اینها را نیز میگویند خلفا و امور و امور است  
 عبادانند میگویند نیز از مردم کرده و امر افق چاهدم برده نفوس پس کسی که کارزار کشد از  
 دست خود و غیر و چه در هر یک کارخانه خلوف است و این از پس وی موسی کاملست  
 و من چاهدم لب نه نفوس و کسی که کارزار کشد از این از او من کشد دشمنان که وید گویند  
 نصیحت کند از این از این خود او نیز موسی کاملست و من چاهدم لب نه نفوس پس کسی  
 کارزار کشد از این از او من کشد دشمنان که وید گویند نصیحت کند از این از این خود او نیز موسی  
 است که در حال دارد و من چاهدم لب نه نفوس و کسی که کارزار کشد از این از او من کشد دشمنان که  
 واکار و دشمنان را برایشان و مخزون و شال و میفرماید خود دل وی از افعال و احوال اینها  
 او نیز موسی است در در بیان از ایمان و سپس در افک من الا ایمان هر خردل و دست  
 پس از این مرتب ایمان مقدار و در خردل و در حدیث دیگر واروده است و فلک اصغف  
 الا ایمان و در غیره ضعیف و ستر از ایمان مراتب ایمان است رواه مسلم و من ایه و هر  
 امده حال و حال رسول الله صلی الله علیه و سلم و منی الله بهی کمال من الا هر مثل  
 اجورس بود کسی که بخواند موسی را در دست ارشاد کند که این خواه بفعل یا بقیل باشد هر او را  
 از نزد و غاب مقدار من و با و غایبهای که با یکدیگر بروی میکند او را و عمل میکند بهر دست

لا نفیض و کس من اجور هم شایسته میکنند یعنی ثبوت اجور را در این میان جز با بعضی با  
 وجود او که اگر از اجور باشد آنها تمام و کمال حاصل میشود این شخص و عهده کننده را نیز  
 ثابت میکرد و از ثبوت اجور را در نفیض و اجور با عیان راه نمی باید باز که اجور را با ثبوت  
 بسبب عمل و کسب ایشان است و اجور با کاین داعی را ثابت میکرد و بسبب دعوت  
 از خدا و دست که عمل دوست و منی الله بهی کمال کان علیه من الا من مثل انام من خود  
 کسی که بخواند بگوید با شریعی از نبی که بگوید که او را دیدن ادایت را مقرر از برای کسی  
 که بروی کشد او را که او شود گفته لا نفیض و کس من اجور هم شایسته میکنند این نبی که امام  
 را و از ایشان طایفه این خبری رواه مسلم و در حال حال رسول الله صلی الله علیه و سلم و  
 الاسلام و پیاد شد درین اسلام در آغاز کثرت و تنها و یکس و سعود کما بهار کو و  
 انجام است که کار کرد و عرب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود در شرح این کلام  
 دو وجه است یکی آنکه هر دو اسلام حقیقت است که درین وقت است و درین تقدیر مقصود  
 نشد است و دیگری که در شهر بیکایانته تنها و دو را تا بل و اصحاب و خود از جهت  
 یکی مسلمانان که اعدا و انصار را باشد با سلام مسلمانان باشد بر طریق مجاورین  
 تقدیر و از جهت وقت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام کار و طایفه بر آمدند و بجهت تنه  
 و جزئی محدود و نبوده و در گذشتن ایشان در آخر عرب و فیلل همچنان که در ابتدا بودند و  
 قول آنحضرت که فرمود و طوطی القوا رواه مسلم ظاهر در معنی ثبوت است و نیز ما بدو خوشی و  
 خوبی با مردم عیان را که در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند و مشک بکتاب دست  
 نمایند چنانکه در فصل با نه از حدیث عین عوف باید و در حال حال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم الا ایمان مبارک و پیاده و تقدیر را برای اطلاع بدین حدیثی که ایمان هر آنکه در می آید و  
 میخورد و باز میگرد موسی هر چه در حدیث دیگر که در فصل ثانی با در بسوی مجاز گفته شد شال  
 گویند است و در بیان تمام بجا بکنم همانا از حدیثی که با بجا بکنم باز میگرد و در و ما بسوی  
 سوار و در تقدیر هر چه منصوص بر ما آمده است که سوار را و مانند آن و تخصیص با بر بجهت  
 بیعت است که این دایره در کافران و فراموشی رحمت است از او دیگر و هاب و نیز  
 اوردن بعد از در امان در سوار و در سوار است پس این دین مسلمانان بعد از آنکه میگرد و بجا  
 مدینه و می در اید و قرار میگرد و در آن جایگزین را و در وی از آن ممکن نباشد و بعضی گفته اند که  
 این اشارت است از احوال از زمان که درین مسلمانان وجود و مسلمانان که میگرد و در  
 حینه وجود آن نادر باشد واضح است که این اخبار است از زمان خروج در حال که در حدیث















بعد از آن متوکل را بست زرق ساخته و شور را بست و فرقه و حوالی است و هر چه  
 و بجای راس و جبهه را فریق کرده و فرقیایه اهل سنت و جماعت و این را و است  
 و را و است دیگر که را بهای نام است و هر فرقه دعوی میکند که بر راه است و در  
 وی حق توحش اکلایم جبری نیست که بجز دعوی تمام شود و زمان باید و زمان حقانیت  
 اهل سنت و جماعت است که این دین اسلام پیش آمده است و محمد و عقل بان و  
 نیست و بنوا از اخبار معلوم شده و به شیخ و نفس احادیث و آثار متیش گفته و کشف  
 صالح از صحابه و تابعین با حسان و من بعد هم همین اعتقاد و برین طریق بوده اند  
 و این نوع و اما در طلب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده و صحابه و سلف متقدمین  
 هیچ کس بران نبوده و این من معتبر بوده اند و از آن بعد از حد و متاف را بهیچ  
 صحت که بان قوم داشته و قطع کرده و در نمونه و محدثین اصحاب کتب و معارف  
 کتب مشهوره معتقد که منتهای مدار احکام اسلام بر اینها قاده و اینها فقها را باب مذنب  
 ارباب و غیره از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همین مذنب بوده و اشاعه و مارتدیه  
 که این اصول کلامی باید مذنب ملت نموده و در لابل عقلیه از انقاد کرده و بجز است  
 رسول و اجماع ملت بران رفته بود که ساخته اند و فضا نام این اهل سنت و جماعت  
 افتاده و اگر چه این نام حادث است اما مذنب و اعتقاد این قدیم و طریق این از شیخ  
 احادیث بود و اقتدای آثار و عمل مخصوص بظاهر است که عند الضرورة عدم اعتقاد بر  
 عقول و ارانی و اموی خود بخلاف دیگران مثل معتزله و شیعه که در اعتقادات بر  
 طریق ایشانند بغایه و از سر مال را و او نام ایشانست و مصالح صوفیه از متقدمین  
 و محققین ایشان که استناد آن طریقت و در دو م تاض و متورع و متقی که متوجه  
 بجنبان حق و تبری از جل و قوه نفس بوده اند برین مذنب بوده اند چنانکه از  
 کتب معتقد ایشان معلوم گردد و در نفرت که متقدمین کتبها این قومست و شیخ  
 سفید شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا الشرف ما عرفنا  
 الصوف عفا به صوفی که اجماع دارند بران آورده که همه عقاید اهل سنت و جماعت  
 بنایانده و نقصان و مصلحت این سخن گفته است که کتبهای حدیث و تفسیر  
 کلام و فقه و تصوف و غیره را که در دیار مشرقی و مغرب مشهور و مذکورند جمع کند  
 و نقیض نماید و مخالفان نیز کتبها را باینها ظاهر شود که حقیقت حال است  
 و باطل را سواد اعظم در دین اسلام مذنب اهل سنت و جماعت است عرف ذک

من انصف مالا انصاف و نجیبت عن الغصب والاعتیان و الله يقول الحق وهو يهتد  
**السبع** **ع** عبد بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یؤمن احدکم حتى یتوب  
 بواءه لئلا یحیت بایمان یأدی الی ارضه انما انکبش بواءه انفس او نافع ویر ویر بر کار و  
 من آزاره بن و تزینت که را را بافت است در اعتقاد و عمل و عبادات و عادات بر  
 کما و تسم و رضا با حکام و یصلی الله علیه و سلم و وقت معارضه و اعین حق و است  
 بوی بس مروی فی ایمان کاست و اکثرت در اختیار و برین اسلام و اعتقاد حقیقت  
 اوست و ادنی اصل ایمانست و فرموده بواء نافع شود و گفت متقی و متعبد کرد  
 زیرا که اشفا و انقاد ایمان مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب  
 و کمال است که بواء نافع حق و انقاد او باشد و ادنی شرح السبع و ادنی که در این حدیث را  
 بحی السبع در شرح السبع و قال النواوی فی اربعه و گفته است امام نووی و در حدیث  
 حوذه احدیست صحیح روایه فی کتب صحیح و **ومن** **ع** طایف من کثرات الخلفه فی  
 تعلل عن رای و کثرت من صحابه است اما بر اخذت و قد مر فی کتبهم از بجز مائة سنه بن  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اربع سنه سنه مستی کسی که زنده گرداند و در  
 و بر سنه از سنه های که گذشت است بعدی تحقیق بر این شده و ضایع کرده شده است  
 پس از سنه تا از سن الاخر مثل اجر بن عمل بهایس برستی که مرگش است از اجر تا  
 و ثواب مقدار اجر ثوابهای که یک که یکسان است من غیر آن بقصص من اجر و هم  
 سببانی که کرده شود از اجر تا این که زنده گان جبری یعنی هم آن عاملان را اجر تا کمال  
 تمام حاصل میشود و بر این احیای نامی است که در و رواج دهنده را مقدار اجر تا این  
 ثابت میکرد و در سن الاخر مثل لاریضا الله و رسول و کسی که برستی پیدا کند بجز  
 مثلالت که را ضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت شده که در و ضی صلیت  
 و برین و تقویت و تفریحی آن باشد که آن علیه السلام من امام من عمل بها انفس ذلک  
 او را در هم شنبه باشد که مرگش از بره مقدار زنی کسی که عمل کند بان بدعت که میکند آن  
 از برای این این شرح این سخن در آخر فصل اول در حدیث ابریه از رویه مسلم که  
 رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابن عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر بن  
 انصاریت عامر بن عبد الله و کثرت که در بره را ضی الله **ع** قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه و سلم ان الدین باقر الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر  
 اولی کثرت الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر و کما یزید الاکبر































هر روزی را که طلب کند و روی علمی را از علوم دین اگر چه اندک باشد یا مرد بطریق و جهی از جهی  
 و سببی از سبب تحصیل علم باشد مثل تعاقب مال و تعاقب تعلیم و تعقیب سبب است و طلب است و طلب  
 الی الله است و اسان کردن خداوند را که در طلب علم طریق علم طریق سببی بهشت یعنی  
 در آمدن او را و بهشت بخیرای طلب با تو فیق و جهیای علمی صالح است و در طلب بهشت که در و  
 اجتماع قوم فی نیست پس بهشت است و فراموشی تا نیک و وی در خانه از خانه خدا یعنی خانه  
 که ساخته باشند و اختیار کرده باشند برای آنکه بگویند کتاب است و بگویند قرآن را بطریق و در  
 وظیفه مسیح یا غیر مسیح و بنابر سوره نهم و بگویند از آنکه بگویند یا بگویند که را و بحث کنند در  
 تحقیق معانی آن و تصحیح و بگویند آن درس یعنی فراغت و مدارس با کبر که خواندن و در  
 بهشت و در است کبر در اصل یعنی ریاضت آید پس میفرمایند که چه قومی تلاوت و در است  
 قرآن در جائی نشینند الا ترت علیه السلام که اگر فرود آید بر ایشان آرام باطن و الهی قلب  
 که بدان میل به هوان و دنیا و خوف ماسوا از دل بر رود و حضور مع این دست و در  
 صفات نورانیت پیدا آید و در شمس میخیزد که در شمس است که در شمس است از چنانها  
 آتی در وی طمانت در حلس و با وی ملکی اندک می در صورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب  
 فضایل قرآن بیاورد اندک تعالی و قشیتهم از نزد و سپوش و در سیکرد این را راست  
 و حقیقتهم الملائکه و که میکنند و طواف میکنند که در این و در شمس و در که همه اندک همین عهده  
 یاد میکنند این را از اندک دعا در میان جمعی که زود آید یعنی طاه اعلی از طاهر که در میان جناب  
 قدس او بند از جهته با ملت و معاخره و بنیکان خود و از ام حجت بر طاهر که در شمس بعضی  
 نفس میگردند **برهم وصل خودم جو اندازد و خلوت کون رقیب حدیث گویند از**  
**رنگش و در بطاریه علم فرج** و بند و کسی که پس اخافت او را عمل او پیش نمی آرد و بند  
 یعنی هر که تقصیر کرد و عمل هر چند نیک عمل دارد و در این نقصان نکند  
 بنده عشق شدی ترک نیک کن جامی که در بین راه فلان این فلان چری نیست **رواه مسلم**  
 و عز قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول الناس یقیض علی یوم القيمة **برین**  
 تختیست مردی که حاکم کرده شود و روی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل هر یک است  
 مردی است که گشتند در راه خدا فانی بپس آورده میشود و در حضرت برور و کار تعالی و قدس  
 خفته و تقوی پس می شناساند تعالی آموزد انتم خود را که روی خطا کرده و در بعضی است  
 لغو و بعضی هم و اول میخیزد است بچرب و در آخر فانی پس شناسد روی نعمت خدا را و در آخر  
 میکنند آن فقال فاعلمت جهای پس میگوید روی قنای با نرد پس بگوید عملی که در نور است که در است

قال فانت فیک حتی استند به سکو یا نرد کارزار کردیم با کافران خالص از برای سر و ملک  
 فانت لان بقال جری و بیکر نوکار زار کردی برای مرا خلق و نام و اواز و دعا که گشته شود خالق  
 و در است فقط قبل تمام بجنب علی و بگویند تحقیق گشته شد با فنی تو غرض خود را از خلق و  
 از من سبلی پس امر کرده میشود و در شمس که از بجهت وی که کشید او را بر زمین بروی پس کشید  
 شود حتی الق فی الد تا که انداخته میشود در شمس و در جمل تعلیم الهی و بگوید که در است  
 علم را و علم آموزان را و قرآن و قرآن را فانی به خود و بگویند پس آورده میشود او را  
 پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس شناساند نعمتهای این نعمت فانی  
 و بگویند در را بعد قال فاعلمت جهای پس میگوید برود که در خانه پس چکار کرده بود و بگوید  
 که در این ان نعمتهای فاعلمت الهی و در خانه فیک الفان سکو یا نرد انتم و علم را و علم  
 آموزان را و خود انهم خالص از هر ضایقه و قرآن فقال پس میگوید بروی قنای که در است  
 و ملک تعلت الهی فقال ملک عالم و در کفنی و بیکر تو اموشتی علم را که بگویند در دم کوفت  
 عالمی و اقامت القرآن لبقال مو قنای و خوانده قرآن را که گشته شود که خواننده قرآن را  
 فقط قبل تحقیق گشته مردان تمام بجنب علی و بگویند که در است و بگویند و وی پس  
 کشید و در زمین بروی وی حتی الق فی الد تا که انداخته میشود در شمس و در جمل فاعلمت  
 عاید کردی که در عالمی مال که در عالمی را فانی به خود و بگویند پس آورده میشود او را  
 است او را که بگویند مال که در عالمی را فانی به خود و بگویند پس آورده میشود او را  
 ترک من سبیل بچان بنخلق جهای الا انفق جهای که سکو یا نرد و بگویند چری را که در  
 بداری نو که صرف کرده شود مال در آن راه که در آن صرف کرده در آن برای بنای تو قال که در است  
 و ملک فعلت لبقال مو احواد فقط قبل تمام بجنب علی و بگویند که در است و بگویند و علم را و علم  
 میشود و کشیدن ایجا بر زمین در سوار کردن بیشتر و در است **رواه مسلم** و بگویند و بگویند  
 عز قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول یقیض العلم انما برسی که خدا بخواند میکند  
 و بگویند نه علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن بر زمین پس انما و بگویند انما از دست  
 بندگان و بگویند نه و بگویند بقیض العلم بقیض العلم و بگویند مال میگرد علم بزمین عالمی  
 از او بقی عالمی اگر چه باقی نگذار و بگویند در جمل عالمی را و در روی بقی عالمی یعنی  
 فاعلمت عالمی انهم انما سوسا جهای که بگویند در دم در آن قوم جان را و ما بگویند و در زمین  
 وزن و فصول جمع را پس بعضی برود و برود چنانکه در و انما بگویند که در است و در روی سوسا  
 بنشیند و در زمین فقیض جمع پس بعضی میزد و کلانتر فقیض پس بریده میشود و بگویند











در طلب علم بطریق وصول مقرب حق فایست مبدول سیدار و خضوع صاحب علمی بسیار  
 احوال و موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است و کسی گفته که در ادب و وضع اجتناب از  
 مانع است از نظران و فرود آمدن برای ستیج علم چنانکه نزول سبک و طواف یکبار ایان  
 قرار بشود بایست و این وضع اجتناب از علم را برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در  
 هر دو و خدا علم و انان عالم است خفیه و من فی السموات و من فی الارض و برستی که عالم را بگریز  
 او بر شش میخا بند و عاقل برای او بر کردار آسمان است از ملک و بر کردار زمین است از حشر  
 انس و ملک را برستی و کائنات فی خوف الما و او بر شش میخا بند عالم را بایان در اب زبان حال  
 و گفته اند که او عالم و کائنات و یکس تخفیف نگار بایان انا لله بایست که آسمان آسمان  
 برکت علمای آید بمعیت بایان در اوست چنانکه واقع شده است بهم مظهر و بهم  
 برزقون و سب دروهای اهل عالم عالم را است که صلاح عالم معلوم است و چه چیز از اسلاف  
 اهل عالم نیست که صلاح وجود بقای وی مفید نیست و موقوف عالم باشد بر شش و بر کردار  
 مغالی بر صفت مطالب علم را استغفار بجهت ماجرایی جزوی که او اصل میگرداند و بی نشان  
 و ازین برست معلوم میگردد که کائنات عالم محفوظ است باستقرار اهل زمین و آسمان و احوال  
 است و افعال و موالف و احوال و ان الفضل العالم علی العالم بفضله القلی الذی علی سائر  
 الگو اکب و برستی که فضل عالم را بجهت فضل ماه شب چهارم و برستی که گوشت که عالم را  
 جاده علم که نوروی زمین را در گرفته است و چون فایده علم شود است و بهر عالم سب ازین فایده  
 مناسب باشد تفاوت عاقل که فایده وی لازمات اوست و بهر سب چنانکه گوشت که گوشت  
 نشد عالم بجهت که نوروی مستفاد است از حضرت رسالت که آفتاب عالم نیست که  
 بغایت مناسب است اگر گوشت که عالم به عبادت خود اید بود و علم بر عمل با فضلی نه و بهر سب  
 به علم سب ناخند پس فرق میان عالم و عاقل نیست چه باشد که عالم کسی است که بعد از  
 تفصیل علم انکشاف عبادت نوروی از انرا بعضی و من مملو که راه نموده حرف اوقات بافتن علم  
 تعلیم و نصیحت و جزان دنیا به و کاروی نشر علم و ترویج و منست و مارد عاقل که بعد از تحصیل  
 علم انشغال وی عبارت است و اوقات وی مملو بران و چون فایده نشر علم و اشتغال  
 در دین اگر او فر و نفع ان مملو را را عاقل و شایسته است که علم فضل وی بر عبادت بجهت  
 بود و چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد و ان اعلی و ارسنه الایمان و بهر سب که علم را  
 بنویسند که علم برین بوارت از این یافته اند خود انرا را بر علم از آن بود چنانکه فرموده اند  
 انما یلزم یورثه و انرا و اولاد و بهر سب که بجهت ان داشت که او اندکی را یعنی پس کند

سید

بایست که علم را اجتناب از علم و ازین سب کسی که گرفت علم را و لغت کرد از او گرفت قضی  
 نام را و واقع نگردد با ندکی از ان رواده احمد و ازین سب و ابو داود و ابن ماجه و الدارمی و سب  
 ازین سب پس بر کثرت نام برده است ازین سب را وی حدیث را بجهت بر کثرت و بهر سب که بجهت  
 است چنانکه موقوف نگردد و بخاری نیز آورده از انرا چنانکه بجهت که آورده در اب بجهت  
 بر انکه انچه حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده ان حدیث سب که انرا موقوف طلب او آمده باطل  
 و تنبیه است که در هیچ طلب او آورده حدیث مطلوب دیگر نخواهد بود که انچه مذکور شده برین  
 برود احتمال گفته اند **در حدیث** انما انزلنا علی نبال قال رسول الله کفایت ابو انرا بایست که صحبت  
 مشرب باهل بر اعصر که بجهت ان است و ذکر کرده شد برین حدیث را صلی الله علیه و سلم بجهت ان  
 احدهما بعد و الاخر عالم بی از ان دوم عاقل است و دیگر عالم یعنی رسیده شد از حدیث  
 کدام از اینها فاضل تر است فقال رسول الله کفایت بجهت حدیث صلی الله علیه و سلم فضل عالم  
 علی العالم بفضلی علی انما کم فضل عالم بر عاقل بجهت فضل نیست بر انما انشغال بایک که بجهت  
 چه سب اول فضل آنحضرت را بیا و در زمین است خصوصاً بر صحابه خصوصاً بر انکه  
 از حدیثی است ثم قال رسول الله کفایت بجهت حدیث صلی الله علیه و سلم انما انزلنا علی  
 السموات و الارض حتی انزلنا فی محمد بن عبد الله و من کان من اسمائهم کان  
 زمینها مملو بعد سور اخذ و حتی احوال فی الما و قامی در اب بصلون علی محمد ان  
 انچه بر این در دو و سب برست بر تعلیم کند مردم بجهت بعضی علم و حکمت را درین انرا است  
 بجهت تفصیل عالم بر عاقل انرا است بایان که مفضل عالم است که تعلیم میکند بافتن او  
 مستفیدی کرد و فضل انرا از عباد که برست و دواء الرعی و انرا که از انچه حدیث را باین  
 لغت که مذکور شد ازین حدیث و دواء الدارمی عن محمد بن سلام و دواء انرا و از داری از محمد بن  
 که از انکه تا بعین است و انچه اهل فاضل است انکه علمای چهار زبان نیست چه بجهت  
 که بود و حسن بصری میبرد و محمد بن بطن ارسال و لم یزکرجلان و ذکر کرد داری ازین حدیث  
 که ذکر کرده شد انحضرت را و موقوف قال و او حدیث را باین عبادت گفت رسول خدا صلی  
 الله علیه و سلم فضل العالم علی العالم بفضلی علی انما کم ثم انما جده الا ان بجهت انحضرت این است  
 که انما بجهت حدیث صلی الله علیه و سلم انما انزلنا علی نبال قال رسول الله کفایت ابو انرا بایست که صحبت  
 و ازین حدیث ناخرش **در حدیث** انما انزلنا علی نبال قال رسول الله کفایت ابو انرا بایست که صحبت  
 سان است فقیه برسل بر کثرت حدیث از علمای و فضلا و حدیث و از صحابه بجهت  
 اول انرا چه حدیث مذکور شد بجهت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما انزلنا علی نبال



















































و نادر و نکان و بنی شریعت اعدا نامه **رحم** علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم لو تک ان یات علی الناس زمان ینبذهم و یمن روزگاری که لایق منی السلام الا  
اسمک باقی نماز ازین مسلمانان که نام وی و علم وی و از علی ازین و لایق منی السلام الا  
اسم و باقی نماز از قرآن مکرسم و این وی و مکرسم قرآن تجزیه حروف و الفاء الفظ  
فی الشکر و تدریس معانی و علم و ادب و ادبی مساجد هم عام و آباد است که در می آید و در وی  
نادر برای عبادت و ذکر حق و درس علم و عبادت و هم هم من تحت اویم السلام و شهادت این  
بزرگین مردان که بر اسمان و ادب و اسمان و زمین روی آنها و ظاهر آنها من عده هم حج و عتبه  
از تو این از رسول می آید فتنه و بلا و فرودین با جانت ظالمان و مستکبران و فتنه  
عده و با بر رایتان باز بیکر و بسط و گردانیدن خداوندی ظالمان را رایتان بجا که گفته  
که که خلق خدا را در تامل و محال و بیست آورد خداوندی همان ظالم را روی کار و نادر  
از روزگارش بر آرد و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن زیاد بن سدره انصار  
برون اندرسوی حضرت بکره بود با او تا بهر که داخل گردیدند و او را حضرت صلی الله علیه و سلم  
بر حضرت نبوت و ایتمه از روی عوف بن مالک و ابوالدرداء اما فی اول ایام معاویه  
قال و کذا البی کنت زیاد بن بکر و یفر صلی الله علیه و سلم متبیا جز او رفته و اتفاقا  
بس فرمود حضرت ذاک خدا و ان ذاب العلم و جودان فتنه و بلا و وقت و فتنه طاعت  
از عالم فتنه یا رسول کیف تربیت العلم کونیم و در علم و حسن النعمان القرآن و حال اگر ما بخوانیم  
قرآن و می دانیم احکام از او فخر و انما و آخر ترا و می دانیم احکام از ایشان خود را و فخر و انما  
و انما هم و بخیر انما و را بران ما بران خودانی بوم القیامه تا روز قیامت می بیند  
علم و در فقال فیلبس کس کنت حضرت بکر بر ترا و تو ای زیاد و ان کنت لاریک  
من افقر رجل بالمدره بر کسی که بود من بر آید همان می ردم ترا و انما تو بهر تر و در  
چیز عجب که مقصود از نظام من نغمه ای و کمان ردی که قرآن در علم جبار از محمد و خاندان  
و در سق است و بر خواند و در است عمل کرد و اینچنین نیست اولیس هره البیهود و انصار  
بقرون التوریه و الانجیل با بیهود است این جماعه بود و مضاری می خواند و توبه و بجزی را لا  
یعلمون بشی ما جیهما عمل بیکت بجزی که سود کنایه از انما بجزی و توبه و انجیل است رواه احمد  
و این ماجه و روی التوریه و انجیل و کذا العارضی **رحم** لیه ماجه روایت کرده است بجزی را با لفظ  
که مکرر شده و این ماجه از زبان بیهود روایت کرده اند می هم من را باین بیهودان  
در معنی فتنه و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرده اند و این مانند این که از این امار **رحم**

این مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت این مسعود گفت و این بجزی را با لفظ  
العلم و علوه ان س یا مویذ علم را با مویذ از آدم را با مویذ از ایش احکام با علم و ایش را  
و با مویذ از آدم را با علم و علوه ان س یا مویذ از آدم را با مویذ از ایش احکام با علم و ایش را  
فلا ادر و مقبض از یک برستی من مدی ام که برانده بشوم و قبض کرده بشود روح من در دست  
تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام ان و العلم استقبض و علم او می بخلف و در بان که گرفت  
شده بگرد و در بعضی نسخ مستفیض از نقصان یعنی که بگرد و بنظر الفتن و بیداری  
فتنه و انما فاکر فتنه شدن علم و ک شدن او می بخلف انسان فی و لیسنا اگر بخلف بشوند  
و کس در حکم فتنه بجزی من و نوافل لا یحان احد افضل منهما فی باند بجزی که را حکم کن  
ان دو کس و جدا کنی را از باطل و راه الدار می و الدار قطنی **رحم** ای هر که در معنی الله  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل علم لا یفیع حال علی که فتنه گرفته نمیشود و مکرر  
میشود و از روی تعلیم کس که لایق منی فی سبیل الله بجزی که نیست که داده نمیشود و از روی  
راه خدا رواه احمد و ابی حماد کتاب العلم و انهم و در ان ای **آیه کتاب الطه**  
طهاره در لفظ معنی طهارت و باکی حدیث است و طه و طه و طه مصدر است و یفتح طه یعنی  
مصدر آمده و هم معنی آنکه نظیر کرده شود بوی چای که آب و خاک و معنی مطهر کرده و در توحید  
این خدای است در شرح ایراد کرده ایم و در اصطلاح عبارت از طهارت از نجاست حکمی که  
از نجاست کونین و از نجاست حقیقی که از نجاست خوانند و در توحید و در معنی مصدر و یفتح معنی  
آب که بدان وضو کرده شود مشهور است و تحقیق است که بفتح معنی مصدر نیز آمده که بفتح  
**الفصل الاول** ما لاسنوی صحابه مشهور است عم ای موسی اشعری رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطه و نظیر الايمان طهاره من النجاست این سالو  
است در بیان زیادتی امر طهاره که بر تبه کس که نصف ابرایمان بر سبب است آن  
نصف ایمان خوانند که ایمان می پوشد صغیر و بجزی را و وضو نمیشود مکر صغیر را پس در  
مرتبه نصف باشد یا بجزی که ایمان نظیر میکند بطن را وضو پاک میکرد و نظایر و بعضی گفته اند  
که مراد ایمان نماز است چنانکه در کبر و ما کان الله یضیع اجماع کرده اند و چون عمار  
بی آن درست نیست که با جز او است بباله و اگر بیشتر باشد و او پاک کند نصف آن اعتبار  
که با مرادگان و شرا بطرفی است و وضو و بعضی از محققین در تامل اخذ گفته اند  
که ایمان موجب تجلید از در اعل و کمال بعضی است و مراد بنده و را بجزی تجلید است و اینهم بر  
تقدیر است که مراد بنده معنی نصف باشد چنانکه اگر در است و است و است و اگر معنی جزی







کسب آن دو بهای خود را در آن پس این مشق را شستن برای نماز مسجدها بنفش است و هر  
 حد است و در مقابل شیطان و شک را دست تا داخل گشته و نوازش که اشاره تمام اعمال باشد  
 باشد که مگویند بنابر آنکه اینها می باشد و آنها می و آمد شیطان را از نفس و غلبه میگردانند  
 نفس را و فی حدیث مالک بن انس و در حدیث امام کاظمین آمده که یک بار با طرد و رفتن  
 در کردارند این لفظ را در آنچه تفسیر کرده و یاد و او مسلم و فی وایت الهی می باشد و در حدیث  
 ثریبی بسیار ذکر کرده اند این لغت را صاحب مصباح ذکر کرده و فصل اول او آورده و بسیار  
 کرده که در آید و هیچ نیست که مسلم حدیث را از مالک که آورده و یاد و او را از غلبه و تسلط  
 و من عثمان رضی الله عنهما قال قال رسول الله علیه و سلم من نواها فامس الوضوء  
 و من لم یکن یسبک یک و وضوء یعنی رعایت سبک و ادواب آن حرکت خطایه پس جب و می  
 بر این که ثامن او نماز این و حتی خروج من تحت الحذاء و اما اگر می بر این که ثامن او از زیر پایش  
 او را می برد و حصول طهارت مشق علیه و او بر هر حال قال رسول الله علیه و سلم  
 و سلم اذا نواها العبد السجود و من یسبک ید و سلم او المومن یک را وایت فعل  
 پس میشود روی خود را هیچ من و وجه کل خطیله نظر الیه یعنی بیرون آید از روی و بر کلاه  
 و گفته است بسوی آن گاه بود و چشم خود می بیند که چشمش را همراه اب اوسع اخر  
 فطر الیه و اینست بیرون می آید از حفظه از نظری اب اگر بدوی جز از چشمش بیرون آید  
 واقع شوند اما چون عمد و گمان و اگر آن چشم است تخصیص بان که فاداعل و هیچ  
 من دید کل خطیله کان بطنه بیا و مع الی اوسع اخر فطر الیه پس چون میشود بر روی  
 را بیرون می آید بر این که بدست کرده همراه اب یا هر نقطه از از حفظه می اب فاداعل  
 و علی جرح کل خطیله مشتتها رجاء مع الی اوسع اخر فطر الیه پس چون میشود بدوی  
 خود را بیرون می آید بر این که گرفته است بسوی آن بدوی اب و اب یا هر نقطه می  
 اب حتی خروج نفس الذنوب و اگر بیرون می آید از جای وضوء اب از گمان یعنی صغیر  
 و او مسلم و عثمان رضی الله عنهما قال قال رسول الله علیه و سلم من نواها فامس الوضوء  
 تخم و حلو و مکتوب نیست مری و چسب آن که نماز فرموده و او در هر مرتبه وقت نماز  
 فرض میس و من و اب پس یک مکرر وضوء نماز را رعایت سبک و ادواب آن و حتی همراه  
 یک مکرر متع و متع و نماز را و این شامل رعایت ادواب ظاهر و باطن است چنانکه  
 در دل ترسان باشد و نظر رسیده که دارد و نماز محبت و حضور بر آن همراه و در آن  
 مشغول باشد و بدین وجه در پیش باری کند و بچسب و بر روی که و اندو چشم



























که در علی بن ابي طالب است و در فتح رفع است و این دو اسم است  
 که ذکر کرده شده است گفت که آنحضرت بریده شد از علم ساس کردن مردان خود را و از  
 دستور ایامی شکند و منور را با نال و علی بن ابی طالب و ابو موسی و آنحضرت را است و ذکر گوشت  
 پاره از امام و در روایتی دیگر بکمی از روایت ترمذی الا یضرب او یضرب و غیره  
 کتب روایت و در مشهور روزی لغیر پاره از گوشت مقدس را بخانه خود نشود و یضرب یضرب  
 و کفر آن نیز معنی گوشت پاره و بعضی گفته اند چنانچه از مشهور مقصود لغی اشخاص و بعضی  
 پس از آنکه ساس اعصاب دیگر را با بود و او را از معنی و انسان و روی این ماجرا بخوبی  
 انقاص و منو پس ذکر مختلف جدا است میان علما و مذنب و منقول از صحابه و از اختلاف  
 و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی و مالک و احمد و شافعی رفتند بکتاب و امام احمد  
 فتح مطلقا و شامل ذکر در دفع امر است ناقص است و در ذیل امام مالک و در  
 اجزاء فتح خود را اختلاف است و در شافعی پس ذکر باطل گفت که حامل ناقص است و در  
 از امام شافعی و منو پس ذکر سحر است واجب و در امام ابو حنیفه و احمد و مالک  
 ناقص است و کما در حدیث شریف است که مذکور شد و علی بسیاری از صحابه و کما مالک  
 در روایت کرده است و در ذیل حدیث بن ابي طالب بن علیست که در سنن ابو حنیفه از ابو  
 بن عقیقانی یا از حسن بن علی از پدرش که در حدیث شریف است از ابو حنیفه و از  
 نقل کرده گفت میانه ای که از صحابه را داده باشد و منو پس ذکر گوشت پاره و می گفت  
 کرده است و در حدیث شریف که در صحابه را داده باشد و منو پس ذکر گوشت پاره و می گفت  
 کرده و در حدیث شریف که در صحابه را داده باشد و منو پس ذکر گوشت پاره و می گفت  
 گفته اند باک مبارک که پس خود را ساس کند یا ذکر خود را یعنی بدو گوشت پاره ماند و در  
 است میان امامان و از این حدیث کرده که گفت که کجس بداند که خود را پس  
 برابر از این مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز نقل این آورده و از ابی موسی بن علی و ابن  
 مسعود و حذیف بن الیمان و عمار بن یار و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعد بن ابی وقاص  
 و از ابی حنیفه و عمار بن ابی رباح و غیره از تابعین و از امام محمد بن عقیق نقل کرده اند پس  
 مخالفت احادیث درین باب بیکدیگر بعضی بعضی را خود را بدو و محمد بن علی بن ابی طالب  
 حدیث شریف بن علی بن عمر است و منو پس ذکر گوشت پاره است که قال الشیخ  
 الامام محمد بن اسماعیل از حدیث شریف بن علی بن ابی طالب با هر چه از مسعود و منو پس  
 در کما ابوهره اسلام آورده بعد از قدم طلق بن علی با سلام ابوهره در سال پنجم و در

جز و در مطلق بن علی در سال اول از هجرت و وقت با مسیحی از پس ابی سماع ابوهره و غیره  
 فرمود و از سماع طلق و قدری ابوهره عن رسول الله تحقیق روایت کرده است ابوهره  
 از جعفر خدای اصل علیه السلام قال گفت آنحضرت از قضی احد که پاره از گوشت پاره را برساند یکی از  
 دست خود را بسوی دیگر و پس پاره پاره شد و در حال گوشت میان دو دست و در  
 حامل طلق و صاحب ابی بکر و منو پس ذکر گوشت پاره و از حدیث شریف روایت آنحضرت از  
 ابوهره و شافعی و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 صفوان الا ان لم یکره که اگر کسی ذکر کرد در این عبارت را کس پاره پاره شد و در حدیث شریف  
 است و حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 سماع طلق بر سماع ابوهره که از آن است کرده و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 کرده و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 معلوم کرده و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 بود حدیث ابوهره را از عکس و نیز ابوهره گفته اند که از آنحضرت بلکه گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم فرمود که از صحابه دیگر شسته باشد که پس از حدیث طلق شسته  
 باشد و این قسم و احادیث بسیار است و از امام شافعی و مالک و احمد و شافعی و در حدیث شریف  
 بعضی ماخر اسلام را در حدیث شریف ساخته و این حدیث که ذکر کرده شده و در حدیث شریف  
**و عن** عایشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یقبل بعض الرواحه عایشه  
 گفت که بود آنحضرت ایها که بود و بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم کرد  
 که عایشه این را کسایت از خود داشت تم تبلی و لایق و ما ایستد نماز میکرد و در حدیث شریف  
 رواه ابو داود و ترمذی و النسائی و ابن ماجه این سلسله مختلف جدا است میان حدیث  
 و ایمر که از ابو داود و ترمذی و النسائی و ابن ماجه این سلسله مختلف جدا است میان حدیث  
 بشنود یا بداند شهود زن اجنبی باشد یا نه تفصیلی که در کتب این مسطور است و در حدیث شریف  
 سلسله امره اجنبی شرط آنکه موکب باشد یا نه تفصیلی که در کتب این مسطور است و در حدیث شریف  
 یا نه و از آنست که اول است و از حدیث شریف و از حدیث شریف و از حدیث شریف و از حدیث شریف  
 معلوم شده است و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 آنحضرت بر ساحت و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف  
 چون بسجده رفت ظن میکرد و اینها را چون بر ساحت باز نموده و از حدیث شریف و از حدیث شریف



ولا بد در کردن ساس واقع بشوید پس مس کردن امره ناقص باشد و این حدیث عایت که  
مکروه شزار غزو را عایت است ولیکن شافعی و بخیر حدیث سخن در این حدیث که عایت گفت فقال  
المرمی لما یصله عندها صحبا بها بحال سنا و عده عن عایت یعنی استاد بخیر حدیث که غزو از  
عایت روایت کرده است صحیح نیست زیرا که در وی روایت حسب بن ثابت سماع و غیره  
ندارد و ظاهر عبارت موهوم است بلکه غزو از عایت سماع ندارد و این غلط است  
زیرا که سماع غزو از عایت مشهور و ثابت و محقق است و این معنی نیز در عبارت ترمذی  
در جامع وی ظاهر کرده که بخیر حدیث نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم بن کثیر از زناد و علی  
ثقات تابعین است از عایت روایت کرده است و در آن نیز ترمذی طعن کرده و چنانکه گفت و  
استاد ابراهیم بن عیسی و نیز صحیح نیست استاد ابراهیم بن عیسی از عایت و قال ابو داود و هر هر هر  
ابراهیم بن عیسی که صحیح است و ابو داود هر هر هر که این حدیث هر هر هر است بخیر حدیث که ابراهیم بن عیسی از  
عایت روایت کرده و وی از عایت سماع ندارد و خوب این کلام نیست که حدیث هر هر هر  
و معتزات پس موجب طعن نباشد و قدر حق و کلام فی موضوع **و من** این عباس قال  
اگر رسول الله بن عباس گفت خور و بیخیز خدا صلی الله علیه و سلم گفت شانه را تم  
سجده بسجده بگرییم و سکون بین مکان تحفه بپوشاید و پاک کرد دست خود را بپای راست  
تپای وی تم قام فعلی بپوشاید و پس بگذارد نماز را پس معلوم شد که وضو بخور و وضو  
بپوشاید واجب نبود و نیز از بی معلوم شد که شستن دست و دمان اگر چه جزئی و اولی  
در طعام نباشد لازم نیست و مسح بکسریم طلاس و طلاس نیز فارسی معرب است بمعنی  
رواه ابو داود و ابن ماجه **و من** ام سلمه انها قالت فزیت فی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
منها فاکل من ثم قام الی الصلوة فلم یوضأ ام سلمه گفت که زد یک کرد اینم بسوی حضرت بپوش  
برایان کرده شده را پس خور و از آن نیز بپوشاید بسوی نماز و وضو کرد و رواه احمد **المصل**  
**عن** ابراهیم قال شهد لحدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بطلان انشاء حدیث  
است از ابراهیم گفت که او ای حدیث که تحقیق بود که بر این بیست و نه را می حضرت شافعی  
را یعنی بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد  
و وضو بخور و وضو بخور و وضو بخور و وضو بخور و وضو بخور و وضو بخور و وضو بخور  
شماره در گوشتی و جعلها فی القدر پس گردانید و از آن گوشت را در یک تار و در یک  
رسول الله پس آمد بخیر خدا صلی الله علیه و سلم فقال ما یزال لارافع پس گفت بخیر حدیث  
اینکه در یک است ای ابراهیم فقال ابراهیم لارافع پس گفت ابراهیم لارافع پس گفت ابراهیم

که مدینه و قبا و بوشه است رای ما یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی القدر پس بخیر حدیث که ابراهیم  
قال اولی ان لارافع یا ابراهیم گفت که حضرت بن عباس از حدیث دوست را با خود می ای ابراهیم و  
ان حضرت را گوشت ذراع عرض می آمد بخیر حدیث که از خود بخیر حدیث که از خود بخیر حدیث که از خود  
میگردد پس و بعد از آن حضرت از آن حدیث که قال اولی ان لارافع یا ابراهیم گفت که حضرت بن عباس  
دیکر حدیث که از آن حدیث که قال اولی ان لارافع یا ابراهیم گفت که حضرت بن عباس  
ان حضرت بن عباس از آن حدیث که قال اولی ان لارافع یا ابراهیم گفت که حضرت بن عباس  
را که در ذراع و در خود داده شد یک از یک حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم که عایت  
صلی الله علیه و سلم ما اکب یوسکت لیا و لکنی ذراع عایت را عایت که با ش بر بی که نوک عایت  
میباشد و میگوید که گوشت را که در می باشد این میباید میباید میباید میباید میباید میباید  
خاموش بسوی یعنی میباید میباید میباید میباید میباید میباید میباید میباید میباید میباید  
بطریق خرق عادت مغرور است که از آن بخیر حدیث که از آن بخیر حدیث که از آن بخیر حدیث که از آن  
بیت و اند اعلم ثم دعاها بغير طلبه ان حضرت ابی القحطین فاه پس مضمضه کرد و دمان پاک  
خود را و غسل اطراف اسباب و پشت کراش و انکشتان خود را از بی معلوم بشود و شستن  
دست بعد از طعام تمام دست شستن و شستن دست شستن و شستن دست شستن و شستن دست  
ثم قام و فعلی بپوشاید و حضرت پس بگذارد نماز را تم عادیم فوجده عده هم میبارد و بیشتر نماز  
گفت بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد  
دخل المسجد فغسل یمین یمین بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد  
بگذارد نماز و ساس کرد ابی رواد احمد روایت کرد این حدیث را از ابراهیم بن عباس و رواه  
الدارمی **عن** ابراهیم بن عباس روایت کرد از ابراهیم بن عباس از ابراهیم بن عباس از ابراهیم بن عباس  
است که در کرد و از بی عایت را که در عادت و عن ابن مسعود که گفت انما اولی  
ابو طلحه جلیوسا فاکل طما و جز آنم و عود بوضو گفت پس بود من و ابراهیم بن عباس و ابو طلحه  
نشت و جلیوس جمع جالس است پس خوردیم گوشت و نماز بپوشاید پس ابی و وضو را  
فقال انی وضو پس کفش ابراهیم و ابو طلحه را بخیر حدیث که بانیان دارد و بخیر حدیث که بانیان دارد  
پس گفت من وضو میکنم از جهت این طعامی که خوردیم فقال لا ایضا من الاعلیات پس گفت  
این انما وضو میکنی از جهت این که دلالا فرموده من وضو میکنم وضو میکنم وضو میکنم وضو میکنم  
کسی که بپوشاید از تو یعنی بپوشاید پس هر دو وضو میکنند یعنی اسادت واقع است و دمان  
شستن یا بصارت از مسجد رواه احمد **و من** این عمر بن عبد الله بن عثمان بن ابی سرحه روایت کرد



عزیم گفت بفرما از اجل امر آنکه در روزان خور و دهانه و سوس کردن در روزان خود  
بست خوشی و لذت از جمله است یعنی آنکه گفته است از اقصای عالم در آن کجای اول  
است و ایجاب و ضوابط و بیان بعد از آن بیان کرد از اقصای خود و پس بفرما از اقصای سیه  
فعلی الوضو کسی که بوس کند خود را اساس کند و از دست خود پس در است بروی و غش  
و او مالک و انشائی **ع** و پس مسعودی از این مسعودی و است کان یقول گفت  
من قبل از اجل امر آنکه از اقصای بادن در روزان خود الوضو و است و صور و مالک و است  
و پس این سخن از ابن عربی گفت پس می انداخته قال ان الله من الله فوهمه است این سخن  
که چون گفت کبوس کردن از جمله است پس و ضوابط از این تا و است  
دارد بر آنکه است از اقصای و وضو است چنانکه در مذنب شایسته و مخصوص بزن اجنبی  
و است و است و از آنکه کسی را اجنبی نیز با فتن باشد و ما که این تا و است و است  
آنکه در سینه است از عظمی است از عظمی است از عظمی است از عظمی است از عظمی است  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فی القدر الوضو و شایسته این حدیث شایسته را حدیث  
که بر خلاف آن وارد شده و صد و یک موصوفه ذکر کرده پس بر حکم سابق باشد و است  
عمر بن عبد العزیز قهرمانی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوضو من کل دم یصل  
وضو و است از هر خون روان این حکم مخصوص به مذنب صنفی است و از آنکه  
ما است که بر آن آید از یکی از دهانه و بول و غایط و ما و است و است  
و روایت کرده است از این مدی در کامل از زمین ثابت و در اقطبی در وی سخن کرده  
چنانکه گفت و است اما در اقطبی قال عمر بن عبد العزیز علیه السلام من یتم الدار و لا راه و است  
که در حدیث را و حدیث سابق را در اقطبی گفت بن عمر بن عبد العزیز نموانی جلیقه من مشهور  
است حدیث از پیغمبر از یکی که از صحابه است و ندیده است او را و از آنکه وفات پیغمبر  
در زمان خلافت ابی المومنین علی است و ولادت عمر بن عبد العزیز در سینه و است  
پس بن خالد و بن یزید بن محمد مجنون که از روایت است حدیث از مجنون و جواب است  
که حدیث بر سر تمام مشهور است و در جهات این دور وی مذکور است خلافت و است  
**باب اول از اجل** و اواد و نگاه داشت حدیثی و بعضی گفته اند بکار داشتن مجنون  
که مشهور است از آنکه و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الاواب باید است و است  
نقانی و خلافت و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است  
الاقتصاری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الاقتصار علی طوبی بنیاد

نقص

نقص حاجت را و فایده را است این است معاف که بویس از آن اطلاق کرده بر یکی مدد و کتب  
بر اقصای حاجت و از این تا می کشند و سیر می کنند و باید فایده را و بول و است و است  
یا در خلافت قبل از انقضای است و با پس روی می کشد و بویس قبل و است و است  
و لکن شرف او و کتب شرف او و بول و لکن روی بکتاب شرفی که با یجاب معرب و است  
بهینه مشهور است علی ما کنها السلام و التجهیز که قبل از عید می فرست و بعد از نماز و است  
پس از آنکه از استقبال و است با قبل از نماز و است و است و است و است و است  
و در این را حدیثی است پس اگر روی بکتاب شرف و معرب باید کرد و در و یا را حدیثی است پس اگر روی  
بشرف و معرب از روی است قبل از شرف علی قال الشیخ الامام نجی است و است یعنی  
معاصی که است که در حدیث فی الصحرا حدیثی است از استقبال و است و است  
و حاجت و است اما فی الحیات قال ابی اسامه که در و است و است و است و است  
است که روی بشرف است بان قضا حاجت کند طاری عن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
که روایت کرده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال گفت اگر گفت فقیه  
حاجتی را بگویم یا لا خانه حضرت که از اموات المومنین و در عمر بن الخطاب است از برای  
کار می خود و است رسول الله پس در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقضی حاجت قضا  
می کند مشیر الفضل مستقبل این است و است و است و است و است و است و است  
است که اگر روی بشرف است حاجت شام افتد و اگر گفت بشرف است و است و است و است  
معلوم کرده که است برای قضا حاجت در خانه و است شرف علی ما کنها السلام  
چنانکه است و است اما عظم ابو حنیفه است که استقبال قبل از نماز و بول و غایط  
است چدر صحرا و چدر خانه و است و است و است و است و است و است و است  
از صحابه و بعضی پس بعد از نماز و است و است و است و است و است و است و است  
و است و است اما ابو حنیفه از روی در حدیث است با و است و است و است و است  
قبل از است غافل از آن باید که در و است و است و است و است و است و است  
و در آنجا فرقی کرده اند میان صحرا و خانه و مطلق گفته اند حدیثی را جمعی گفته اند صحرا و است  
که در و است غایت حدیثی عظیم قبل از نماز و است و است و است و است و است  
اما حق و با در آنکه و است و است و است و است و است و است و است و است  
که معلوم شود که از برای است شایسته که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جانب  
باشد و این حدیث را در یافته و تفق نظر در آن کرده و است و است و است و است و است



در طرح سخن در بیجا است و این را علم **حسن** سلمان یعنی اندر حال مایا یعنی رسول الله  
 روانست از سلمان فارسی که از کلام بیجا است و احوال شریف وی در بعضی مواضع  
 شده است که گفت نمی رود ما را یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن تشبیه القلوب بیاطلا و  
 از روی آوردن بقبل برای آنجا نوشانه و آن سنجی با همین و معنی که از سنجی کردن باشد  
 است و در بعضی تشبیه او آن سنجی بکلام و این مشکل میشود و سنجی بکلام از بول است  
 درست چه کند با بعضی درست است باید گرفت و این نیز که در سنجی طریقت است که  
 کلام درست است و عضو درست است و بجهان و برده عضو را بجا است کلام را بسو  
 عضو و بعضی گفته اند که سنجی در عاقل است و در بول و این قول ضعیف  
 است و بعضی شام کلفه و دیگر در لقیح طریقی آن پوشیده مانده که گفت کلام درست  
 است و سنجی کردن در آن بر مکتب حاجت باین تکلیف است و تمام کلام در شرح  
 در سنجی شام کلفه است و سنجی در بول و سنجی در بول و سنجی در بول و سنجی در بول  
 است یعنی طلب پیغمبر از آن در عاقل یعنی در بول و سنجی در بول و سنجی در بول  
 نیز بر و چون می بود و سنجی در آنرا از سنجی نام کرده و آن سنجی با فعل من گفته  
 اخبار و سنجی کردن که سنجی در آنکه در میان و این سنجی امام شافعی است که  
 گوید در سنجی از سنجی باید که بر و در سنجی امام احمد حنبل است و در سنجی از سنجی  
 و تفاوت و تفاوت است که در سنجی از آن حاصل که در سنجی در سنجی از سنجی از سنجی  
 مسعود رضی الله عنه که گفت اندر پیغمبر صلی الله علیه و سلم عاقل را پس اگر در کلام  
 سنجی پس در سنجی با فم و سنجی در آن او در مودت و سنجی را گفت و سنجی را گفت  
 از سنجی معلوم شد که سنجی کفایت کند و در و از کلام سنجی واجب است و سنجی از سنجی  
 با سنجی در کلام از سنجی است و سنجی عاقل که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 چون بود و سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی  
 سنجی برای سنجی بود و سنجی برای سنجی و سنجی برای سنجی بود و سنجی برای سنجی  
 و سنجی برای سنجی با سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی  
 کردن سنجی و سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی  
 در سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی از سنجی  
 نوش جانان چنانچه از حدیث ابن مسعود که با پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حدیث ابن مسعود  
 رسول الله گفت است پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حدیث ابن مسعود که با پیغمبر صلی الله علیه و سلم

بگفت اللهم انی اعوذ بک من الخفت و الخبث و الخبث و الخبث و الخبث و الخبث و الخبث و الخبث  
 یعنی بگفت یا جامع بگفت بلفظ که خبث است و خبث است و خبث است و خبث است و خبث است  
 اندک از آنها با پیغمبر و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 با باشد و درین وزن سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 گفت و در این سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 بخانه این دعا در پیش از آنکه در میان ماکس بخانه اندر امان شروع کردن و در آن مانند آن  
 جاسز و در آن گفته اند که از خدا بخواهش در وقت در آن بخانه در آن و سنجی و سنجی  
 مبارک که در آن دعا در میان ماکس است و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 رضی الله عنه خاخال را بگفت که گشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیغمبر من بود که خاخال بگفت  
 اکثر تشبیه با سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 که در عاقل بود و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 بریز کردن از آن که سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 بول و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 من ابول اما بگفت از آن دو صاحب فرمایش آن بود که در سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 خود را با پیغمبر بگفت میان خود و بول و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 چنانکه گفت و فی رسول الله الاشتهر من ابول و روایتی دیگر مسلم است طلب تر است  
 و باکی دیگر از بول و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 نیز از بول و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 ایرو اما الاشتهر کان یعنی با پیغمبر اما با صاحب خود که سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 چینی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 جای که در سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی  
 بگفت که کلام که را در سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی و سنجی











صاحب است و معبود است و در میان بزرگواران و اعیان و برائیس پس هر که از او بفرستد یا شریع  
 و اربعین و در وینام نرسد و صاحب گفت گفت ما بفرستد اصلی اسد علیه و سلم باز و بقیع لعل  
 الطیوة رسول یک بعدی ای و بقیع شاید که زندگانی در از گرد و زالی پس پس و در پاید و دینی را  
 که کشد عاده و رسوم جایست را که و بد بعضی اعمال است را فاجران پس ان من عقد  
 طبع پس چیده مردم را که زنده زینش خود را از آنکه محمول گردانید زینش است شکاف طبع  
 و سبب نمی است که این نشانی است بفعل انهای که در اهل بین مسلمانان اند مثل اهل کتاب  
 و جایشان از جهل و بعضی گفته اند عاده اهل جاهلیت بود که را در معرکهای جنگ میکردند  
 بقصایق و کمر و اهل علم نیز میکردند پس می کرده شد از آن بعضی گفته اند بعد عقد طبع  
 سر و دست تاراه زنده در وی پوششند نام مردم نشناخت را و نقل و در ایاسی که قتلاده  
 ساز و در کردن به نود و نه گفته اند که اهل جاهلیت در کردن ایان زنی بسته و اعتقاد  
 میکردند که این سبب ناسیدن و زبان ناکردن چشم نخ است پس می کرده از آن بخت نبسته  
 را که بر بفرستد تقدیر را و بعضی گفته اند در بین جرمها است در کردن پس با ستن  
 موهو در کردن طفلان از او دفع چشم بیا و سببی رجوع و آید و عقیده است که بپس لایق  
 جبار و ایاستخوان فان محمد برای پس برستی که محمد را بر این کار و کند زار است اینجا  
 معلوم میشود که اگر کتاب امور جاهلیت و مکاتبات اگر نه از کتاب باشد سبب برضای و جزاری  
 جناب نبوت است از کتاب که بر او خواش را خود چه گوید رواه ابو داود و حسن ابهره قال  
 قال رسول الله علیه و سلم من اقبل فلیور کسی هر که سر کشد و چشم بپایان شاریت  
 کند بعد طاعت کند و این را دو طریق است یکی آنکه در چشم بر سبب کشد و این طریق اصغر و  
 دوم آنکه میل چشم برست کشد و در چشم جب و از طبع و یک چشم است تا مجموع  
 و در شود و ابتدا و اختتام یک است راست بود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح  
 و تفصیل جانب بین و اول صحیح است و بر تقدیر این امر واجب نیست بلکه استخوان و  
 و نیزه در آن اختیار دارد چنانکه نمودن فعل فخر حسن و حسن طایف کسی که کشد زار را پس  
 تحقیق یک گفته اند و کسی که کشد پس نیست زنه و کشای وینکی و حسن و حسن کسی که کشد استخوان و  
 کشد استخوان باید که در کشد بعضی از استخوان استعمال نمودند زنده کرده اند من فعل فخر  
 حسن و حسن لا طایف کسی که کشد پس تحقیق یک کشد و کسی که کشد پس نیست مجموع و این حدیث  
 موید قریب صفتی است که ثابت است از اجماع و اجابت و حسن اهل طاعت علی حفظ و اهل طاعت  
 طاعت و کسی که بخورد طعامی پس بجزی اخلال از دندان کشد پس باید که دندان را از او ببرد

بخار و درون می از آنکه کشای و دندان را در او که یقین باشد که کون الوود است خلاصت تدبیر  
 صورت و اگر نه ان الوود بقیع در دو طراست و محمول بر سوسه بقیع است که فرمودن فعل  
 فخر حسن و حسن لا طایف و بعضی گفته اند که علت نه بر دو طراست و اگر است طبع است که است  
 در اول در دو طراست است و در ثانیه در انداختن با و چون محمول است اگر کشد یک است و اگر کشد  
 حتی نیست و من انما بطلطیر کسی که باید که بخاند را پس باید که زنده بپوشد شود  
 در وی و کشد عاده نشود فان لم یجد الا ان یجرب بقیع یا من رسل پس بیا بجز را که برده کشد  
 میان یکدیگر و هر جمع که می را از یک فلتند بر پس با یک پس خودان زنی یکی یک نیست بجا  
 وی کرده بقیع نبسته تا برده کرده و بر او اختیار بسته یا بجهت نیست که در پیش بر این جلد بر  
 و میوان کرده است که در آن فان انشطن لبیب بمقا عینی ادم برده کردن اگر چه بر  
 یک باشد برای آن فرموده شد که شیطانی باز یک نبسته که با میان نمود و باز می کردن شیطانی  
 بر داشت برده از پیش و کشدن و بر سر کردن عوده و انداختن را شانه بول برین و جابرین و نیز  
 ای چون برده کشد و بر سر عوده و بر سوسه می اندازد و دم را بنگاردن عوده پس رده باید  
 گرفت تا راه و سوسه شیطانی بسته کرده و این برده کردن یک و از بجهت شکاف و مبالغه کردن  
 امری واجب است بلکه هر فعل فخر حسن و حسن لا طایف کسی که یک بجهت یک کشد و کسی که کشد  
 جمع نیست رواه ابو داود و این ماجه و الداری و حسن عباد بن معقل بقیع سم و فتح عین ثوبه  
 فتح فاشد و صاحب است از اصحاب بخار ساکن سنه و حنین قال قال رسول الله علیه  
 علیه و سلم لا یجوز احدکم فی ستمه یا یک بول کشد یکی از شما و عسل که خود استقام در اصل پای  
 گرم غسل کردن است پس از آن مطلق غسل اطلاق کرده اند اگر چه بر دو طراست و بقیع و بقیع و  
 غسل میکند در آن جایگاه یعنی درست از عاقل که بول کشد و رجای غسل در بجا او بجهت ضایع  
 یا و منوی کشد در بجا بقیع یا یک کشد فان عاده الواس منبر بزرگ از سواس با زای بجهت  
 میشود که چون بول کشد بجا بقیع غسل کشد بجا یک بقیع میکشود و بجا یک کشد بجا یک کشد  
 می افتد و رفته رفته ممکن میکشود و این در رجای است که اب راه روی ندارد و جای سخت است  
 و اگر جائز است که اب بر بر و دو یکسان است باکی نیست و بر تقدیر برین برای تشریح است  
 کرم رواه ابو داود و از حری و الساسی الا انما یکرا و اگر است که ترقی و تکی و اگر کشد  
 اند این لفظ را که تم بقیع فخر او بجهت صانع و حسن مقدار آورده اند که در بجا بقیع غسل بول نماید  
 کرده و علت این است که وقتی در بول بقیع غسل کرده میشود و با و منوی ساخته میشود و باعث صحت  
 و سواس میکشود و یک نفری که کشد و اند و حسن عباد بن معقل بقیع عین اول و در بجهت برده



































بر سر دست هر دو است و اسمها را خلق هم ببرد و در دست را یعنی در اما فاسخ هر کس بر وزن او است  
یعنی گرفت ابد و او نه مضمض و استسحق سن گفت و ادعت بس ابد در وزن و در سنی که  
یک گفت اب فعل فک ثنای بس کرد و از بار بار هم ببرد و آورد و از فعل و جملات نامی نیست  
دری خود را بار بار اول و بار بار فاعل الف الف فاعل در وزن مین بس نیست هر دو  
دست خود را بار بار اول و بار بار فاعل در وزن مین بس نیست هر دو  
بس بر وزن او را از بس بر دو دست خود از جانب بپوش و آورده از جانب چپ غایب  
صورتان معلوم شد مثل جلیله الکعبین بر سر دست هر دو یا خود را بر دو دست  
نمکان یکسان و در رسول علیه و سلم نیز گرفت همچنین بود و وضع و غیر علی الله علیه  
این لفظ است و مشتق علیه است که در مصاحیح است بجای آن لفظی ذکر کرد که مولف گفت  
ان روایت مالک و نسائی است و قول مولف که گفت و فی روایتی قبل هما و او بر  
و مقدم بر آن هم قرب بهما الف فاعل هم و نسائی رجع الی الکتاب الذی بهما از هم مثل جلیله  
این روایت است از شقی علیه بجای فاعل هم و در این موافق است با روایت  
مصاحیح ذکر کرد و در کتب دیگران مولف کان روایت مالک و نسائی است و ترجمان نوشت شده  
و این روایات دیگر ذکر کرد و سبک نیز از صحیحین است و در مصاحیح و کتب دیگر گویند و فی روایت دیگر  
ثنا بکثرت غفاه تسامی بس ابد در وزن و اب در سنی کرد و پیش از سنی را بار بار  
گفت از اب و در بعضی نسخ مصاحیح و استشریح وجود است و فی امری و در روایت دیگر  
از شقی علیه همچنین آمده مضمض و استسحق سن گفت و ادعت بس مضمض کرد و سنی  
که از یک کتاب فاعل فک ثنای بس کرد و از بار بار هم ببرد و از فعل و جملات نامی نیست  
بجای است همچنین آمده و در نسائی را فاعل هما و بار بار و در سنی بس کرد و در اصل قال  
کرد و در دست و ادب از دیگر هم مثل جلیله الکعبین بر سر دست هر دو یا از بار بار  
مشکاک و فی امری و در روایت دیگر بکار برده و از مضمض و استسحق سن گفت و سنی  
صبر اب در وزن کرد و پیش از سنی را بار بار یک کتاب و غف فاعل بپوش و آورده از جانب چپ غایب  
است و بعضی آن بری نیست بلکه احادیث و در روایات در مضمض و استسحق سن گفت و سنی  
آمده و در بعضی اب غفاه و در بعضی یک فاعل و فاعل و حمل و جمع صورتها را در دست  
چنانکه در شرح بیان کرده ایم و مذاب خافعی فاعل صحیح است که در دو ب غف و ک که در بعضی  
گفته اند از آن مشتق و بطریق و حمل و مذاب خافعی اگر یک بس غف و ک که در بعضی  
گفته اند از بعضی فاعل بپوش و آورده و در سنی را حاشیه که در دو بار بار هم ببرد و از فعل و جملات نامی نیست

که باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت اوست بپاس بر سر بیرون دادن هر یک  
عضوی علاوه بر است پس جمیع اعضا و عضو میان اما بنا بر کما اعضا و اجزای هر یک موافق باشد را چست  
چنانکه در علم و اصول مقرر شده است و شش و شش از فاضل بی نظمی در نقل کرده گفت جمیع کردن میان مختلف  
و شش شش قیاس است و جدا جدا کردن هر یک با یک از دو دست و در هم پس خلاصه در میان نماید و اما  
اعمال و عبادت بن عباس رضی الله تعالی عنهما قال انما رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت این عبادت  
و منوره و غیره از اصلی و علی و سلم و شش اعضا را یک بار در هر دو علی جدا کرده و گوی که یکبار  
شش بار در او الی الخاری و عبادت بن زبیر رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم توحنا  
مرتین مرتین عبادت بن زبیر مکرر گفت و منوره و محضت و شش اعضا را دو بار در هر دو  
عثمان رضی الله عنه از توحنا بالمقادیر و ایست از عثمان کرده و منوره و در روشنی کر نام  
وی مقادیر است و گویند که عرضی الله علیه و بن مسجد صفا نکرده بود و برای نشکست و مردم  
تا در اینجا بشنید و سخن کند و غرض خوانند و ایجابی را بریز بگفت و مقادیر جمع مقادیر  
بمعنی جای نشست فقال بن گفت عثمان الا انکم و منوره رسول بنایم بنا را کیفیت  
و منوره غیره از اصلی و علی و سلم و شش شش عثمان رضی الله عنه سر بار و سلم  
بسر از او حدیث معلوم شد که مثل اعضا که یک یک بار بود و زمانی دو دو بار و بعضی سه بار و گاهی  
احوال سه بار اما یکبار اختصاص است و بعد از فرض که جمعی این حدیث نشود و دو دو بار با نفع  
است و در طهر و از اول علی بخانه داده و سبب مرتب و ثواب و مضاعف است اگر که آید و در بار  
نهایت مرتب طهر و با نوبت و زیاده بر سر و بی و پنج و ز و ا و ا و ظم است و شش شش  
و این بصورت زیانست و بعضی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود این بسط و شش  
و در بعضی احادیث مثل بعضی اعضا را دو بعضی دو بار و بعضی یکبار نیز آمده و این صورت عبادت  
است که در احادیث و روایات و این عباراتی میان جواز و سبب و ایست و از بعضی بسیار  
شش شش موجب آنست از جهت ترک است مشهور و صحیح است که موجب آنست از  
جهت صحت حدیث و در دوران و امام محمد رحمه الله گفته که در شش بار افضلت و گفته اند  
با کفایت و یکبار اگر ابلغ و احوال باشد نیز طاعت مذاب است بی نهایت و شافعی گفته که  
دو است ندارم زیاده بر سر او اگر که تمام نمیکند و در شش بار از حدیث وی است که  
که اینست نیز و عبادت بن عباس رضی الله عنه قال رخص رسول الله صلى الله عليه وسلم  
صلى الله عليه وسلم تعجل قوم عند الله عز وجل و بعضی از آنکه با ما بطریق ناگزیرند و  
بر هر یک از او بود و بعضی که از حدیث مسلمانی که در او منظر است و در هر دو و منوره و در











































اینجست است بریت بیکری غفلتی و نای روی طاری شدنان فونی است چه  
حفظ و ضبط را و بهر بنا که است بوارت بر وزن عظیم است و بهر بقعه و او  
و سکون و بهر با مسوود یا خیز خوانده اند **من** علی رضی الله عنه قال قال رسول الله  
ابراهم بن علی گفت بجز خدا صلی الله علیه و سلم کسی که موضع شرمش اینجا باشد  
کسی که مانند عیسی بن مریم از جنات و نشو و نما را فعل بهر که او که با من آن را کرده و شود  
با وی چنین و چنین از خدا باشد و فرخ قال عک گفت رضی الله عنه مگر بر من نماند  
بر خستی پس از بخت دشمن دهم شومی سر خود را یعنی پس بریده ام از آنچه خدا کرد و دشمن  
دشمن را کند که نیست از او و خلق هر غث و ربار و نمودارین عبارت بقصد سالی که کند  
رواه ابو طوف و احمد و الداری روایت کرده این حدیث را این هر متن الا آنکه مگر  
لیکن احمد و دارمی و یاورین عبارت را که متن غایت را **من** عایش رضی الله عنها  
فالت کان البی صلی الله علیه و سلم لا یختم بعد الغسل یوم الخفرت که وضو میکرد و پس از  
غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد و چنانکه گفت که است میگردید از فراغ  
غسل وضو میکرد و رواه الزهیری ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و عنها قالت کانی  
البی صلی الله علیه و سلم یغسل راسه بالغسل و یوجب یوم الخفرت که می شست سر  
مسکند البی صلی الله علیه و سلم که خفرت که بر بدن نشوید چنانکه هر  
شوی در باره و موجب و حال که خفرت است یسود و غسل چنانکه میگردید و بخیز و نماند  
بسنده که می گردید بر شستن بهمان ای که یک میگردید سر را از غفلت و لا یغسل علیها یوم الخفرت  
بر سر ای که یک میگردید و لا بر نشوید بعد از آن غسل بکنید و آب دیگر بر سر نریزید و غایت علی  
در آب نریزید و چنانکه یغسل و او را و طبعش سیلان است بدون می آورد و رواه ابو داود  
و من یغسل قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغسل بر او یعنی بر هر دو میاید اند که بجز خدا  
صلی الله علیه و سلم را می غسل بکشد و بر روی را که غسل میکرد در صحن یعنی بر روی قدمها  
پس بالا را که خفرت بر آن و غط و یغسل کند و بر آن از آنجا که این شستن  
و عاده شریف است بود که چون حکمی از احکام غریب است که بدان اهتمام بهر شستن  
کنند و خطبه خوانده اند پس چه گفت مر خدا را و انی عذرنا خوانده روی قیام و  
بشود و او را بیان تفسیر چیست ثم قال یترک الخفرت ان الله یبصر برستی که  
خدا شرم دارنده نیست از افشاح بر کتان و اظفار قبایح و شام ایشان و بر وزن حدیث  
بشود پس با پوشیده است که و بندگان و محبوب ایشان را بجا و ایضا و الله و

Handwritten marginalia in the top right corner of the right page.

یهدود و از بندگان شرم سار را بر روی بر روی یعنی حیاء و شرافت و دوست سید او  
حق تعالی از بندگان خود تخلق با خلق وی هر چه ممکن است از این نماند الا غسل  
احکم خیر است پس چون غسل کند می از شام پس باید که کرده کند و بهر خدا نام نهاده را که این  
یزنی از این است و در روی تخلق است بخلق آنکه تعالی و تقدس رواه ابو داود و  
الترمذی و در روایتی و در روایت ابی داود و یحیی بن احمد است که آن اندک است که گفت  
آنکه و کذا یعنی که تشری است فاما اگر او را حدیث آن یغسل پس چون خواجگی از شام  
غسل کند فلیتواری پس باید که پوشیده کند اندام خود را بخیز **الفصل الثالث من**  
ابن ماجه صحیح جلیل القدر عظیم الشان است که است او ابو المنذر است و ابو الطیف بن زاهر  
است انصاری است لقب یسار و سید الانصار آمده و غیر من الخطاب رضی الله عنه  
او را سید السلفین میخوانند آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را امام الغنی تعالی و ان نشواید  
روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه و تابعین و بوده وی رضی الله عنهما که ترویج  
قال اما کان گفت ابی بن کعب نمود این حدیث را که الترمذی و ابن ماجه و ابن کثیر  
در آنجا ازین اسلام و حکم کرده بود که اگر جمعی بکنند و تشرال بکنند نماز بکنند شام نمی میباشد  
نمی کرده شد این شستن و گذشتند بغسل نماز بکنند و در فصل اول بیان آن که است  
رواه الترمذی و ابو داود و الداری **من** علی رضی الله عنه قال رجل ان البی روایت  
از ابراهیم بن علی گفت روی بسوی بجز خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت او  
ان الله اعلم من انما یترک برستی کس غسل کرد و از جنات و صلی الله علیه و سلم  
بعد از او فراموش کرد موضع الظفر که بعد از آن پس و بعد از آن نماز کردن مقدار جای نماز  
در بر آن که سیده است او را ابی فقال رسول الله لو كنت سجد علی ربک انما کما دایم  
ما ترس فرمود آنحضرت بآنکه اگر بسودی تو که سجده میگردی بر آن موضع برست خود در  
وقت غسل بعد از آن اگر بعد از آن میسود پس میسود و ترا و تمام غث و غلیظ یعنی  
قصا میگردی نماز را که گذارده و اگر گوید سجده در غسل چون آنکه کند بر پیش است که نماز  
پس ایضا حقیقت است و غالب است که چون دست ترا بر آن موضع بگذراند  
گفت بکنند خصوصاً وقت غسل و بعضی گفته اند که آنکه حکم سابق بود بعد از آن  
منوخ شد **من** ابن عمر رضی الله عنهما قال کان کانت الصلوة خلیس و الغسل من الخیر  
سبع مرار و غسل بول من الغلب سبع مرار فلیقل رسول الله صلی الله علیه و سلم بود نماز  
در شب سبع مرار بخوابد و بود غسل از جنات بکفت بار و بود شستن بول از آنجا که است

Handwritten marginalia in the top left corner of the left page.







انوار رسول الله ﷺ جنب بر تنی کس نبود جنب و این ابیضا است که از غسل  
جنبت من مانده بود فقال ان الله لا يجزئني رداء او بدان ردا او از روی او بود و این ماجه  
روی اندامی نحوه و فی شرح السنه عز من سموه بلفظ المصالح و در شرح السنه رواست  
از ابن عباس انهموه بلفظی که در مصلحت چاکورده است و ان اینست که گفت سموه جنب شدم  
من بغير خراصه ان علی و سلم بس غسل کردم من بغير خراصه مانده بود و این از فضیلت آن است  
که آنحضرت غسل نماز آن آب بکس گفت من غسل کردم یا رسول الله از آن آب غسل کردم  
و فرمود که آب نباشد بروی و جنب و در روایتی که آب جنب میشود و اختلافی در لفظی  
مصلحت و لفظ کتاب است که در جنب مصلحت غسل لوازمه غسل زن لازم می آید و در  
حرف کتاب وضو مرد از بقیه آب غسل زن و در مفضل باید که مرد وضو نمی برد  
چون پیش همان که در فضل از وضو عایت کرد است **عنه** عایت رضی الله عنها قالت  
رسول الله بود بغير خراصه علی و سلم بخرج من احلها و روی آنرا از آنجا که حقیقنا القرآن  
بسمت من یعنی اعضا خریفه خود را می چسبیدیم تا گرم گردد و اما حاکم و حاکم  
که آن گرم شود قبل از آن غسل نشد از آنکه من غسل کنم پس از آنجا معلوم شد که بدن جنب  
بک است ردا او این ماجه و روی از روی نحوه و فی شرح السنه بلفظ المصالح و در حریف  
مسلم آمده است که عایت جابین میبود و آب بخورد پس با آنحضرت میزد و پس میبندید  
و من مبارک خود را بر جای میزد و حیض و جنب یک حکم دارد **عنه** رضی الله عنها  
كان النبي ﷺ بغير خراصه علی و سلم بخرج من احلها و روی آنرا از آنجا که حقیقنا القرآن  
بسمت من یعنی اعضا خریفه خود را می چسبیدیم تا گرم گردد و اما حاکم و حاکم  
که آن گرم شود قبل از آن غسل نشد از آنکه من غسل کنم پس از آنجا معلوم شد که بدن جنب  
بک است ردا او این ماجه و روی از روی نحوه و فی شرح السنه بلفظ المصالح و در حریف  
مسلم آمده است که عایت جابین میبود و آب بخورد پس با آنحضرت میزد و پس میبندید  
و من مبارک خود را بر جای میزد و حیض و جنب یک حکم دارد **عنه** رضی الله عنها

مورد چاکورده است و ما که جنب بر تنی کس نبود جنب و این ابیضا است که از غسل  
جنبت من مانده بود فقال ان الله لا يجزئني رداء او بدان ردا او از روی او بود و این ماجه  
روی اندامی نحوه و فی شرح السنه عز من سموه بلفظ المصالح و در شرح السنه رواست  
از ابن عباس انهموه بلفظی که در مصلحت چاکورده است و ان اینست که گفت سموه جنب شدم  
من بغير خراصه ان علی و سلم بس غسل کردم من بغير خراصه مانده بود و این از فضیلت آن است  
که آنحضرت غسل نماز آن آب بکس گفت من غسل کردم یا رسول الله از آن آب غسل کردم  
و فرمود که آب نباشد بروی و جنب و در روایتی که آب جنب میشود و اختلافی در لفظی  
مصلحت و لفظ کتاب است که در جنب مصلحت غسل لوازمه غسل زن لازم می آید و در  
حرف کتاب وضو مرد از بقیه آب غسل زن و در مفضل باید که مرد وضو نمی برد  
چون پیش همان که در فضل از وضو عایت کرد است **عنه** عایت رضی الله عنها قالت  
رسول الله بود بغير خراصه علی و سلم بخرج من احلها و روی آنرا از آنجا که حقیقنا القرآن  
بسمت من یعنی اعضا خریفه خود را می چسبیدیم تا گرم گردد و اما حاکم و حاکم  
که آن گرم شود قبل از آن غسل نشد از آنکه من غسل کنم پس از آنجا معلوم شد که بدن جنب  
بک است ردا او این ماجه و روی از روی نحوه و فی شرح السنه بلفظ المصالح و در حریف  
مسلم آمده است که عایت جابین میبود و آب بخورد پس با آنحضرت میزد و پس میبندید  
و من مبارک خود را بر جای میزد و حیض و جنب یک حکم دارد **عنه** رضی الله عنها  
كان النبي ﷺ بغير خراصه علی و سلم بخرج من احلها و روی آنرا از آنجا که حقیقنا القرآن  
بسمت من یعنی اعضا خریفه خود را می چسبیدیم تا گرم گردد و اما حاکم و حاکم  
که آن گرم شود قبل از آن غسل نشد از آنکه من غسل کنم پس از آنجا معلوم شد که بدن جنب  
بک است ردا او این ماجه و روی از روی نحوه و فی شرح السنه بلفظ المصالح و در حریف  
مسلم آمده است که عایت جابین میبود و آب بخورد پس با آنحضرت میزد و پس میبندید  
و من مبارک خود را بر جای میزد و حیض و جنب یک حکم دارد **عنه** رضی الله عنها



همه این عمر حاجتی کردی داشت تقضی این عمر حاجت پس روا کرد این عمر حاجت نمود را  
 و کان من جدی بویجان قال بود از اجل صحت که در آن روز گردانید گفت هر چهل  
 سکنه من ابیکم گذشت مردی در کوچه ها و سکه گیس من و کاف شد یعنی راه هموار  
 برابر خلق رسول اندیس ملافا که در آمد و بخام ضایع اند علی و سلم و قد صرح من  
 غایط و حال که تحقیق بیرون آمد بود آنحضرت از آنجا دو بول یا از پیشک کردن نیک  
 را و است قلم عایس سلام داد و آنرا بر آنحضرت قلم برد عایس سلام باز کرد ایندقت  
 بروی یعنی ندان جواب سلام و بر امانی اذاکا و اجل ان یثوری فی اسکه ضرب ضایع اند  
 علی و سلم بر علی ایضا و سح بها و حرم حرب مرتضی و سح در عید غدیر و نایا و قتی  
 که نزدیک بود اند که پنهان کرد و کوه و درخت خدا صلی اند علی و سلم بر دو دست خود را بر او  
 و سح کرد هر دو دست روی مبارک خود را بر نیزه و در دو دست را بر کبیر سح  
 کرد و هر دو دست خود را از چپ یعنی نیم گردی بر کرد و ایضا علی و سلم بر او سلام  
 و قال ای سحی و فرمود که باز نداشت از گردن سلام و قیضی الا فی ما کن علی ظهره و کاف  
 من بنو دم بطهاره را و او را بود و او را ظاهر بنظر و صیغه اینده است که نام از سلام ان بود  
 که آنحضرت صلی اند علی و سلم کرده و نشت در سلام را به وضو بخت اشمال بلفظ سلام  
 که اسمی از اما اکتلی است اگر چه او بدین ایجابی سلام است و در ایجابی غایت  
 تعظیم است مگر خداوند تعالی نام او را و بکن این مشکل میشود مگر صحیح آمده است  
 کوی صلی اند علی و سلم و ذکر سکر و خداوند تعالی را در هر وقت به حال و اگر گویند که او را بان ذکر  
 قلبی است گویند بصحت رسیده است ذکر آن فرزند و فرج از خدا که میگفت الله الله الله  
 اخرج منی ما بودی احدیت و شمشیرش از وضو گذشت که بازین داشت او را آنرا  
 چه چیزی که حاجت و بیرون می اند از خلا و تعلیم میکرد و می را از آن پیش از آنکه وضو سازد  
 و مانند آن سیکویند غریب است که بوضو نام خدا را نکرده و بگویند که اگر دریدم از قبل حقیقت  
 است که برای تعلیم جواز است پس امر را است که گفت من بخدا و تحقیق که ایجاب جبار  
 میکرد و در شمشیر قبل از وضو جان از قبل غریبت بکشد بیکدیگر و وارنده در وضو  
 خاص ستمی است ذکر آن کمالا یعنی پس ظاهر است و اندر علم که ذکر صلاهی به طهاره  
 جایز است لیکن با طهاره افضل از احوال و اول است و بر آنحضرت خبری از سلطان و  
 عظمت جلاله و وارنده که کشته است او را که در نام او کند به طهاره خصوصاً بر سلام  
 که گنجایش تا به توقف تا به زار و در علی العز و واجب و لیکن تا وضو کردن تا به زار و سجد

اندر دو و در سلام عزت شود و بعد که رو پس نیم کرد و جواب سلام وی که تیر در اشال این  
 کافیت مع و خود خدایه رآب فافهم و من الله بجرین فافهم ان اجنبی رواست از بهر  
 قله بضم فاف و سکون نون و نیم فاف قال عید و از نام او خالص بن عمر مهاجر لقب او است  
 که آنحضرت فرمود و هذا الله بجر حق قرشی اعلمی است و بعضی گفته اند روز فتح مکنت و  
 حسن بصری و غیر وی از وی دابت دارند و اب که گوئی بخبر را صلی اند علی و سلم و هر بول  
 و حال آنکه حضرت بول میکند قلم عایس سلام که بر آنحضرت قلم برد علی و سلم و آنحضرت سلام  
 را بروی صلی نمود اما که وضو ساخت ایجابی چون نیم غایب شدن سلم و فواده و بنو و تا وضو  
 ساختن تا به زار پس از آن جواب سلام وی صلی نمود اما که وضو ساخت ایجابی چون نیم  
 غایب شدن سلم و فواده و بنو و تا وضو ساختن تا به زار پس از آن جواب سلام وی و او  
 نیم اعتدال الیه بقره خواهی کرد بوی قال فرمود ای کرامت ان او کرامت الا علی و طهره و ابیو  
 و او و العالی برستی کس مکروه نه هشتم که در کتب نام خدا را بر طهاره رواست که در انداختن  
 مکرر را قول استی توفی و قد افترقا و ذکر نکرد و قال و گفت استی این عباد را که خدا توفی  
 و غیره یعنی گفته درین حدیث دلیلست بر آنکه هر که توفی در سلام بعد از آنرا باید که توفی  
 کند بوی وی تا منسوب نکرده و در بعضی شروح گفته که خدا که رسول خدا صلی اند  
 علی و سلم را وی ملامه مقصود آن گفت بلکه از اجرت و جوده و بوده و اعتدال بعضی  
 تفضل و ترجیح و مقصود و نیز تشدید بود و نیز بران سلام که ببول کنند مگر و است و ترک  
 کلام و کرامت ان بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفای وی و نیز ساخت عزت  
 و عظمت تعالی که ذکر شود در اینجا و حتی از جت بودن سلام از اسمای وی و اندر علم  
**الفصل الثانی** در سلام و حالت کال رسول اند علی و سلم بخت بضم با و کسر نون  
 و بفتح ما و ضم نون تا نام بودن حضرت که بخت بخت خواب بیکدیگر بخت تا نام بعد از خواب  
 بیدار شدن بخت بخت یعنی با حاجت مگر خواب بیکدیگر و بیدار شدن و بیدار شدن بخت بخت  
 سابقا معلوم شد که وضو کردن بخت بخت خواب آنحضرت خود را قضی وضو بنود بهمان  
 وضو میبود و از غروی صلا اند علی و سلم اگر چه خواب ناقض است اما ظاهر است که  
 بهمان وضو که بعد از بخت کرده خواب رفت در طهارت توفی کافیت اگر چه بعد از وی بیدار  
 شد بعد از آن خواب رفته است و اندر علم و او احمد **من** شیعته قال ان ابن عباس  
 کان اذا اغتسل من اجابته گفت شیعان عباس بود چون غسل میکرد از بخت بخت بخت  
 و کبریا الیه صلی اند علی و سلم بخت بخت بخت است خود بر دست چپ بخت بخت بخت







۱۴۷  
۱۴۸

فصل کبری الایم می آید چنانکه در حدیث عایشه در آخر فصل اول از باب الفصل اشاره شده  
که می آید اما اینقدر عقو است و منتهی عن غسل بقیه که بعد از غسل در ظرف بکند و رواه  
ابو داود و النسائی و زاد المعاد و اول و زیاده است امام احمد از جمیع یروایان این حدیث  
این کلام را که نمی آید میشتاد اصحاب کل یوم نمی گوید است آنحضرت از یک کشته که می کشید یا  
هر روز و بول فی مقبل با بول کند در جای غسل که رواه ابن ماجه عن عبد الله بن عمر  
بن کثیر و از اهل حدیث در ظرف اسب این دو حدیث صحیح است و اگر چه تفری حدیث  
اول را حسن صحیح گفته است و لیکن بعضی تضعیف آن کرده و او را در کفست که خطای گفته  
اهل حدیث را ضعیف است بطریق اسب این غشال غسل بقیه را غشال امره بغسل  
ما در جل و اگر ثابت شود صحیح است بر شیخ و شیخ ابن حجر که هر یک یکی از است بان زفته و یکی  
که حدیث صحیح باشد و یکسان آن عمل کرده بسوی آن زفته باشد و درین قول شیخ نظر است  
بر بعضی از ائمه و بامام احمد و جلیل بر آن زفته اند و بطریق غشال غشال شده اند چنانکه در  
شرح تفصیل بیان کردیم **باب استحباب** در بیان حکما و انواع آنها چنانکه از آسان و  
زین و جبر و غیره که در باب استحباب و در آن و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل  
پس خود و حیوانات و آب حوضها که در میان یا آنها می باشد آب گرم شده در آب  
و غیر آن اند که در این باب مذکور شد **الفصل الاول** در این باب در حدیثی آمده است قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبول احدکم بایه یبول کنه یکی از شما فی الله الله الله الله  
لا یجوز در آب استحباب که در دو رواه است ثم یقول فی بعض و غسل میکند در آب  
و این علت نمی آید بول کردن است یعنی دور است از غشال که بول کند و در آب و حال  
اگر غسل میکند در وی متفق علی و باید دانست که در آب قلیل است چنانکه از  
حکم جاری دارد و کسی بگوید و غسل در وی جایز و بعضی گفته اند که اگر کثیر هم باشد و  
بشخص کرده و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده و دیگران هم بول و غلظه کرده و غلظه  
است فی یاب و در او نیز آب فخر صفات دوست از رنگ و بوی و مزه و نمی رنجد و اولی را  
حرم است و بر تقدیر ثانی برای که است و قلیل را بجزی بر نیست که آب جاری بود و قلیل  
باید که در بعضی شایع است اگر قلیل باشد هر چند جاری باشد که دوست و قلیل غشال  
اقباحت و در صورتی که در آن غلظه اند و حکم دوست است که دوست و در میان  
و گفته اند که این تفصیل در روز است و در شب فقط حاجت در آب مطلقا کرده و هیچ  
است از جهت ترس از آلودگی که می گویند جای ایشان در شب بر آب نیست می باشد که غلظه

این حدیث ابن حجر المکی و فی رواته لیسلم و در روایتی مسلم را آمده است لا یغسل احدکم فی  
الایم و هویت غسل کنه یکی از شما در آب پستاده و حال اگر کسی است و این حدیث از امام  
ما قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل کثیر و فصل ثانی در غسل کردن و قائل که  
بغسل کند چون در آب غسل کند چنانکه با آب پسته و حال گفت ابو هریره قنای و لا یبول  
بیکر آب را که شستن یعنی در آب را بپست و غسل کند برون آب و از این معلوم کرد که اگر  
جست داشت در آب در آن آب بیکر و غسل کند با غسل بیکر و اما اگر دست در آب  
برای شستن دست از جاست دارد و غسل کند که با غلظه شستن **باب استحباب** جابر حال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم و حسن ان ابیال فی الله اگر که از بول کردن در آب پستاده  
رواه مسلم و حسن السایب بن عمر جلیف بن امیه یاب و جلیف است و لاوت او و یاب  
و اما آنچه است و عاقل شسته بود و از آب پسته و در وقت ماکلی می باشد میز است و اما  
میکنند از بر شستن و عاقل که اند و او را در حدیثی آمده است و در حدیثی که قال نیست که جاتی  
لا اله الا الله گفت سبب برادر امام حسن زین العابدین علیه السلام فقالت بیس گفت حد  
من رسول الله ان ابن اخی و جلیف بر کسی بر او بر من در ماک و بر خود دست میزد  
بیس بود و آنحضرت دست مبارک بر او عالم را بیکر و در ماک و بر دست و زیاده چیز نمی توانا  
چیز و در حدیثی که آنحضرت فرمود من و من و بیس نوشیدیم از آب و منوی آنحضرت را و بقیه آب  
و منوی که در ظرف ماند با این که از اعضائی شربت جدا گشته گفته اند که ظاهر احتمال است  
و اگر ظاهر آنست که در حدیثی که آمده است که صحابه جنگ میکردند بر آب و منوی آنحضرت را  
بیکر گفته اند که بقیه آب و منوم است و اگر ادا آب جدا گشته از اعضائی غریب مراد باشد بول  
امام این حدیث صحیح است آب مستعمل مشکل میگرد و اگر گفته شود بخور از آب او و سبب را بچند  
نمای بود با طهارت آن از حیض و بپختن در حدیثی که آمده است علیه و سلم و خود چگون ظاهر نبوده  
و پیش پاک او رسیده از نجاست حکمی که در حدیثی که از بنی ثعلبه تا بر سرایت کرده  
بعضی از علما طهارت و فضله و می غسل علیه و سلم رفته اند که وجود و شریف از مرتبای  
ظاهر و باطن مری و مطهر است ثم قلت خلوه و غیره استادم من بیس نیست آنحضرت  
فقطرة الى حاتم النبوة بیس نگاه کردیم که تم نوبه بین کشید میان هر دو نماند آنحضرت مثل فرشته  
ماند در حدیثی که میگوید میگوید و منقوح خانه و می و آنجا می باشد مثل که در حدیثی که  
گلان شسته بود و می نوبه را در حدیثی که از بنی ثعلبه تا بر سرایت کرده اند از این حدیث  
کیونکه در آن کوشش باز بود و این شکل نجاست از آن حدیثی که در حدیثی که آمده بود







ابی هر حال حال رسول مدظل رسول الله علیه و سلم رسید می بفرماید خدا را صلوات  
 علیه و سلم فقال پس گفت ای رسول الله ما کرب اجمع فبستی ما سوار بشوید و بار  
 او بختی و نفعه القلیل من الماء و بریدار می خورید از آب فان نوحا عطشنا بئس کر  
 و منکر یان که در گذشته شما نیز قنوطا ما العرا لیکرم از آن آب پس و منکر یان که  
 در کوبا استنباط این نوحی باب در با نخی از قنوطا من بود اگر نیکو و از آن نوحا  
 یا نکت و یا با سما زاد و اوصاف فقال رسول الله پس گفت بفرماید خدا را صلوات  
 جواز نوحی اب در با هو الطهور ما د اهل سید در با کال گفته است اب وی و حال است خود  
 مرید و و ما بیت که او را فح بکنند و تیت بفرماید بفری که او را فح بکنند و فح ما نخی  
 شکار کردن و در آردن است از آب و کله داب مرده بجنب طلال نیت و تحقیق آن  
 در کتاب میفرماید فح یا یار الله تعالی رواه مالک و الترمذی و ابو داود و الترمذی  
 و ابن ماجه و الدارمی **و من** ابی هر چند بن سعد بن ابی سلفه علیه و سلم قال  
 لا یورید بحرقی از با بن است و مولای قریب حشر است و بجاری او را تضعیف  
 کرده از عبد بن سعد بن ابی هر چند روایت میکند که حضرت گفت ما و ابی هر چند  
 بن و ان بنی است حیثان نزد حضرت رسالت آکنده حضرت این نزد خود کرد و  
 برایشان قرآن خواند و این بر قوم خود بازگشته حقیقت با ایشان گفته چنانکه  
 این قسم مخلوق قرآن عظیم است پس حضرت ابی هر چند برای و عنوان سعد بن  
 بود و مطهر و با خود داشت پس حضرت انوی رسید ما فی اوقاف که حضرت در مطهر  
 تو قال قلت پس این سعد گفت پس است در مطهر و من قال قلت حضرت فرمود  
 و ما مطهر میزند خرمایک دلب پاک کننده پس روا باشد نوی و ضوی بیست رواه  
 ابو داود و روایت کرد که حضرت را بقتل او با خود و از او و از هر می و احمد و ترمذی و ابن  
 نیز یاد کرده اند که قنوطا ما پس و شوکر حضرت از آن بکنند در مطهر بود و قال از  
 ابو زید مجول و حضرت ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید مجول و حضرت  
 ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت کرده وی از ابن سعد و او  
 اندر وی جوست و گفته اند که ابو زید بن هر چند حدیث و ضوید از ابن سعد  
 روایت کرده و از وی ابو فراره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بجاری او را در  
 آورد و حال آنکه تضعیف وی می کرده و گفت آنکه وی را برای این یک حدیث نیست و بعضی  
 ابو فراره را نیز تضعیف نموده و در مصابح گفته است **و من** علقم بن عبد الله بن سعد

قال و حضرت رسیده است من علقم بن قیس که تابعی است مشهور است فقیه ایشان گفته  
 اند که صحابا از وی علم پرسیده بودند ابی سلفه بن سعد و در راه و در پیشگاه  
 سائین و ما نیز روایت کرد از ابن سعد و گفت این سعد و کن ایله ابن سعد رسول الله  
 نبود من در لیله بن ابی هر چند ابی هر چند و سلم و ابی هر چند چون ابن سعد و درین  
 با حضرت رسالت پیامبر ابی هر چند ابی هر چند که لالت بر می آید دارد صحیح باشد که  
 نیز فرمود که خبر از ابی هر چند از بنی و چند روز بگذرد بنی از وی جدا گردد و بنی که  
 گفته و این تا بیاید و گفته شده حال است و برای حضرت نیز می باشد تمام احوال و احوال من  
 در باب الاثر و با لالت اند و ضوید بنی در مختلف فی است و امام ابو حنیفه اگر چه  
 خالص یافته نشود و جایز دارد و با وجود بنی در و این نوح جانزد و انجیر ابی هر چند  
 را که ابن سعد و در روایت کرده دلیل آن می آید و شافعی و انجیر بنی که معلوم شد  
 طعن می نمایند و تضعیف میکنند و تحقیق حق با امام ابو حنیفه جهالت را بیان حد  
 مدفع است و بودن ابن سعد در لیله ابن سعد حضرت ثابت شده و تحقیق بگویند  
 است و چون اخفیه با خود من مشغول شد ابن سعد و ابی هر چند ای بنی و در آورده  
 و می کشد و فرموده این دایره بدون زود و گفت در ان شب با خفیه بنوم بعضی بنی  
 سفاد و کال با بن حاضر بنوم و ما وقت برون حضرت همراه بنوم و در آخر بنوم  
 و سخن جدا جدا است در شرح مبطل نموده است اینجا باید بگویند و الله اعلم  
**من** گفته است کعب بن مالک و کانت تحت این ابی قناده ان با قناده که در حل علیها  
 روایت از کعب بن مالک و کانت تحت این ابی قناده ان با قناده که در حل علیها  
 که از مشایخ اصحاب است و حضرت وی در مختلف از غزو بنی مشهور است و بود این  
 و حضرت بنی قناده و ابی قناده و بنی صحابا مشهور است که او را فارس رسول الله  
 علی علیه و سلم گویند و این میان گفته که کعب بن مالک از بنی مشهور است که از فی القرب ان  
 ابی قناده و حل علیها روایت میکند که ابی قناده در آمد بر و معنی بکشت شکست  
 و من پس بکشت کعبه برای ابی قناده ابی و من و در بعضی روایات  
 شکست بلفظ شکست از بنی حجاز هرة القرب من پس کعب بنی که بنی و ان فاسق  
 طحا الا ما پس مایل و کعبه ابی قناده را برای کعب بنی ابی را اما ساذ ابی بنوم و منی  
 خربت ما انکه بخورد آب را قال کعبه قرآن انظر ایه گفت کعبه پس بعد از ابی  
 که کعبه میگویند و وی و از وی خیب از آنکه ما کعبه را از طرفی که وی ابی نهاده بود



























است بمان راه کرده است یعنی از آن راه که در آنجا هستی می رسد و بر آنجا که ای از آن نیست  
 یک می شود چنانکه در حدیث بابینت الحاکم است و ام می گذشت الا آنکه در حدیث ذکر تعلیل و  
 ثواب اینست احتمال دارد و نیز بقدره ظاهر شود که در حدیثی درجست باشد و الله اعلم  
 رواه ابو داود **درین** عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال فیما سمع رسول الله گفت این  
 مسعود بودیم که نماز میکردیم بفرقه اصله علیه و سلم و لا نؤمنه من المولى و من و من و  
 می گویم یعنی نمی شنیدیم عضو را یا جاره و تعلیل را را از او و شنیدن نجاسی که در جای پاک  
 کردن بودی رواه از محمد بن ابی بن زبیر بن جهمول بر بنی حنک از نجاست خواهد بود که متعلق باشد  
 ذکر آن بوده باشد چنانکه از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت **درین** ابن عمر رضی الله  
 عنهما قالت كانت الکتاب یقتل و قتره السبع و زمان رسول الله علیه و سلم  
 گفت این عمر بود که کان که پیش می آمدند و پس می رفتند یعنی آمد و رفت میکردند  
 مسجد در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فکون برضون شبها پس و آنکس پس خود  
 اصحابی که می شنید چیزی را از اب نجاست **رواه** الحاکم و ابن زبیر و محمد بن زبیر که کان از نجاست  
 نجاستی که از وی با بر جاده که پس ابی بن زبیر در آنجا در آمدن سکان و گفتند که این  
 اندای اسلام بود و بر ایت اصحاب پس از آن و او را در شهر بزرگ و مساجد و قطهران و  
 محافضت آن او را در آن کلاب و حیوانات و ساقان در آن دور دنیا تا آنکه می گفتی امر  
 که در پیش سکان **درین** ارا قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یاس بول یا کل  
 طهر و اینست از برای غایت که صحابه پیش او است گفت پیغمبر اینست پاک بول آنچه خورده  
 میشود و گوشت وی و در روایتی این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت پاک بول  
 فلا یاس بول خورده میشود و گوشت وی پس نیست پاک بول او نیست که در حدیث بطاهر  
 این حدیث کسی که قابل است بطهارت بول مگول اهلیم چنانچه پاک و اتم و بعضی از  
 شافعیان آن را در حدیث و ابو یوسف نجاست حیض است از نجاست قاض آن را شاید  
 که و ابی زبیر اینست که یاس عظیم ندارد و غایب استعمال این را که در جای که اجابت  
 بتقیض حکم او را و خری است و الله اعلم و او را در حدیثی **باب السج على الخضر**  
 بلکه مسجور بجزازات نیست و احادیث و آنرا بشود تا آنکه هر کجا افتاد آن کند مسج  
 که ذاتی دایت و تقبیح کرده تبعی از صفات که حدیث مسج علی الخضر است و آنرا است و جمع کرده اند  
 بعضی از شیخان و ما را از آنرا از صحابه را نوشته اند و در حدیث آمده و غیره و مشهور از آنرا است  
 و ابن عبد البر گفت می دانم که از آنچه یکی از علما سلف را که کان کرده که کافی المواب الدمشیه

و حسن و صبر گفتند که در یافتن شما و فراتر از صاحب را حتی احدی نمی که اعتقاد میکردند مسیح فقین را و اگر کسی گفته که مردم کفر را بر آنکه زوال ندارد و مسیح بنور و زاری که آری که در وی امد و در هر توان است و امام ابوحنیفه گفته که قابل نشدم هیچ سوزنه تا آنکه اماره را مانند روشنی آفتاب بعد از آن به آنکه مسیح کردن بر یوزنه و خفت و غریت شستن بابت و در چای گفته که هر که اعتقاد ندارد و مسیح بنور است اما اگر اعتقاد دارد و مسیح گفته که از جهت اخذ و غریت مایور باشد و در دو سوابق بوی گفته که غلام از اضافت کس کردن بنور فاسکرا یا بر کشیدن آنها و یا با شستن بعضی گفته اند مسیح کردن فاضل است از جهت و در ابل ثنای از و افضل و خوانی که طعن میکند بر آن و بخار و در سبب امام احمد بن حنبل است و امام نووی گفته که سبب اصحاب ما است که ش افضل است از جهت بودن وی اصل ما بنظر اکثر مکرر شده مسیح را در روایتی از امام احمد و در برابر است از جهت و در و غریت بهر دو سوابق سفر السعاده گفته که مردم آخرت را تکلف نبود هیچ حای که در مسیح و در عقل اگر سوزنه بود و بود کشیدی ای مای شود و اگر ای ربه بنووی سوزنه بنوشیدی یا مسیح که در علم از اضافت در و اصل احوال حالت که موافق است باشد انتهی **الفصل الاول** در شرح این نامه بعظم فتن و پیرو فتح را بهر و در آخر از اصحاب امیر المومنین علی است گفته است ولادت او در زمان کجفرت است و پدر او ثانی صحی است و کجفرت او را یکی با یوزنه ساخته قال است علی بن ابی طالب رومی احدی عن الصحیح علی بن الحنفین گفت رسیدیم طین ابی طالب را از مسیح کردن بنور که حکم این چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی که اندیغیر ضابطه اند علیه و سلم گفته ایم و لیکن لاف و زوزه بر سراف و یوزنه و ولایت الملقیه و یک روز و یک خبر بمقیم را و او سلم **در** النبوة بن تغلبه از غلام رسول الله و گفت از پیغمبر بن شوب که صحابه مشهور است که وی فرمود که همه از پیغمبر ضابطه اش علیه و سلم فرمود تو که از این فرموده است قال المیزه فترسل رسول الله علیه و سلم قبل ان یطایفک یسیر یحیی را که کجفرت بیکاب فضای حایت انسانی تحت مواضع و پس و در ششم کجفرت ابی بلو فرمود که از او داده که او داده کبر او و جزو انجم در باب و متوکل حق یعنی آن که است قبل ان یطایفک از نماز فرموده و خلاصه مسیح هر که که با کجفرت از جانب مسیح را اخت ابرق علی بن حسن الله و فضل پیرو و جوابه یقین گرفتیم بهر دوست مبارک و وی از ادا و دایما صلوات میشود که استقامت بر نور و صفی جاز است و تحصیل این حالت سفر و صبی ندارد و الله اعلم پس شست کجفرت و دوست خود را علیه حیت من صوبت و بر



بدن بکاف مخفی بود از چشم جبار که برود و فرستند با غد و لایط جبار حب و ارفاق که  
حب ندارد هم جبار است نسبت به جبار رفت مخفی و خواست که کشف کند  
بر سر کند هر دو شست خود را فدا که بجهت پس تک اما آیتین جبار جبار و برین مخفی  
پس بر وزن آوردن در دست خود از زیر جبار و آیتی مخفی علی علیه السلام برود و در پیش  
خود و این جبار است که در حدیث ذکر او واقع شده است که روی جبار بود و تک بوده  
الایمانی معلوم شود که مخفی است علی علیه السلام جبار تک پوشیده بوده است و یکس میگوید  
که از او سر پیوسته و غسل در آید و شست هر دو زرع خود را هم مسح یا مسح بر سر کرد  
موسی بن جبار که از امام جبار بر سر بردارد و علی الهات و مسح که بر عاتق از برای کبیل مسح  
راست و قامت است مسح جبار که تحقیق آن در باب و متوجه است هم آیت الا ان  
خبر میگوید جبار شده و دست بر او درم نایشم موزی ای مخفی را فقال و عاتق  
فان او عاتق موزی پس فرمود بکند و کشف موزی را از کس در آوردم یا بهار و عاتق  
که کل از بعضی آثار جبار است در جبار است که در شرح از او ذکر کرده ای مسح علیها  
مسح که بر برد و موزی هم بعد از آن سوار شد مخفی و سوار شد من فانتبهنا الى القول پس  
مشتی شدیم و رسیدیم بنجوم و قد قاموا الى الصلوة و حال آنکه تحقیق ایستاده بودند و نهان  
گویند که استاده از مخفی بافته بودند که اگر آمدن مادر کششها نازک از او بدو بصلی هم و بکند  
تا بقیوم یعنی امامت بکند و عبد الرحمن بن عوف و قد رکن هم رکن و تحقیق که از او بود  
باقوم بکند فلما حس بالشیء هرگاه که کاه خدایه پیغمبر و دیگر مخفی حاضرند صلوات  
علیه و سلم و جبار تا خرفت که بر سر شود و مخفی با است پیش آید فاما ایضا  
کرد مخفی که جبار عبد الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود آیتین  
الشیء علیه و سلم پس در یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم احد الکعبین معوی  
از دو کعبه را با عبد الرحمن بن عوف فلما سلم قام الی الی علیه و سلم و وقت بعد  
پس هرگاه که اسلام داد امام با استاد مخفی فرمود ایستاده ام من فرکت الکره التي  
سقتنا پس گذاردیم مار کعبی را که سابق شده بعد از آن کعبه را مار گذارده امام باقوم فلما  
سلم سوخت رواه سلم و این حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و  
سلم بعضی از اصحاب اقترا کرده است و مجموع آن دو بار است بکند و یکبار یک حدیث  
رضی الله عنه در پیش عین و افکار بعد از حسن گذارد و اما اگر در پیش این گذارد و این امام  
مخفی بود و ابو بکر مقدس جبار که محل خود تحقیق یافته است **الفصل فی**

ابو بکر بن ابی حمزه علیه و سلم و سلم ما الی فرقه ایام و الی این و الی این و الی این  
که نه با در امر صحابه نفی کریم او قطع است بعضی نون و فتح فاء و میگردانند مخفی که  
برخت برای مسافر شش روز و نیم را کتب از او الظاهر فیس حقیقه و قبی که طهارت  
که پس پوشیده و موز خود را آن مسح علیها که مسح میکند بر آن در و خود بعد از آن ظاهر  
کرد و اما الاثر است روایت که انجیث را از ثناء بن شاذان من خود و این حدیث و اندر  
قطعی روایت کرد این برود و از قطعی و قال انجیث و اما صحیح الاسناد بکذا فی المسقی و  
کنه است خطبه که انجیث صحیح است اسنادش انجیث است در سنن کبیر و بعضی  
سکون نون و فتح فاء نام کتاب خطبه است **عن** مسعود بن عثمان بن صفی بن مسلم  
و من مشد و صحابه ساکن کوفه و از او فرموده و گفته اند که بعد از مسعود از او  
روایت کرده قال کان رسول الله علیه و سلم یأمرنا ان نلصق کفنا بکفنا و بعد از آن  
حضرت کلام کرد و آیتی که پیوسته با مسافر و سفر بقیه بین و سکون فاجع مسافر است  
جبار بجهت جمع صاحب ان للزج عاتق بکفر فانه ایام و الی این پس که کشف موزی خود را  
از با بهار و موزی شهابان الا ان جبار که از غسل کرد و روی مسح بر موزی در کعبه است  
و موزی باید کشید و لیکن من عاتق و بول و نوم و لیکن در موزی کردن از عاتق و بول و نوم  
می باید کشیدیم و هم بر آن مسح باید کرد و درین عبارت بحجت قاعده عربت کلامی است که  
در شرح از ابان که کرده اند و القری و الساسی **عن** القری بن شعیبه قال وضأت الی الی  
الله علیه و سلم و کف و منو سازانیم پیغمبر را علیه و سلم یعنی رکن اب را عاتق از رکن  
و فی قریه کعبه در جنگ بکعبه مسح علی عاتق و اسلمه پس مسح که مخفی بالای موزی  
را که رکن قریه و بایان از او که جبار بایان قریه رواه ابو داود و الترمذی و این  
ما جرحه قال الترمذی و کفتم ترمذی در حدیث معلول انجیث معلول است و در روی باب  
و علامت که فاحصه رحمت ان و کفتم و سالت ابان و محمد بن البیجاری  
احدین و در سیم ابان را که از او که رکن است و بر سیم جبار را این حدیث رحمت  
دارد فقال لایس بقیه پس کفتم این دو امام کاین حدیث صحیح نیست و کذا منقطع  
و او در حدیثی منقح کرده است این حدیث را ابو داود و وجه ضعیف این حدیث و  
کفتم انجیث که انجیث منقح است شده است بلکه بعد از روز فراوان کاتب و  
موزی بود و وجه دیگر که روایت کرده است او را ترمذی بنید از جبار بن موزی از کاتب  
موزی و ثور سماع ندارد از جبار و از طرف پیغمبر مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بکند







و انچه است و تحقیق نیست که حادث غریب اولی از میجست و حادث ظاهر و در  
اولیت و تمارین صحبت در شرح ذکر کرده است و الله اعلم **الفصل الاول**  
صدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه و سلم فقل ان الله انزلت قرآن  
طاهره است ما در شرف و اكر است که بر مردم بیشتران ماکشته اند از انچه استهای  
ایشان بر فضیلت و فضیلت جعلت حقوقه و حقوق الملائکه کرده است و سده است سنها  
و مکرر جنگ یا کاخران یا در نماز عبادت که عباد است با نفس و جسد و شیطان منکر  
و فرشتگان در صورت و بیت با تمام صف اول یا در قرآن و توفیق و تقوی و قول  
خداوند تعالی که فرموده است و الصافات صفا قسم است و ملائکه و مسلمین و جعلت  
لها الارض کلها سجدا و کرده اند شده است برای مائین مسجد یعنی موضع و سجده و توفیق  
که او موضع باشد که مبنی و حیا میکرد اند برای نماز و چون جایز شد نماز در یک مکان یا آن  
مکانهای مسجد کشیده و این تجلیات اتم سابقه است که انرا از انچه درست نبود مکرر  
مواضع و کنایه ایشان و در قرآن درست و جعلت ترابها طهورا و الله اعلم  
و کرده اند شد خاک زمین برای مایه پاک کننده که گناست از تیر است و قبیله یا بزم است  
رواه مسلم و این حدیث تخصیص تراب برای تیر معلوم کرده و موجب شافعی و احمد و  
اقوی و ابن و ابی یوسف این است و در روایاتی ابی یوسف و احمد یک روایت  
و نزد امام ابو حنیفه و مالک و غیره و در روایتی در سنن ترمذی هر چه از جنس زمین است  
و آن هر چه باشد بجز آنکه در زمین شود و سبوغش حاکم شود و دلیل این حدیث  
این است که در صحیح بخاری است که جعلت الارض سجده طهورا و این حدیث را  
و عمل با حدیث او و او است که در فعل حدیث خدیجه زینب است اما عملی حدیث خدیجه  
که مخصوص زینب است منقوه عمل با حدیث میکرد و کذا قبل و بعضی گفته اند زینب مخصوص  
بتراب نیست بجز ترب هر مکان آنچه در تراب و تراب و تراب و تراب و تراب و تراب و تراب  
که ترب بفتح و تراب و ترب معنی است و غیر روایت بلغظ تراب زینب را  
سنا که این حدیث را در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند و جعل الارض طهورا  
کذا فی فتح الباری و بدانکه فضائل و مضایب آنحضرت آن نماز و مخصوص است  
از انبیا سابق در خط و باطن سجده پیش ما است جمیع از علما بعضی از آن ذکر کرده اند  
و چندین از آن در شرح نقل کرده است و الله اعلم **عمر** قال فی سفر  
مع الهی علیه و سلم گفت عمر بن الخطاب که از مشاهیر صحابه و عالم قدر است

سی سال صاحب تراش بود و ملا بر روی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم مادرش  
آنحضرت فصل بان پس از آنکه از مردم بعضی ان است که ایش از علما افضل پس نگاه  
که گشت و فایده شد آنحضرت از نماز او و برجل مغفل لم یصل مع القوم نگاه آنحضرت  
طایس است با روی در گوش نشسته که نماز کرده است یا قوم فقال ما شکک یا طایس  
ان یصل مع القوم پس گفت آنحضرت چه منع کرده از ای فلان از نماز کاروان با قوم  
قال اما بنی جانت و لا انا گفت آنحضرت مانع نیست که رسیده است مرا اجابت و نیست  
اس که بدان منل کنم قال گفت آنحضرت عليك الصعید بر تو باد که لازم کری معید را  
فاز یکبار که می کشیده است ترا و صعیب یعنی خاک اید و بعضی گفته اند صعیب  
یعنی روی زمین است و غالباً این عالم بود بجز از تیر برای حدیث و برای جنات  
و طه ایا آن کرد آنحضرت کینت را متفق علیه **عمر** عمار جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
الله عنه روایت از عمر بن الخطاب که گفت ادم دی زید امیر المومنین عمر فقال انما اجبت  
قلما ابی الله فقال پس گفت انرا که من جنت شدم پس تا فخر اب را بجا که نمی  
تیرم برای جنات و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست که یا امیر المومنین عمر رضی الله  
عنه تا خوش ما در جواب منکر دی که تیر برای جنات درست باشد یا پس عمر رضی الله  
عنه که گشت خود نقل کرد که ما در معلوم کرد که تیر برای جنات کافیست و در بعضی  
طریق معلوم می آمده است که امیر المومنین عمر فرمود رضی الله عنه لا فصل و بعضی  
شرح زیاده کرده اند یعنی رضی الله عنه اما و انما بعد مشهور است از عمر و ابن مسعود  
باین موافق است و میان ابن مسعود و ابی یوسفی بر این مسئله رفته که جنت را باینست  
یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعضی گفته اند توقف امیر المومنین حضرت  
عمر رضی الله عنه بجهت عدم ذکر فقیه بود که در آن سفر بود و یا خاف نامه طه را در  
بعضی روایات آمده است که عمر لعنه الله علیه گفت که از شما برتر یا عمار که چه میگوید فقال  
لعمریس گفت عمار عمار را که انرا فی سفر است و انت ایامی که ما بودیم در سفر  
من و تو یعنی هر دو جنب بودیم فاما انت فلم یصل فاما تو که عمر بن الخطاب را در  
نماز توقف کردی در آن مکان اگر تیر جنات را گفتی میگوید اما انما فتنک اما  
من عظیم در خاک قیاس از تیر جنات چون سخا می غنست تمام بدن را با  
که در آن در آن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از این معلوم میشود  
که از صحابه در آن آنحضرت اجتناب واقعه میفرمود و بر تیر طه است که جنت است که جنت











و غسل عیدین ذکر کرد با کلمه سنون و مستحب است نزد ائمه بزرگواران که غسل عیدین  
 بصحت نزد بولفت در باب عیدین نیز خبری نیامده و در جامع الاصول نیز از کتاب نیست  
 و این باب خبری نیافت و در کتاب دیگر نیز یافت نشد و الا در حدیث را کفایت ضعیف اند  
 شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عیدین خبری در حدیث موطن آورده که  
 عیدین عیدین عمر روز عیدین از آنکه بمصلار و غسل میکرد و گفتند آنکه شدت با لغو داده  
 متابعت فقها میگرد که حدیثی درین باب صحیح شده است و در کتاب احادیث نیز یافت می  
 شود و فقها ذکر کرده و غسل خواهی امر خود با اتفاق سنونست و در احادیث صحیح واقع  
 اور اگر از جهت آن ذکر کرده و نیز بولفت غسل روز عیدین ذکر کرده که در مجلس مذکور حاضر است  
 اما غسل عیدین نیز باب الجمود ذکر کرده است و اینجاست که ذکر کرده اند که در آن اختلاف است  
 و غسل جمود را پیستفقت برست و استحباب الا نام با کلمه و در اثنای از نام احمد که نزدیک  
 ایشان واجب است از جهت ورودان بعبود و چنانکه فرمود من جاب انکم يوم الجمود يغسل  
 کس که باید از شما نماز جمود را باید که غسل کند و بجهت لفظ و جواب و نیز آمده چنانکه گفت غسل  
 الجمود واجب علی کل مسلم غسل جمود واجب است بر هر بالغ و مجنون و عاقل و کونیه که در او جمود  
 نگیرد و ما لغو است در استحباب دلیل احادیث دیگر که در جواب جمود آورده شده است چنانکه  
 از احادیث ذکر آید و معلوم کرده **الفصل الاول** این خبری است که عاقل قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء احدکم من الجمود فليغسل متفق علی جود خواهد که باید  
 یکی از شما نماز جمود را پس باید که غسل کند و چنانکه را است که غسل برای نماز جمود است که این  
 طهارت نماز جمود کند و بعضی گفته اند که غسل برای تخیل و کمال و جمود است و روا  
 نصب احد که در رفع الجمود مناسب این قول است و بر تخیل معنی عبارت آن باشد  
 چون باید یکی از شما را جمود **ع** از حدیثی از عیدین قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم غسل يوم الجمود واجب علی کل مسلم غسل کردن در روز جمود واجب است بر هر بالغ  
 و در را اثنای کل مسلم آمده و در او ان نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغر این چیز را روا  
 بود متفق علیه **ع** این خبر را قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حق علی کل مسلم  
 یغسل واجب و نیز روا است بر هر مسلمان که غسل کند کل مسلم ایام یوم غسل فیه  
 و حقه متفق علیه در وقت روز یک روزی مراد جمود است بشوید آن روز جمود را  
 و بدین خود که درین وقت روز جمود کس شده و بدینوی گفته است حدیثین کلام اشارت  
 است بسبب وجوب غسل در روز جمود **الفصل الثاني** سر بفتح عین و ضم نون

جنب محله مشهور است خلیف النصار قول کرده که روزی و بعضی گویند بصر و اندر دست  
 در لغتین و اولاً بود بران و حافظ بود و کثر اکثر روایت میکند از وی حسن بصری و ابن بکر  
 و شعبی و البیهقی و سنی و قبل سنیین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 من توضأ ایوم الجمود لم یسک و من توضأ ایوم الجمود لم یسک و من توضأ ایوم الجمود لم یسک  
 اصل فقلت طهارت را یا معنی است که بروی پاک که از کین باین معنی که در او است  
 فرض که وقت وضعت و یک وضعت است این در حدیث اگر چه منقول است  
 است بغسل من غسل بالغ غسل الفقل کسی که غسل کند پس غسل فاضل است رواه  
 ابو داود و الترمذی و النسائی و الدارمی **ع** این خبر را در حدیثی از عیدین قال رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم من غسل یا فليغسل کس که بشوید یا غسل را پس باید که غسل کند از  
 جهت من لطف با احتمال اضافت رمانه غسل و جزان رواه ابن ماجه روايت کرده  
 این مقدار و این با جمود داده و زیاد کرده و احمد و الترمذی و ابو داود این را کس جمله طهارت  
 و کسی که در روایت یا جاز را در گردوی نیست باید که وضو کند و کفایت از او بکمال است  
 پس اوست و این و در مناسب است معنی اول یا مراد است که باید که در وقت غسل یا  
 وضو باشد تا ممکن باشد مراد از نماز این ملازم معنی نیست و بعضی گفته اند که در وقت  
 قربت است و قربت با طهارت اول است و بر تقدیر وضو بجهت حمل جهت  
 نیست و همچنین غسل بجهت واجب نیست و اینست مختار و اکثر علما واجبیت در  
 جامع الاصول می آید اما بنیت همس از جمود المومنین صدیق اگر رضی الله عنه و او  
 و امیر المومنین ابوبکر را بعد از موت وی پس از آن ترسید از آنها که حاضر بودند از  
 مهاجران و گفت کس روز و ام و ام و سخت مر و است اما واجب است بر  
 غسل جمود و نه که واجب نیست و از موطنی اردو که این خبر جمود و کفایت کردن را  
 که بعد از این روایت است و او را پس از آن در آمد و نماز کرد و وضو نکرد و ترسید  
 گفت درین باب علی و عایشه نیز روایت آمده است و حدیث این خبر حسن است و گفت  
 اختلاف کرده اند اما علم در کسی که غسل در بیت را بعضی گفته اند واجب است بر  
 غسل و در بعضی واجب است بر وضو و بعضی گفته اند که مستحب است غسل  
 و اقل آنست که وضو کند و بعد از آن بر مبارک گفته اند که غسل کند وضو **ع** غایت  
 ان البیضا علیه و سلم کان یغسل من اربع رعا یکرده عایشه که بکفایت غسل می  
 کرد و خواه بطریق و جواب یا استحباب از چهار مرتبه یا استحباب یک مرتبه و در جمود











اگر شخصی باشد که ضعیف نفس خود را فرج تو اندر و توفیق داشته باشد بخوف یا بکثرت  
معتوف شوق یا بسبب قوه و روح جبار است و الا کان یخرج را از راه عارضه میگوید  
که بود بخفیه که بر وی می آید و در خود را از سبب سبوی می گوید که در خانه میبودم و میگویند  
و حال آنکه حضرت معکف میبود و غافل پس می شنیدم بر مبارک او را و انا حاض  
میبودم و از این معلوم میشود که بر وی آوردن معکف بعضی اعضا خود را میبرد  
است و مباشرت اعضای حاض در دست متفق علیها **فالت کنت انزل و**  
**انا حاض و هم از غایت** است یعنی آنکه گفتند بودم منکر می نوشیدم آب از کوزه  
و یا کاس و حال آنکه من حاضیم **ثم انما ولا البنی** میسر بدم از این خبر خدا صلوات الله علیه وسلم  
قبضه فاه علی موضع فی پس نهاد حضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من میبرد  
پس می نوشید از غایت خود مجتبی و عیاشی که من در دست و اعراف الهی و میگویم  
منکسر بودم من که بخوردم دندان کوشت از استخوان و انا حاض و حال آنکه من حاض  
میبودم و غرق بفتح عین و سکون را استخوان کوشت و در استخوان که کوشت از وی  
خورده شده است **ثم انما ولا البنی** بعد از آن میسر بدم آن استخوان را بفرجه صلوات الله علیه  
سلم قبضه فاه علی موضع فی رواه **ثم پس** میسر بدم دهن خود را بر جای دهن من و  
در اینجا قیاس کلی گفت که با مقصود و امان و امان نهادن بجای دهن من محبوب بوده گوشت  
خورده که گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آنکه بقره داشت **و**  
**فالت البنی صلوات الله علیه** و سبب فی تلی جری و انا حاض بود حضرت که یکبار در کما من  
دهن حاض میبودم و جری بفتح عا و کسر و و اعده است **ثم انما ولا البنی** میسر بدم از این خبر  
قرآن متفق علیها **فالت قال البنی صلوات الله علیه** و سلم گفت غایت گفت  
بفرجه صلوات الله علیه وسلم تا و البنی انما من السیریه و بار بر اس من را از مسجد و جری بفتح  
خارج و سکون بعد در سجاده خود از حضور همان قدر که یک کس بخیر آن نماز خواند و  
گفتن آن را سبب آن جا که از بدن دست دراز کند و بگوید گفت انا حاض پس  
گفتم منکس حاضیم چگونه در سجده در ارم فقال پس گفت حضرت دست دراز نکردی  
پس آن بفتک است فی نزدیک بر کسی که چنین نیست در دست تو رواه مسلم  
**و من** میبوید قال کان رسول الله صلوات الله علیه وسلم یصلی فی مرآة گفت میبوید بود آن  
حضرت که نماز میکرد و در طرک مسجد و سکون را که بر از از صوف یا فخر بوضه علی و  
قبضه علیه از آن کلمه رسن بودی و بار بر حضرت و انا حاض و حال آنکه من حاض

بهم متفق علیها و از اینجا است که معلوم میشود هر حاضی که است جز فرج و الا انما در چهارم  
باز از وی بر جایست بود و بار بر رسول او بنویسد **فالت ان** **من** **ابهره** قال  
رسول الله صلوات الله علیه وسلم من لا حاضی و اعم از فی و رو که کسی که با حاضی را با  
در برش خواهد خدایا است یعنی همان که در او در جانب پس او کما یا یا یا و کما  
را و بخدمت حکم اوست بابر اینها و تحقیق معنی گاهی در باب الکلمات از کتاب  
الطیب و فی بابها ان الله تعالی فقد کفرنا انزل علی محمد پس تحقیق کافرت بر بنی  
کوفت او شده است بر محمد رواه انقری و ابن ماجه و الدارمی و فی رواه و در نزد  
ابن ماجه و الدارمی همچنین آمده و گفتند و ما یقول فقد کفر بعضی کسی که با حاضی پس  
تصدیق کند او را و چه که میگوید و اعتقاد کند که درست میگوید پس تحقیق کافرت  
اگر مردتان بطریق استخوان تصدیق باشد که کفر محمول بر ظاهر است و اگر از این  
باشد که کفران نعمت است و مقصود و تعلیل این سخن اینست که در بر پشت و شخ  
این حجر می در شمع کتاب گفته که کفر نیست تا آنکه در بر او را علی با شریا است و این  
بر کفران نعمت از جهت شمره خلاف در آن است و جری بفتح عین نیست به جای آنکه از من و  
دین باشد و استخوان اینچنین چری کفر لازم نیاید اگر حدیث معکف نیست چنانکه میگویند یعنی  
و برین تقریر اینان اجماع در بر ششیم و تحت و منکر باشد اما اینان ذکر و رعایا  
ثابت و ثبوت است که استخوان این چه شبه موجب کفر باشد حقوق ان مقصور  
پس و قال انقری و کفر است نزدی و تضعیف این حدیث لا تعرف هذا حدیث و  
الاس حکم الامم عن ابهره و منشأ اسم این حدیث که از حکم از روایت کرده است از از  
ابن عمر و وی از ابهره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمولست بر تعلیف و  
گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث از جهت اسنادش و ابو تمیم الجینی نام  
وی طریق مخالف است انتی و در تقریب گفته حکم از من بفری و وی نیست از طریق ما  
است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریق من  
مخالفتی که است او را در بوضه دست در از عالم و در تهنیه گفته که یکی من معین  
گفته است که وی نقیض است و بلی گفته است ان الله تعالی **و من** معاذ بن جبل قال  
قلت و ایت است از معاذ بن جبل گفت گفته یا رسول الله یا جیل من اعمه و  
وی حاضی چه خبر است من از آن من در حالی که وی حاضی است قال ما فوق الا انما  
خبر و حضرت علما است جری که بالای از این است این موبده زب اجماع و با وجود آن



فرمود و لعنه الله على من قال باطل و با بری نمودن و باز استناد نداشتن فاضله است  
از این ان که با د ابوطی که ذکر است و اما از حضرت علی علیه السلام مرویست  
از آن روایه زین و قال می نیست پس تعوی روایت کرد از حضرت زین و گفت می نیست  
که استناد را تعوی نیست **و من** ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا  
وقع الرجل بالمرء و هی حایض و قتی کجاءه کنیز یا بل خود در حالت حیض غلبه می شد  
و نیاز پس باید که نصف و نیاز که کجاست و نیاز که کجاست و نیاز که کجاست و نیاز که کجاست  
یکدیگر گفته و بعضی شق رفته گفته و بعضی گفته در آن خون دینا بود و بیان آن نصف  
دینا یا دینا در زمان خون و نصف دینا بعد از آن قطع عینی گفته که اگر بر آنکه کفایت  
آن استغفار است و پس و شافعی و اصحاب اجماع برین اندرواه از روی و ابوداود  
فالسی و الداری و ابن ماجه **و من** عن النبي صلی الله علیه و سلم قال اذا كان و ما  
احمق فینا و اذا كان دماء احمر فصف دینا و هم از ابن عباس است از حضرت کوفه  
و قتی که با حیض خون سرخ پس کفایت دینا است و چون باشد ز دست کفایت  
نصف دینا است و این موافق آن قولست که از بعضی نقل کرده شد که در آن خون دینا  
است و در بیان آن نصف و احتمال دارد که هم در آن خون باشد و از نه می و گفته است  
که کفایت تر و بیان حایض از ابن عباس آمده و این قول بوقتی از اهل علم است و اما  
احمد و اسحق یابن قایل از هاین مبارک گویند که استغفار گویند و در کار خود روایت  
کفایت بروی و از بعضی تابعین نیز چنین منقولست و سعید بن جبیر و ابراهیم ختی از  
ایشان **الفصل الثالث** من رددین اسلام قال ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه  
سلم فقال یوانیت ازیدن اسلام کونول عین الخطاب و اناکا نیا نبعین است و امام  
زین العابدین بن علی بن الحسین و مجلس اوی نشست و سلام حدیث میکرد باقی احوال  
در جای دیگر نوشته شده است و در سال میکرد و در حدیث گفت که می پرسیدان  
حضرت پس گفت انما یجوز لک ان یس الی الله و هی حایض و چه خبر احلاست ازین  
من در حالتی که وی حایض است فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یجوز لک ان یس الی الله  
علیه و سلم تر و علیه از آن استوار می بنده بر زن از از رش را تم ساک با علانایه کبر کار  
نوا علانایه است یعنی ما فون الا زار با حست و ما حست الا زار هم چنانکه مذکور است امام ابو  
حنیفه است رواه مالک و الداری و مسند **و من** عایشه رضی الله عنہ قالت قلت اذا  
حضت ردت من المصال علی الحیض گفت عایشه بود من خون حیض میکردم فرمودی امام

ازین رویا قلم بفریب رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از یک می شد یعنی از و ابی بقر  
حضرت و اولم بن ریحی لظهور و قریب شش هزاروی تا اکیانک میشد بر واده ابوداود  
و ظاهر حدیث منافی است و بعضی احادیث گفته اند که لالت و ازین روایت و محاطت  
حضرت علی علیه السلام و از و ابی بقر و خود در حالت حیض جواب میدهند بگوشتان  
ایشان با حضرت و نگاه داشت ادب ایچین بود که ما خطمی کردیم و از خود حرات و میاد  
یمشودند آنکه حضرت ایشان را بجهت و مطلب پس بر رفت و بعضی گفته اند که از حدیث  
عنه حست با عادت باشد و محاطت نیست اگر در آن نسخ فم حضرت بنون چنانکه در  
کردیم و میگویند جمع نسخ اصل بود او و همچنین است و بعضی قلم بفریب میار روایت  
کرده اند یعنی می آید حضرت با از قبالت بعضی جماع و الله اعلم **الفصل الرابع**  
استحاضه زکرا گویند که در خون از روی ناز حیض و نفاس بلکه از یکی که نام او عازت  
و الفاظ که مشتق است از استحاضه هم بلفظ مجهول مستعمل میشوند و بعضی الفاظ مستعمل  
که مجهول مستعمل میشوند چنانکه در آن خون و انجی از اعمال ذالک سماعی و حکم استحاضه  
حکم معذرت است مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میکند و روزی سباده و جماع و با  
نیت و تفصیل احکام وی در حدیث باید **الفصل الاول** من عایشه رضی الله عنہا  
قالت جاءت فاطمة بنت ابی جش بنهم با حمل و فتح موهبه و سکون تحت یز و ضیعی بجرای  
النبی صلی الله علیه و سلم فقالت گفت عایشه فاطمه کسی از منی بانست و فریضه است  
امروز نزد حضرت پس گفت یا رسول الله اطهره است حقن خلا اطهره برستی کسی زن نام که  
استحاضه کرده میشود و ایام پس هر یک یک میشود اها و ع الصلوة ایام پس مانم نماز را می  
بچنین که در کعبه که در حالت حیض نماز کردن و راست نیست در استحاضه که چون برگی  
از نهار و نیست حیض که از رحم می رود و در حیض چون در ماه جند زبانه می رود از جود خرج و  
مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در فضایی نماز تر خرج بودند در فضایی روزه و  
کرد اینند و فقط نماز بعد از آن حکم استحاضه بان فرمود بقول خود فاذا اقلت حیضک  
فدعی الصلوة پس چون پیش ایام حیض تو اگر زن مقاد است همان ایام عادت  
خواب و اگر است اگر حیض کرده و در این در غلبه است و نزد می دیگر  
میتواند عملی تر میکند اگر خون سیاه غلیظه است از حیض است و اگر چینی است  
از استحاضه چنانکه در حدیث آمده و چون تر منقراست اعتبار حیض را ترجیح کرده اند  
و ظاهر است که زن مذکور مقاد بود و الله اعلم اذا ادره و چون یکبار ایام حیض



تو فاضل ملک الدین پس بشو از خود خون را غم صلی بر ستمگار گذار شفق علی **الفصل ۱۰**  
**س** عروه ابن الریح تابعی کز است برادر عبد الله بن الریزه سماعت ای که بر صدیق  
 آمد عنهم فاطمه بنت جیش انما كانت تسحی من عروه بن الریزه فاطمه مذکوره روایت میکند  
 کوی بسیار بود که استخاضه کرده میشد فقال لها البی بیس گفت ما ورا بفرضا صلی الله  
 علیه وسلم اذا كانت دم الحیض فادم اسود چون باشد خون حیض پس بر سر شی گران میشد  
 و غالب احوال خون بیاض بعضی شسته میشد و باین نشان فاذاکان ذاک فاستح  
 می الصلوه پس چون باشد خون سیاه پس نگاه دار و خویش را از نماز که خون  
 حیض است فاذاکان الاخر فوضای تم و صلی پس چون باشد خون دیگر بعضی خرمیاه  
 پس وضو کن و نماز گذار چنانکه وضو و رخت فاما موعوق بیس نیست وی که خون را  
 رکعت استخاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود و الترمذی **س** ام سلمه  
 قالت ان لم تکن تهرق الدم بضم تا و فتح ما کفتم ام سلمه کز بود که بر خنثی خون را  
 و تحقیق این نقطه ترکیب آن در شرح شده است علی حد رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستحط لها ام سلمه **س** ان البی بیس صلی الله علیه  
 وسلم پس استخاضه در پس را رای وی ام سلمه از آن حضرت فقال لشجره و اللیل و الايام التي  
 كانت تحيض من الشهر پس گفت آنحضرت باینکه نظر کن بشمار شبها در روزی که بود آنرا  
 که حیض میکرد در آن شبها و روزها از آن شبها بعد از آن که برسد از آن را که  
 رسیده است یعنی علت استخاضه ای فترک الصلوه قدر که من الشهر پس باینکه ترک  
 کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلقت ذاک فلیقل پس چون کند از آن مقدار را تا روزی  
 فارغ شود از آن پس باید که غسل کند تمیستقر ثوب بستر باید که ببرد و جامه میان هر دو را خود  
 شستن را هم اسب که منع کند سلمان دم را قدر بمش و فامفتوحین باید تمیستقر بستر باید که  
 بگذارد و وضو کند برائی نماز چنانکه وضو و رخت و جایز است او را دخول مسجد و استخاضه  
 و طواف اشغال آن رواه مالک و ابو داود و الدارمی و روی التی معناه **س** عدی  
 بن ثابت عن ابن عمر حده رواه است از عدی بن ثابت و عدی بن ثابت تابعی نقل است  
 این خیال او را در ثقات ذکر کرده امام سجده بود و کوفه و اعطاء ایشان این معین  
 گفته که شی منطلعت و دار قطنی گفته افضی غالب است اما نقد و صدق وقت مآه  
 ستر و عتره عن البی بیس روایت میکند از نبی صلی الله علیه وسلم از قال فی السجده  
 که آنحضرت گفته است و حق استخاضه الصلوه ایام آخرها ترک میکند نماز را در روزها

حیضها که در ماه میاید التي كانت تحيض صیفا از روزی که بود آن سستی مذکور حیض میکرد و در  
 روزها تمیستقر مثل میکند و صیفا عند غل الصلوه و وضو میکند و وقت نماز را  
 و فصل روز و میار و نماز میکند و رواه الزهری و ابو داود عن حمه بن عمار و سکون  
 میمنت جیش تمیستقر معقود بر جامه ساکن فاوله ام المومنین زینب بنت جیش تحت  
 مصعب بن عمرو و چون شد بدست مصعب طهر بن عبد الله گفت قالت کت استخاضه  
 حیض کز شدیده فانت البی بیس گفت حمه بودم من که استخاضه کرده استخاضه زینب بنت  
 پس آمده ام بخبر صلی الله علیه وسلم استخاضه تا طلب شوی کنم او را و اجزه میزدیم او را از حال  
 خود و واقع خود و خود بی بی است اخی زینب بنت جیش که یکی از امهات المومنین است  
 فقلت بیس گفت ما رسول الله ای استخاضه حیضه کز شدیده قد برسی کس استخاضه کرده  
 میشودم استخاضه بسیار سخت فاطمه زینب صیفا پس بر صیفا می آمد و حکایت استخاضه  
 الصلوه و الصیام و تحقیق منع کرد استخاضه نماز و روز را قال انک ک الکفر  
 گفت آنحضرت باینکه نماز را باینکه بیدار کنی بدان فرج خود را و استخاضه معنی کاف و صی  
 فاطمه زینب الدیم زکرا آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن بیض ظاهر زنده  
 حیض و استخاضه تحقیق کرده و قالت گفت حمه باینکه از من ذاک خون بیشتر است از آنکه  
 باز دارد از آنکه است قال لعلی یفتح تا و لام و حیرت و فرمود پس جامه بپوش خود را یعنی بپوش  
 و نه در صورت احکام پس یعنی با وجود کسوف یا بآن و ظاهر او نیست قالت گفت حمه  
 باینکه از من ذاک خون بیشتر از آنست قال گفت آنحضرت فاطمه زینب باینکه پس بپوش جامه را  
 احکام حالت بپوش از من ذاک گفت بیشتر از آنست اما التی بجامه است جز نیست کام  
 کم تر از بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش  
 اجزا اهلک من الاخران فویست علیها و اگر قوی و قادری بر مرد و که هر کدام را میست  
 کرد فانت اعلم پس او را نازی باینکه اختیار یکی از آن و قال لها گفت آنحضرت مر حمه  
 در بیان حقیقت استخاضه و تسلیه و تفرقه و می نماید که استخاضه من رکعات التی  
 نیست این علی بر رسیده است تراجمی استخاضه باین حیض و جرت کاها و نمود  
 که گفته از رکعات الشیاطین یعنی افساده احوال از شیاطین و طلیس و تحلیط احوال  
 وی را نمود و او بین تو طهارت و نماز و اصل رکض دفع و صیفا باینکه بپوش و زدن  
 جان و را میخیزد است برای و ایندله از باینکه معلوم میشود که شیطان را نفر  
 در بدن او میخیزد است و باینکه افکار میگرداند بدین از عبادت بوده کارها را باری







که در اول وقت عصر یا پیش از آن وقت ظهر را یا قبل از آن وقت عصر  
 قضا و احادیس را بیک غسل کند ظهر او عصر یک غسل بفصل المغرب و لغا بعتلا  
 واحدا و غسل کند برای مغرب و عشا یک غسل و فصل لغا بعتلا واحدا و غسل کند برای  
 یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت و توفیایمان در آنک و بیک و صو کند میان آن  
 عشا یعنی برای عصر و صورت غسل را ی ظهر و عصر برای عشا و صورت غسل را ی مغرب  
 و عشا بچنین گفته است شیخان محمد در شرح و در حواشی نوشته اند که در اول وقت  
 در او قافه در میان این نمازها است اگر خواهی غسل بکند و صو کند رواه ابو داود  
 و قال گفت ابو داود روی محمد بن ابن عباس روایت کرده است محمد بن ابان  
 عباس گفت الما اشد علیها العسل که آه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل را برای  
 نمازها آن جمع بین الصلوات فرمود آنحضرت که جمیع کن میان دو نماز یک غسل نما  
 خدا بفرمود اند و توفیق کتاب الطهارات و احادیث **کتاب الصلوة** صلوة در وقت  
 یعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز در صلو از پنج حرکت گفته اند شملت برینا  
 معانی باینکه کوفت و رطوبت یعنی سوختن آن با نشستن و نیز صلی یعنی زود کردن  
 چوب دست کردن این روی با نشستن نیز آمده و این معنی نیز مناسب بحقیقت نماز است که  
 نفس صلی را بیک نماز با نشسته بجا آورد و مسود و کفایتان او را و بریت میکرد اما از عو جایی که  
 در طبع است **الفصل الاول** از ابهر در معنی اند عند قال قال رسول الله صلی  
 علیه و سلم الصلوة الخمس و البخله الخیرة نازله من الجنة و اخرجها من النار و جود و رضان  
 ماه و بارک رضان تار و نه ماه بیک رضان و یک کثیر المات بهن کفاره دگت و پوشنده  
 و پوشنده اند که آن را در دفع شده اند در میان اینها و اینست کتابی در وقتی که صو کرده شوند  
 بریز کرده شوند که آن که در آنها پوشیده و بخنده میشوند که بگوید اما صبا بخشیده ی  
 شوند که حق مبادان متعلق باشد و گفته اند که در آن عضو صغیر چون اعمال کرد و در وجوب  
 تخفیف دیگر شود و اگر از آن صغیر و دیگر چه نماز و وجوب رفع درجات کرد  
 رواه مسلم که گویند که چون صغیر بجهت نمازی یوسر گفته شد صلی علیه و سلم که چه نماز  
 رضان یا رمضان چه چه کرده و این است که این اعمال گفته و وصایت آن دارند  
 اگر کسی نذر یک شود مثلا اگر کسی در نماز تفصیر که مجموع کمر کرده کرد و جمع او در هر دو تفصیر که در رضا  
 گفته میکرد و اگر چه جمیع منجی بکفر کرده است زیاد کند و نور شود مثل اثر انسانی  
 متعدد افزوده که هر یک و شش کردن تا تکلیف است در دو عدد از ابهر در وقت قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم لما كان في شهر ربيع الأول سنة ثمان مائة هجرية من دار الأمانات نحو مكة في وقت  
بروز عاتق مكة انما بقى من كل يوم من غسل يمينه في دران جوی مروی و پنج وقت باغ حمام  
و در بعضی ایامی بیست و نه بار و یک و چری قالوا ابی منی منی قال فذلك مثل الصلوة و مثل  
الحج و منی منی الخ و فی وقت حضرت بئس الحال و زمانه یجلسه یکو میسکند و پاک میسکند و نه بار  
تغافلانه نماند و از این کلمات فیروزه را شوق علیه **رحم** بر سر سواد جوی انداخته قال ان علیا  
اصحاب منی منی منی گفت این سواد کومدی بسید از نه نبیره را یعنی بوسه داد و او را گفته اند  
که امام الزمان ابوالبقر است بفتح با تخمین و دین صلا از غلغله نصاری بود که هر مایه و شش  
بیس روز بروی او تا حرم بخیزد پس او را بان زن میل شنوای پیدا شد و گفت درون من و  
غریب ازین است پس باین میانه زار و درون خانه بدو و ابوی بوس و کنان و دوازده گفت  
از خدا بجزس چه میکنی پس از این بشنیدان شد تا ابی منی است که پدر خدای علیا علیه و سلم فاجره  
پس خرد او و حضرت ازین حال پس حضرت چه گفت و فرمود حق تعالی چه میفرماید بعد  
از آن ان مدد ناز کرد و قال الله علیه پس خود فرستاد و از این باب و امام الصلوة طرفی  
الهار و برای و ناز را زار و در و طرف روز که ابداد و شبانگاه است ابداد او تا فرج و شبانگاه  
ظهر و عصر بعد از زوال اقیاب جانب شبانگاه است و از احسان الیل و بعد از نماز رجب  
ساعت که نزدیک بروز نهد و بدان نماز مغرب و شش است و زلف بفرماید و دفعه لام جمع  
و دفعه معنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز در جانب اندیشه که از نظم جمع خلقت و دفعه  
کثرت از طرفی النهار و صبح و ظهر و عصر و مغرب او در شش و صبح و ظهر که طرف و عصر و مغرب  
طرف دیگر و از احسان الیل یا مخصوص باشد که از اندیشه ان احسان یعنی ان السیات مقصود  
اینست بدستی که نیکبای سیزده بار او میدی که در صغره است که کم میسکند و نماز روز و  
و من نه ای از عید من عمل کرده اند و در سیاست کبیر را نیز داخل شش و چهار و اینست  
بر اندک مخصوص فیضا از ایدیل احبار کف و کالات و از در بران که از احوال در فتح البدری قال  
از حل پس گفت انما یا رسول الله لا بد الا با برات این حکم و این قتل مخصوص نیست  
قال گفت حضرت جمیع اسمی کلام مردم است شرات و کلام سالوات و زیاده و بعضی  
روایه کلام نیست و فی روایه در روایتی چنین واقع شده که من علی من استحق بر کس  
راست که عمل اندیشه از است من متفق علیه **رحم** پس رسمی انداخته قال ما رجل فقال  
گفت اینست آدمی که پس گفت یا رسول الله انداخته است بعد از سستی که من رسیده ام و کرده ام  
و علی را که موجب عداوت فاقطع هر یک از حد را پس و بنزد حد را قال و طمأنینه گفت



[illegible]

و دیگر برات اعمال را با مطلق سبایل را از این است میکرد و بر این مقصود تا کی و تحقیق می نمود  
خود و باین عنایت و اوقات اختصه است رعایت ادب و خوف طلال اختصه بر این وقت  
بزرگوار چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علی یکدیگر اند و در این افضل اعمال مختص  
آمده است و بعضی احادیث آمده بهترین اعمال اسلام اقامه افشاء سلام است و نماز کردن  
در شب و قنای کردن در خواب و نذر و زهد و افضل اعمال آن که در است و نیز زهد و افضل اعمال  
چهار است که در وی خیاست کنند و غنیمت و حج و روزه و در وی معصیت کنند و اوده است  
که بهترین اعمال آنکه یاد آید که دو واجب بر آن نایز و گفتار که خلاف جواب بخت اصحاب  
سایا نیست هر قومی را چنانکه در وی و کمال این بلایق نیز و ایشان بدان محتاج ترین و در این  
را عجب تر بود و باین اعتبار اختلاف اوقات چنانکه چهار روزه ای اسلام فاضل است  
این اعمال بود و خصوص معاص و متصرف بر این در آن کار فاضل از صده است و با وجود  
انوقت موااساة حضرت صدیق فاضل از نماز کرده و با این وجود و حیثیت مختلف  
مختلف است هر کدام با توجهی و حیثیتی و جای خود فاضل از دیگر است و این سخن اصلی  
عظیم است در باب حیرت اعمال و افضل است فاضل در باب رعایت حدیث قال قال  
رسول الله صل الله علیه و سلم بین العبد و بین الله عز وجل الصلوة حدیثی که روایت بیان  
شده و بیان گفته امین که نماز است چنانکه از صبر فاضل بود که یک شت و نایز که یک روز و چنان  
فاضل نماز از بیان رفت مانع بر طواف نیکو بفرمان که یاری میان دو کس می باشد و نمی  
گذارد این بان برسد چون دیوار از میان بر آید فاضل بر طواف شده و این بان و اصل است  
اینچنین توجیه نیز کرده اند این عبارت را و توجیهات و دیگر تفسیر و تفسیر مذکور است  
قد روى رسول الله صل الله علیه و سلم و این تعلیل شده است بزرگ نماز و این است بزرگ تارک صلوات  
که اگر نماز کرد و نزد صاحب طهارت کافر است و از بعضی صحابه نیز بر نماز و است که نزدیک  
تکلیف است و اوده است که صحابه هیچ عملی نکرد که آن کفر باشد بنده شد مگر نماز و نزد بعضی  
علماء که شافعی و مالک از ایشانند و اجابت قتل و ای که کافر کرده و نزد حنفیه و اجابت  
حرب و حبس و زندان و قتل و کفر از نماز العسل در باب رعایت حدیث عبادت بن ابي  
روایت از عماره بن قیس و در بعضی و مخفف موجه که از این بر صحابه و کمال ایشان است احوال  
وی در موضع ذکر کرده شده است قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم حسن صلوة  
افضل من اداء صلاة بخلاف نماز است که در حق گویند است اما رضا بن اعلی اسلم و حسن و حسن  
من و صلوات بر حقش کسی که یک نماز رعایت سنی و ادب و صفوان نماز را و می گذارد







مردمان این کار را اقامه صلوة تطهره النهار و لعل من اللیل ان احسان من یسبغ السیات تغیر لیس  
این در فضل اول معلوم شد ذالک واری المذاکرین ان بادوان و نیز کردند مبادی که کار  
این تمنا است که در آنجا مذکور شود فقال رجل من القوم پس مردی از قوم بعضی گفته  
که ای مردمان المؤمنین چراست رضی الله عنه بعضی گفته اند که اگر در ابر المؤمنین و راست  
رضی الله عنه و بعضی گفته اند که درین جبل یا سبی الله هذا ای بیخبر خدا یا انجیر او است  
خاضع فقال پس گفت آنقدر که بل نفس کافی بکری مردی بود که سلم ایچو  
رضی الله عنه و ان البنی صلی الله علیه و سلم خرج من الشب و العورق تمنافت و اقامت  
از آنجا که آنحضرت برون آمد و در رستمان و حال آنکه یکبار در غنائی افشاده و چنانکه در  
جی افشاده و بعضی من سحره پس گفت آنقدر که دو شاخ خرا اندر شقی قال گفت ابو  
ذر جمعه ذالک العورق تمنافت پس افشاده گفت که ان درخت پیشتر از این بخت بود  
می افشاده و چنانکه در دست و کجاست این شاخ درخت پیشتر از این افشاده فقال گفت ابو  
ذر پس گفت آنقدر که در آنجا با باور گفت لبیک بخدمت این تاده لم یجیبهای با  
رسول الله قال گفت آنحضرت ان بعد المسلم یصلی الصلوة یرید بها و جده اندر رفتی  
که تیر سلمان بر این مسکه دارد و نماز او حلاله که سحره ای بان نمازات پاک خدا و در تقوا  
را به تیر غرض و عرض ملک بعضی افشال الم و طلب رضای او و سحره تمنافت عذر تو پس  
با چینی افشاده از تیرکی ثانی او که تمنافت هذا العورق عن جده الشجره چنانکه می افتد این بر  
ازین درخت تمنافت و در مرد و جا بر رفع روایت و در ثانی بفتح نیز آمده رواه احمد  
**و من** زید بن خالد الجعفی یقیم حج و فتحه عارضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم من صلی جمیعین لا یسوء بهما کسی که گذارد دو رکعت را که سهو  
غفلت نکند در آن یعنی بحضور دل و جنتی عجل باطن بگذارد و غفر الله له ما تقدم  
من ذنبه یا مرد خدا بمغایه او را هر یک که اشتبه است از کنان وی یعنی معایره او  
احمد **و من** عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم انه ذکر الصلوة یوما  
و ایت از عبد الله بن عمر که آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را ووری فقال  
پس گفت آنحضرت من حافظ علیها کسی که نگاه مانی کند نماز با و است و ادب  
ان بزیاض و واجبات و سنن و ادب ان کانت لغو را با ن نماز او را نماز نیست  
در ثانی و حجت غوی و بداد نگاه و سبب رشکاری او از عذاب یوم القیمه نروید  
و من لم یحافظ علیها کسی که محافظت نکند بر نماز و یکبار در وجه که در این

نماز او را بجا نیاورد و لا یحکم و کان یوم القیمه نباشد نماز عارضی وی تیره و نهان و نهان و نباشد  
این روز قیامت مع قارون و فرعون و ثمان و ابرهیم حلف و یا شری و قیامت با این  
گفته ان کی قیامت از راه این و در و فتح و تغلیط و قیامت است در آن اگر چه ایمانمند  
در و فتح نباشد و در جای جز از ان نباشد ابرهیم حلف بنوعی امر می افشاده و شری است  
که آنحضرت او را بر دست خیرت بعد از حدیث رسانیده و او را اشتی است که بنده او احمد  
والله انی و البیسی شری ایمان **و من** عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله صلی  
الله علیه و سلم یجلبون شقیق که شفاست تا بعین است و از یکبار بر این است از در و ط  
و عثمان و عائشه سماع و او با سه شانه و یا به کشت و نمودن این پسر صلی الله علیه و سلم  
لا یرون سبای من الا عمل من کفر افر الصلوة اعتقاد بیکو نرسو علی را که کسی گفته باشد  
جز نماز و او اندر **و من** ایله الدعا رضی الله عنه قال او سالی جلیلی گفت ابو الدرداء ان در  
که مرادوست جان من یعنی محمد صلی الله علیه و سلم ان لا ترک با سحر و سحر را با نکر  
بخرا بزی و کافرش و آن قطعت و حرقت و اگر چه باره باره و بنوی و سحر شوی و  
صیت است تا به غایت و قطعت خندید و کفایت بود و نیست و حرقت نیست  
ولا ترک الصلوة الکفو بهما و ترک کن نماز فرض و برده و نیست و اگر خواب بر دیا فراموش  
اگر می و کراست قن رکعی است و تقدیرت ماله و در ترک نماز فرض را دید و در  
پس بر نماز وی عبد الله و ویرا که از ابره اسلام و لا ترک ان و سوسش غایت را فاشا  
مسلح کل فریاد و یکلید بر دست چنانچه در ابره ای غفلت و چون عقل در حدیث  
گفت و شد و هذا هم الجاهلین خوانند و است این ماجرا **و من** ابو یوسف سواقت جمیع  
بعضی وقت زمان و غرض برای امری و تعیین و تقییر و قاه چنانچه برای نماز که حکم نماز  
و عقل دریافت ان مستحکم است و لیکن بعضی معاذ و حکمت در ان بیستون که است  
یا شد و چنانچه او را در شب و خواب بوده از سر که نیت غیبت از این و انان غیبت  
خالف از تفصیل اسباب معیت معطل حکم است و است و بر آمدن روز و چنانکه توفیق  
وی شده است و تفصیل اسباب ترک نماز که گفت از برای شکل از این لغو و بلا تفصیل  
که نماز غیر تقوی و سوره چون اسباب معیت معطل کرد و تفصیل نموده است از این نماز  
و هر ان مخصوصی گفت بیک از ان نماز پیش فرض که دانند و چون عادت است که در یک  
روز نماز و اترعت و غفلت از برای طایفه این قصه و غفلت نماز و کبر و من و من و چون  
بعد از ان نماز عصر را در وقت و هر دو در دست کردن و کار چنان مشغول شدن متعارف



نماز تمام شروع شد و چون عذر از وی عاذت بختی و تمام هر بار پشت نماز متعلق از حق گویند  
برای آتیه مگر گفتند، مبارک و شکی نیست تا فردا که در کعبه بایست و با این عبادت مبارک  
نگاه داشت و چون وقت های اولی در ساءه میل و نماز بطریق انصاف متوال و متواتر  
باشد که بیک ساعت از عبادت متواله فارغ باشد فضل و رحمت وی سعادتی است  
آن که در کعبه را برین غرض وقت که عذر عاذت مقوم و مقصود گردانند و هر حقیقت  
غفلت را با حق مقیم و یاد فکر فعال باید از فکر آن غفلت و هر کجا عاذت از حق یک نماز  
در آن دم که فرات اما نه است و از آن عطفی نیست بگوید وی در اسلام بر وی بسته بودی خود  
بجای آنکه و گفتند **الفصل الاول** بعد از آنکه عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
الفصل اول از آنکه عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
شد باینکه جبرئیل نزد حضرت خطابه علیه السلام برای تعلیم او قافه نماز کند فضل او باید و با بخت  
او را اصوله او را در این پنج سال که در آن اقامت نهاده است آنکه عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و قال گویند اول وقت است و این وقت شکی نیست که هر کجا عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
مقدار مازی وی و در آن وقت که است آن ساءه که در وقت نوال باشد هر چه جزا در  
آنکه عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
کس ساءه مثل آنکه در وقت پیش است مالم بجهل عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وی بکشتن ساءه مثل آنکه در وقت پیش است مالم بجهل عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
پس دیدن ساءه با بخت است و وقت ظهر است و این وقت عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و وقت نماز که از آن بکشتن ساءه مثل آنکه در وقت پیش است مالم بجهل عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و این وقت اعتبار است که اگر بکشتن ساءه در وقت حرام و نافه عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
شکل نزد بعضی نظرات است چنانکه چشم در وی بین او هر که در وقت عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
افساب که در وی عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و در وقت عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وی وقت عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
گفتند فتوی و مشهور از عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
است بخیر و دلیل ایشان در باینکه آن گفته که حدیث از و اما با نظر باید دلالت را بر  
او ظهر و آخر در و این وقت رسیدن ساءه با بخت است پس در بعضی عذر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

[illegible]







در اول وقت گذاردند قلما کان العبد صلی علیہ الطهرین کان غلاما یسجدون شیخا  
کرار و با من عصر یکام بودند و چون درین صیفت صغیر و غریب  
نقشه آن با حدیث دیگر است و شش زیاده شد و صلی علیہ الطهرین حفظ الصلوات  
و گذارد با من مغرب را درین روز یکام و صلی علیہ الطهرین صیغی ازین حدیث معلوم کرد و  
مغرب یک وقت است اختلافهای دیگر که قول جدیدی است اما در حدیث سابق  
اشارة بخود و ان است چنانکه گفته و صلی علیہ الطهرین و گذارد با من عشر را لغت  
شبه و صلی علیہ الطهرین فاست و گذارد با من فجر را پس سفار کردیم الشفت الابدان را روی  
او و چرخ را بجانب من فقال پس گفت یا محمد یا ادرک اوقات الایمان قبلک این وقت بخت  
کاهش از تو بوده اند که هر کدام از این بعضی ازین اوقات و بختها را در مجموع پس اوقات  
مخصوص این است فافهم الوقت ما بین هذا الوقتین و وقت نماز وقت کریان  
و دو وقت و این دو وقت اول آخر وقت اندر و او ای بود و او ای **الفصل الثانی**  
**من** این منتهای دهری که تابعی است بهر است که با عالم است و این زمان است در  
نقد و حدیث و کثرت او و بیک است و نام او محمد است و اگر بگویند کثرت و کثرت میکند  
و ان عین عبدالغفران از عصر است و این است که بگویند عبدالغفران زانوهای را زانوهای  
است احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است که هر که گذاردن نماز  
عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نکند تا که نماز و وقت مکروه فقال دعوه پس گفت  
مر و ادر و بین الزکر و کبارتیا یعنی و خواه از او عایشه و پس است ای المؤمنین ای  
که صدیق است اما ان چرخ را قدری که با من ای عین عبدالغفران که چرخ را تحقیق فرمود  
فقال یا رسول الله پس گفت یا محمد صلی علیہ و آله و سلم یعنی اما است که در آن وقت  
و امام یثیمه و ذکران هر دو را است مقصودش از ذکران حدیث امامت چرخ را  
است که گذارد در روز نماز اول وقت تمام حدیث ذکر گذارد و رحمت شهره این حدیث  
وی و لا بد نماز اول وقت فضیلت دارد و چون تو با خبر گوی از کثرت فضیلت من و پس  
اگر اندکی با خبری بود فقال یا محمد صلی علیہ و آله و سلم یعنی یا محمد صلی علیہ و آله و سلم  
بدان و بشمار که بگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر صلی علیہ و آله و سلم است  
عظیم در حدیث احتیاط روی واجب که باش تا حفظ کنی و در و کذب یعنی اگر  
عروه قبل از این است با وی از این توان اما عظمت شأن روایت او را بر این بنده  
تعظیم نموده است فقال پس گفت عروه از برای بان صیغه و حفظ و ثابت و تعظیم

کس درین باب علقین دوام و اخذت را از کسی شنیدم کوی از صحابه شنیده و  
از حضرت رسول شنیده چنانکه بگویند سمعت لفرین ای بسعد و قال سمعت اباسعد و  
سمعت رسول الله شنیدم نیز یعنی این ای بسعد و را که از کسی شنیدم است و ابو داود  
القصار بخاری را صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده و گفت شنیدم اباسعد  
را که میگفت شنیدم اباسعد را که میگفت بخاری را ای بسعد و سلم یقول بسعد و سلم یقول  
قاسمی در و از چرخ را پس برای تعلیم او حدیث نماز پس است که در فضیلت او پس که در  
نماز چرخ را پس صلیت من صلیت من صلیت من صلیت من صلیت من صلیت من صلیت من صلیت من  
است که بگویند پس ای بسعد و سلم و ان حال که مشهور و محقق است که در حدیث  
خود بخاری را از کتب است و چون نیز روایت است یعنی مشهور و محقق است که در حدیث  
اول نماز است و بهر تقدیر مقصود ازین کلام بان صیغه و انصافی خود و ش احوال  
شریف را متفق علیه **من** عین الخطاب رضی الله عنه کتب الاملا و ای که در حدیث  
از ابی یونس عروه یعنی ای عروه که می نوشت بجانب کاشتهای خود و ان هم امور که گفته  
الصلوة برستی که برین کار می نماز و من نماز است و ذکر که عندی برای تهدید رساله  
است از هر سلطنت و سلطنت عری ترسان و درین بود پس حفظها حفظ و درین  
که در حفظ نماز نماید بران نگاه میدارد و درین خود را و ذکر این دو که بر بارای تقریر میکند  
است بلام ادا و حفظ با و انش و در این نکرد و او اگر در نماز است در وقت و شب  
و محافظت او ای او بشراط و ادب و اتمام بر عایت مسافه ان بام ادا و ادا و حفظ  
ظاهر و در همه فضیلت احوال باطن و در صفتها و فواید و انصاف و کسی را ضایع کردند و  
چنانکه نماز را پس وی مشهور دیگر را که نماز است ضایع کننده نخواهد بود و هر که بعد از  
دین و هم مهمات آن بزرگوار بفرمان چه خواهد بود و انست که ان صلوات الطهرین کان  
الغادر ای بستر نوشت عرجان عمل خود که گذارد نماز ظهر را وقت بودن فی زوال  
یک که یعنی بعد از زوی متصلان را و اول وقت ظهر خواهد بود و این در صیغی خاص و با  
مخصوص خواهد بود که اینجا حدیث در اینجا خواهد بود چه معلوم شد که فی زوال تحلف میکرد  
باضافه آنکه و اوقایه ان ان بكون ظل الصلوات انوقت که باشد سایه کی از شما مقدار  
قاست او که ان آخر وقت است و العصر و انش من نفعه بها بقیه و گذارد عصر را  
و حال آنکه ان باب بلند میکند که است قدر را بر او که انش من نفعه بها بقیه و گذارد عصر را  
که سوار بیاورد و در وقت که بار فرستاد قبل شب الشمس پس از فرود رفتن اکتاف و















و قلیط و نشوید و میاؤد و یقینان ثواب است بجز وقت شدن نمازی که فاضلین نماز  
و در بعضی روایات مطلق صلوة گفته اند و واقع شده است تعلیم این حدیثی که حضرت  
که آنکه نمازی که کافر است حکما مردان که پشت در آخر کتاب الطلوة رواه البخاری  
**و** رافع بن جریج روایت کرده که حضرت عیسی بن ابی طالب حاضر نشدند در نماز جماعت و  
حاضر نشدند و خداوند فرمود که ای محمد از وی بپرسید که شما بنی امیه را چه است  
الغریب مع رسول الله بودیم که کسکند ویم نماز مغرب را با بجز خدا صلوة علیه و سلم فریض  
است ما و ان لم یفر موافق بر یکشت یکی از ما از نماز و حال کردی هر این میدید جانی افتاد  
نیز نای خود اهدا نماند افسان آن نیز فرامید یک آن در روز جمعه نمازیه مقصود بیان  
تعبیل نماز مغرب و آن سبب است با اتفاق متفق علیه **و** عیسی بن ابی طالب  
که در اول الطلوة الغریب گفت غایب بود حضرت و اصحاب وی که یکبار در نماز غایب  
ان تعب الشفق لالمت البیل الاول در اجزای وقت که بیان غایب شدن شفق و آنجا  
ان ثلث و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز و سبب از آنست چنانکه  
معلوم شد متفق علیه **و** عیسی بن ابی طالب روایت کرده که رسول الله علیه و سلم بطی الصبح و هم  
از عایشه روایت است که بعد از آنکه حضرت که را یکبار در نماز با مادر اقامت فرموده است  
چهار مرتبه پس بر یکشت زمان از نماز مجید و پوشیده و و بهای خود را بجاورد و  
کلیه های خود را با بعضی من العسل ششانه منبت ندان زمان از جهت یکدیگر و خند  
چیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت است که اگر گشت با غنچه ششانه میشود  
درین قسم از تاریکی گذران وقت میباشد و کاهی با وجود پوشش نیز بعضی شخصه  
می توان شناخت و تاریکی گذران وقت انقدر بود که شناخته میشود بآن حضرت  
بر آنکه در حدیث ابهر روایت که ششانه منبت منبت خود را با نماز گذارد و آن از  
تزوینست و این رواه زود و متفق علیه **و** عیسی بن ابی طالب روایت کرده که رسول الله علیه و سلم  
درین بن ثابت استسجروا و ایست از قناده که از شایسته تا بعضی است و حافظه منبر و آنکه  
بود و حفظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شایسته گوش من با دوست از آن  
دل من مائة من عذرة رواه که نماز من بن السبب و حسن بصری و ابن عباس که  
آنحضرت و رید بن ثابت تعلیم صحیح و خود ندانند فراموشی و خود را بپس چون فانی  
شد نماز طعام صحیح خود نماز و خود را بپس بین طعام در وقت صحیح خود و فیض طعام  
وقت صحیح را مضاعف کرده است و در حدیث و محفوظ در روایت منج است تمام می

صلی الله علیه و سلم ان الصلوة ایستاده حضرت متقبل آن نماز یعنی نماز صحیح پس یکبار در نماز  
نماز آنحضرت و در روایتی فصلی ایستاده آنحضرت و رید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلی ایستاده  
نماز یکبار در نماز آنکه آن بن فراموشی نماز صحیح و در حدیثی الطلوة پس گفتیم ما بن  
را و بر سبب نماز وی که مقدار زمان بود میان فانی شدن آنحضرت و رید بن ثابت از صحیح  
خود و میان بر آمدن ایشان در نماز قال گفت اس قدر یا بعد از اهل حدیث از مقدار آنجا  
مردی که از رابعی متوسطه گوید و نماز او قدر بر رفع و نصب هر دو آمده و از اینجا چنانکه  
صحیح معلوم میگردد تعبیل نیز منضموم میشود و گفته که این تخمین است و عامرا عمل کردن  
بان معتبر است اگر چه در آنکه ازین وقت بخیزد صلوات رواه البخاری **و** عیسی بن ابی  
طالب روایت کرده که رسول الله علیه و سلم گفت ابو زکریا گفت مرا بفرم خبر  
صلی الله علیه و سلم گفت ای اذان است ملک امر و بگوید خود را بود حال تو و خود خواهی  
که وقتی که مسطوح خود را بگشت بر تو باد شامان که در نماز آنجا انوارت خفته است  
یمنون الصلوة بر آنکه نماز او رعایت میکند شراط و ادب از او و بفرمودن عن و قها  
پس می اندازد نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات نماز و حاصل قلت فاما در نماز  
در سبب که گفتیم پس چه میفرماید مرا و چه که قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوفتها یکبار  
نماز او و در وقتش فلان که در نماز معقول پس اگر در نماز را با بیان پس یکبار بیان  
نیز فاما ملک فله پس درستی که نماز او را این یکباری نقل خواهد بود برای نور و آه  
و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاجر کند وقت نماز خصوصاً وقت مکروه اندازد نماز او  
بایک یکبار در نماز خود را اول وقت پس یکبار در اتمام تا فضیلت وقت جماعت از  
در بیان و این در نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت که است متقبل در وقت و هم  
متر و عت نقل بر گفت با آنکه از کتاب این مکروه است انوارت خفته و اختلاف گفته  
که انام می آید آنجا است امر از نماز یکبار در نماز که در نماز این امر ایستاده و تحقیق  
واقع شده که نماز او را با نماز عبادتی و بودند اینجا که رعایت میکنند احکام و ارکان نماز را و  
مما نقلت میگرداند رواه اما ابو زکریا ایستاده موده و در نماز خلافت عثمان رضی  
الله عنه بود در سینه اش و وی در شام در اماره معاویه بن سنان که از جانب امیر المؤمنین  
عثمان در وقت پس از آنکه در اینجا و پس بطلب او را عثمان بهر بنی فاست که در مدینه  
در نماز و منضموم است و چون در مدینه سکونت کرده و نماز او را عالم رفت و در قصد طویله **و** عیسی بن ابی  
طالب روایت کرده که رسول الله علیه و سلم من ادرككم في الصبح فليكن



رکعتی را از نماز جمع قبل از طلوع الشمس پیش از آنکه رکعت اول افتد رکعت دوم را بعد از آنکه رکعت اول افتد  
 در یافت صبح را و من ادرك ركعتين العصر قبل ان تغرب الشمس بعد ادرك العصر  
 علیه و به که در یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه رکعت اول افتد رکعت دوم را بعد از آنکه رکعت اول افتد  
 عصر را یعنی باطل نمیکند و نمازش پس باید رکعت دیگر بگوید و تمام کند و نماز را و قول  
 اگر اهل علم همین است که بطلان و افتاب و غروب و نماز و عصر باطل نمیکند و امام ابوحنیفه  
 و اصحاب وی را نه که نماز و عصر باطل نمیکند و اما نماز عصر غروب باطل نمیکند و این  
 حدیث صحیح است و در این وجوب است که نماز و عصر باطل نمیکند و غروب  
 احادیث وارده در باب نماز و عصر خواه فرض باشد یا نفل وقت طلوع و غروب  
 پس عمل کردن بقیاس جایگاه در اصول فقهر شده است که چون تعارض کند و در  
 رجوع بخیر است کند و در تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نهان و قیاس ترجیح دارد  
 حکم انحراف دارد نماز عصر که در روایتی از ابی یوسف که میگوید بقیه بطلان باطل نمیکند و بطلان  
 و انحراف صحیح است که نماز و افتاب و تمام کند نماز و در حدیث را نه در نماز و عصر  
 از آنکه وقت نماز و عصر باطل است و نفل نماز و در آن واجب میگوید و حضرت  
 حکم و چون بطلان و افتاب بطلان ظاهر شد از آنکه واجب شد و آخر وقت نماز عصر افتاد  
 روزی که نماز است پس وجوب آن نیز بطلان بقیه بطلان باطل نیست پس نظر بان  
 نقصان یجب غروب فاسد کرد و در آن واجب و نماز و عصر حادث نمی باشد  
 مخصوص بنواختن در نماز و عصر را در اوقات نماز و عصر بقیه بطلان باطل نیست  
 و ظاهر احادیث در عموم است و در بقیه بطلان باطل است که در شرح ذکر کرده  
 است **مسئله** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ادرك احدكم سجدة من الصلوة  
 والعصر فقل ان شئت ركعتي نماز عصر قبل ان تغرب الشمس شمس از آنکه غروب  
 که افتاب قبلت صلوة و پس باید که تمام کند نماز و عصر را با ادای رکعت و اگر و ادای  
 سجدة من صلوة العصر قبل ان يطلع الشمس فليتم صلوة و چون در نماز عصر رکعتی را از نماز  
 جمع پیش از طلوع افتاب پس باید که تمام کند نماز و عصر را منضمون حدیث سابق است  
 و در اول سجده رکعت رواه البخاری **مسئله** قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم من نسى صلاة او نام عنها كسوف الشمس كذا نماز را یا خواب کند غافل از آن  
 نماز را ان یصلیها اذا ذكرها بس كذا است که نماز را در نماز و عصر نماز  
 از نماز و عصر و در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز

وقتی خواب کرد که بعد از بیداری نماز و نماز را در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 است کذا است که نماز را در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 و بعد از آنکه نماز را در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 را و از نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 فی النوم نفل طاعت و در خواب نفل طاعت است اما اگر نفل طاعت  
 نفل طاعت است که در بیداری که در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 و این شد بطلان و نفل طاعت و نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 فاما انسى احکم صلوة او نام عنها طاعتها اذا ذكرها فان الله تعالى قال و اتم الصلوة اذا  
 نسيها و درستی و درستی نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 کردن نیست و در **الفصل** ان **مسئله** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان البیروانی است از این  
 المؤمنین علی درستی که بقیه بطلان باطل است یا علی ثلث الاوقات ای علی  
 حضرت تا بهر کس در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 ان و انت بدو تا و فو قاید است و انت بنون و ما بنایا الف بزوا و انت و بعضی  
 گفتند که این روایت صحیح است و اول صحیح است و اما علم و انحراف از آنکه در دوم  
 جایزه و وقتی حاضر شود که وقت مکروه باشد و در کردن نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 صافی در شرح باید بگوید که نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 بیوم از نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 که بود یا نفل رواه الترمذی **مسئله** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت  
 الا اول من الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم و در آن سب رضای خدا و شفاعت  
 جز آنچه در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 و نماز بود و نفل طاعت و اوقات الاخره و در آن نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 عصر و نماز است یعنی در رکعتی مواخذه و معصی باید بود و در نفل طاعت و نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 وقت و در اول باب معلوم شد و در آنکه در آن وقت اول کفایت میکند در این  
 رواه الترمذی **مسئله** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاعمال افضل لم فو قاید  
 فاد سیکون را صحیح است و بعضی گفته اند که در نماز و عصر نماز را که یاد آوردن لازم است و نماز نماز  
 بر میسد شد و حضرت که در این عمل فاضل است قال الصلوة الاول و قاید و در آن وقت و در آن  
 نماز و در اول وقت و در آنکه در آن عمل است بعد از آن و در اول وقت و در آن











و گفت کرد یک شیخ تنگتر رسول الله صلی الله علیه و آله را گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم صلوٰۃ الغشاء الاله از برای نماز عشاء پس این مقدار برای آنست که هر که میسر باشد را بجز  
عشاء بخواند و گوید ان شاء الله است و فرج ایضا چون وقت ثلث الیل او بعد از عشاء  
آمد آنحضرت بسوی ما بنجام رفت ثلث شب بیک بعد از وی فلا ندری انشی صلوات الله علیه  
و زنا ختم ما یا ربی یا ربنا و است او را در این خانه و وی و بجز ثلث یا بجز ان جلدات شریف  
عاشی و غدیری پیرا شد که مشغول داشت فقال پس چرخ پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد  
و راقع الکعبت را دست بایست و شفقت در دست او برست و التی و نیت ایشان اکمل است و  
صلوة ما یستغفره اهل دین بیک درستی که نماز کند ان شاء الله و بجز نماز که ان شاء الله یعنی نماز را از اول  
دین آن بود و نصاری نیز نماز که نماز عشاء مخصوص این است و هر است چنانکه گذشت و لولا  
ان یقبل علی امی کریمی بود خوف که آن آمدن بر امت من تعلیت بهم براهی  
که از ما این نماز را بایشان درین ساعت تمام المؤمنین بترامد که مؤمن را بیک بر آوردن  
فانجام الصلوة و طبع پس بیک بر آوردن مؤمن و نماز که از آنحضرت رواست و از برای معلوم  
میکرد که از آن نماز عشاء در ثلث الیل افضل است چنانکه مذکور است و امام احمدی است که  
در اول وقت نماز بیک کرده و فقیه حنفی آنرا ذکر صحیح چنانکه در حدیث دیگر آمده است که  
چون بیشتر می آمد بیشتر بیک کرده و چون بترمی آمد در بترمی که کرده و مذکور است امام احمدی  
است و **عن** جابر بن سمرة صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواب را زاده و بعد از آن  
خاص است و قول کرده و اوقات یافت در وی سه روزه و شنب و شنب و شنب و شنب  
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الصلوات کما من صلواته بود آنحضرت  
بیک از نماز را مانند نماز شام و زوال بان در رعایت اوقات در باقی صفات  
و کان یوجز البقیة بعد صلواته کما یسیر و لکن بود که تا بجز بیک و نماز عشاء را بعد از وقت نماز  
نماز چندی این حدیث صحیح است در نماز عشاء و نماز اول وقت خواه باشد در  
اول وقت بیک کرده یا بعد از وی و کان یخفف الصلوة و بود آنحضرت که بیک بیک کرد  
نماز فرض را بیک نهایت منعنا از تقدیران فاین بیک غایب احوال است و الا آمده است  
که در نماز عشاء سوره اعراف خوانده و تحقیق این در مجلس یا بدایت است و بعد از آن  
**مسلم** **عن** ابی سعید قال صلی الله علیه و سلم صلوة العشاء  
ایست و حدیثی که از آن بیک آنحضرت نماز عشاء شبها قلم بیک پس بیرون تا بیک شیخ  
مخمس من شرط الیل انما گذشت و بیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خداوند

بیک در شب که با جمعی بود و بعضی صحابه نیز بر می نماز عشاء اما بعد از آن گفت ما نشناختیم  
خود را و پسیم صحابه فقال ان ان من قبله و اذ و اما جمعی گفت آنحضرت که در دم بیک  
از اهل روی زمین که از آن نماز را یعنی نماز شام را و بخت چنانکه گذشت که بیک از اهل دین باشد  
بیک نماز عشاء را که انشی شریف است پس بیک و ممکن است که گذشت و معنی آنست که در دم بیک کرده  
اهل مجلس که در در بر سبب یا حاضر نماز عشاء را در نماز عشاء و این معنی مناسب است با این  
قول که و اکمل من زلوا فی صلوة ما انتظم الصلوة و درستی که نماز حکم آن را بیک که بیک باشد در  
نماز عشاء و امام که انظار بر بیک نماز را و لولا منع الضعیف و ستم الضعیف و اگر بیک بود سستی  
و با تواتر ضعیفان و بیماری چنان که لا تحت به الصلوة الا منظر الیل و این حدیث بیک در این نماز  
و انما شب این حدیث معلوم می شود که تا نیم شب بیک نماز عشاء رواست بیک سبب  
است بیک حصول لقب و شرف و رعایت حق و لا اقل کرد و خود باشد و او را و او  
و التی و **عن** ابن مسعود قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یجلی اللطمه منکم  
گفت اصل بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شبانی کردن نماز عشاء را از برای شریف  
خدا رحمت است و بیک از آن و انما انشد یحیی اللعمره و شام سخت تر و بیشتر در شبانی کردن نماز عشاء  
از آن حضرت مقصود و تفسیر و تزیین باللام انما است و در حدیث دیگر نیز آمده است  
که در آنحضرت عشاء را بیک یا بیک می کرده و امام احمدی و **عن** انس قال کان رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا کان احرار یا بالصلوة چون می بود سختی می کردی بیک  
نماز عشاء را و اذا کان ابد و بیک و چون می بود سستی بیک و تا بیک که در اول وقت  
رواه النسائی **عن** عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقایص انصار است و  
شده در او سبب باشد اما قب او بسیار است که نوشته شده است قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم انما تكون علیکم عیدی الیوم بترستی که فدا نیست مرا انجام است که باشد  
مسلم بر تمامه این حدیث را در کتاب غلامانیا و عن الصلوة لوقتها یا رسیدار دایت را بیک  
از شاعری و شہوات ایشان که از کردن نماز عشاء در وقت سستی آن حتی بیک و فدا باشد اما بیک  
می رود وقت آن فصول الصلوة لوقتها پس بیک یا بیک نماز را در وقت سستی که بیک و بیک  
است فقال رجل یارسول الله صلی الله علیه و سلم گفت در می یا بیک یا بیک که بیک یا بیک  
خبر بود از آن بیک که در حدیث دیگر گذشت رواه ابو داود و بیک بیک فقیه حنفی است و  
سوره و سوره مؤمنین و قاسم بن ثنیة صحابی است ساکن بغداد و بعد از آن حدیثی که در آن  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون علیکم امر من بعدی می باشد مسلط و غلبه











از ائمه اهل بیت علی کرم الله وجهه علیه السلام قال يوم تفتق كفت روز تفتق کافرا غرقه اخر  
خو اندوزد و در جنگ و فتنه اندازی همانا غارت شد و در آن میان نماز عظیم بود پس  
انگرفت از برای اظهار زیادت فضل نماز عظیم و مودت حسن صلوة الوسطی مع  
کونه و باز شد شکافان ما را از انما زیاده و فاضله صلوة العظمی که نماز عظمی است ملا و اند  
بوتهم و جوهرها را برده اند از انما فی خانه های ایشان را و کورهای ایشان را با شش و این  
و عادت برایشان بقضای دنیا و آخرت پوشیده نماید و در روز احد چندین از ارباب  
از کافران بوجه مبارک او رسید و عادت میکرد و اینجا که در سب اکابر اشیای حق اند فوت شد  
نماز است و اینجا که است کجک نفس خود و عادت شفق علیه و این حدیث معلوم  
شد که صلوة وسطی نام نماز عظمی است و قول اکثر علماء از صحابه و تابعین و اهل حنفیه احمد و مر  
این همین است پس در قرآن ترجمه ازین جایز بود و در کمال اختلاف فاضله قال  
اختلافی در صحابه و تابعین در بعضی این واقع است چنانکه در دو فصل اینده باین شیوه  
مشهدین حدیث و روایتان بود با وجود کذا و باین قرآن کرده بودند و بعد از سخت  
حدیث متفقین شد که نماز عظمی است و الله اعلم **الفصل الثانی** در بیان سجود و سوره  
خزب قال قال رسول الله علیه و سلم صلوة الوسطی صلوة العظمی و این روایت  
عظیم شهور گفت انگرفت صلوة وسطی نام نماز عظمی است رواه از عذری روایت کرده  
است این حدیث از عذری و گفت است در حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از  
سمر روایت کرده و از بخاری نقل کرده و گویند است حدیث حسن از مر و صحیح است  
و حسن از سمر و ساجد و **در بیان** علیه و سلم فی قول الله انما یومر به از  
انگرفت روایت می کند در تفسیر قول حق تعالی ابوبره از انگرفت روایت می کند در تفسیر قول  
حق تعالی ان قرآن الفجر کان شهودا بر کسی که قرآن می گوید بدان نماز فجر است و  
تعبیر از وی بقرآن باشد بودن قرائه است از اراکان نماز چنانکه تعبیر میکند از نماز که  
و سبب و شهود است و اگر از قرآن فجر قرائت او را نیز بر او دارد چنانکه بعضی کرده اند و  
امام خراسانی از آن جمع نموده است نیز در سنت و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید قال  
فمن بعد ان کتفت در بعضی شهود بودن نماز فجر که است و ملائک الله و ملائک الله را حاضر  
می نمایند و در وقت نماز شکان شب که سعادت میکند با شکان و بر نماز اعمال شب را  
و در شکان روز که در اول می نمایند و این می نماید برای سبب اعمال و در ملاقات میکند  
بلند بر راه و این معنی در نماز عظیم نیز موجود است و لیکن مسافات ندارد و تفسیر این

که این معنی آمده و اگر در حق نماز عظیم نیز و در و باقی بودی تفسیر این نیز همین بودی رواه از مر  
**الفصل الثالث** در بیان نماز و عادت رومی اند و عادت قال الصلوة الوسطی صلوة  
العظمی گفت رومی بن ثابت و عادت که در ادب صلوة وسطی نماز عظمی است رواه مالک  
زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و  
از عذری عادت تعلیقا و روایت کرده است از از عذری از زید بن ثابت بطریق نقلی که  
بعضی ذکر صرف است و اول حدیث بعضی باطل یعنی از عذری از زید بن ثابت روایت  
کرده و گفت است در جامع خود و قال زید بن ثابت و عادت صلوة الوسطی صلوة العظمی  
و این قول این دو صحابه است و موقوف است بر این که در انما واقع حضرت رسول صلی  
الله علیه و سلم کرده اند **در بیان** ثابت قال کان البی صل الله علیه و سلم یصلی العظمی  
بالطهاره و گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آن که صلوة وسطی نماز عظمی است بود  
انگرفت می کرد نماز شب را و در حدیثی که یصلی صلوة الله علیه و سلم صاحب رسول الله  
صلی الله علیه و سلم بنهاد و نبود چه نمازی سخت تر از صاحب این نماز قرائت حافظوا  
على الصلوة و الصلوة الوسطی نگاه بانی کنید و بعد نماز را خصوصاً نمازی که فاضل است  
و میان است و این دلالت میکند که صلوة وسطی نماز است مخصوص بزیادت عظمت  
که نوی مخصوص امر کرده اند و این دو صفت در نماز عظمی موجود است اما فضیلت بجهت  
اگر گفته است که چه نمازی سخت تر از آن نبوده و اگر علی سخت تر و فاضل و او شده است  
که افضل العبادات امر نمازی باشد و اما میانه بودن وی برای اثبات آن میگوید که  
د قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوة بین عمر بنی کنش از نماز عظمی دو نماز است  
یکی نمازی و دیگری لیکه و فجر و عادت باشد و بعد از صلوة بین و پس از وی نیز دو نماز است یعنی  
دو صفت که عظم و مغرب است و نیز بسیار روز است پس باینکه نماز او بصلوة وسطی  
نماز عظمی باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و اینجا ظاهر میشود  
که این قول با جهاد باشد چنانکه گفتیم فاضل رواه احمد و ابوداؤد و عن مالک بن عمار بن  
ابی طالب و عبد الله بن عباس رومی اند و عادت که یقولان الصلوة الوسطی صلوة الصبح و  
روایت است از امام مالک که رومی است و اگر علی و ابن عباس رومی اند و عادت که  
که صلوة وسطی نماز صبح است و اگر کسی شهود است و واقع است میان دو نماز  
روز و دو نماز شب و در شکان است میان آنها رواه فی الموطا و رواه از عذری **در بیان**  
ابن عباس و این عادت تعلیقا و مذکور است امام مالک و امام شافعی نیز همین است و گویند











این حدیث را از زیدی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی و کشف که ابو اسحاق را روایت این حدیث نیست وی از یحیی بن زکی بیان **و حسن** خبر از رسول الله روایت از جابر که بعد از صلوات علیه و سلم قال لبائل گفت بلال را اذا اذنت قرسل چون اذان گویی پس هست و نه و در وقت کوفت بجا کن و اذا اقامت قاهر و چون اقامت گویی شبلی کن و بگو و اجعل بین الذاک و اقل الذاک قدر ما یفرغ الاکل من الاطعمه و کن میان اذان و اقامت خود مقدار یک خاویز خورد و طعام خورده از خوردن خودت من غریه و غارغ کرده اند از نوشیدن خود و المعتمه اذا دخل ليقضا حاجته و غارغ کرده اند که نمیست بول و غارغ چون را دیدی بجا کن برای قضای حاجت خود و لا تقموا شیءا زوجه و برنجید برای نماز بخیر دیگر را و درون ناکه چند را یعنی بدون اعداء درون خانه در فقه کور است که چون علی الصلوة گویاید ریاضت شب یکدختر نزدین وقت بدون آنکه ندیده اند از روی و قال لا فخر الا بالاحسان حدیث عبدالمعتمه گفت ترمذی می شناسد این حدیث را از ابراهیم بن عبدالمعتمه بن یحیی که از مجهولان و ضعیفان است و اسناد مجهول و اسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را از ابراهیم است و طرق آن هم ضعیف اند و بعضی گفته اند که این را حدیث معین نیست خبر ثعلبی و حوثل وقت اجتماع مسلمین و هیچ کس از علما اختلاف نکرده در تطوع میان اذان و اقامت جاکو باید **و حسن** بنا بر این اخبارش الصدای بینه صا و معلوم مشوب بعد اقبال است ازین ضعیف است یکتا کرد و حضرت را و اذان گفته پیش وی معروود است در بعضی حدیث که امر از رسول الله گفت که اگر مردم از بعد از صلوات علیه و سلم اذان را گویای صلوة الفجر این ام باذان در نماز نیاورد و بود و اقامت پس اذان گفته فاراد بلال این حدیث پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت بفرم خدا صلوات علیه و سلم ان احاد اذان در سستی که بر او صد یعنی زیاده این احاد صدای تحقیق اذان گفته است و هر که از قیامی باشد او را در اذان قبله سحر اندوزن اذن و توفیق و هر کس اذان گوید پس همان کس اقامت بگوید رواه از زیدی و ابو داود و ابن ماجه **الفصل الثانی** این عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون یحبون ان یکرهه گفت این هر چه بودند مسلمانان در وقتی که آن نماز که پیش از جمعیتون قرار می شد قیامیون للصلوة پس از آنکه می کرده و بطلبند و وقتی که بایستد در وقتی که بایستد و برای نماز و نسیبهای بها احد و نبود که او را نسیب و نسیبها نسیبها چه کی تشکیل آوا

فی ذلک پس سخن کردند و نشا و ریت نمودند و زیدی در آن باب فقال بعضی من صحابه و اهل ناقوس انصار پس گفت بعضی از مسلمانان که یکدیگر باقی ماندند ناقوس را بیان هر یک وقت نماز بودند و قال بعضی من قران اهل البیوت و بعضی گفت یکدیگر باقی ماندند شایخ می گوید و میدانم فقال پس گفت عمر رضی الله عنهما و لا یستحبون رجلا یلوی بالصلوة یا می که دنیا قوس در آن راه بری اگر بدیدی که او را زکند و بخواند نماز فقال رسول الله پس گفت بفرم خدا صلوات علیه و سلم بلال قم فلو بالصلوة ای بلال رفیز و در آن نماز و ظاهر است که مراد اینجا مجروح فریاد کردن و خبر کردن است در کمر و وقت اذان شرعی بطریق خاص بیان و هر حاصل مشو و توفیق میان اقامت پس گوید از آنکه مجروح و نابود پس از آن دیدن خودت بیشتر نوع اذان بوی یا اجتهاد و بعضی احادیث آمده است که بلال را میگردانند و بلفظ الصلوة جامع بنسب علیه **و حسن** عبد الله بن زید بن عبدیه قال و ایت از عمر رضی الله عنهما بیان از خرمی که از مشایخ صحابه است و او را صاحب الاذان گویند گفت لما قال رسول الله من لم یرکع فخره صلوات علیه و سلم بالی قوس یا قوس که سحر میشود و یغیب و بکمال طبع الصلوة نازده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز یا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت بدان واقع شد که سحر میشود و و نشاء که امر بطریق بخیر باشد و اما علم طاق فی و اما بجم جل در خیال در آمد و حال آنکه من در خواب هر دو یعنی دیدم دی را و در جواب که کمال ناقوسانی به به رسید و ناقوس را در دست نمود فقط با بعد از صدای قوس ان قوس پس گفت ای بنده خدا اما میفرموشی این ناقوس و قال و المنع گفت اندر و چه میکنی از اقامت دعاء الی الصلوة گفت من بخیر اندم و در آن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت انما افلا اولک علی ما هو من ذلک ابان بخیرای ناقوس را پس راه تمام و تعلیم که ترا بر جری که انرا بتر است اذان فقلت ربی پس گفت من آن مرد را می را به نماز بخیرای که انرا است اذان قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت ان مرد فقول بکوی الی الذکر لا اخبرنا انما اخبرنا اذان و کفیت سابق و کله الا فانه و بعضی میگویند اقامت را از نماز ظاهر میشود که اقامت مثل اوست صد و ده است و شامی گویند که معنی عبادت است که بچنین تعلیم که اقامت را و شنبه در بر تعلیم است فلما ایت ایت رسول الله بگوید عبد الله بن زید پس چون هیچ کدام آمدیم بعد خدا را صلوات علیه و سلم فاجزه بهما را ب است فرمودم که حضرت را با بخیزدیم در جواب فقال انما را و بعضی پس گفت حضرت در سستی که این خواب کند و بدی خواب است























گفته است ترمذی و الوعاسی و الحسن بن علی بن سنان و ثقیف بن سبأ و حماد بن عمار و یزید بن عیسی بن عیسی  
 یسئل است و بعضی جبل که گفته اند و مسلم و حسن بن علی بن و قاسم قال از حدیثی  
 علی بن و قاسم که از کتب تابعین است گفت کس نزد معاویه بود و معاویه را گفت که  
 نگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویه قال مؤذن کس گفت معاویه  
 اذان را چنانکه گفته مؤذن و یحیی اذان قال چون گفت مؤذن می صلوة قال معاویه لا حول  
 ولا قوة الا بالله فقال کس چون گفت مؤذن می علی الفلاح قال گفت معاویه لا  
 حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده  
 کرد و قال بعد از آن ما قال المؤذن و گفت بعد از آن که گفت مؤذن ثم قال گفت  
 رسول بتر گفت معاویه بن شد بعد از اذان و معاویه و سلم قال گفت از کس  
 گفت رواه احمد و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 حلی و معاویه و سلم تمام بلال یا ی ایس نیست بلال در خانه که اذان می گوید فلما  
 قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال از اذان و معاویه و سلم گفت بنی خدیجه علیه  
 و سلم قال بلال یا ی ایس نیست بلال در خانه که اذان می گوید فلما قال گفت یعنی اذان  
 مؤذن بکنه زیر نفس در می آید بخت دارد و الله فی سوق حدیث از برای یان فضل  
 مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لایم می آید چه هرگاه که مؤذن کسی که شکر گفته و بگوید  
 گفت این باشد ثواب و می فرماید بود و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 عاریت بود و یحیی بن علی و سلم اذ اسمع المؤذن فشهد چون می شنید مؤذن را که می  
 میگفت قال میگفت آنحضرت و اما و اما یعنی هانا اعمد و اما اشد و اما اشد و اما اشد  
 است رواه ابو داود و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 عنده و حجت و حجت کسی که اذان گوید و از ده سال می در آید بخت را سابقا  
 در فضل تا نهم بخت سال فرمود شاید که اول دوازده سال و می شده باشد بعد از آن  
 فضل و کرم حق و می شود و فرمود و او گفت سال می گوید پس است بکافراست براه  
 اما که کتب را از آن اند و اما و اما یعنی هانا اعمد و اما اشد و اما اشد و اما اشد  
 اذان دوازده سال این زیادت که فرمود و گفت از آنکه در کل یوم ستون حسنه و نوبت  
 میشود بکافراست اذان گفتن و می هر روز برار شستگی و لکل اقامه ششون حسنه و هرگاه  
 را می بکشد در خطا هر نفس بنابر آن در در کلمات اقامت قدری باشد و بکشد که فضل اذان  
 باعتبار کثرت غیب و شش در آن باشد و بر تقدیر یحیی بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان

اعلموا و این ماجرا **و حسن بن علی بن سنان** که از کتب تابعین است گفت کس نزد معاویه بود و معاویه را گفت که  
 نگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویه قال مؤذن کس گفت معاویه  
 اذان را چنانکه گفته مؤذن و یحیی اذان قال چون گفت مؤذن می صلوة قال معاویه لا حول  
 ولا قوة الا بالله فقال کس چون گفت مؤذن می علی الفلاح قال گفت معاویه لا  
 حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده  
 کرد و قال بعد از آن ما قال المؤذن و گفت بعد از آن که گفت مؤذن ثم قال گفت  
 رسول بتر گفت معاویه بن شد بعد از اذان و معاویه و سلم قال گفت از کس  
 گفت رواه احمد و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 حلی و معاویه و سلم تمام بلال یا ی ایس نیست بلال در خانه که اذان می گوید فلما  
 قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال از اذان و معاویه و سلم گفت بنی خدیجه علیه  
 و سلم قال بلال یا ی ایس نیست بلال در خانه که اذان می گوید فلما قال گفت یعنی اذان  
 مؤذن بکنه زیر نفس در می آید بخت دارد و الله فی سوق حدیث از برای یان فضل  
 مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لایم می آید چه هرگاه که مؤذن کسی که شکر گفته و بگوید  
 گفت این باشد ثواب و می فرماید بود و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 عاریت بود و یحیی بن علی و سلم اذ اسمع المؤذن فشهد چون می شنید مؤذن را که می  
 میگفت قال میگفت آنحضرت و اما و اما یعنی هانا اعمد و اما اشد و اما اشد و اما اشد  
 است رواه ابو داود و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان  
 عنده و حجت و حجت کسی که اذان گوید و از ده سال می در آید بخت را سابقا  
 در فضل تا نهم بخت سال فرمود شاید که اول دوازده سال و می شده باشد بعد از آن  
 فضل و کرم حق و می شود و فرمود و او گفت سال می گوید پس است بکافراست براه  
 اما که کتب را از آن اند و اما و اما یعنی هانا اعمد و اما اشد و اما اشد و اما اشد  
 اذان دوازده سال این زیادت که فرمود و گفت از آنکه در کل یوم ستون حسنه و نوبت  
 میشود بکافراست اذان گفتن و می هر روز برار شستگی و لکل اقامه ششون حسنه و هرگاه  
 را می بکشد در خطا هر نفس بنابر آن در در کلمات اقامت قدری باشد و بکشد که فضل اذان  
 باعتبار کثرت غیب و شش در آن باشد و بر تقدیر یحیی بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان و حسن بن علی بن سنان



































لنا فی السیاحه اولی جار او سوری ده رفتن در زمین و کشتن و رافق فقال ان سیه  
استی ایها و سبل سبلین گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم برستی کیاحت است من  
رفت از برای جهاد و راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و کشتن در زمین که محمود است  
از برای جهاد است باقی پیغمبر در زمین کشتن مجری نیست و در حدیث دیگر آمده است که  
سیاحه فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مطعون این را فی ان ذنب اولی ما را در سیه  
چنانکه بعضی اهل کتاب میگویند غلظت میگویند و مشاغل دنیا و لذات آن با کمالی که میآید  
و کوفت با قطعاً بنیکوید و نماز و کس و از هر چه که میجوید و دایره از ارباب میگویند و  
در اصل ان ذنب است یعنی خوف فقال پس گفت انحضرت ان ذنب امتی ایها  
فی السیاحه انشط الصلوة برستی که نسیاست من مشتق است در مسجد یا بنظر نماز  
که از هر کس و از هر چیز روی گردانیده شود و کاشانست و ان توبه را بران میگردند  
چیزی نیست و عاقبت آن محمود است از هر برستی بریند و او فی سراج السیاحه و عبد الرحمن  
بن عایش بن حنفیه و شین سراج اخلافت در صحبت وی و ابو جهم گفته است که گفته است در  
روایت وی خط کرده و ان اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رایت ربه و یم  
برورد که رفود را و جل الکاین و یمین در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکان برآید  
و اگر برآید است چنانکه در روایت دیگر آمده است پس این حضایی انحضرت  
چنانکه در شب معراج بر قول مختار با اول است بریدن شاله تمثیل حق جل و علایان  
شال فی احسن صورته و بنیکو صورت و الکاین بان صفت و شان حقت پس مراد  
بصورت صفت است که بنی صفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بصفت  
شایع است چنانکه صورت حال چنین است و صورت شاله نیست و اگر باین حال خودی  
گند کس بران وقت در صورت خوب و حال مضروب بودم فلما اشکال و خود چون بنا  
که وقت شود و خاص و تجلی تام و افعام عام بود قال فیهم یخصم الله اعلی گفت برورد که  
تعالی و برید این کرد چه در خصوص است که ملایکه و ملاجماعت از اکابر و اشراف قوم را  
کوئید و مراد است که کدام اعمال است که در شکان در فضیلت ان بحث و گفتگو دارند و یا  
در رد داشتن آن بمصعد قبول مبارعت و مساقبت می نمایند و بنیکوید و بران بیان در  
فضایل و رعایت که با وجود سنن و سبوات سبوات بدان مخصوص و ستم میباشند و قلت میفرمایند  
گفته پس در برابر این سوال برورد که رات اعدا نمودن تا تری کدام است ان اعمال فاعل  
انحضرت فرمود که بنی لقی پس نهاد برورد که رات اعدا دست قدرت و افعام خود را بیان

دوستان من کن بهت از تنفیس دی بر من فضل و کرم که ارم و افعام چنانکه ملوک بعضی از خدا مان  
خود کن چون خواجه که مخصوص کردن ایشان را برین قریب و افاضه نعمت و جودت برده پس  
پس باقی من مری دست مولای را در میان دوستان خود کن است از اصول انحضرت  
بقاب خریف و حصول بر دین و چون حصول این از موجب حصول عام و افاضه خفیف  
ان بود و نمود و فعلت ما فی السموات و الارض همچنین نمودیم که ابراهیم خلیل را علیه الصلوة و السلام  
ملک عظیم نماز اسما نه و زمین را و لیکون من الموقنین و انما کرد و ابراهیم از یقین گفت که  
بوجود ذات و صفات اهل و تحقیق گفته اند که گفت و شست در میان این دو روایت بر آنکه  
علیه السلام ملک آسمان و زمین را و پیوسته هر چه در زمین و آسمان بود از دولت و صفات  
و علو و بر و بوالا اطن همه را و خلیل حاصل نموده و ابراهیم بر موجب ذاتی و وحرت حق بقدر خود  
ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال است لال و ارباب سکون و مجان و طالبان میباشند  
حاصل شد مرا و ابراهیم و رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از ان دولت عالم را و صفای انرا  
شان نموده و بان و مجیدان مطلوب است و اول موافق است بقول ماریت بن الارباب الله  
بعده و ثانی ماریت بن الارباب الله و ثانی ماریت بن الارباب الله و ثانی ماریت بن الارباب الله  
که این را و ابراهیم از عبد الرحمن بن عایش کراننا بعین است بطریق ارسال و الزمادی خود و  
مترقی را مانند این نیست است با اختلاف در بعضی انرا طبعه و این عباس و معا و بن ک  
و را و چه و را و کرده است ترمذی در حدیث این را که قال گفت برورد که رات اعدا تا فاض  
علوم و اعاده که سوال را که با محمد بن عذری هم تخصم الله اعلی ای محمد ابراهیم یا که در چه خصوص  
یکست با که گفت نعم این بار گفته ام ای سیدم در چه خصوص است یکست در کفارت یعنی در  
اعمال کسب بخشن و بنوین کنان میگردند و انکفا الکث فی السیاحه بعد الصلوة و ان  
اعمال کفارت کنان میباشند و ساندیکی انما بنیکوید کردن در سجده و اعدا تا فاض و مشغول بنیکو  
و د عابری اشعار نمازی دیگر و التمسی طلال اقلیم لا اله الا انت دعوت دوم رفتن بر یاها یعنی باده  
بسوی رفتن جماعتی نماز و بلاغ الوصی الکرامه و رسانیدن و منو کج کمال و احوال و  
اسیاحه او در احوال که کرده و باخوش دارد طبیعت از انجا که حال مرض و مری هوا و من فعل  
ذلك عاشق خود کس که بنیکوید از انجا که بنیکوید یکی و مات بنیکوید و یکی و کان من حقیقت  
کیوم و لعدت او و میگرد یک از انجا که بنیکوید در روز از انجا که بنیکوید و احوال و گفت برورد که  
تعالی یا محمد اذ اصلت فقل ای محمد چون نماز بنیکوید پس بنیکوید و بنیکوید و بنیکوید و بنیکوید  
اذ اساک فعل اجرات خداوند برستی کس سوال میگردن بنیکوید و بنیکوید و بنیکوید و بنیکوید















از بعضی در اول کتاب نیز گفته است و الله اعلم پس چنانکه سید گوید که نهایت مرتبه تقرب رسیدیم  
 و از صفی سجاد پرسیدم فقال پس گفت وی سجاد غرقا اسواقی بزرگ با و باران و غیر  
 البقا مساجد و بنی جانا مسجد است و او این جهان فی صحیح **و من** از عروایت کرد  
 انجیرت از این جهان در صحیح خود از این عروایت کرد انجیرت از این جهان در صحیح خود از این  
 و در اصل کتاب درین موضع باقی است **الفصل الثامن** اسیر روضی الله عزه قال  
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابو هریره رضی الله عنه ما از آن حضرت که میفرمود  
 جاسوسی بد است که با کسی در این مسجد غنیمت آن را واضح اوقات و مساجد دیگر  
 تابع وی و دفع وی خواهد بود در جنگ با اهل بیت الله علیه و سلم یا دیگر ای کار خود یا خود  
 یا با خود دیگر را و از ذکر او عتقا که در بعضی حکم دارند و تخصیص اهل بیت الله علیه و سلم  
 اوست **فمن** از اهل بیت الله علیه و سلم پرسید پس اسیر در این و فابیب مجاهد نفس انجیرت  
 است که جاهد میکنند راه خدا و من جاهد و ذلک کسی را باید برای کار دیگر از جاهد  
 و لعب و عیش و سرور و غنیمت از این نظر از شایع بر این پس اسیر و میگوید که میگوید  
 یکتاب شایع و یکی که این را شایع ندارد و حیرت بخورد و تسلیم میگردد و کجرا این روش  
 محروم ماندم رواء این ما در فی شعب الایمان **قال** الحسن بن مسروق قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم روائت از حسن بن علی گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 علی الناس زمان می آید و زمان را که چون حدیثی می مساجد و ام و دنیا هم می باشد گفت  
 و کوی ایشان در مسجد یا ایشان در کار دنیا می باشد **قال** الحسن بن مسروق  
 ایشان را با شکی نشویند یا ایشان که چه بفرماند یکند فیلس الله علیه و سلم جاسوس نیست  
 فقال روائت از این حاجتی که نیست از برای ایشان و عدم اعشاء و مساللات با ایشان  
 و بر آمدن ایشان از عهد وی و بنایه وی و الا و انما فی ترمست از حاجت رواء الیهی  
 شعب الایمان انجیرت و لالت دارد و بر است سخن و دیگر مسجد و اخبار و آثار  
 در دم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و ما که در آن ان خواهد بود  
 و لایعنی باشد بسیار باشد و فاحش و غایب باشد و الا یک کلمه و و کلمه که درین مرتبه  
 باشد و اخل ان خواهد بود و در خلق خیریت آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمده است که بعضی  
 صحابه میگفت که بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد و از ابا  
 و چون دنیا ذکر میکردیم ذکر می کرد از ابا ما و بخت و میکرد از این را بجهت حسن و خلق و خیر  
 قلوب ایشان میکردند و غالب مسجد مجلس خیریت بود و الله اعلم **و من** اسیر بن برید

صحابه صغیر است حاضر شد حجة الوداع را و از او خبر خود گفت سال بود و است میگردد از  
 بر خود قلیل الحیث حلیف بن امیه بنی عبد المطلب قال گفت ما باقی الحیث گفت  
 بود پس من خوابیده در مسجد نبوی خضی جلی پس از دم آمدی و خضرت فاذا امیر و بخت  
 روضی الله علیه و سلم چون بدار شد نگاه می نمود من انخطاب روضی الله علیه و سلم  
 فقال ادب فایمی پدید پس گفت عروایت از این دو کس را انشأت کرد و بعد از  
 نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با او از بلند خجسته ها پس آوردم زور آن بود و در  
 فقال من انما از کلام جاهد ایدنا و من این انما با گفت از یکی بعد از آنک را و است قال  
 من اهل الطایف گفتند از دوم و از اهل طایف نام جانی شهسوار است از من حجاز  
 مرحلا از کلام و قرابن عباس در است قال گفت عروایت از روضی الله علیه و سلم که من اهل المدینه است  
 پیوسته شما از اهل مدینه یعنی می باشد حضرت مسجد شریف را با مردم عرب میبوسید و بستی  
 عفو و شفقت لا و جفکما بر آید در پاک میکرد ایدم و میزدم شمار از دعوان احوالکما فی  
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم بلند میکرد ایدنا و از ای خود از مسجد پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم رواء الحجازی را بر ما معلوم میشود بلند را ایدنا و از ای خود از مسجد نادب خضو  
 در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم مقام خاص و محل در و نور و حضور است  
 و در کجک علم که او از بلند کرد و خضی است **و من** مالک قال می عروایت فی مایه مسجد  
 روائت از امام مالک گفت ناکد عروایتی از عذ قضای در یکسوی مسجد الحرام  
 و ایدم میشد ان رجه را بطی بضم با و فتح طاء بمعنی زبانی که سنگ برده باشد فقال و گفت در  
 سبب ناکدن این رجه من کان برید ان یلفظ کسی که خواهد که غوغا کند و گفت و کلام دوم و  
 لفظ فی من و طاء بهما مفتوح من مالک و حروفش او نشد فعرا یا بجا اندر ارفع حوائج یا اید  
 کلام اندا و انجیرت از طایف از جده و جیس باید که بر و رواء مسجد و بر و بسوی این رجه  
 فی الموطا روائت کرد انجیرت را مالک در موطا که نام کتاب است **و من** انس قال را می  
 البی صلی الله علیه و سلم گفت انس دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نماز فی الصلح انجام داد  
 و بویاری که در عات قدسی بود و خود بستم نون زانی را زحاف را بیه از انچه که بگوید فتنی  
 و الک علیه پس دشوار آمد ان را کفرت حتی روی فی وجهه آنکه دیده شد از ناخوشی قدر  
 مبارک وی فقام پس بر خاست آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آنجا که نماز میکرد و نگاه میکرد پس  
 مایه و از ایشان ان شمار را بر است مبارک خود فقال پس گفت آن حضرت ان احکم قبل  
 قبله پس باید که از انی بنگردد یکی از شما بجا بخت قبل بخت ادب رعایت ادب و لکن من میاید











در زمین پس توانی که بعضی از اولاد بنا و بیت المقدس را نهاده باشند پس از آن بنیاد نهادند و از آن  
 کعبه را بنیاد کردند و گفتند که تحقیق یا قیامی را می بینیم که این سخن را که از این بنیاد در کتاب  
 التوحید است گفته است که چون بنا کرد اوم کعبه را در کوه و او را پروردگار تعالی بپس کرد پس بیت  
 المقدس و بنا کردن آن پس بنا کرد از او عبادت کرد و روی و بنا بی اوم کعبه را خود دست هور است و  
 برین تقدیر فاسطه جلی بعد باشد که از بعضی التوحید و انرا علم **باب السیر** زبوشیدین  
 و مراد اینجا بوشیدین عورت است که از نر ابط نماز است و مولد درین باب احادیث دارد  
 در باب سها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آن کرده اند که در آن نماز قطع نظر کرد و جب  
 در شوره **الفصل الاول** **عمر بن سلمه** روایت از عمر بن ابی سلمه مخزومی فرست که در تب  
 انحضرت بود پس از آنکه در صغیر است و ولادت و عیال در آن حبشه است در سنه ثانی از  
 هجرت و در وقت وفات انحضرت دسال بود یا کوفت از انحضرت احادیث و وفات یافت  
 در زمان عبدالملک در سنه ثانی و ثانیین یعنی از عیال را برایت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 خدا را صلوات علیه و سلم و بیعت فی نوب واحد نمازی که در در یک جا کرده است شهادت در  
 حالتی که انشمال کند و بود انحضرت با بنی نضبت ام سلمه را بنام سلمه و صورت انشمال است  
 که طرف است از جای که در پیش است از نزد است چه گرفته بود و پیش چپ بنا از و طرف  
 چپ که در پیش چپ است از نزد است که گرفته بود و پیش چپ بنا از و طرف  
 از پسینه و غالباً احتیاج به آن هر دو طرف پسینه بر تقدیر است که گوش های عباد را از  
 بنا شد و بگرفت و شدن بود و اگر بسیار را بنا شد حاجت بر پیش نباشد چنانکه از آنس فقر است  
 پس ظاهر میگردد و طوطی و عبارات بعضی شارحان این فیه واقع شده و انشمال را توحید نیز گویند و فیه  
 از وساج یعنی چای که در گردن اندازند و اصفاطه علی عانیه و رجائی که نهند و بود هر طرف  
 جا در بر و در پیش خود چنانکه تصویق کرده و شفق علیه **عمر** ابی هرزه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لا یصلین احدکم فی التواب الا و احده باید که نماز کند و یکی از شما در یکی که پس  
 علی عانیه ریشی است بر هر دو و پیش وی از آنجا می جری جهان طریق که در بعضی اشتغال  
 مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت اس نبود و مذکور است گرفته نگاهارند و برین تقدیر  
 نهادن دست بردست است میسر کرد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است  
 نماز در دست زد و از نر و جمیع علما از آن امام احمد و بعضی سلف نظر را بر این حدیث شفق  
 علیه **عمر** قال سمعت رسول الله و هم از او بر رده است گفت خشمم بر خدا را صلوات علیه  
 و سلم بدول من صلی فی نوب واحد اینجا است پس توحید نیست که کسی را که نماز را در یکجا بر پیشین

که انحضرت کند که میان هر دو طرف انجا را نگاهارند صورت انشمال گفته شد و او الله تعالی  
**و عمر** عایشه رضی الله عنها حالت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه نماز کرد  
 بنوعی از صلوات علیه و سلم جمیع علما اعلام در جمیع عباد از نر و یا صوفی سیاه علمای کرمان  
 تمسک را بود یک نگاه کرد و علما انحضرت قال پس چون بر گشت انحضرت و فارغ شد از نماز  
 گفت او بنوا انحضرتی فیه الی جنم مریدان من جمیع مرادش به چنین که صحابه مشهور بود و در  
 از بران و پیش و این جمیع را وی بخت چه آورده بود چون انحضرت را علمای انحضرت  
 احزاب پس فرستاد و فرمود که این جمیع نزد وی برید و ایوانی با ساحتی انی جنم و بسیار را  
 اینجا و را در اینجا بکمر خیز و فیه و سکون نماند و کمر موعده و فیه نیز احد و یک بکمر خیز  
 از نر و درین جا نهادن صوب بموضع ایکان نام دارد و طلبیدن اینجا بنیاد از این جمیع را  
 آن بود که چون وی جمیع را بیدار فرستاده بود و بار پس فرستادن شکست خاطر نگردد  
 و سبب ناخوش دانستن آن جمیع را آن بود که فرمود و اما انستی اناع صلو علیه و سلم پس  
 که این جمیع نظر افکندن بر نقش و علام و الوان آن باز داشت و ذوق حضور  
 نماز شفق علیه و سلم و او ایالتی و در روایتی انجا را انجین آمده قال گفت انظر الی کلما  
 و انما الصلوة گفت انحضرت بود پس نگاه میکرد که بجا است علم انجم و حال انکس و در  
 نماز و اما انی انیقتی پس رسیدم نگاه گرفته بنماز و از او باز انداز نماز و حضور در  
 و اینجا معلوم میکرد که صورت نقیض ظاهر و نقیض ظاهر و قلوب صاف می باشد  
 با وجود علو مقام و کمال ثبوت و نظر تحقیق این تاثیر و غیر باشی از کمال صفات  
 لطافت چنانکه در جادرسین یک لفظ سیاه بر افق نمایان کرده هر چند سعید و صافتر  
 نمایان و الوکان و فرمود انرا انرا انکا می بنویسد و نزد من این تعلیم است مراست  
 انشمار از نر است و احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط و احتیاط  
 بحقیق انحال **و عمر** انس رضی الله عنه قال روایت است از انس گفت کان فرام کبر  
 قاف و تحقیق را بود و برده مار یک رگی منقش به عایشه مرتبت به حاج  
 چنانچه پوشیده بود عایشه بان نزد گوشه از حضور انرا بر است که دیوار را پوشیده و درین  
 ساخته بود و بعضی گفته اند که مثل جمیع و س ساخته بود و بعضی گویند که شاعی در خانه  
 داشت باین پرده از او پوشیده بود و در کار او پوشیدن دیوار را و بر رفتن آن نمی کرده و این  
 عایشه بگویند از کتاب محموده باشد که علم بدان نهفته باشد و توانا بمر این حال پیش  
 از منی باشد و الله اعلم فقال لھا النبی صلی الله علیه و سلم پس گفت مر عایشه این خبر



























که بر دوسری را برین بچکانده استاده کند بر دوساق و نه بر دوسر و زمین چنانکه  
می نشیند و بطبی گفته که عقبات است که بر دوسری را بر پاشنه بند و این معنی لفظ  
عقبات است و معنی آن نیز ازش ارجل فرامی گیرد و نمی گوید از اگر یکسر نام برده و چون  
دست خود را بر زمین و غیره و بگوید آن که در آن بایک که افرایش کند که آن می شود و دیگر است  
و کان یحکم الصلوة بالتسليم بواحد مسلم و بعد از آن حضرت گفته می شود نماز را بسلام و آن فرض  
است نه امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح ذکر کرده شده است **و معنی**  
حمیدی الی حدی قال فی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابو حمید  
صحابی مشهور است از بنی ساعدیه حدیثی است که در بیان نماز آن  
حضرت مشهور است که در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبد الرحمن است  
در بیان جماعه از اربابان غیر از حدیثی که در آن آمده که بر عبد الله که حضرت را چون  
بکر امام می گفت و دیگر دانی بر دوسر خود را مقابل بر دوسر خود و این معنی شافعی  
است و نزد شافعی نزد بر دوسر و این نیز در حدیث آمده و در بعضی روایات  
تا ما را بای کوش نیز آمده و امام ابو حنیفه نیز در آن اختلاف کرده و امام شافعی و تطبیق آن را  
گفته که گویا دست مقابل دوش بود و نیز گفتن دیگر با طای کوش و قوا اندک را و گفت  
مختلف هر یک بوقع آمده باشد و اما علم و ادراک اهل بیهوشی است و چون رکوع می کرد  
توانا می کرد و این برده دست خود را بر دوش و از نوای معنی می کرد و گفته می شد  
گفتن را و گفته که گفتن از رکوع است و در سجده و در رکعت و در سجده و در رکعت  
خود گذاردیم و هر چه سینه و دوتا کرد و این دست خود را و بچید بچای زمین تا هموار و برابر  
شدند بگرد و هر چه بچید و بچید و بایک گردانیده و شکستن فاذا رفع را راستی پس  
چون بر پاشنه است و مبارک خود را از رکوع برابر و درست استاده و می بگوید قل فاعلموا  
تا اگر بای می نشست و می شد تا می استخوان پشت بچای خود و ففار بفتح فاء فخر و بکسر  
فوا سکون قاف و فحان نیز گویند و فق بمعنی درویشی مشتق از روست که از رکعتی تا  
بشت شکسته شده است فاذا سجده و وضع بر پاشنه چون سجده می کرد و سینه بر دوش  
خود را بر زمین یعنی مقابل روی غیر قشرش و لا فاینها که گزیند و سینه را بر زمین و در گفته  
چنانکه اگر خواهی زغال خود را در میان آنها بر دوش و درین حدیث این مذکور شده که از قوم  
کاتبه و در نخست زغال را بر زمین نهادند و سینه را بر دوش است و اول فاعلموا  
و معنی آنرا بر است و استقبال باطراف اصابع علی القبل و بجانب قبل می دشت مراکتبنا

بر دوش بای

بر دوش بای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الکعبین پس چون می نشست بعد از رکعت  
برای سجده علی جبهه می نشست برای سجده و در بعضی روایات می نشست و سینه می کرد  
بای می نشست فاذا جلس فی الکعبین الاخره پس چون می نشست در رکعت اخر برای قعد  
افترقم جبهه بر پاشنه می آورد و بای سجده خود را و نصف الاخری را شانه می کرد و بای دیگر  
که بای می نشست بای و قعد علی مقعد و می نشست بر پشت شکاه خود رواه البخاری **و معنی**  
این حدیث آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع بیه و در سجده فاذا اقع الصلوة و بقی  
از این حدیث که حضرت بر پاشنه بر دوش خود را برابر بر دوش خود و در سجده و چون بر  
نماز را و اگر رکوع و چون یکسر می آورد بای رکوع و فاذا اقع را رکن رکوع و چون بر  
می نشست از رکوع و معنی آنکه بای بر پاشنه بر دوش را بچید و معنی بر پاشنه بر  
و قال می گفت سمع الله من حدیثی هذا بر کسی را که شود و این معنی بر پاشنه بر  
نمودن نامی او را و دعای او را و بایک الطمخا و این از دست جمیع مخصوص نیست و معنی  
بر هر کسی که گویند و بای هر کس که بایک است که بایک است که هر چه کسی نوی با حجه  
گفتن هر ذات ترا مخصوص است هر چه کسی تا نشو اند گفت و گو بر این را و چنانکه  
بایک کس نخواهد صفت **و معنی** ما را چه صفت و تا نبود و هم تا نبوی می بود و دور  
روایتی زیاده او بایک الطمخا و بایک است و از حدیث معلوم میشود جمیع میان شمع و بچید  
نزد امام ابو حنیفه این در متفرد است و امام شافعی که و مقتدی که بچید و بچید و بچید  
که از اربابان امام و مقتدی و زنا امام ابو یوسف بچید که تا از قبل لم یقولون ما لا یقولون  
گردد و کان لا یفعل ذالک فی السجده و رفع یدین را و در سجده و معنی در وقت بر رفتن  
از سجده و رفتن بسجده و بعضی شافعی از این که اما مختار نیست که گفت و بچید  
رسیده و زنا غیر رفع یدین است نزد استقیاج و رفتن بر رکوع و بر پاشنه از این دو  
غیر این سه موضع بنموده و بچید که فی السفر السعادة متفق علیه **و معنی** نافع این حدیثی  
عنه کان اذا وصل فی الصلوة و اجبت از نافع مولا این عمر که بود چون می در آمد  
در نماز و شروع می کرد در آن که و رفع یدین بچید می گفت و بر پاشنه بر دوش  
خود را و اگر رکوع و رفع یدین و چون رکوع می کرد بر پاشنه بر دوش خود را و اذا قام من  
الرکعتین و رفع یدین چون می استاده از رکعت بر پاشنه بر دوش خود را و اذا  
رکع و رفع ذالک این الی الی و رفع یدین است انجیثه الی الی غیر صلی الله علیه و سلم  
یعنی روایت کرده است که حضرت انجیثه کرده است و حدیث رفع یدین بود که از آنجا











چند کلمه فوضعه بر علی گشته و در روایتی مرالی داود را از حدیث اجماعی آمده  
که بیشتر کوه کوه پس نهاد و دوست با بر روزانوی گانه قابض علیها کوه کوهی  
است روز و رات و تیره و نه ساخت و دوست و نه برز و کوه کوهی و روز و رات  
مرفقی را از بهلو کوه کوه فقیس مشا به گشته و بهلو کوه کوهی را به گشته و گشته  
گفت فتحاها من جنته پس دوه است مرفقی را از بهلو کوه کوهی خود و قال و گفت تم  
بسته به که و قال من الله و جهرا الا من پس مشک و ثابت که رانده منی خود را و به خود  
بر این از بهلو کوه کوهی و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود و به خود  
ای کوه و احادیث نیز متواتر است از این که در یکی از این قصه را گشته و از امام  
ابو حنیفه را که در دست و روایتی بگفته که کوه و از صاحب جاز خود در حدیث آمده است  
که به بهشت عضو باید و روایتی بهشت استخوان روی و دوست و روزانوی و دوای و  
و حدیث مسیحین بجای روی بهشت و واقع شده و تحقیق آن را رب السجود باید و بگفته  
من جنته و کوه کوهی و دوست خود را یعنی مرفقی را از بهلو کوه کوهی خود و وضع  
گفته و کوه کوهی نهاد و کوه کوهی را در خوش و فرج بین خود و کوه کوهی را  
را خود را حامل لیل علی شمی من خذ به بر نهنگ خود را بری از دوران خود حتی فرج تا کوه  
فارغ شد از هر و سب و دم حلیه به بهشت فافزین بعد ایزی پس گشته اند با خود  
را و قال بعد و البی من قبله و پس داشت بهشت پای است بر قبل خود و این  
مسکرم اناده داشتن او است و وضع البی من علی گشته البی و کله البی علی گشته و  
نهاد که گشت راست خود را زانوی است خود و کله است جیب را بر زانوی جیب خود  
و اشار با سبب بعضی الساب و اشارت کرد و وقت است همان لا اله الا الله بگشته خود  
که سبب است بر داشتن آن در نفی و نهاد در ثبات و بابا گشتنی که تعارض انگشت  
زاست و او را با بگویند که سب در نفی و سبب و شام باید و عوب در وقت و شام  
اشارت بدان گشته و این را به جالب است و در اسلام را است و سبب کوه کوهی و  
نوحید همان اشاره گشته و در این اشاره همچنان که اشارت بخود باری تعالی متفصل سبب  
ستم شیطان نیز است که انیل و فی اخری را دور دایت و کرم ایچا و و این آمده و گشته  
فقد فی الکفر و چون می نشست بعد از زود رکعت برای تشهد اول قد علی بطن خود  
البی و انصب البی می نشست رکعت پای جیب خود و انصب البی و استاده و  
کرد پای است ما و او را کان فی الای و چون میبوس و در رکعت چهارم در بایست و کوه کوهی

سوم در شانه چپین خواهد بود و افقی بود که البی میبوس و سبب را بسوی  
ببین و از جیب قدیم سبب و اخذ کرد و آن آورد و در وای خود را از جیب است و  
بن قورای البی علی علیه و سلم بن قام ان الصلوة رفیع به رواست از دایم  
بن حجر بن عمار جیب صلی بن مورت از ابن ملک بن بود و شرف اسلام شرف شد و  
نزد حضرت رسالت مغر و مکرم گشت که وی دید و کفرت را بجای که است و نماز بر شرف  
و به دوست خود احتی کاتا بجای بگشته تا اگر میشد در مقابل هر دو و شرف وی خود  
ایها میبوس و بر سبب و در رکعت زود و به و کوش خود را تم که بر نیز بری ارد و در  
حدیث نیز موافق صاحب امام ابو حنیفه است در تاجیه که از رافع رواه ابو داود و فی روایت  
کوه و روایتی مرالی داود را بجای حلیه میبوس از بهلو کوه کوهی آمده و وضع ایها میبوس  
ادیه بر می داشت هر دو انگشت از خود را بسوی زود و کوش خود **من** قبته بفتح فاء  
و کرم را بلب بفتح فاء و سکون لام و بعضی گفته اند صواب بفتح حاء و کرم لام است تا می  
ثقه است و پدر او را محبت است قدومه در دو بر روی ران حضرت و کل بود پس گفت  
است مبارک خود و فرمود و در برش روی روی او بلب بفتح سوم را کوه کوهی و بلب  
سوی دار و این لقب است و نام وی زید بن عاریت و بعضی گفته اند سلام و صبح  
قول و است عن ابی روات میبوس از بهلو کوه کوهی است قال گفت بر روی کان  
رسول الله بود و من اصله علیه و سلم و سبب است میبوس را ایضا که میبوس میبوس  
و است جیب خود را بدست است خود رواه الترمذی و ابن ماجه **من** رافعه که بر این  
رافع صلی بن انصاری جزئی است کیت او ابو معاذ است در ریت و پدر او رافعه  
ووی را در ملک بن رافع و عاتقه بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد و  
قبل از جیب و حاضر شد عقب او را و بود با علی رضی الله عنه و در جیب حمل و سفین قال  
گفت جابرجل ابووی قطعه پس نماز کرد و فی المسح و سبب تم جابرجل علی البی صلی  
الله علیه و سلم نیز که پس سلام داد و بر بن خود اصلی الله علیه و سلم فقال البی بیعت  
بن خود اصلی الله علیه و سلم اعد الصلوات فان لم تصل ما کردان نماز خود را از بر او سبب  
تو نماز کرده فقال علی گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلي و کوه کوهی نماز کرد  
قال اذا توجهت الى القبلة فرمود و حضرت چون روی بجای قبله کرد پس بگوش خود را  
بام النقران نیز بخوان سوره فاتحه را و اما تا نقر و بخوان انجزر البی سوره و در  
بافا که کوه کوهی تعالی که بخواند یعنی جز را که بخواند ای تو چون خواست بنده بجهت حق















اویش است و بحقیقت در او شش ثلث کف حق باشد و درین امر هیچ تکلیفات ندارد  
در مخلوقات چنانکه گفت پس هر مخلوق و بعضی کو نیز بعضی از شش ایس ایک ثلث کف ثلث  
نوک که داشته و بسوی نوک بران درگاه توان تعجب است باینست هر صعد کننده بسوی نو و  
بر درگاه قبول تو میبارد فرموده الله العبد العظمی الطیب الایک و الیک من و تو فیکت و بواسطه  
کت و لم یقوا البتة و ادم بسوی تو ای نیم و سیم و تو و با سیم و در یکم و بسوی تو ای فایم  
بتو بخت کنده ادم بسوی تو بخ و ح و ع و س و م و ک و ا و ی و ف و ی و ع یعنی هر فعلی که مناسب  
باشد که تغییر کند ببارکت و وفایست در یکی و زرزی و لم یز نور رسیدن ادرک بکنه ذات و  
صفات تو استغفرک و اقلب الیک ارض من یخو اهلها و یقو با یک و ادم از کائنات بسوی تو و اذلت  
قال چون رکوع میکرد و میگفت اللهم لک رکعت خدا و اهلها را بر تو طاعت تو و بیاضی تو  
رکوع کردم و رکوع و رفعت بخت کنم گردان یک است و تو ایمان آوردم بوجود تو و صفات  
کمال تو و لک است و مرزا اسلام آوردم و کار خود را بنویسم قطع یک سمعی قاضی و در  
کردم زاشوی و دنیا من من و ح و ع و ط و ع و بعضی و مرزا اسحاق من و اسحاق من و در من من  
مرزا اسحاق خانی که یکنه از باشد که قطع از باطن نظر برمی آید همین عظیم بحسب بلوغ  
بود فاذا رفیع از رفیق من چون بریارت بر خود را میگفت اللهم بک املای خدا  
و پروردگار ما برات متوان ملا السمو است و الا ان و ما بهما برای اما نه و زیست  
و جزی کریمان اما نه و زمین است و ملا بخت من منی بعد و بی جزی که خواهی بود  
آورد پس از اسان زمین است از نکات معدوم چون کمال قدرت وی چنانها  
و من من و مرقد و رات و نکات را در کف است همای من و ستایش وی بر خود آورد  
و اذا سجده قال چون سجده میکرد و میگفت اللهم بخت و بکانت و لک است و ملا  
تر اسجد کردم و مرزا از اناشت با خلاص عمل و تو ایمان آوردم و مرزا اسلام آوردم  
و پروردگار خود را سجده و سجده و سجده کردی و روی من با درت من کسی را  
که برادر او را و صورت و کسی صورت داد او را یعنی در مراغه انصاف و صورت کردی  
و ازین و شقی سمع و بعد و شکفت و شتوی و دنیا ایست که مراد بران کردن کو خوش  
است و چون صورت شکافت از تعریفی که در یکبار اندر احسن الخالقین ببارکت  
خدا که بنور من بداند که گشت بلکه بداند که گشت او است منها و جزی وی بداند که  
بخت و جمیع خالقین با اعتبارها است چنانکه مصداق میسر از رب العالمین  
هم چون من از افعال بن الشهد و الشکریم و مرزا از افعال که میگفت خیر

میان انقیاد و سامان این دعا اللهم اعقل لما عرفت وما احسرت خداوند ایامم زنده گشت  
گویش کردام و بخواشکار کردام با معرفت و بخواشکار کردام و او خود کردام و او خداوند  
در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و او اشغال در عبادت اعلم بمنی و کنان کنون و انحراف  
بان ارسن است اندر عبادت الخیر و تو می بخش کنده هر کار خیر از این زندگان در قدرت در  
دینا و آخرت و پس گفتند هر کار خیر ای اله الا الهات رواه مسلم وایت کرد و آخرت را مسلم و  
روایت لک فقی و در وانی که مشافعی دست این چنین آمده و بعد از قبول وی و بنظر طهر  
ایکس این کلمات گفتند که و الهدی من دایت و دایت کرده شد و باخته شد یکست  
کرد و دایت کرده و مقصد رسانیده و را الیک و الیک شرح این معلوم شد الهی شک  
بجاء و شکای از عذاب فهم تو و لای اله الا الیک و ثبت بآیه و دیگر کسی شایب  
رحمت تو منجی الناس و ملجئهم و کای نیز این را نیز باقی خواندند بموافقت سخنی  
نابرت بزرگ و غلطی تو ای اس آن جلالتا فعل الصف و ایت از پس کرد  
آید پس در آمد دست نماز و جعفر النفس و حال آنکه تحقیق در شب و مشقت  
اند است اندر ارم بخت سخت و دیدن وی برای سر نماز اصل و جعفر کجا و فاما  
وزرا سختی و فعی کردن در شتاب آوردن و برگشتن از جای فقال پس گفت اندر او  
اگر چه در سجده اکثر اطمینان احمد رضا احمد بسیار پاک و لطیف و بسیار کاف و درکت کرده  
شد و روی قلبی فضل رسول اله پس برگاه که آمد و تمام کرد و بنوع خدا علی علیه و سلم سلام  
ناخواند و قال گفت ای که بیک کلمات که ام کی از شما کنیده بود این سخنان را فاما العزم  
پس خاموش ماند این گروه که گاه دیگر و جوامع بودند از لحاظ آنکه با جملای بی نهایت  
بوجود آمد که موجب خطاب و عقاب گردیدام بفضیله و را و نشایدیم معنی است و در  
بعضی روایات اسم را می تخفیف و می نرم زاده و اسم یعنی اساک از نظام آمد فقال باز  
فرمود آنحضرت اکلم الکلمها باز فرمود فاما لم یقل یا باعنی تزیید و اندیشه کنید در کاران  
گوینده که گفتار است سخنی را که موجب انحراف و زده کرد و فقال رجل پس گفت مردی جفت  
و جعفر النفس امام و تحقیق تک گرفته و انفس تعلقات پس گفت این کلمات  
فکر که نفس بیان واقعت و الا در گفتن این کلمات و اعتقاد از آن در خلق ندارد  
قال اندر دایت انما عرفتموها گفت آنحضرت تحقیق در مد و زده فرشته را که  
سبقت می کند و فقال می نمودن این کلمات را ایهم فرغی تا که ام کی از این بالارد  
این کلمات را ایهم فرغی تا که ام کی از این بالارد این کلمات را بمقتضی قبول







از ارفع من قوت و سکه و چون فارغ شد از خواندن غیر المقصود علیهم و لا اله الا الله  
 و چون از حدیث سوره بن حنبل باقی من کتب که از عظمای صحابه است رسید فقه  
 پس تصدیق کرد و او را قبول کرد ای من کتب رواه ابو داود و ترمذی و ابن  
 ماجه و الدارمی بخوبه با کس که او را بعد از کتب معتبره علی است میان ائمه اربعه و غیره  
 برای خواندن دعای استفتاح و سکه دوم است نزد شافعی و از ائمه اربعه و غیره  
 طبعی گفت تا بعد از آن قرات فی کتبه و شافع امام در قرات نشوند که نبی واقع شده  
 است از آن و سکه دیگر که از میان ولا اله الا الله و این از فاضل است و چهارم  
 بعد از خواندن سوره فصل مکرر و در آن میان قرات یک مرتبه حنیفه ماکه است که  
 سکه استفتاح و آن در حقیقت سکه نیست چنانکه گفته شد و من ایله هر که قال کان  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انفس من الکفر انی میله بود بحضرت که چون بر سجده است ایست  
 و دوم استفتح القرات اعانک قرات را باطل رسد رب العالمین و لم یکن و سکه  
 دیگر برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در است که از ائمه اربعه و غیره  
 که فایده نیست مجوز فایده را تاویل میکنند و او را تمام سوره است یا سوره که یک گشت  
 یا او است که هر چه بسط میگردد و حکم رخا سانی از کتبه او در همین است و لیکن  
 میان حکم رخا سانی از کتبه ثانیه واقع نشود زیرا که در اینجا چون شفعی از تمام شافع  
 قوتیست که در اینجا نیز کتبه برای خواندن دعای استفتاح باشد که فایده هیچ نیست  
 است حدیث در صحیح مسلم و ذکر انبیای فی اخراجه و ذکر کرده است از حدیث را جمیع کتب  
 بن الصبیحین جمع کرده و از او مسلم صاحب الجامع من مسلم و صد و پنجاه ذکر کرده صاحب  
 جامع الاصول که جمیع بیان صحاح است کرده از مسلم تنها این کلام اعراض است از مؤلف  
 بر صاحب مصابح که از حدیث را در زبان او رده در صحاح **الفصل الثامن** مبارک  
 قال کان ابی صلی الله علیه و سلم اذا استفتح الصلوة یقول ان صلوة و نسی و مائة  
 قد رب العالمین لا ینکب لود ینکب امرت و انما اول المسکین اللهم اعزلنا من الاعمال  
 و احسن الاصلاح و لا یهدی لاحسنها انت و فی شی الا اعمال و شی الا خلاق لا یقی سما الا  
 رواه البیاضی شرح ابن حریث در فضل اول معلوم شد و در اینجا و انما من المسکین و ذکر درین  
 سخن نیز همین کتبه و اینجا اعمال و اخلاق برود مکتوب است و در اینجا ذکر اعمال بود و درین  
 معنی و لا یعرف معنی بود و اینجا دقتی و لایقی و معنی هر دو عبارت یکی است و بقیه در عبارت  
 است من محمد مسلم یقول یوم و لام و سکون میان انصاری استثنای است حاضر تار شایه

الانوار که بحضرت او را بعد از کتبه بود از فضل اصحاب بود و اسلام آورد و در دست  
 بن عمر بنیز و کتبه کتبه در ایام فتنه بام بنوی و فی ابدع ما تراه است و انبیین قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقام لصلی قله عا قال چون سبک از حدیث نماز نقل را  
 میگفت اندک و کتبه و کتبه و کتبه لفظی قله السموات و الارض حنیفا و اما من المؤمنین  
 گذشت شرح و این ذکر حدیث مثل جابر و ذکر حدیث را بسا که جابر کرد و الا ان قال  
 نکر است که محمد سلیک گفت و اما من المؤمنین و جابر و اما اول المسکین گفت نقل  
 و کتبه بحضرت علیه و سلم اللهم انت الملك لا اله الا انت سبحانک و بحکم شرح ابن  
 نیز گذشته است غیر از کتبه سبک از حدیث قرات از ائمه اربعه است که قرات بعد از هتاه و  
 بسط خواهد بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مقصود رای ایجاب نیست که پیش از  
 قرات دعای استفتاح بخواند رواه البیاضی **باب** القرات فی الصلوة قرات در نماز و  
 جمهور را بر و علم فرض است و در شافعی در تمام نماز و در مالک سر کتبه با صبار  
 انما است از مقام کل در نماز و در کتبه و مذنب امام احمد و قول مشهور و افق  
 شافعی و در واتی مذنب ما در حسن بقری و در در یک رکعت از او یک رکعت و معینا  
 بن عتبه قرات سنت است و سبای صلوته بر افعال است اقول و لهذا ما قضا کرد  
 نماز بجهت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر احوال نه در عکس که از شیخ جریه  
**الفصل الاول عشر** عبادة بغير عين و تخفيف موحده بن الصابت از نقابای انصار  
 و عظمای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لا یقرأ فاحتمل الکتاب نیست نماز کسی را که نتواند  
 الکتاب را استقی علی و روایت مسلم و در وانی من سلم را من یقرأ بام القرآن نیست  
 نماز کسی را که نتواند بام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است بجهت احتمال وی بر تنه  
 قرات کتاب بر باغ و غیره و بعد بام و نسی و بیان و بعد عید اوست یا چون مبداء و مفتوحه  
 کو با اصل و مشتاق است فصلا علیس بخدا مفتوح فاتحه و زیاده بر آن معنی فاتحه  
 می باید بخواند و مفتوحه فاتحه هم نیست و اگر خبری زیاد کند نیز درست نیست که  
 یا خیر شافعی و احمد در واتی و احمد در واتی بر فرقت ذات فاتحه در نماز را که  
 نمی که نماز از کسی فاتحه بخواند و از و نام ادنی همانست بدلیل قول حق سبحان فاد  
 ما میسر القرآن و نیز فرموده ان حضرت با عیله اقرا ما میسر معک من القرآن پس  
 که نماز وی را و بخواند از غیر را از قرآن قرآن باشد هر چه باشد فاتحه یا جز آن و غیره

در حدیث  
 از حدیث



فاختاره واجب بانکه کار بی وی ناقص بود **و من** ایله هر روزی اندر حدیث قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلاة نية لم يمام الله ان حتى يخرج من مكة فذكر ان نماز را  
 که بخواند در وی فاختاره را پس آن نماز ناقص است خارج که خواندن آن ناقص است  
 از حد و بعضی مطلق نقصان نیز آمده است بنا بر این که در آن تاکید کرده اند بقول  
 خود تمام و در بعضی نسخ نیز نام قلیل لایحه هر روز و اما اکنون در امامان پس ایضا  
 قال گفت ایله هر روز او را هر گاه بی نقص بخوان فاختاره را پس امام نیز اما است جایز  
 خود را قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول فاختاره را پس امام نیز اما است جایز  
 قال الله تعالی سیکف کففت است هذا یعنی است الصلوة یعنی و بی وجه  
 تصفین بخش کرده اما نماز را میان خود و میان نده خود و نه یعنی برای نده و بی  
 برای من حمد و ثنائی منت و دعا و سوال را می نده و بعد از آن سال و مرتبه است  
 چیزی که سوال کرده و در خود است از من مراد بصلوة در اینجا فاختاره و بی وجه لال  
 ایله هر روز یا بخت بر نیت قراة فاختاره و مقتدی یعنی پس چون نماز فاختاره را  
 لا بد از قرات وی در نماز قراة فاختاره که بی شک حدیث لالت دار که فاختاره عین نماز  
 و کل است بانه فاختاره در هیچ غیر پس لا اقل جز نماز و داخل در وی باشد خارج از حدیث  
 ان فیلقه بعد از آن بیان کرد منافعه فاختاره را بیان خداوند و بقول خود فاذا قال العبد  
 بس جوبان سیکوید بعد از آن الرحمن الرحیم قال سیکوید الله تعالی انما علی عیدی تنالفت من  
 نده من بعضات کمال و اذ قال و چون سیکوید مالک یوم الدین قال سیکوید بشارت تعالی  
 مجید عیدی ترک دهشت و غفلت کردم انده من و مجد شرف و کرم و اسع کفایت اندک  
 مجید است که شرف و اذ را با حسن افعال متعارن کرد اندامین رخا نص مراد است  
 جل جلاله و اذ قال و چون سیکوید نده ایاک نعبد و ایاک نستعین برای برسم و از قویای  
 سیکوید در نماز مهات خصوصاً در بر سیدن قال سیکوید بشارت تعالی و از بی وجه  
 عیدی این متکرر است میان من و نده چه عبادت برای خدا و استقامت برای نده  
 و فیلدی ما سال و مرتبه است چیزی که سوال و درخواست نمود از استقامت و نده  
 و اذ قال و چون سیکوید اجماع الله المستقیم نماز را در است هر اهل الدین اجمعت علیهم  
 را اذ قال که کففت داده را این غیر از فیلدی و لا الضالین نه از کفتم گفته شده  
 است برایشان و نه که ایا قال سیکوید بشارت تعالی ما بعدی این سبب بر نده مراد است  
 و بعد از آن سال و مرتبه است آنچه سوال کرد حاصل که فاختاره است است رضا من کنی

أحمد بن محمد بن  
 محمد بن عبد الله

و ثنائی ابو هر خصوص بنده و سوال و دعا ای او بی شک پس و نصف تر بیان خداوند  
 و این حدیث لالت سبکه را که سبک داخل فاختاره و جز او نیست چنانکه مذکور است و بی  
 از حدیث ایله هر روزی اجمعت علیهم است و اما مسلم **و من** ایله ان البی صلی الله علیه و آله  
 اباکر و عاکه لایقین الصلوة رواه است از آنش که بخت و عاکه علیه و سلم و اباکر و  
 غیر از آنست و عاکه اباکر و عاکه لایقین الصلوة رواه است و اما مسلم سابقا معلوم شد که بخت  
 است که رسم این را حسن اجمعت علیهم و لیکن قرات کران جمع علیه است و چیزی که را در آن  
 اختلاف نیست و از فعل بخت علیه و سلم با حدیث و بخت نیت نده و خواه بسیار  
 بخت فاختاره در اینجا که عاکه بخت و لیکن در اول صلوته فقط نزد امام اجمعت علیهم  
 متنازع الصلوة بعد از مثل تعوذ و در و ای نیت بخت صاجید و اول هر رکعت در آن نیت  
 متنازع قرات و هر رکعت مستقبل است و از اینجا حدیث و اختلاف علماء در بخت  
 تسبیح فاختاره را نده در میان فاختاره و صورت کران امام جمیع و صلوته بر پس شافعی تا قبل می  
 کند از بخت را که را او باطل حدیث العالمین مود است چنانکه کشت و عاکه کرم اذ فی  
 هر است بلسون فاختاره ان و تحقیق ثابت شده است از بخت علیه و سلم  
 از خلفاء را شیین و صحابه و دیگر منوان الله علیه و سلم که هر یک از بخت را که نماز  
 هر سبب و شیخ این اهل علم از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که هیچ حدیثی  
 در هر تسبیح که آنک است او روی سخن است و چیزی که از باب ساینه اربعه سوره اعراف  
 کرده حدیثی در آن با وجود آنکه گت این من مثل است از حدیث ضعیف نزد از حدیث  
 صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ابی ایوب و لا یجسی که کرده اند که هر نکرده اند  
 و احیاناً که بعضی هر روایت کرده اند برای تعلیم بود تا بیکه کمال قرب بعضی از مستقیان  
 از امتیحه و نده و اباب عقده کرده یکی برای هر نیت و دیگری در رک هر و ترجیح کرده  
 احادیث ترک هر را و گفته اند که در جانب اندک از اهل علم ان اصحاب از ابی بکر و عثمان  
 و علی و غیرهم تابعین من بعد و کلام در مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر  
 شده که مذکور امام اعظم ابو حنیفه صحیح و ایچ است **و من** ایله هر روز قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم اذا امن الامام فاسوا چون این کوبه امام این بگویند نماز  
 معنی حدیث است که امام بعد از قرات فاختاره این بگویند چون وی این بگویند نماز  
 این بگویند و بعضی گفته اند معنی چون امام و عاکه و ایدنا الله المستقیم ما از سوره  
 یسخرنا و این محل امام شایسته پس با نده و ای این بگویند چون با نده که کتب شایسته



کینه یعنی ساختن و اما باید تا چون وقت کوچ وی رسد شایسته کوچ با وی کینه و حاصل هر معنی  
یکست ثابت اگر از نظر معنی اول تقدم امام در تائین مفهوم سبک دارد و اگر چه چنانچه  
دو نیست چنانکه در سبیل افعال احوال مامومان با اناست که ای سبوت باین و انست  
امام مام و سبوت فافهم بعد از آن تعلیل که تائین امام و ماموم را هر دو قبول خود خانه  
من و افاق تائین تائین الملائکه یعنی ملائکه نیز این میگویند پس تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
افتاد این گفتن وی ماین گفتن خوشگمان عفو را تقدم من و تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
بر پیش رفت است از کائنات وی پوشیده خانه که تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
ملائکه را استجاب کرده میشود و او را و قبول کرده میشود عاوی مغفرت و خود کار شکان  
همیشه عاوی استغفار است و مامومان را تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
و استغفرون لمن فی الارض خصوصاً از سبب تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
افتاد تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
علیه فی روایت قال اذا قال الامام و در روایتی گفتن تائین آمده است که حضرت چو  
گوید امام عزم الغضوب علیهم ولا الصلای کوقت تائین است فقولوا ایس بگوید  
آمین فامین و افاق قول الملائکه نعم لما تقدم من تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
کار است و سبوت و سبوت را مانده است یعنی در معنی موافق و در لفظی تائین  
و فی آخری للجاری و در روایت دیگر بجاری و در روایت دیگر بجاری و در روایت دیگر بجاری  
قال اذا انس العاری چون این گوید قاری که عبارت از امام است با مطلق قاری مراد  
باشد اگر چه در هر نماز باشد فاستوا ایس آیین گوید فان الملائکه تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
میگویند پس موافق تائین تائین الملائکه عفو را تقدم من و تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
و معنی وی جبین با و بعضی گفته اند اسم الهیست و مراد طلب اجابت است از وی  
تعا و بعضی گفته اند درجه است در بهشت که قابل استحقاق درجه میگردد بهر الف و  
فقری یا تخفیف میبرد و آمده و اگر روایت بهر الف است اما بهر تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
خطاست و تخفیف نیست کان نیز یعنی است در آن نیکن تعلیل است قدر و **و**  
ابن موسی الاشعری قال قال رسول الله علیه و سلم اذا صلیت چون بگذارید نماز میست  
فهم ان اریاقی حدیث که فرموده فاجتنبوا صفوکم پس رست گذاشت صفهای خود را  
وصف در افتاد و مراد اوقات صفوف نشوید آنهاست و برابر و همواره در  
چنانکه عوایج و فرج در آن باشد و انهم صف را بنزد اهل آن داشته اند میگویم حکم بنزدیک

امامت که یکی از شواهد آن عبارت است و اگر چه در حدیث و کلامه که علیه السلام فرموده ای اولی و افضل است  
فان اگر چه و پس چون بگوید و در امام بگوید تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
پس بگویند این حکم است یا صحیح و در شمار اخصایا و قبول کند عاوی شمار فاد و کرم فکر  
و اگر چه ایس چون بگوید امام و کرم کند و قول کلامی است و معتقدان بگوید و کرم و در  
فعل که است عتب فعل امام و منقل و ی که تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
کرم و پیش از نماز بیدار و پیش از نماز چنان امام تقدیم و سبوت است و چون تائین تائین  
زمان امام و ماموم را برابر باشد فقال رسول الله علیه و سلم پس گفت که حضرت  
فنگذک بلک یعنی آن لفظ که سبوت شمار امام در تقدیم رکوع و سبوت بگوید و بان لفظ که بگوید  
وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع امام بند و برابر زمان هر دو  
قال گفت که حضرت علیه السلام و اذا قال و چون گوید امام سمع الله من حمده میشود  
و خدا نیکی کسی را که حمد بگوید او را قبول میکند یعنی او را حق قول پس بگوید ربنا ملک  
الطهر و در کار راست همه سمع الله که میشود فقال حمد شمار او را و ملک الطهر بود او نیز آمد  
و زیاده التسمیة و روایت است بگوید او و در جمیع بیان اللهم و بعضی گفته اند صحیح است و  
ان و سبوتی گفته اند که روایت آن از بعد از اذان آمده و در صحیح بخاری نیز روایت کرده اند  
است انتهی و در حدیث دلیل است مامان ابو حنیفه را که میگوید که امام سمع الله و ما  
تائین و منب امام شافعی جمیع مامان را بیان هر دو همچنین امام و مشغول و زواید یوسف  
و محمد جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده ولیکن تائین  
امرادر نفس خود گوید اما جمیع در مشغول و تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
تائین است و در صورت جمیع میان هر دو و سمع در حالت رفع راس است و تائین  
در حالت قیام همچنین گفته اند تائین تائین تائین تائین تائین تائین تائین  
استوا گوید بعضی گفته اند هر دو گوید و اسلام و فی روایتی **و** ایس و قاده  
و در روایتی مرسل از ابی هر دو قاده این کلام زیاده کرده و او را فافهم و  
چون بخواند امام خاموش باشد و گوش دارد پس دلیل است مراد یوسف را در رفع  
قراة مقتدر را عدم و وجوب قراة بروی خود نماز جری باشد یا می و در رفع فضل  
ثانی درین سلسله کلام تفصیل باید **و** ایس و قاده بعضی بر رست حاضر شده است و در  
لا از مشایخ هر صاحب است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان البی



مسلم بن عبد الله بن سلم بن قتيبة الطبري الاولين باسم الكتاب وسوئتين من سجدة الخفرت وركعتا  
بشيس در دو ركعت بخشين فاكه در دو سوره يعني در هر ركعت فاكه يك سوره و في بعضين  
الاخرين باسم الكتاب وسجدة در دو ركعت بشين فاكه وسجدة لانه اجابا و في سنو ايه  
عليه السلام ما را اي از ايات سوره كه بخواند نگاه كاه ظاهر است كه اين سوره را بايد بيقصد  
يقول برانده كه بعد از فاكه سوره بخواند فاكه سوره بخواند نگاه كاه ظاهر است كه اين سوره را بايد بيقصد  
بقصد بوقد بايد اندك بعد از فاكه سوره بخواند يا براي بيان جواز انكار و صلوة سر يك ايت  
هر چه است و بعضي كوي كه اين مجموع است بر طهر است و در هر ركعت يك فاكه بخواند  
حاصل مشد و ظاهر مفهوم سماع در قصد اختيار است و تخصيص بظهور اتفاق است و  
بطلان في الركعة الاولى لا يبطل في الركعة الثانية و در رايي ميگردد قرات بخشين انقدر كه  
در رايي ميگردد ركعت بشين و بلكه في الصحيحين و در نمازها و بعضي در رايي ميگردد ركعت  
اول را رايي مستقيم عليه و كذا في ركعت اول و سبب اينست در نماز و سبب نام  
مجموعه بشين من در ظم و عدم و صحيح و قياس در مغرب و عشا را بنا بر عبد الله بن ابراهيم  
از ابي جعفر آورده كه كامل ميگردد و مقتضوي اين تظليل ان بود كه در ركعت اول و در نمازها  
و بعد از نماز و ان چه صحيحين روايت كرده اند في بعض الشرح و زوايد يوسف بن الحسن  
نماز فاكه است و وقت نوم و غفلت است و الا به دو ركعت در استحقاق قرات بار  
آمد پس و مقدار نماز را بر رايي است چنانكه در حديث بيان آمده و في كل فركعتين و اطاعت در حد  
مجموع است بر عا استخفاف و لغو و تسخير و بلكه از سبب و در خلاصه كقول محمد بن ابي  
كذا في شرح ابن ابي عمير و احمد بن حنبل و سفيان بن عيينه و قال كذا في قيام رسول الله صلى الله عليه و آله  
ما كذا ركعة و ميگردد و است و در سجدة اصلي عليه و سلم في الظهور و الظاهر در نماز و ميگردد و چنانكه  
مسلما و در ان نماز كرده است و ميگردد و در قيام في الركعتين الاولين من الظهور  
فكر قرات الهمزة في سجدة بشين انما در دو ركعت و در دو ركعت بخشين از نماز ظم  
مقدار خواندن سوره است الميزان السجدة و خواندن مقدار سوره قرئس است در دو  
ركعت ياد هر ركعت و موافقا يعني است قول دي و في رواية و في كل ركعة ثلثين  
ايه و در رايي بخشين آمده كه بخواند در هر ركعت مقدار سبب سوره مذكورة است و در  
ايه است و در تقدير يعني اولي اين روايت مخالف روايت اولي ميشود و حزن قياضي في  
قدر النصف من ذلك و انما در دو ركعت قيام اخفرت اصلي است و در ركعت بشين مقداري از ان

از ابي معلوم ميشود كه در ركعتين اخيرين ظهر سوره بخواند بخفرت از ان بعد و اولين بخواند  
و حزن في الركعتين الاولين من الظهور قدر قياضي في الركعتين من الظهور و انما در دو ركعت  
او را در دو ركعت از ظهر و در اخيرين من الظهور قدر قياضي و انما در دو ركعت قيام او در دو  
ركعت اخري از ظهر و در اخيرين من الظهور قدر النصف من ذلك و انما در دو ركعت قيام او در دو  
در دو ركعت اخري از ظهر و در اخيرين من الظهور قدر النصف من ذلك و انما در دو ركعت قيام او در دو  
وقرات افضل است و مخفي و ثوري و تمار علماء بين ان در دو ركعت يك ركعت است و كذا في  
كنه كرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روايت حسن بن زياد ابو جعفر آمده كه قرات او را  
بعد از اولين و تسبيح واجب و ان چه تسبيح طه و ان چه تسبيح در روايت آورده است كه فرموده اند  
كفرات كس در اولين و تسبيح كور اخيرين كذا في الشمني في كذا است كه در اخيرين كذا  
و سوره خواند سجدة و سهو واجب كرده و هو الاصح و كذا قرات فاكه تمار اخيرين سنت است  
و ترك واجب است و اصح و اصح است كقات سوره در اخيرين كذا و بخت نيز كه تحقيق آمده  
است از حضرت علي عليه السلام كه كاهي زياده كرده بخافه و در اخيرين ليكن سبب كرموز  
است بفتح سين و بضم يمي و ي بروي صحاح و انما بخافه و سبب اينست  
است روايت دارد از اخفرت و از طه و علي بن ابي حمزة قال كان النبي صلى الله عليه و آله  
و سلم يقرأ في الظهور و بالليل و اذ يعني بخافه و اخفرت كاهي در نماز ظم و الليل و يعني و في رواية  
بسم الله بسم الله و در رايي آمده است كه بخافه و بسم الله بسم الله و در رايي آمده است  
بخافه و بسم الله بخفرت باشد يا كذا بخواند يا را احيانا چنانكه گذشت و في الظهور  
ذلك و بخواند و عصر مانند اين سوره و در قمر و طول و في الصبح اطول من ذلك و بخواند  
نماز ياد او را از زمان روايت شده است و در بعضي احاديث واقعه است كه حضرت رسول  
صلى الله عليه و سلم بخواند در نماز ظم في سوره فلاحه و كذا در ركعت اولي بخواند بركعت  
ثانيه ياد هر دو ركعت ياد ركعت الا على ليعين او را تا ياد عبارت هم اين احتمالات را  
شامل است اما كلي هر دو ركعت مستقيم بر رايي بعضي سوره است و هر دو ركعت است  
اگر چه جاز است اما وقوع ان از اخفرت صلى الله عليه و سلم نادر است و خفرت كذا  
كه بخواند تمام سوره اگر چه فقير بود افضل است از خواندن بعضي سوره اگر چه طويل باشد  
معمل بقرات در ركعت خوانده او را يا اخري ظاهر ترين احتمالات كسب عبارت و  
در جامع الاصول اخبريت شامي آمده است از قطيب بن مالك كذا در ميا بغير شامي  
عليه و سلم نماز تسبيح پس خواند ركي از دو ركعت و نماز الصلوات كذا در حديث







با شرافت او را که فضیلت جماعت با وی و فرض را تا چه بگوید با شرفی امانت بقوم  
و ابرار قال سمعت رسول الله کتف برای بن غازی که صحابه مشهور است و اول سوره  
خود است و با ابرار المؤمنین علی بود از هر محل صفین و نه در باب الکوفی اما منصب  
بن النهر و غازی بن صحابه است و سوره است و می شنیدیم بفرخ خدا صلوات علیه و سلم بفر  
فی العشاء یخافون ان یزعموا انهم فی النار و انهم فی النار و انهم فی النار و انهم فی النار  
چون کی را خوش اواز تر از آنکه گفت متفق علیه علی اصحاب الله و در حدیث بخاری از ابن  
غازی آمده که آنحضرت بیخود پس خواند در عشاء یکی از دو رکعت و التین و از نون  
و از حماد و معلوم میشود که او قرات در احد رکعتین است لا علی التین چنانکه در حدیث  
جابر بن عمر گفته و از اظهرا هم احوالات دانسته و جابر بن عمر قال کان البقیه کتف جابر بن  
سمره بود بمعظمه علیه و سلم بقرنی العجمه و انهم فی النار و انهم فی النار و انهم فی النار  
سوره قاف مانند سوره قاف کتف صلوات علیه و سلم بقرنی العجمه و انهم فی النار و انهم فی النار  
گفته بود نماز آنحضرت بعد از صلوة ظهر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه یک و یا یعنی در حدیث  
صلوات آمده است که نماز را با دو قراط طول آید و گفته اند که سب در تطویل قرات صلوات  
قرآن بود که نزول ربانی و در و بعضی که در ثلث اخیر سب است تا انقضای صلوة و در حدیث  
ناطلوع قمر میانه پس تطویل قرات و ذکر تسبیح در آنوقت او در افضل با خدا بایست  
در تطویل صلوة و چون آن بود که بعد از آن تراست و خواب نبی واقع است و تقصیر  
در حدیث واقع شده و گفته اند که در یکی بر این حدیث پس تطویل المنوجب ملاقی و غدر  
این تقصیر و انزال از هر یک که دوره بود بنمونه ششغال با بر معاش و اسباب دنیوی  
نشده و در وقتی است که دل را با زور و کوشش موافق و موافقتی بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم  
است و روشن تر باشد صفرا سعادت و در شرح وی گفته های را بدین ترتیب گفته شده است و این  
مذکور نیز از جماعت و شیخ شافعی حدیث ما بن مجری در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد  
که او را با باشد که بود نماز آنحضرت بعد از آن زمان یک یعنی در اول هجرت چون صحابه بودند  
و منحصر بودند تطویل میکرد چون بسیار نذر و ذکر که با این اهل اعمال بودند نماز تجارت  
و در اعت و صیغ و کما کثیف بود و ممکن است گفته شود که معنی عبارت آن باشد که کثرت  
تطویل میکرد و نماز را کرده میشد نماز وی نمک نموده زودی مقدیران از جهت دقتی و دلری  
و حضوری که دست میاد اوست را از استماع قرات وی صلوات علیه و سلم و در حدیث علی و سمره  
در وقت آنحضرت نماز بود و با معنی صحیح که گفته اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله

صلی الله علیه و سلم با صلوة و کما ان بغایت اندک نمودی و بسیاری گفته اند که در حدیث علی بن ابی  
است خاف من عجز در حدیث بغایت مهمل و فخر و ثناء شد که است ابو سعید است و ثنی کرده  
آنحضرت و بعد از آنکه دست مبارک بر سر او برآورده برکت و خرد عاوده در وقت رحلت  
آنحضرت و از در سال بوده روایت میکند از ابو بکر این مسعود روایت میکند از وی عطای  
السلب و غیره است سمع البقیه روایت میکند که وی شنید بفرخ را صلوات علیه و سلم بقرنی  
البقیه بنحو آنکه در نماز فجر و البقیه اذ اعصم و اذ الشمس کتف این طریقه بجهاد افتت  
رواه مسلم و بن عبد الله بن الصواب الساب قال علی لما رسول الله علیه و سلم بقرنی  
بقرنی تسبیح سوره گفت عبد الله بن الصواب بن ابی الصواب که صحابه است بخبروی  
والله کفرات از وی گفته اند و او از ابی بن کتب گفته روایت کرده است از وی بجهاد  
عطای عبد الله بن الصواب تابعی دیگر است و این روایت از عبد الله بن الصواب صحیح است  
گفته که از آنحضرت برای ما یعنی امانت کرد که نماز میجر را بگوید در روایتی از ابن عمر در حدیث که  
پس شروع کرد و خواندن سوره قاف علی المؤمنین حتی جا ذکر موسی و مارون و ذکر حسن بن علی  
آنحضرت ذکر موسی و مارون را با ذکر موسی را که در این سوره واقع شده است آنحضرت البقیه  
گفت بفرخ را صلوات علیه و سلم تسبیح تسبیح بین و عثمان و سکون بین مرفوعه گفته اند  
که قنن بکت که بود فرخ پس رکوع رفت آنحضرت و خواست قرات نموده و سلم  
ابن هریره قال کان البقیه علیه و سلم بقرنی فی الفجر یوم الجمعة یوم التریل فی الکوفه الا و نه  
که بنحو آنکه در نماز و جمعه سوره الحمد سجده را در رکعت نخستین و فی الفجر و بنحو آنکه در رکعت  
دوم علی بن ابی طالب و اناس متفق علیه خواندن این دو سوره در نماز جمعه متعارف و مکرر است  
نرونا هیز و بنیست علی ایشان در حدیث غیر بنی در کتف که راست که تسبیح بگوید و بنیست از  
قرآن نماز می بین و همین را شالی را راند و میگوید چنانکه گفتن و این دو سوره بفرخ و  
تقیس سوره جمعه متعلقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از حدیث حدیث و در حدیث رسول  
خدا صلوات علیه و سلم تعالی از فراتمی است و تحقیق صیغ بفرخ این اتمام از طایفه و استجابت  
نقل کرده که این بر تقدیر است که از لایم و مستح و خزان را کرده و تدار و اما اگر از جهت تسبیح و در حدیث  
بقرات حضرت صلوات علیه و سلم بخواند باکی ندارد بشرط آنکه ایضا بخواند از بنیست و بنیست و  
جابل کمال نزد قرآن جاریست و تحقیق و آورده است در حدیث صحیح تقی قرات  
و در بعضی صلوة میخواندند قل یا ایها المؤمنون و قل یا ایها المؤمنات و قل یا ایها المؤمنون و قل یا ایها المؤمنات  
در نماز فجر و خواندن سجده هم یک و قل یا ایها المؤمنون و قل یا ایها المؤمنات و قل یا ایها المؤمنون و قل یا ایها المؤمنات







با این راه از خود را به این بصر گشت در هر دو بعضی رسد است او از آنکه نشسته باشد  
اول را پس بر زمین بوی مسجد در روایتی چنانکه می شنید کسی قریب بیست و دو مرتبه اول  
و بعضی ایات خفض صوت باین نیز آمده است و در جلیطین میان این دو  
بان کرده اند که در خفض عدم قرح خفیف است یعنی عدم سنان و در دیگر اقسام  
قریب بیست و دو مرتبه اول چنانکه در روایت آمده است رواه احمدی و ابو داود و  
وارن ماجه بر آنکه این بعد از خاندن فاخته است با اتفاق خود سفر دینا یا  
با صوم که این باین گوید امام وی در تاهین مقتدی در صلوة سه مرتبه ترساج خلافت  
ترد بعضی بگویند از جهت نظر بر حدیث و نزد بعضی بگویند از جهت عدم اعتبار ایجه و مسلک  
فی الشرح الهدایه لا من الیه و آمده است در چهار تاهین را حدیث و منسب شافعی و  
اسدائیت منسب مالک خلافت و در غریب ابو حنیفه که در مطلق و ای  
در جانب چهار مرتبه و صحیح آمده و بعضی علماء در عدم هر مرتبه در حدیث منسب آمده اند  
بن الخطاب رضی الله عن روایت کرده اند که گفت چهار مرتبه امام در وی اخفا کند  
تفویذ و تسمیه و این و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده و سجده  
که هر دو خفا هر دو بوده با خدایا تر قناره و آمده اند علم و در تفسیر ای و خفا تاهین  
بعضی نون و خفا می نامد و می بیند که است از غفلت و در اول کتاب نام خفا  
در این است و کرده است او را این عبد الله در صحابه گفته که است و این حدیث فایم  
بنست و آمده اند علم قال خفا مع رسول الله گفت بر من آمدیم ما با خود خدا صلوات علیه  
و صلوات علیه گفتی فایم علی رجل فایم و المسلمین پس آمدیم بر وی که تحقیق کنید  
است در دعای سوال طلبیدن مراد از جناب حق و مباحث کرده است در آن فقال انی  
صلوات علیه و سلم و حسب ان جسم پس گفت اخفرت و حسب و لازم کرد اند قبول و  
اجابت دعا حصول مراد اگر هر که با تمام و کمال کرده و عارضی اول مناسب است  
این که در جانب الی الامین هر چه برود که راست مقابل که افات بلیا دفع کرده میشود و  
چنانچه خاتم نگاه داشته میشود بوی کتاب یا هر چه هر کرده میشود بر آن از دست و انهار  
امرا و فقال رجل من القوم بای ششی تخم پس گفت مردی از قوم که حاضر بود نه بخیر تمام  
باین پس گفت اخفرت باین تخم که که نیز از مردم است و تمام و کامل بود عاوی می کرد  
رواه ابو داود و **عش** عایشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلوات علیه و سلم علیه  
العزب بسوره الاعراف گفت عایشه که غیر خدا صلوات علیه و سلم گذارد نماز غریب را بسوره

اعراف و جهاتی الارکین جدا جدا که در سوره را در دو رکعت یعنی باره از آن در رکعت اول خوانده  
در رکعت دوم رواه انس بن و شک نیست که در وقت مغرب گنجایش آن دار و خفا صا که  
شغلی نام باین باشد با خود در قراة اخفرت صلوات علیه و سلم از غرت و طبی و در نه شوق و  
بعضی از شافعی گفت که اگر نیز وقت را کرده باشد که نیست و غرق در وقت پس  
است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که در او سوره بعضی سوره و در روا  
بخاری و ابوداود و نسائی از زید بن ثابت قرات بسوره اعراف آمده و ذکر و را حتی  
قراة سوره مایه و اعراف نیز آمده **عش** عقب بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند  
بعضی صحابه از وی نقل خبر و این عباس و از تاهین خلق کثیر بود و الامراء جانب مایه  
بعد از زلزال سی عقب بن ابی سفس قال است ابو رسول الله صلی الله علیه و سلم ما قرأ فی السفر  
گفت عقب بن عامر بود من که یکصدیم اخفرت تا قرأ و در سفر فقال لا یس اخفرت  
حضرت ما بعقبه ولا اعلمک من سنین قریبا که ما بش که ما تاهین تر تاهین و سوره که  
خوانده شود قطعی پس دانایم از نقل ابو ذریب العلق و نقل ابو ذریب العلق قال  
علم بر زریب است بها حدیث گفت ندید و یافت اخفرت ماکر خوشحال خوانده شده  
باین یعنی خوش شده باشند باین دو سوره و بدون آنها تاهین سوره خوش شده باشند  
یا اصلا از جهت عدم اشغال این دو سوره بر عالم توب و تزیید و صفا کمال مثل بعضی  
دیگر را در و اقصا و غلطیت بعضی سوره چنانکه ما سوره بقره شافعی از اول صلوة  
الصبح صلوات علیه و سلم لیس پس هر که خود دعا اخفرت صلوات علیه و سلم برای نما  
پس گذارد و این دو سوره نماز هیچ را برای مردم کما قرع التفت لیس چون فارغ شد  
از نماز گشتند و در کتاب سن فقال یا عقبه کیف را بت پس گفت یا عقبه چگونه بود  
یعنی دیدی و فهمیدی فصل این دو سوره که چه مقدار است چون اخفرت در نفس عقبه بخانه  
در این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز هیچ که ما وجوه فاضلین و مستحب است  
در مطلق قرات تا ندانند عزت آنها را و گفته اند که در اخفرت فضیلت آنهاست در  
بسی سوره مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند محلی در معرض افات و حفظ قرات  
یا بعضی دارند رواه احمد و ابوداود و انس بن **عش** جابر بن سمره قال کان ابی صلوات علیه و سلم  
صلوات علیه و سلم فی صلوة المغرب لیس الخ و اخفرت در نماز مغرب در شب جمعه و قال یا ایها الناس  
و قال عواما و صرعه فی الشرح است و رواه ابن ماجه عن انان بن عمر کرده و یکس این ماجه که  
گذاشت جمعه را و قیبه جان کرد و مطلق روایت کرد که بخانه نماز مغرب این دو سوره را



وحدیث بکلیله الطبع صحیح است کذا فی شرح الشیخ و محمد بن عبد الله قال سمعت رسول الله  
این مسعود گفت شما را میگویم که در پس از آنکه از کثرت کرم مقدار اندک بماند و بعد از آنکه  
بقیة الکریمین قبل صلوة الخیر بخواند و در وقت بعد از مغرب اندر در و رکعت بکشد  
از نماز خود بگذرد یا ایها الکافرون و قبل عباد احدی و افرجی و رواه ابن ماجه و ابن  
الا نمیکرد بعد از مغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر کرده است که گفت بعد از مغرب را  
اگر با از آن خود حدیث سابق روایت کرده **عن سلمان بن یسار** عن ابی هریره قال سئل  
بن یسار بکتابنا بعین و از فقهای سوره نیست است از ابی هریره روایت ماحلیت و را  
احادیث صلوة رسول الله علیه و سلم من خلال کذا دم بسیم چی می مانند در با  
نمازی نماز حضرت از فلان گویند که ما از فلان شخصی بود از اوله مدینه بود از  
مروان ابن عبد الملک بعضی گفتند که آن عمر بن عبد العزیز گفت است و این قول خطا  
زیر که ولادت عمر بن عبد العزیز گفت است و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن  
عبد العزیز گفت است و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز گفت است  
چنانکه رباب الرکوع باید و این صحیح است زیرا که پس زمان عمر بن عبد العزیز را دانست  
است و بعضی گویند که ما از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و بعضی گویند عمر بن  
سلم بن لقبه است که امام قوم خود بود در زمان حضرت علی علیه و سلم و فلان قال  
سلمان علیه و سلم گفت سلمان بن یسار که در دم نماز بسیم کرد که ابو هریره او را سب صلوة  
رسول الله علیه و سلم گفت بود مکان بعلیل الکریمین الاولین من الظهور پس بود  
او که در از میگردد و رکعت نخستین را ظهر و تخفیف الاخرین یک میگردد رکعت بیستین  
ظهر یا یک بخواند و در ازین ظهر چری جز فا کت یا میخواند سوره قمر مقصود و ذکر بقول  
فراط و تخفیف العزم و یک میگردد قرات عزم و بقرا فی المغرب سوره و بقضا در المفضل  
و بخواند و مغرب سوره های کوتاها از مفضل و بقرا فی العت بوسط المفضل و بخواند  
در نماز غنای سوره های سی از مفضل از برای و کوتاهی و بقرا فی الصبح بطول المفضل  
و بخواند در نماز صبح بصورت های در از مفضل در نماز ظهر بطول المفضل گفت یک یک گفت  
که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و او ساطع گفت و معمول و متفران  
در ظهر قرات از طول المفضل چنانکه در عشا و بکلام او مفضل بر قول مشهوره از سوره حج  
تا آخر قرآن است و مفضل از آن جهت گویند که وی فصول یعنی فصل مسلمات است  
و بعضی گفته اند از جهت قوت مشوق در وی سوره در وی ستم است طول و او ساطع

و طول و او را اول و ی تا سوره و او ساطع از برای و او انصافی و باقی مختارند و در فضل او  
کهای متعلق باین باب گشت چند کراهه السای و این باب اول و تخفیف العزم **و من**  
عباده بن الصامت قال کان خلف البیضا علیه و سلم و علیه صلوة الخیر گفت  
عباد بن صامت بودیم ما پس بخفرت در نماز ما او بس قرات کرد و بخفرت گفتند  
طیة القرات بس که از برای قرات و دشوار شد فلما فرغ قال لعلمکم نقرون خلف امامکم  
هر کاه خارج شد بخفرت از نماز فرمود شاید که شما بخوانید پس امام خود لغز بود بخوانید پس  
من انشأ به انکرامت مقتضی خاموش بودن و کوشش داشت است هر قرات امام  
هر که آمدن با غم یا غم و سبب نقل و قرات بظهور می نماید که سماع اصوات قرات  
باشد که موجب تشویش و فتنه و التفات خاطر غیب شد باشد و اما علم و یک قول  
وی علیه و سلم لعلمکم قرون سانی یعنی است زیرا که این نزد جبریت و ان میسرت است  
بس لعلمکم فرمایند و کما یکم خیب نقل است این فعل و ناخوش بخفرت این فعل را انشأ  
باشد و گفته اند که سبب نقل یا غیر بخفرت باشد علیه و سلم ارتقص کوشش  
میشد مراش از عدم انصاف و استماع قرات بخفرت و کامل کاهی شاعر میگوید تخفیف  
ناقص چنانکه در کتاب الطهارات گشت که روزی بخفرت در نماز صبح اختراع قرات کرد  
بسته شد و بان کرد که بس این بیکلی است قوی که بس من استند که وضو بجا میگیرد و  
ما و ابی می سازند و چون بخفرت فرمود که شاید شما بخوانید فلما تم کفتم ای میخوانم یا  
رسول الله قال لا تفعلوا گفت یکم این کار را و بخوانید خلف الملم الا باخذ الکتاب  
که فا کت الکتاب که از خواننده باشد فا کت لا صلوة لمن لم یقرأ بها اگر است نماز هر که را  
و کما فاکت الکتاب را ظاهر بخفرت در غرضت قرات فا کت است و جو پس مابقا  
معلوم شد رواه ابو داود و الترمذی و السای معناه و مرتی را یعنی انجیر است و در  
لغتنا کما لغت دینی و لا یجوز دا و در در و ابی مر ایده او در البعارة نیز آمده است  
بخفرت و اما قول من یسکون و در دل خود وقتی که بقتل شفق قرات برسانند یا  
الفران و جسد مرگ از ترس و گشتن بیکم مرقران و می ایده و اسان میگردد برین قرات بس  
دشمن که بس ان خواندن شامت قرات از بس من فلما تم و گشتن میکند مرقران می آید  
و اسان میگردد برین قرات بس دانستم و بخشی من القرآن و اجمرت الایام القرآن من قرئ  
جز از قرآن و وقتی که یکم من بقوت که فا کت الکتاب را و از قول وی علیه و سلم  
انقرن من صلوة جبریتا بقرا بر گشت از برای که هر که در وی بقرا فکال بل قرأ سنی احد











ثبت ثمانون مایه و دویست و شصت و نه و غیر مندرج در این حدیث و این حدیث را امام باقر علیه السلام  
صلى الله عليه وآله نقل کرده است که گفت که ای ابوبکر صدیق رضی الله عنه که از تو  
تا رسیدن راس خوانده روی سوره قدر را در هر رکعت نماز میخوانی اینست که نفرین کرد و سوره  
بار باره در رکعت اول و باره در رکعت آخری چنانکه حضرت علی علیه السلام سوره آخر  
خوانده نماز مغرب همین طریق رواه مالک **فمن** الفراقه یعنی فدا اول و کفر فانی  
ترد بعضی باینکه فدا اول بر من مطلقه غیر از این منسوب به بنی حنیفه است از مائده یابی  
منه و درست قال ما خذت سوره يوسف الا من خذت عثمان بن عفان ابائی الصبیح گفت  
فراقه یا دیگر قسم سوره یوسف را که از عثمان بن عفان رضی الله عنه رواه راجح  
من که ماکان برده از بسیاری که از عثمان بن عفان رواه را اینجا معلوم که موافقت یک  
سوره باقی ندارد رواه مالک **فمن** عامر بن ربیع صحابیست حلیف ال خطاب ایمان او در پیش  
از عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبیح گفت عامر بن ربیع که از عمر بن الخطاب نماز  
صبح را قرا و چنانکه خواند و در رکعت وی در بعضی نسخ چنانکه یعنی در نماز صبح سوره  
یوسف و سوره آل عمران و سوره یوسف را و سوره حج را قرا و بطریق اوست در یک قیل و لا  
لقد کان یقوم حين یطلع الفجر گفته اند هر عامر را که به این تحقیق بود عمر بر سجاست در  
اول وقت تا بخواند این قرا و را میگوید قال عمل گفت عامر را بر سجاست هنگامی که طلع  
میگردید و اجل بقیه عمر و هم حرف تصدیق است یعنی ای میگوید رواه مالک **عمر بن**  
**شعبه** من ایرو من صبره قال ما من لفصل صوره صغره ولا کبره الا قد سمعت رسول الله  
گفت من است این مفصل صوره صغره و بزرگ که اگر تحقیق نشنیدم بفر خدا را صلی  
علیه و سلم یوم تها اناس فی الصلوة المکتوبة اما نه میگردان سوره دوم را در نماز  
رواه مالک **عمر بن عبد الله بن عتبة بن مسعود** را در رواه عبد الله بن مسعود در نه ال  
ما کن شد که فراد را بخت زمان نبوت را ذکر کرده عقلی او را و میخیز غلط کرده و وی  
تا باین است از کبر تا بعین قال قرا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی صلوة المغرب  
الاجل گفت بخواند حضرت در نماز مغرب هم از آن را رواه انس بن مالک روایت کرد  
آنحضرت را بطریق ارسال از آنکه عبد الله بن عتبة یابی است **باب** رکوع و رکعت  
بمعنی نیست هم کردن رکع الصبیح نیست هم نشد بجهت بری در رکوع نماز میخواند و رکوع  
بمعنی صلوة نماز رکع المصلی صلوة **الفصل الاول** من انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم اجنوا رکوع و السجود است و در دست و پا برکند رکوع را و سجود را

درست آمده است و در باب منفه الصلوة ای هر یک که در رکعت فوی از آنکه لا رکع من بعدی که  
سوی که در رکعتی که هر یک از آنکه یست نماز را راس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکند  
شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب منفه الصلوة و در حدیث ابوهریره که در رکعت متفق علی  
**رواه** قال کان رکوع النبی صلی الله علیه و سلم سجوده و بین السجودین و اذ ارفع  
من رکوع ما خلا القيام و یاسن السواء روایت از برای بن غازی که صحابی است و  
احوال وی مکرر نوشته شده است گفت بود رکوع حضرت سجوده وی شش میان دو  
سجده و پستان و چون بر میخیزد از رکوع غیر قیام که رای اوقات میکرد و در بعضی روایات  
نشد می شست نزدیک برای بر یعنی قیای قرا و یکبار و یکبار در از میسود و سجود در  
ایکبار سجده از میسود اما باقی ارکان از رکوع و قوم و سجود و سجده هم برابر یکبار یکبار  
مقدار میسود متفق علی و از بعضی احادیث معلوم میگرد که قیام و سجود نیز برابر رکوع و  
سجود و قوم و سجده برابر میسود تا و پیش است که چون قیام در از یکبار کار نایه و از  
یکبار دیگر سجود است در آن لایق بحال آن و چون در قیام تخفیف بنمود و در آن ارکان  
نیز تخفیف میگرد و تمامه ارکان نماز متشابه متشابه واقع میشود اگر رکوع و سجود بر مقدار  
قیام میسود و شارحان از این زمین نوع تا و اول کرده اند و تمیز کلام در اول فصل ثالث  
در حدیث عوف بن مالک بیان داشت **عنه** قال کان النبی صلی الله علیه و سلم  
اذ اقل بود حضرت چون میگفت سمع الله من عبده فقوله قدا و هم یفقه و هم و ما سکون  
و او یعنی می ایستاد و بسیار ایستاد با که میگفت که تحقیق ترک کردن رکعت را و قیام از رکعت  
و بعضی بر بنیان بزرگ کرده اند و روی از حدیث انت سخن است تم بیسی و یقین بین است  
سمی فقوله قدا و هم نیز سجده میگرد و می شست میان دو سجده تا که میگفتم تحقیق  
و تم کرده و سلم غایت رضی الله عنه عما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم میگرد  
ان یعول فی رکوعه و سجوده بود آنحضرت را بسیار میگفت در رکوع سجود و سجود خود  
سبحانک اللهم ربنا و بحکم اللهم عمر بن ابی نافع قال من سقی علی یعنی بیکبار آنحضرت یا سبحان  
و استغفار یا ان را در قرآن که میگوید سبحان یکبار استغفار کرده است که سبحان که یکبار بوده  
خود و امر از شش خوانده وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و  
خضوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در رکوع و سجود نیز میگفت آورد اند که علی  
ذکر آنحضرت در آخر بعد از نزول سوره انا انزلناه و من بود سقی علی و عثمان  
النبی صلی الله علیه و سلم کان یعول فی رکوعه و سجوده هم از غایت روایت که بود آنحضرت



























سلام خستادن برندگان وی سجاده اسلام علی جبرئیل سلام علی سکا بل السلام علی  
فلان و نیز میگفت سلام بر جبرئیل و سلام بر سکا بل سلام بر فلان ملائکه دیگر باشند جبرئیل و  
سکا بل سلام بر ایشان می فرستادند و نوازند بعضی اینها و بعضی را ذکر می کردند باشند  
مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام و الله اعلم فلما انقضت البیة علیهم  
و سلم قبل علیا یوحسب هر که برگشت کفرت از نماز پیش اید بر روی آورد به حال  
انقضی کوا کفرت بگوید السلام علی الله فان الله هو السلام و برادر خود سلام بگوید  
سلام از جمیع لغات یعنی و اقامه و سلامت بخش است هر که از اینها از بندگان اقامه نماید و  
باطن پیش سلامت اوقات و از دست و دعا کردن سلامت کسی را نرساند که  
او را احتیاج باشد و خوفی و سلام اسم بر بیعت است یعنی سالم با سلام و اجلس احدی که  
الصلوة فلیقل چون نشیند یکی از آنها در نماز پس باید که بگوید الطیبات بعد الصلوات  
والطیبات مراد حیاتیات عبادت و قولیه می دارند و الصلوة عبادات بدیهه و الطیبات  
عبادات مایه قاعده است چون کسی در حضرت ملک دریا بول سلام فرستد و نگوید  
از آن خدمت کند و قائل نماید بعد از آن کفر کلا یق درگاه بگذراند تا لایق و مستحق لطف  
و عایت ایشان گردد و فرج می دهد و گفت خجسته معنی سلام است و ملک غفلت  
و حیاه آباد و فقط جمع آورد زیرا که ملک را آنچه و عرب نیات بود خصوص که نظم و یکم  
می کردند تا از اصحاب ایشان میان پس فرمود و نیات هر چه را راست و در بگردان  
عاری پیش نیست خدا راست و در بگردان عاری پیش نیست خدا راست و در بگردان  
برجی عبارت داده است فی غیر از حیاتیات اقسام تعظیم دارند و صلوة عاری می فرض و نقل  
و طیبات کل طیب و تمام اعمال الطیبه اسلام علیک ایها البی و رحمة الله و برکات و بجز و سلام  
بر تو بفرستد و بانی خدا و افراده ها و خبر و کرم وی و در خطاب با کفرت بجهت بقای این کلام  
بر او بگوید اصل بود و شب معراج را غایت بر روی کار تعالی و قدس بر کفرت علی الله علیه و سلم  
خطاب سلام اندیش کفرت و حسن تعلیم است نیز بر آن لفظ اصل که است تا این  
را ذکر آن حال کرد و نیز کفرت همیشه نصب العین موشان و قرة العین عاید است از جمیع  
احوال و اوقات حضور و حالت عبادت و امر آن که وجود نور است و آنکه قدر بر محل  
بیشتر و قوی تر است و بعضی از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت برمان حقیقت محبت است  
در برابر موجودات و افراده ملکات پس کفرت در دوام مصلیان موجود حاضر است  
پس مصلی باید که این معنی آگاه باشد این میشود و غافل نبود با نوا و قرب و ابرار معرفت

منور فایض کرد و السلام علی سکا بل سلام بر ملائکه که حاضرند و مصلی او بر کما اوست از ملائکه  
این سخن می گویند و علی عاده الصالحین و بر شما و بندگان خدا را بگو که در نماز  
غایب دو روز و یک و بر زمین و در آسمان و صلاح و صفت است و به صلاح آن بود که ادا  
حق عبودیت بروی که فرموده اند چنانکه باید بجا آورد و استقامت بر آن و زود بهیج وجه غلط  
و فساد و در کار خا و حال ظاهر و باطن در راه نیاید و صلاح اعلان صواب و ارفع مقام است  
و طهارت و صفت کرده است بدان حق جل و علا و بشا و برسل را و صواب است که صلاح را مبر  
بسیار است بعضیها و فوق بعضیها در برقریر صلاح نصیبی از سلامت حاصل است و نفسی  
در راه و اعلام مراتب صلاح است که شمع ما و شمع شمس و جان خوف الثقلین محمد الدین علیهما  
صلی الله علیهما و آلهما و سلم فیروز کتاب خود سستی بفرستد و الغیب ذکر کرده است که صلاح  
زوال و اراده و قای مطلق است و بودن بنده قائم بر راد حق و او صلاح با حقیقت سستی  
است که با تمام رسیده باشد و لطف حق مستولی امر وی شد و قولی آن اولی الله انیس  
زل الکتاب به و هو توطی الصالحین و ان بنده است که دست خیر از صلب منافع و مصالح و  
مروصهار و معاشه خود را بدشته و بر تقدیر متولذت و بی گشته باشد و اگر او را اختیار  
و تبری از نفس خود باشد مثل طفل وضع با و بهیست یا غافل و کونی پیش رفتی و چون  
بنده با بختال رسد لاجرم از جمیع اوقات نفسی اقامه سلامت خواهد بود و چون خود را تسلیم کرد  
سلامت ماند معنی ایم تسلیم این خواهد بود الله اعلم من الصالحین و چون کفرت علی الله  
علیه و سلم از ذکر بعضی عباد و شخاص علی القیوس جزا ذکر خود که منبع تبارکات و غیرات  
است منبع اشارت کرد و چون و فرموده خدا اذ اقاله الکتاب صاب علی عید صالح فی السماء  
و الارض پس بر سرستی که وقتی که بگوید بنده این دعا را برسل عموم بر سداثران بر بنده صالح  
که در زمین و آسمان حاجت تخصیص است بعد از آن ختم بر شهادتین که در خلاصه کار  
اعمال است فرمود و شهادان لا اله الا الله و استهدان محمد عبده و رسول و بعد از آنکه  
حقیقت اسلام منصف شد و در مقام قرب و قبول ملکی گشت اشارت کرد و بعد  
سوال بر سر شهادت فرمود ثم تجزس الدعا و اعجاب الله به و بهیست باید که از اخبار گفته و در تزیین  
از دعا هر خوش آمده تر است پس دعا که بخواند از خدا متفق علیه و سلم عبد الله عباس  
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعلن الشهادتین یعلن سور من القرآن گفت  
این دعاست پس بعد کفرت که می اموت ما را نشهد انما کنی اموت ما را نشهد و انما کنی  
می اموت ما را سور از قرآن را نگوید و با نواز صبط و حفظان و کان یقول الصیحات



المداخلة في الصلوة والطهارة عند السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام عليك  
عليه وآله الصالحين المشهورين لا اله الا الله محمد بن محمد رسول الله وادب السلام  
تسليم عليك است وعلما كثرنا في هذا بين است ودر مذنب ما تشهد اين سعودي است وكنجه  
در حديث سابق گذشت تشهد اين سعودي بود ميانه اين تشهد وقتا و في لفظا ومعنى  
موجود است و گفته اند تشهد اين سعودي است از شيخ اين مكره است كه صحيح تر است  
كه روايت كرده است در تشهد حديث اين سعودي است و در مذنب امام احمد بن حنبل  
است و اكثر اهل علم از صحابي تا مابين بر آن كه تحقيق واردي شده است اميدان و تعليم ان در  
سلام احمد گفته اند كه روايت كند علي بن عبد الله و سلم و اين سعودي را كه تعليم كند از مردم و در تشهد  
اده است كه گفت اين سعودي است و گفت دست ماز دست خود تعليم كند و تشهد چنانكه  
تعليم ميكرند اقرار بوحث اين سعودي است و حديث اين عباس بن عباس بن ابي قحافة و سلم  
روايت كرده است از ازا صحابي كتب سنن الا بخاري و تشهد امام مالك تشهد است  
التي تليها في الصلوة والطهارة عند السلام عليك ايها النبي الاخر اجمعين  
است اين را بزرگوار در مذنب ملك و گفت انك نماز جا است بهر چه خواند  
محمدا و لا و افضل است و بزرگوار تشهد اين عباس صاحب مصاحح السلام عليك و سلام  
عليك في الف والام و كرده و موقت گفت و لم اجعل الصلوة فينا في فروع صحيح مسلم و در  
جمع بين الصحيحين كتاب حمدي است سلام عليك و سلام عليك بغير اذعان و لكن  
صاحب جوامع من الزوائد و لكن روايت كرده است از اصحاب جامع الاوصال و كفت  
سند صحيح كرده است از بندي بس آرون صاحب مصاحح از لوفضل اول دست نباشد  
و الله اعلم **الفصل الثاني** و ايلي بن محمد بن رسول الله و است از و ايلي بن محمد از ان  
حضرت در گفت حديث قال كفت ثم جازيتم تشهد اخف بطلعي بصاير و انش  
سراجه و دوم ركعت دوم فافترش رجل اليسر بكنز اندياي چپ خود را بران چپ  
خود را و در وقت الجني طهارة الجني و اذ ان يد طرف اليمين رست خود را بران رست خود  
و اين موافق است بحدی كه صحيح كرده است از ابنتي جعل مرقف الجني على فخذه اليمى  
و كذا يد طرف اليمين رست خود را بران رست خود را بران رست خود و اين موافق  
است بحدی كه صحيح كرده است از ابنتي جعل مرقف الجني على فخذه اليمى و اين لفظا  
باوجه و بزرگوار خوانده اند و در نسخ و كرده ايم و قبض شين كرده است در انكش را از  
دست راست خضر و بزرگوار و خلق خلق و دست معلق يعني از وسطى و ابهام چنانكه گفته

است و مذنب حقیقی است و قول قدیم شافعی تم رفع اصبع بزرگ دست انكش خود را يعني  
افراين كچه بجهت بايس و دم اخفرت را على يدك و سلم و بچيني اندان انكش را و طهارة  
كه ما بكن بوي مراد انكش است بوجه زو تحليل چنانكه گذشت رواه ابو داود و الدرر  
**و عن** عبد الله بن بر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يشر باصبع اذاد عا و لا يحر كها بود  
انكش كذا اشارت بيك و انكش خود چون و عاكس و و بچيني اندان زو حديث اول  
كه بچيني انكش را و در حديث بغير ما بچيني اندان بچا كه فرمودى چنانچه مراد از ان  
اوست براى اشاره كه مسلم بچيني اندان اوست از يك كاش و ايجي كه بفرمودى بچيني  
مراد بغير بچيني است و درين فني مذنب ملك است كه روايت اين انكش را بچيني  
ميدارند تا اخفرت مده و ميگويند كه انكش انصاري بركه اى دل دارد و بچيني اندان  
و بى سبب الفاظ اول و حضور اوست و الله اعلم و رواه ابو داود و ابى داود و ابو داود  
و بزرگوار كرده است من القرآن بود بچيني اندان و تشهد را چنانكه تعليم ميكرند و ما  
تشهد را چنانكه تعليم ميكرند و سوره انزل از اين طريق سلم و الله اعلم و بچيني اندان و بچيني  
و اعانت في التحيات و الصلوة والطهارة عند السلام عليك ايها النبي و رحمة  
الله وبركاته السلام عليك و علي وآله الصالحين المشهورين لا اله الا الله محمد بن محمد  
عبد رسول الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم  
انش و وزج رواه النعماني اين بزرگوارى است از وجه تشهد و كذا بچيني اندان و بچيني  
داخل و در حديث تعليم اوست تعليم قرآن و نووى در انكش است كه بخاري و دست بچيني  
و انكش كذا بزرگوار بزرگوار تشهد صحيح است از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم **و عن** نافع  
قال كان عبد الله بن عمر اذا جلس في الصلوة وضع يده على ركبته و اشار بها بصغير و انش  
بهر روايت كفت بود اين بزرگوارى است در نماز بزرگوار و بزرگوار و دست بچيني  
بر مرد و زانوئى خود و اشارت بيك و انكش خود در بچيني اندان انكش را بچيني  
يعني در وقت اشارت نظر را انكش بيدار است چنانكه گذشت ثم قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يترك يمينه من غير خذ اصبع الله عليه وسلم على انكش  
من يمينه بر انكش اين اشاره بچيني اندان بچيني اندان بچيني اندان بچيني اندان  
مثل ترويش يعني السبا تر بچيني اندان و بچيني اندان و بچيني اندان و بچيني اندان  
و قد مضى و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
انكش روايت از عبد الله بن مسعود كه ميگفت انكش است چنان و بچيني



















عمر ایک جواب ایہ سعادنت چہ جائی اگر مر سلام را جواب بنو ہر سلام کہیں وجواب  
 اب حد سلام مر ایس کی جواب انور واد الیہ بنی فی ثوب الایمان **عبد اللہ بن عمر**  
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واحدہ صلی اللہ علیہ وسلم ایک بنی صلوۃ عبد اللہ  
 بن عمر قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم واحدہ صلی اللہ علیہ وسلم ایک بنی صلوۃ عبد اللہ  
 عبد اللہ بن عمر قال من صلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایک بنی صلوۃ عبد اللہ بن عمر  
 روی و فرشتگان وی ہنسا دور و این قول عبد اللہ بن عمر است اما از حضرت شریف  
 گفتہ است چہ ثواب اعمال و یکت و کیفیت جزئی بنیدن از حضرت بنوہ توان گفت  
 پس حدیث موقوف ایجا حکم رفع و در جہانک در مقام رکعت رواہ **احمد و ابن**  
 دینقہ بضم را و فتح و او سکون یا و فتح فاصلا است بن ثابت انصاری معدود  
 است در حدیث ام کرد این دعا و بر بطراکس پس غزاکر و فریاد سبع و اربعین و ما  
 بر فر و قیامہ بنام و تفسیر است رواہ بن کنان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ  
 بنی خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت من صلی علی محمد کسی کہ در روز قیامت بخیر و  
 کو یا اللہ از اللہ تعالیٰ شکر کند یک روز یا اللہ از اللہ تعالیٰ شکر کند یک روز یا اللہ از اللہ تعالیٰ شکر کند  
 کہ نزدیک کرد اندہ شدہ است نزد تو روز قیامت و حجت رشتہ عتی واجب میکرد و رواہ  
 شفاعت من اگر شفاعت اخفرت نایست تم ہمارہ سلاما زاما کوئندہ و این درود را  
 باین میگو و واجب و بیجا است و شفاعت عتی خاص و در حق مخصوص است در آن چنانکہ  
 زار ان قبر رفیع وار شدہ است رواہ **احمد و ابن عمر** عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم گفت عبد الرحمن بن عوف ام بنی خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی کل کلمہ ما اکر و آمد  
 در شان خرم را بنی خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ اخفرت فاطمہ السجود پس در از رکوع سجود را حتی  
 حجت ان کہون اللہ تعالیٰ قدر تو فاست اما اگر بریدم مکر باشد خدا بقالی تحقیق  
 میرا نرہ است اخفرت را قال حجت انظر کیف عبد الرحمن بن عوف پس ام کہ در حجت  
 انکاء میکنم رفع را پس در پشت بخود را قال پس فرمود مالک جہنمہ است ترا و جہ  
 میکنی قدرت مالک پس ذکر دم من و گفت حالت خیر خود را کہ مر ما نرہ است او را  
 خدا بقالی فقال ان جبریل علی السلام قال لا یسک گفت اخفرت صلی اللہ علیہ وسلم جبریل  
 گفت اما اگر ان اللہ عزوجل میکو بیز من صلی علیک صلوۃ صلیت علی کسی کہ سلام  
 فرستد تو سلام فرستد روی رواہ **احمد و ابن عمر** عبد الرحمن بن عوف قال گفت عمار اللہ ما یخو

بنی السلام و الا ان من یستی کو ما یستادہ کرانہ میشتو میان اسان و بنی لامیہ ہما  
 شی بالایم بود و بالا رود میشتو داران و حاجتی حق اضلی علی لیک رواہ الفرغی نا اکر و رو  
 میشتو بنی خرم یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بہ درود فرستادن است و درود خود  
 مستجاب و مقبول و بعد قبول و اصل موصول است بطریق و توسل دی دعا  
 بحال قبول میرسد **موسیٰ بن حکم** کہ در کعبہ رسد بہت در بای کبوتر زد و ناگہ  
 رسید **ابن ابی الدخان** کہ در کعبہ رسد بہت در بای کبوتر زد و ناگہ  
 خوش آمد و را بیا از انشاء کلام ناس ناستد سوال و طلب ان اثر ان ممکن نبود و سابقا  
 در باب شہداء حدیث ابن مسعود کہ گفت ثم لیقال عار لہ واد و غیر مخصوصہ از حضرت بنوہ  
 و ما کرد از زمین ادعہ مافور و خواہ بود و ما لہ توسل و تکب باین ادعہ و او اخفرت و کل  
 است از حضرت بنوہ و انما تہ و جامعہ و مفاہد و دنیا و اخرہ را و ما لہ الموفق **الفصل الاول**  
**من عانتہ رضی اللہ عنہا** قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعدو فی الصلوۃ یعدو  
 اخفرت کہ دعا میکرد در نماز یعنی بعد از نشہ یقول کیف اللہ ان عودک من غراب  
 القہر و انہا یاء یجیہم تنوار غراب فرمود کہ در نماز ان تفصیل در اول کتاب در باب  
 اثبات غراب القہر کہ شد و عودک ختم المسح لاجل و بیا یجیہم تنوار غراب و از پیش  
 مسیح و حال کہ در اخر زمان برآمد و عوی ضاری کند و باشد راج خوارق عادت بروست  
 و نماز کرد و دوم را کہ را کہ فائدہ تفصیل این احوال در اخر کتاب در باب علامات اللہ  
 باید و مسیح شمس شکرک اطلاق کردہ میشتو در حال علیہ اللع و بر صبی علیہ السلام و لیکس  
 مطلق واقع شود و عیسیٰ افتد و زاراد و ان طعون مقیدہ کرانہ بدجال چنانکہ در حدیث  
 واقع شدہ است و وجہ تسمیہ وی و حضرت عیسیٰ باین نام و وجہ تسمیہ و کچہ متعلق  
 است بدان در مجلس باید باشد اللہ تعالیٰ و عودک من فتنہ المیاء و فتنہ المیاء و بیاہ  
 یجیہم تنوار غراب زکات و دم و جان و مراد بفتنہ میامی کہ موجب زنج و زلل و میل و  
 انحراف کرد و از راه بہت و ثبات بر دین اسلام و تحفیل مرصیات حق از افواج بلا و محن و آہ  
 ملمات و بطلات و بختنہات و سور و شیطان و در حالت ترع و سوال منکر و کبر و سو  
 شیطان را داخل فتنہ میام و مات مخصوص بالفتنہ فرما شد و وجہ دار اللہ ان عودک  
 من المیاء تم خداوند اس بیاہ یجیہم تنوار غراب و از امری کہ ب و وقوع در آن کہ و من الغم  
 و از و ام کہ کرد و نشہ و ادای ان دشوار افتد و بیاہ و وجہ تسمیہ کہ اما اگر حالت و کلام  
 جز کہ از وقایع ان عاجز نباشد ان محال استادہ بہت و بیاہ و وجہ تسمیہ بہت شاید























تمامی صیغین ذکر است که گفته شد و در حدیث سابق و پس چهار گفتن یکبار هر دو که خوانند گفت  
کنند تا نکرده و مقصود این در وقت نوبت نماز است و در اینجا صیغین می و چهار گفتن  
یکبار است چنانکه در محل خود یا بداند الله تعالی **الفصل فی دعایه ای که از آن بعد از نماز است**  
از آن بعد از نماز که صحابه مشهور است ساکن شد و بعد از آن انتقال کرد و بعضی روایت دارد  
از حضرت رسول و از بسیاری از صحابه در وقت وفات آنحضرت صی و سه ساله بود  
و بعضی گفته اند سی ساله است و تا این وقت ای و تا این و لا اهی و لا اهی و لا اهی و لا اهی  
سه ساله گفت گفته شد یا آنحضرت یعنی برید صحابه یا رسول الله ای دعا ای دعا ای دعا ای دعا  
سمیع تر است یعنی قریب تر بود تراست اجابت و قبول او قال جوف فی لیل الاخر  
فرمود عار و نوب شب یا معنی است که تمام وقت از اوقات دعا است و دعا است و قبول  
است در وی دعا و قبول وی الاخر صفت جوف شب یعنی میان شب که در حیات  
آخر باشد که در آن وقت محلات جای که تقصیل آن در باب قیام ایلی نماید و لفظ  
جوف الاخر بر وضع شب هر دو روایت است و نیز چهار است و همچنین قول وی در  
الصلوة المكتوبة و عقب نماز می فرمض طاهر عبارت متصل فرض است و اگر بعد از آن  
باشد باید که همین حکم داشته باشد چنانکه سابقا اشاره کرده و رواه از **عمر بن الخطاب**  
**رضی الله عنه** و سکون قاف بن عام قال امه رسول الله گفت فرمود و ما یغیر هذا علی ایامه  
و سلم ان را قبل الموعودین فی در کل صلوة که بخوانم موعودات را در پس هر نماز و موعود است  
یکبار و او گفته بدین سوره که در اول آن است عاده است میگویند که آن دو سوره که پیش  
خود نیست قبل موعودین و قبل موعودین است و جواب میگویند که کای لفظ می  
بروز تر اطلاق میگفت و بعضی میگویند که در سوره اخلاص تنها یا سوره که فروغ نیز در  
موعودات داشته اند بطریق قلب یا باعتبار آنچه درین دو سوره است از توجیه است  
از آنکه در معنی است عاده است از آنکه بعضی گویند موعودات آیات است که منضم  
است عاده است لفظ او معنی و این دو سوره نیز داخل است بام را و کلمات موعود است  
و در روایتی بالموعودین آمده بلفظ غیر فلما اشکال رواه احمد و ابو داود و الدمشقی  
و البیهقی فی الدعوة الکبری **عنه** پس قال رسول الله علیه و سلم لا ان  
اقدم مع قوم یزکون الله من صلوة العداة حتی تطلع الشمس گفت آنحضرت هرگز  
نشستن من با گروهی که میگویند صلوات بر اعدای من است یا آنحضرت از آنکه  
من ان اعتق اربع سن و لا اجمع اربع سن و نه تراست بسوی من از آنکه

چهار مرد از اولاد اسماعیل و لا اجمع مع قوم یزکون الله من صلوة العداة حتی تطلع الشمس  
اعتق اربع سن و لا اجمع مع قوم یزکون الله من صلوة العداة حتی تطلع الشمس  
افضل است که در اول روز نشستن با اعدای من است یا آنحضرت از آنکه  
در نماز که موعود و محاسن است یا ایشان را با بنده صورت دارد و چنانکه در حدیث هم القوم لایق  
جلیس هم که کتب و دعوات با مینظر و است فریضه یا که حقیقت سر و در او میگویند و بعضی  
شارع است و همچنین هر جا که هست و بعضی علمای اهل بیت قریب بفتح ثلثین و ثلثین ذکر کنند  
چنانکه این عمل که بزرگان موعود است منقسم چهار است و در آن دو موعود و اجتماع بر آن و  
صبر تا بر آمدن غاب و فرو رفتن آن و الله اعلم و تحقیص در اولاد اسماعیل از جهت نرفتن  
و قتل ایشان است رواه ابو داود و **عنه** قال قال رسول الله علیه و سلم من  
صلوة الفجر جماعة کس که نماز را نماز را یکجا است تمام قعد که در آن صبحی تطلع الشمس  
در پیشگاه در حال که یا میگویند یا یقینا اگر نماز را غایب تمام صلی که ثلثین و ثلثین ذکر کنند  
رکعت است و این است و دو اذنه رکعت نیز آمده است و اول وقت وی حکم ظاهر است  
طالع آفتاب است و بعضی همین اشد و در موعودین شان آفتاب مقدار یکساعت و در آن  
نماز آمده است و مشهور در موعودین است که این نماز را ثلثین و ثلثین ذکر کنند و آیات نیز این  
اسم موسوم شده است و اکثر در احادیث اصوله صحتی نام شده و ظاهر است که این موعود  
یکی است در اول وقت نیز و ارتفاع شمس است و از هر وی باشد زوال و در باب صلوة  
صحتی کلام متعلق با تمقام باید دانست الله تعالی ما یغیر هذا علی ایامه و در وقت که از روگات  
که اگر نماز موعود را در اصل اربعه و او می فرمض باشد و جماعت ابر و موعود که در آن دو رکعت  
نقل چنانکه در حدیث است و عمر نقل قال قال رسول الله علیه و سلم گفت پس  
گفت و غیر خدا برای یکدی و میانه در زیادت ابر و ثلثین نام نه موعود است یا هر که در آن  
این اگر چه کیفیت شل آن باشد که اگر چه در حدیث است و لیکن مشایخ است حدیث  
نوبت است که با عین نوبت و این را از باب احقاق ناقص کامل در نماز رواه از **عمر بن الخطاب**  
**رضی الله عنه** الا ان فی بعضهم و قدیم زای برای و از آنکه بعضی بن صیغ از نا عین است  
عازن بعضی معهود است و کوفت است مائة مائة و بعضی بن و ما یز قال گفت صلی بنا امام  
لایق است یا آنحضرت که در نماز یا جماعت ای که ما را یز و گویند کرده میشود ابر و سه کبر را و  
سکون بر و یا نشانه سجده است قال گفت ابر و سه صلیت بود الصلوة مع رسول الله  
صلی الله علیه و سلم که در آن نماز یا یا غیر خدا صلوات بر او علیه و سلم و این نماز را نشانه سجده



که از رویه چنانکه بخواهد و مثل او مثل همه الصلوة تنگ را و است و مثل این ملا حظت گفت که این  
 نمازی که ایشان که از غیر آن نمازی باشد که با کثرت گذارد و چنانکه این ظاهر بود و ما این  
 و در ملا حظت قال و کان ابو بکر و عمر یقومان فی النصف المظلم من لیلة کثرت ابو بکر و عمر  
 ابو بکر و عمر می پشیمانند و در صفت اول از جانب راست آنحضرت و کان رجل قد غلبت علیه  
 الاول من الصلوة و بود مردی که حاضر شده بود و در یافته بود و دیگر او را از نماز یعنی در وقت  
 اول در آمد و بسوق بنود فصلی بنی اسد پس نماز گذارد و تمام کرد و غیر خدا صلوات علیه و سلم  
 عن بنی هاشم و بنی سید سلام داد از جانب راست خود و از جانب چپ بنی راسا یا بنی قریظ  
 اگر چه بنی هاشم و بنی سید هم در وضو و از آنحضرت آنکه جانب چپ می بین بود و در نماز این دو گروه  
 که در جانب راست بود و بعد از آن فصلی که گفتند که در وقت شستن آنحضرت بعد از سلام  
 مانند برکت آن الی و یعنی بعد از سجده ای و بیخود خود را یعنی برکت آنحضرت بجز برکتش من  
 بلطف غایت ما کرد و این نقیض است در عبارت و این برکتش او بجانب چپ خود بود  
 یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مریدست فقام الی اذی او که مواظب الا و  
 من الاصله مردی که حاضر شده بود و در یافته بود که اول را از نماز و فایده این چنانکه در  
 یافت بیکبار اول است که وی بسوق بنود که برای اتمام بر جا شده باشد بیکبار برای گذاردن  
 سنت را نیز بر جا است چنانکه فرمود و شفع در جانی و جنت میکند نماز را با نماز یعنی بر جا است  
 تا در آن گذارد و پس بین محمد و فاطمه علیهما السلام گفت هر دو شش او را و بعضی نسخ  
 بیکبار یعنی هر دو شش او را و فاطمه پس چنانکه پندارم قال ایاس برکتش و من بین فاطمین  
 بهکات اهل الکتاب الا انهم یکن بین صلوة ثم یس برسی که پاک کرد و اندر است اول کتاب  
 که در بین که در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل ایما شحوت و نقل از مکان نماز  
 بیکبار که چنانکه در حدیث ابو هریره آمده است که ای عاصمی ای یکی از شما چون نماز گذارد که  
 بخش رو بیا پس رو بیا و رکنها چنانکه باطل و کلام یا خروج است چنانکه در روایت آمده است  
 از سایب که گفت که هر که ما را رسول خدا که فضل کند نماز را تا آنکه سخن کند تا برون آید و او را  
 ایضا و در باب مذکور بعد الصلوة و دلالت دارد بر آنکه او بعد از فصل ترک کند بعد از نماز باشد  
 یعنی بعد از نماز فرض یا بیکبار که کند یا بجز و در حدیث بعد از آن برتر و چنانکه  
 مذکور بعضی است پس آنحضرت و دلالت کند بر عدم وصل بطوع و بغير جبر یا بغير  
 بعضی دیگر است که در حدیث عالم فرغ البی صلوات علیه و سلم پس بر دست بفرمود  
 چشم خود را فقال پس گفت ای صاحب سبک یا این خطاب برساند تا حاضر بخالد ای حضرت

حق را یعنی بجهت تزاراد صواب بود و اینها هم و صواب که در مقصود تصویب حضرت  
 رضی الله عنهما قال انما ان نسبح فی کل صلوة ثلث و ثلثین و تسبیح ثلث و ثلثین و تسبیح ثلث و ثلثین  
 و ثلثین نماز در کل ثلثین من الاصله امر کرده اند و حضرت رسول که تسبیح کند در پس هر  
 نمازی سی و سه بار و هر یک سی و سه بار و تسبیح را سی و چهار بار پس او در هر دو در خواب  
 از قبل انصاری یعنی امان مدور از غرضه در خواب در حدیث آمده است که رو بیا و صلی  
 ملک الرواست کمی نماید و در او و یادی غیر صالح از شیطانست فقیل له انکم رسول الله  
 پس گفته شد هر ان انصاری را یعنی گفت او را ان ترش شده در خواب ایما امر کرده است  
 شیارا بغير خدا صلوات علیه و سلم ان تسبیح فی کل صلوة که اگر که تسبیح کند در پس نماز  
 چندین بار گفتند بیکبار تسبیح کرد و از جهت اختصار مایه تسبیح را نام کرد که تسبیح تریه و تسبیح  
 اعلی که با سجده و تعالی قال الا انصاری فی ما روى عنک گفت انصاری ان کلمات را است و  
 تسبیح را یعنی هر سه و جعلوا ما جهبا التسلیم و یکر و اندر ان کلمات لا اله الا الله را یعنی  
 نیست چنانکه تا بعد از حد تمام شود فلما اصبح خدا صلوات علیه و سلم پس هرگاه که تسبیح کرد ان انصاری  
 اذ وقت ما و در تسبیح خدا صلوات علیه و سلم و تسبیح خدا صلوات علیه و سلم پس چون رو بیا و تسبیح است  
 کنند آنچه که از آن گذشت است و این تقریر آنحضرت یکی از وجوه این فکرت و آنحضرت  
 تقریر دیگر در حجت نیست فافهم رواه احمد و التی فی و الدلای **ن** علی رضی الله عنه قال  
 سمعت رسول الله صلوات علیه و سلم یقول اعود و فی المبرور است از علی رضی الله عنه  
 گفت شنیدم آنحضرت که میگفت هر که این مبرور من قراة الکرسی فی کل صلوة  
 کسی که بخواند الکرسی را در پس هر نماز که بخواند و دخول الجنة الا اللوة باز میبارد  
 او را از در آمدن بهشت مکر موت این عبارت از مشکل میدارند زیرا که موت مانع از  
 دخول جنت نیست زیرا که در بین عالم بای بند است و جواب میگوید که مانع از دخول  
 جنت نیست بلکه موصل است بان و ظاهر این می نماید که کونیا الایجابات چه حیات مانع  
 دخول جنت است زیرا که در بین عالم بای بند است و جواب میگوید که مانع از دخول جنت  
 معلوم وجود موت و بودن او در دخول جنت است زیرا که در بین عالم بای بند است  
 و جواب میگوید که مانع از دخول جنت معلوم وجود موت و بودن او در دخول جنت  
 حیات موصل است اگر وجود موت و شرطت می بیند و بالفعل در بهشت جای می  
 بنود یا بخت در دخول جنت تا قبل قیامت راه یافت و طبیعت که موت مانع از دخول  
 جهان تا قیامت الکرسی و دخول جنت چون مستحق گردد و مستغنی گردد و حاصل گردد و دخول



جنت و بعضی گویند از امت بودن نیده است در قریش ازبث و چون مبعوث شد  
و آید در بشت بلا خوف و من قرآنین یا خد میجو و بر کجوا انکری را بکجا  
که میگوید خوابگاه خود را بر آمد علی دارد در جاده و اولی در راه حولا من کرد انوارا  
خدا تعالی بر سر ای او و برای همسایه او و اولی چند سالها کرد و اندوه او البقی فی  
الایمان و قال پسنداده صیغف بد اگر صاحب السفر السعادت جبه اول انی حث را که  
من قرآن انکری را میخواند دخول الجنة الموت از برای او رده و در روایتی فل  
امد احد از بزرگان هم کرده و گفت انی حث را جماعتی دیگر بر نیانی نزوایت کرده اند مثل ط  
و رویا و در قطعی و ایمان و غیر ایشان و بعضی از خطا میگویند صحیح است و این  
عجزی در موضوعه ذکر کرده و حفاظ را بر این جوی است طعن کرده اند و جز آن را  
که این لفظ آمده من قرآن انکری فی و بکل الصلوة المکتوبه کان فی ذلک من الصلوة  
الاحقری و گفت انی حث را جماعتی از برای او رایت کرده اند انی حث را جماعتی است و جابر بن عبد  
و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و بعضی از شعبه ابو امامه و اختلاط طرق و قد و حیث  
حرف دال است بلکه انی حث را صحیح است و موضوع نیست انی و فضیلت  
از انکری چه بود بعد از نماز خواندن و چه بر آن خواندن بسیار است و الله اعلم  
عبدالرحمن بن عوف یقین صحیح و سکون فون اشرفی شای دریافت جا نیست و اسلام را  
و اسلام آورد در زمان انی حث اما بلا زست فریب وی رند و انهم کرده صحبت معاذ  
بن جبل را در بین ما وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او اصحت است و قول اول  
صحیح است روایت میکند از قده با صحابه و بود اشد شام که این از شام بروی نقتد  
کرد و بود او را حالت زده رفیق سزدان و بعضی عن ابی روایت میکنند عبدالرحمن بن عوف  
از یغیر علی ابی عبد و سلم قال من قال قبل ان یفرق و یبی بجله کسی که بگوید پیش از آنکه بگوید  
از نماز و اگر و انداز برای خود را بفران و صفی را با خد در شام من نشیند من صلو للمغرب و  
الصبح از نماز شام و یا ما ولا الا الله و صوره لا شریک له الملك الطمیده و فی و هو علی کل  
شیء قهر و قهره و در بعضی روایات چه انی حثی و نیست و مبارکت و بکل و اعد و عتره  
صانه و حث من عتره نواش می شود بر انکس را بهر کی ان کلمات دو یکی و محو کرده میشود  
مرا و او بروی و رقع و عتره رجا و کرده اند و خود را و او را بهر و کانت عتره من کل که و باشد  
هر کی این کلمات امان و یا از هر امر ناخوشی و هر کسی الشیطان الرجیم از شیطان سنگ کرده  
ند و لم یحل لک و در روایتی لم یمنع ان بدو و روایت است و فی بعض روایات که

و اما گفته اند او را نیکو کرد و بی بینی خوفی نور و مستغفرا با عفو و مغفرت کرده و الا انک  
که اگر کسی بخواند سنت اکی عفو و مغفرت بدان نفلن یکدیگر دوکان من افضل الناس عملا  
گویند این کلمات از غایتترین و زیاده ترین مردم از وی عمل الارجاء افضل مردمی که زیاده و کما  
شود و او بقول افضل ما قال بگوید فضل روزی زیاده تر از آنچه گفته است انکس را و او همه  
روایت کرده انی حث را احمد و روی از روی خود و **باب** درانی قول انکس و روایت کرده  
ترندی مانند این معنی در معنی صحیح و در لفظ معانی با قول و فی الا انکس و لم یکر صلو للمغرب  
و لا یکره انی و ذکر کرد و ترندی نماز مغرب را و نه لفظ بده انی و ذکر کرد و ترندی نماز مغرب و لفظ  
بده انی و او قال و گفت ترندی نماز صبح حسن صحیح عرب **باب** عربین انی حث را معنی انی حث  
ان ابی حث است بقا قبل انی حث است علی و سلم فرستاد و شکری را بحاجت میگوید  
مشهور است از هزار و هجده و اصل زبان بدن را گویند فغنوا اغنا بکثیره پس آوردند  
ما لها بسیار را و امر عوار حق و مشتاق که در نماز نشستن را از ان عرب فقال رجل سلم لم  
یکرخ پس گفت بروی از کبر و نیا به بود همراه ما بیکبار ما را با بعضی اسرع رجوع و لا  
افضل غنیمه من هذا لثبت فرمود ما شکر اگر کتاب تر باشد بر کشتن وی از یک و نه فاشنور  
زیاده نیست و این شکر که روز و گشت بسیار و او در غنیمت فقال ابی حث علی  
و سلم الا و لکن علی قوم افضل غنیمه و اسرع رجوع پس گفت یغیر علی ابی حث و سلم یا راه نیم  
شاکر بروی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع از روی رجعت قوما شهاد و صلوة  
بعضی هم جل و آید که من استی طاعت النفس بنوامین قوم قوی را که حاضر شد نماز را و  
او را بیشتر شد و حالتی که در یک کتاب را که آید اایاب فاولیک اسرع رجوع و افضل غنیمه  
پس ان جماعتی اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یک غنیمت  
نواب حاصل که در نماز و عدد و جبر و من است رواه از روی و قال یذا حث عرب  
الی حیدر الاری و هو صیغف فی انی حث بخاری گفته که ی منکر انی حث است و این معنی  
گفته که حث و ی حث نیست و من ی گفته که ی تقدیر نیست **باب** انی حث و من اعلم  
**و کما** **باب** در ذکر احادیث و او در و عملهای که نیست کردن در نماز و در بعضی منج ما  
برای نماز زیاده کرده و بعضی عملهای که سبب است کردن ان در نماز زیاده که بعضی اعمال است که  
خاصه میگردد ان نماز را و بعضی سبب و تقصیر ان نگردد است در کتب قد و علی کتب نیست  
با تعاقب لیکن اختلاف در تقصیر عمل کثیر بعضی میگویند که اگر یکدست توان کرد غلیل  
و اگر بخواند ان احتیاج بر دوست اند که در و ادانت که شان ان که عمل و جبران عادت در ان



استعمال دوست چنانکه در این بین و در پیشین و از این پس و در این میان و در این وقت این  
علماء را فرمودند که هر کس که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و کلاه بر نهاده و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
از او و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
بعضی است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
که اگر مردی است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
صف اول و امام می باشد و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
نیکو و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
باز اینها و فاسد می شود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
در حاشیه یعنی معانی ظهیری نوشته است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
اگر کاتب سیر رود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
سعدی است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
عقله و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
مردم نظریاتی خود را در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
در نظریاتی ایشان یعنی برتر از آنکه در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و انظار به اینست که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و بعضی این و بعضی این و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
وقت تعجب و استعمال است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
که اینها و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
خود از جهت زیاده و کمبود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
دیدم من ایشان را که خوش میگردانند و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
که بر من میفرستند و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
بر من و خوشتر از آنکه در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
مگر در بعضی از اینها و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
میفرستد و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و معانی پس در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که

هم تعجب کند و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
ولا شکی پس در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و بر سر ایشان آمدن کس را بجهت خوار داشت و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
ترتیب فرات و قال فرمود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
کرد و اندک از این و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
سخنی است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
اگر از یکی که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
بشخصی است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
اگر او را و فاسد می شود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
فی السج و انکسر و فزاة القرآن است که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
اویان است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
او کمال است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و افاده میکند و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
از راه کفایت و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
شده است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
کون من و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و اینها و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
بعضی است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
برای نفس خود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
عاطس چه بود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
یا رسول الله و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
و تحقیق آورده است و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
از خود ایشان را که در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
از او و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
سکود و در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که  
الکتابت یا در این میان و در این وقت این علماء را فرمودند که هر کس که







ابن علی علیه السلام عن انقضاء الصلوة یعنی که آنحضرت از خضر بنفوس و سکون صادر و  
نماز متعلق علیه و در اکثر روایات نمی عن الاختصار و در وانی نمی ان یصلی الخضر و در  
مخفف او خضر و لغت میان مردم عام تنبیه و تفسیر کرده اند خضر و اختصار را بهمان  
بر تنبیه و در حدیث آمده اختصار در جهت اهل بیت و انکال یکدیگر اهل بیت نیست  
و جواب میدهند که در اینست که از طول قیام در توقف قب کند استراحت است که اختصار  
بعضی گویند که این فعل بهود است و مراد به اهل بیت را داشته و در روایت آمده است که این  
نماز در دست خود را حاضر و در وقتی که خدا در زمین در سید او را معیت من و بعضی تفسیر  
کرده اند اختصار سوره و تمام بخوانند و ان مکروه است یا اختصار را یا است سجد کند یا رک  
ای سجد که بان قرآن رسیده است تا سجد کند و یا اختصار نماز که تا می و کوتاهی قیام  
رکوع و سجود و این معنی از محتملات لفظ است در روایتی که لفظ اختصار واقع شده است  
و تفسیری که مشهور است از صحابه و سلف همان اولست و عن عائشه رضی الله عنها  
قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة از تکلیف من  
بجیب و در است نماز فقال بیس گفت آنحضرت هو اختلاس سلسله الشیطان من صلوة العبد  
متعلق علیه الالتفات ربوده است که از آنکه شیطان از نماز بده یعنی میگرد و برایش  
از نماز بده بکمال از او باید است الالتفات که میگرد و است که بگردن خود را تا برون  
از نماز بده بجهت قلب و اگر کسی بگرداند تا نماز بده بجهت قلب بر آید فاسد میگردد نماز را یا  
بکوشه چشم که بپوشد که از آنکه حفظ گویند منفس است و مکروه اما باید که از آنکه  
و عادت نکرد اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم حدیثی روایت کرده اند که می ملاحظه میکرد  
بکوشه چشم و احوال مقتدیان می نگریست و لیکن در محبت این حدیث من است که  
از امام احمد رسیده گفت بعضی از اهل بیت روایت میکنند با سواد کثیر صلی الله علیه  
سلم ملاحظه التفات میکردند امام احمد روی آنکه عظیم کرده و روی او متغیر شد و بد  
او در ارتعاش واریع و گفت این حدیث را انس و صحیح نیست و عن ابی هريرة قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم لئن اقام عن رفعه ابصارهم عند الدعاء في الصلوة  
الى السماء و الله ليدركهم ما يشاءون و هم لا يدرون ان الله لا ينظر في خلقه الا من خضع له  
و نماز بسوی آسمان اولی خضع ابصارهم با آنکه ربوده شود میان می آتش یعنی بزماید  
از برداشتن بصیرت و از بزماید ربوده میشود بصیرت و روایت کرده شده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم رسیده است در نماز بزماید بسوی آسمان و چه نماز شد طول حق بشا

قوله لا یزین لهم و صلواتهم خاشعون نیست که سجد و در اسلام و عن ابن عباس قال رأيت  
النبی صلی الله علیه و سلم یوم الناس و انما استقبلت ابی العباس علی ما تلت گفت ابو قحاده  
دم من من آنحضرت را که است یکدم دم را و حال گفتم ما روایت ابی العباس و اما آنحضرت  
میسود و روح زیب یکی از آنکه مطهرات حضرت بود و این اما در نماز زیب بود که بعضی  
نماز آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشاند و نماز میکرد و در کعب  
پس چون رکوع میکرد و سجده ان طفل بر زمین می نهاد و نماز کو آن طفل بر زمین افتاده می  
بود فادار عن ابن السجود و عاده و چون رسیده است سر از رکوع سجود و بار بر میبشت بر کتف  
اینجی کسی را توهم میشود که این بر داشتن آنحضرت صلی الله علیه و سلم را امر او را و انرا بر زمین  
و نماز داشت فعل کن بود که قلیل هم باشد لا بد که بود و پس خطای میگوید که در داشت انما  
لنفسه و لغیر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود که وی بجهت نیات الفت که آنحضرت در غیر  
حالت نماز داشت در نماز او چه متعلق میشد و وقت رکوع از کتف خریف بر زمین می  
افتاد و آنحضرت او را از خود دور میکرد پس بر داشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نیست انما  
با آنحضرت در صورت فعل بجا است پس عادت نیست که گویند این فعل کن بود و فعل کن نیست  
بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفت اند که این غایت از شوع آنحضرت بود که بر میبشت  
که میگرد و موجب شغل بر میبشت از شغل رفع و اختلاف کرده اند که این نماز فرض  
بود یا نقل و ظاهر از قول ابو یوم الناس است که در نماز فرض بود و نیز روایتی آمده است که  
در نماز ظاهر یا معبر بود و بعضی گویند که نماز نقل بود اما نماز نقل بجماعت میگردد و در ظاهر  
هو الاول و الله اعلم متعلق علیه و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله  
احکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع ثياب بهر هو استطاع است و ثواب و خطاست و هم  
از وی ثواب می ایض هم ننگ و نفع هم و بعضی گفته اند و آن شخص است که بکشد یا زوی و من  
و سب وی استلا معده و کدورت حواس و نقل بدن و سستی او و سب و کسل و نوبت  
و الله الشب کرده اند از آنکه شیطان و فرموده که او ثواب من الشیطان میگرد و چون فارغ  
بکی از نماز نماز بیکد کند و باز او را نماز آنکه توان و طریق در بین دستان است که فرام  
در لباس او بکشد و لب زین خود را بدندان پانهد و دست چپ بر دانه در وانی قلم  
قادر باشد حفظ نماید پس بگوید بنده دانه خود را فان الشیطان یصل مدبر که شیطان می آید  
یعنی در بین وی رواه مسلم و فی رواية الجندی و عن ابن عباس قال ان الشیطان یصل  
الصلوة فلیکظم ما استطاع و لا یصلها و لکوبه بالان یصلی است در وقت نماز و توهم



















گفت اصلی انظر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عیاری بودم من که میگذارم بنشینم را  
با کفایت فاته فیمنه من بعضی پس میگویم شستی را از کنگ دریا بشو و کفی با سر و گرد  
گرفت من اصغرها یعنی سجده علیها بنیادم زینت در جالی که سجده میکنم بر آن سجده  
بجز میگویم این فعل را از سجده سختی را اینجا معلوم میشود که انقدر فعل عفو است و در  
نماز و کثیر هم نیست زیرا که میگوید از کبر قیاس است و او را بگوید و در وی الهی است  
**و غیر** این در آن حال که رسول الله علیه گفت ابو الدرداء اینست که حضرت در حال نماز  
میگفت ختمها بگوید بار خدای این عمر من خطایب یعنی اندر عتبات اصابت عتبات یعنی عتبات  
منعتم که نماز و با نادی فی الدنیا الا ان امر المؤمنین علی و محسوب من صلی غلظ  
علیه الصلوة پس بنشینم آنحضرت را کنی آید عفو با درنگ بنام سجده که از تو غفر  
قال العنک بجهنم است که گفت آنحضرت گفت یکم ترا لعنت خداوند و بیطدیه که از بنیاد  
شمارا بگفت این قول را و فراموش کرد که آنحضرت گفت است و کویا که سجده را غلظت  
الصلوة بنیالمسبحک تقول قبل ذلك تحقیق شنیدم ترا که گفتی در نماز سجده را که نشنیدم  
از ابنس و لکن بیطدیه یک دویم ترا که فرمودی دست خود را از عتبات عتبات  
من ترا گفت آنحضرت که من خدا را که ایست است او را شعار از نشنیدن در علاج  
شمار و خشنش بجهنم و حتی با کبر از نماز و زید در وی فعلت پس گفت عفو با بنیاد  
نکست مرا که ترا گفت لعنت العنک لعنته الله انما لعنت یکم ترا لعنت خدا که ترا  
و کامل است قدامت عزت پس زودت و دو شد ثلث مرآت این کلام بر منم بر کفر و لعنت  
کردم ترا در آن قدر بنظر خود است که بر منم و او در بعضی نسخ ان اخذه و الصلوة لا عوفه احتیاج  
سلمان لا یصح مؤلفا لعین بولان اهل الدنیا سجده اسو که اگر بنیاد دعا را در یک سلیما  
است که بنیاد من و اختصاص و او متصرف در ایشان کرده هرگز هیچ میگردان شیطان نیست  
خدا که بازی میگرداند بوی خزان اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید  
گرفت ولیکن در آن حدیث من الهی واقع شده و در جای ایست میگویند بقره و  
تشریحی که سلمان علیه السلام را بود بر من بوی بود بر ایست و جواب میگویند که چون ایست  
بصورت من منخل گشت و ظاهر شد که سلمان را نیز بوی تصرف باشد چنانکه در حدیث  
گفت که مراد با ایست اینجا شیطان اوم نمیباید من است و ایست محمول بر معنی لغویت  
از ایست یعنی نویسی از زینت حق رواد مسلم **و غیر** این است که ایست ان عبد الله بن عمر علیه  
رجل و هو یصلی و ابنت از نافع مولا ابن عمر گرفت بر روی و حال اگر افرید نماز میگذارد

فصل فی سبب سلام کردن بر من مردود از اجل کلاما پس جواب داد از سلام این مرد  
بکلام چنانکه گفتا شست خیمه ای که عبد الله بن عمر فقال لبس رکعت این مرد بوسی ای نماز  
پس گفت نماز را سلام علیکم و هو یصلی فلا ینکله بلیشده و حتی که سلام کرده شود  
بر یکی از شما و ان نماز میگذارد پس باید که جواب سلام وی بکلام درجده باید که انشاء  
کند برست چنانکه سابقا گذشت رواد مالک **ابن السمو** در بعضی نسخ ابی السمو  
ابن السمو در بعضی نسخ ابی السمو و سید و سیدان و غفلت و بجزی و اهل آنجا  
گردد و در وقت اول کثرت بگوید باید که در وقت که سید و سیدان بر رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم را قول در آنجا متعلق باخبار و املای باشد چنانکه در وقت در احداث اختیانت  
و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث دین با حار شده پس حار نیست  
از قابل شدن بیان و خبری هم لازم نمی آید بلکه منضم است و تحقیق از جمله  
اتمام لغت است و احوال بن ایشان است با شرف اقتدا و انبیا و سنت منزه شوند  
چنانکه فرموده است اما لیس الا ان و اگر وجود است بقول امر او نیز نمیشد چنانکه شایسته  
بر سبب و در نماز واجب است بر وی سجده اما وقوع سبب از آنحضرت در عتبات فعل سجده  
مستلزم و منضم حصول غرت اقتدا است قافم و باید فیه قوع سید و سیدان که  
اگر که مقام است لا بد از تدریج اشغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول اند  
او را که ان قاض است **الفصل الاوّل** ابی هرره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان  
احکم اوزام یصلی جاء الشیطان بدیسی که یکی از شما چون ایست که نماز کردی آمد او را  
شیطان عیسی علیه السلام میبوشد شیطان کار و خلا میگوید در رنگ و تشبیه می افکند او را و ایست  
بیشتر لازم و سکون با بوشید که در کس و بر این سخن نایک و بد و شنی و ایست بخیف و تشبیه  
روایت است و تشبیه و تشبیه و تشبیه است حتی لایدری که مصلی نا اکر می باید که بجهنم  
گذاشته است فاذا وجدناک احکم تشبیه پس و هو جالس و چون بایان ایست جنگ را یکی  
از شما پس باید که سجده کند و سجده و حال اگر وی است است متفق علیه و اگر ان صوت  
شک است و فرق میان شک و سهو است که در سهو جزم یک یک ثابت و در شک نه و دارد  
است یا گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرگز در شک نیفتد و از من نبود ان از شیطان  
اما و سید و سیدان افاده بقوله و استراق و لوجو بعالم که هر که شک نیز سهو است و در جواب سجده  
و حکم تفصیل در حدیث ابنه **یا مدینه** عطاء بن یسار باقی نقل مشهور است و اگر که در نماز  
موقوف بر وی ایست **یا مدینه** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انکبذت



فی صلوة چون تکبیر از شانه نماز خود غلام بر یک مصلی پس در نماز که چند رکعت گذارده است  
 نماز او را چهار بار چنانکه طایفه از آنکس پس بایک رکعت از آنکس را یعنی آن رکعت را که تکبیر  
 و پس از آن نماز است و بایک رکعت از آنکس پس در نماز که چند رکعت گذارده است  
 چنانکه در صورت تکبیر چهار بار بر سر بنام خود قرار دهد و هر یک سجده بخیزد و بایک سجده کند  
 سجد و چنانکه سجده سهو باشد قبل از آنکه تکبیر از آنکس سلام دهد و در روایت بخاری این قیاس  
 نیست و از این است اختلاف این دو روایت سجده سهو پیش از سلام چنانکه تفصیل در شرح شد  
 و یک یاران که بعد از آن نماز سجده بین میان میفرماید بگوید خود را که آن مصلی پس از آن  
 مصلی که گذارده است چنانکه رکعت را یعنی تکبیر کرد و در سجده چهار بار بنام خود بر سر و در روایت چهار  
 رکعت دیگر که در سجده رکعت شد شش رکعت در صلوة تنفیص میان نمازین چنانکه رکعت اندر مصلی را  
 نماز او را یعنی باین چهار رکعت تمام شد که تا در سجده الشیطان میبایست این سجده بخوار گردانند و  
 پس بر یک مالدن شیطان را یعنی اگر برین قدر اول بود ولیکن فایده بجهتین در سجده شش  
 که بخیر است در تکبیر از نماز و از عبادت باز دارد مصلی بر سر سجده که در عبادت افزوده  
 مسلم روایت کرد از حضرت مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری رواه مالک بن عطاء مسلم  
 در روایت که مالک از عطاء بن یسار بطریق ارسال مکرر از ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم  
 شد و روایت شفعها باین السی بنی و در روایت مالک کلمه شفعن در صلوة در روایت  
 مسلم مذکور شد و چنین واقع شد شفعها باین السی بنی یعنی شفع میکرد اندر مصلی آن سجده  
 رکعت را باین دو سجده چنانکه معلوم شد و چنانکه ظاهر از این است که در صورت تکبیر  
 تا بر اقل نمیکرد یعنی است در عمل چنانکه بعضی غالب مصلی نمیکند و در جمیع این است  
 گویند که در بعضی از اهل علوم در صورت تکبیر عاده کند نماز او امام ابو حنیفه میگوید که تکبیر  
 اول بار بود یعنی تکبیر کردن عاده او نموده است چنانکه بعد از سجده اگر غلبه بر جانب و احد  
 واقع نشود و قال رسول الله علیه و سلم ان تکبیر احدکم فلیس بالصواب و لیتم علیما  
 ان یخیر و ان یخیر فی شریع نقایه و در جامع الاصول از حضرت شافعی مذکور شد که در سجده مصلی  
 امام محمد موطا و خود گفته که اگر در جانب غلبه بر جانب بسیار آمده است و اگر چنین کرده  
 نشود پس بخت از سهو و تکبیر متعذر کرده و عاده در صورت تکبیر و غلبه بر جانب  
 عظیم است انشی گفت نموده شفعها باین السی بنی و در روایت مالک بن عطاء مسلم  
 حدیث الله الاول اذا تکبیر احدکم قلت انت او کما قال دوم من تکبیر فی صلوة فلیس بالصواب  
 بیوم ان یخیر و درین باب که مذکور است که حکم است بنا نهادن بریقین پس جمع کرد

ابو حنیفه میان پرس حدیث بجمعی از اهل بیرون نمیکند اول بار در نماز بیست و پنج رکعتی  
 فاما در بیست و پنج رکعتی و این حال جامعیت و نهایت تحقیق است در مطلب این امام عظیم  
 اکرم یعنی ابو حنیفه و امام محمد بن سعد و ان رسول الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم  
 تمسار و است از این مسعود که انکسرت گذارد نماز ظهر را چنانکه رکعت فقیل از پس گفته شد  
 هر رکعت از این فی الصلوة ایایه کرده شد و نماز چهار رکعت بود و پنج رکعت فقال ما ذاک  
 پس گفت انکسرت چیست این پرسیدان شما و برای پرسید میگوید از چهار رکعت گذارده  
 قالوا اصابت تمسار گفته گذارد و پنج رکعت مسجد چنانکه بعد از سلام پس سجده کرد و سجده  
 بعد از سلام و ان فی رواية قال در روایتی آمده است که فرموده اما انما یخیر شکست که برای  
 ماند شما را فاذا التبت قدر و بیست چون فراموش کنم من یاد دهم و او اذا التبت  
 کامیون فراموش میکنم چنانکه فراموش میکند فاذا التبت احدکم فی صلوة فلیس بالصواب پس  
 چون تکبیر از شانه نماز خود بر سر بایک رکعتی طلب کند مصلی را غالب مصلی غلبه  
 پس بایک نماز که در جانب غلبه بر جانب است و در آنست یعنی اگر چنانکه فایده بجهتین در سجده شش  
 و تمام کند و شافعی چون قابل نیست چنانکه در روایت موطا و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 گذاردن در تنفیص است اگر سهو گذارد عاده و در غایت برای رکعت خامه و اگر سهو  
 گذارد رکعت فرس او و نمیکند بوی که است ساده و سهو است که سجده کند برای سوا سلام  
 و نماز هر یک و لا اله الا الله در بر آنکه انکسرت مصلی الله علیه و سلم نمیکند و ساده و انکسار که  
 بسجده برای سهو چنانکه در حدیث شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است  
**و عن ابن یزید** عن ابی هریرة قال صلی الله علیه و سلم ان من برک از شافعی  
 تا بعین است و احوال او در موضع دیگر نوشته شده است روایت میکند از ابی هریرة  
 که گفت گذارد نماز بیست و پنج رکعتی و مسلم یعنی امامت کرد احدی صلوة العشاء بکی از دو نماز  
 را که نماز ظهر باشد و عشاء از زوال افق تا غروب را گویند قال ابن یزید قد سماه ابو هریرة  
 و کما یأتی انکسرت این پرسیدان شما و برای پرسید میگوید از چهار رکعت گذارده  
 و من یخیر یا رکعت پس گفت انکسرت نماز و رکعت نماز ظهر سلام داد و بعضی  
 سهو کرد و بخت برای رکعت بیوم فقال لا خیر و مع و منه فی المسجید پس التبت  
 بسوی هر یک بر عرض نهادند بود و درسی و در بعضی از شافعی شکست فقط فی السجده  
 نیست و لیکن در نماز هر یک فاما چنانکه علیها پس بایک رکعت خواب که عقیبان باین صفت  
 گویند انکسرت شکست است و وضع بدیهه یعنی علی السری و نهاد دست است خود را بر دست



























زیرا که این داخل تر از این اوقات است و این حکایت مشهور است چنانکه باید و همچنین  
 جایز است صلوة کسوف و کسوف بعد از وضوء رکعتین بعد از وضوء رکعتین اگر لم یطوأت  
 و سجود تلاوت خوانده شود و در این اوقات نیز اگر است نزد ما شایسته تمام از شد  
 امکان از وضوء فنی و در کمال حق اوست در هر جمیع وقت استواجایز است و در هر جمیع  
 نیز جایز است در اوقات و در تمام ایام جایز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در  
 وقت استوا و طلوع از روی دور و اینست و امام مالک گفت در زیارت من اهل فضل  
 که اگر اجماعاً و کوشش میکردند و میگذاشتند نماز در نصف النهار و منبأ الیه حیضه  
 زیرا که چون صبح محرم جمع گردد در جمیع محرم است و الله اعلم **الفصل الاول فی اربع**  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تجزئ الصلوة فی ظل الشمس و لا بعد غروبها  
 کما طلب نکره وقت نماز یکی از شایسته میگذاشتند نماز در اوقات غروب و بایک نکره نماز در وقت  
 نشستن یا غروب یا فجر یا صبح یعنی و آخری یعنی آنچه لایق تر و از تر و مراد اینی مطلق  
 معنی طلب و قصد است و معنی اصل نیز معنی و منقول است چه هر وقت و حتی میگذاشتند  
 نماز از نماز اول وقت و لایق تر نیست و میگویند و از این گفت ما را شایسته است سجده و قضا نماز  
 قصد بر این اوقات جایز بود و اگر اتفاق بود جایز است و میگویند معصود از صحت نمی آید  
 صلوة است در این اوقات مطلق و فی رواية قال قد رآه ایما جلیس است و این عبارت  
 آمده است که گفت بخفرت اذا طلع حاجب الشمس چون آید آبروی آفتاب هر وقت  
 طلوع است که چون کوشد آفتاب بر آید یا بر روی باشد و در قافوس گفته که حاجب شمس  
 تا بعد از آن و در صراح گفته که حاجب شمس که آنها وی قدوة الصلوة پس ترک نمایند نماز و اگر گذشت  
 از اوقات نیز اگر گذشت و در این تمام قرص آفتاب مقدار یک نمره هرگز بهتر باشد چنانکه گذشت  
 باین و آفتاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و آید اگر گذشت از اوقات صلوة الصلوة  
 عقب پس ترک نمایند نماز اما اگر فرو نشیند تمام قرص وی و لا تحسب صلوة کما طلوع الشمس و لا غروبها  
 و اگر آید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و در غروب اول را و غروب ثانیه یا مستفاد کرد  
 نماز خود طلوع و غروب را معصود نیست که اگر آید نماز در وقت طلوع و غروب طلوع  
 بر فرق الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان فرج این عبارت در  
 مواجبت گذشت و ذکر غروب نکردید گفتا و اختصار است متفق علیه **فصل** عقبرین عامه قال  
 ثبت ما عاين رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی بآن لفظ یعنی سر ساعت و در هر  
 بود که بخفرت بازید نیست مگر اگر نکره نماز در آن ساعت او فیر و غیره و نماز که در آن وقت

ساعت مردی می خورد از آن نکره نماز در آن ساعت و لا دخیل کردن نماز چنانچه است و الله  
 و در آن کردن مردی را و نهادن ایشان در قدرین اوقات معنی عزیمت با جمیع کذا قال  
 ان ساعت که امام است طلوع الشمس یا غروب یکی هنگام اول را و در آن آفتاب نیز معنی  
 تا پس آفتاب و تا بر آمدن وی یا غروب یا اگر بگذرد مقدار یک نمره بقوم فایم  
 انظر و دوم هنگام است آن تا باده شوند و نیم و در هر دو زمان بسیار است با آفتاب حتی مثل  
 الشمس تا اگر گذشت و در آن آفتاب یعنی وقت زوال و منبأ الشمس لغروب  
 حتی غروب هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب یا تمام غروب کند و در هر دو راه مسلم  
**فصل** الیه سید مخیری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صلوة بعد الصبح حتی یطلع  
 الشمس نیست نماز با ماذن اگر گذشت و آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس نیست نماز  
 بعد از نماز یک نمره اگر فرو رود آفتاب و در وقت صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز در وقت یک نمره  
 در حرام متفق علیه **فصل** غروب غروب غروب است و در وقت احوال شریف وی و در وقت  
 ابتداء اسلام وی در مواضع نوشته است قال قدم النبی المذنب قدوم آورد و کفرت  
 در نماز قیامت المذنب قد قتل اجزء من الصلوة پس قدوم آورد من نیز پس در امام  
 بر کفرت پس گفت چه در نماز یعنی از وقت آن دلیل جواب فقال پس گفت کفرت  
 صلوة الصبح که از نماز با ماذن اگر گذشت و آفتاب طلوع الشمس حتی ترفع یا از  
 ای از نماز یک نمره که طلوع کند آفتاب تا اگر گذشت و در وقت بقیه نماز است از اوقات  
 چون شخصی بایز یا زجر بی با وجود در آن میگوید فقرت بهتر و اگر نماز است از آن می  
 گویند فقرت لی امر ایچین است استعمال عرب فاتها طلوع بین طلوع بین غروب الشیطان  
 زیرا که آفتاب طلوع میکند و وقتی طلوع میکند میان دو قرن شیطان و چون تا در سجده  
 الکفرا و درین هنگام سجده میکند آفتاب را که قرآن تم عمل بعد از آن که از نماز فضل هر چه خواهد  
 فان الصلوة مشهوده زیرا که نماز در وقت با مطلق حاضر میشوند و اگر نماز که با کواهی می  
 مان برای وصل و قول و محصوره یعنی اول نیک و دیگر است و در رواهی مشهوده  
 امر یعنی حاضر میشود و اگر نماز که می نویسند در تاجرا اعمال امر مشهوده ملاکیم از نماز که است  
 حتی یستقل الظل تا آنکه میشود سایه و نیز و کلا نیده باشد درین و بر سر وقت را چنانکه  
 در وقت استوا می باشد و اشتغال یعنی از ارتفاع نماز یعنی بلند باشد سایه بر سر و  
 بر زمین نمی افتاد و در بعضی روایات حتی یستقل الظل بالظل یعنی بر روی جدار است  
 یا کجول بر قلب است و ثمره عن الصلوة ماری از نماز فان یستدرجهم من جسدی











































اصد صغیر اند قوی کسب می پسند در صفوف تا اگر کس می آنگذای این را از غلبه قوی  
و فضل است خود و بر وجه نماند بیشتر نمیدانم و مبارزه نماید در طلب علم و معرفت و انکس  
و قضا و محالات و افکار کینه درین باب پس که با وجود مرئوسات و غفران و غنای  
تقدم و مانا خرد کوی مبالغه می کند و طلب این بان تقدم و نیاز مرئوسین است  
که این عین کند فعل الکتم بخون اصد فاجع و میگوید که کمال شود بدین تکمیل  
دیگران میکنند و دیگران کس از شما باین متابعت کند و قطعش متابعت شما کند  
و هر که در احوال از مرتبه قرب و وصول **قوله** زلف از آن معذوری و در که و این در که بود  
گشت شود **قوله** هر قدر توان که فقیر بکند **قوله** ازین که چنان کنی دست و پای بزن  
نیان کنی **قوله** و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است ولیکن بعضی بخندان از آن آید  
انصوف و در نه و آن نیز در طلب قرب و محال است ولیکن مخصوص نیست آن  
روا **مسلم** **قوله** جابر بن عمر جابر جرح علیه رسول الله گفت جابر بن عمر صحابه عامری و  
ابن اخت بعد بن ابی و خاص است بر و آن آمد بر او بفرموده صل علیه و سلم **قوله** تا جاعلا  
بس و بعد ما حلقه نشسته بر چنگس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلقی که بر جامع حلقه  
بفتح حاء سکون لام مثل دره و بیضه مفت شمر این است و بعضی گفته بفتح حاء  
مثل غزوه و حلقه بفتح لام نیز آمده جمع وی و حلق بفتح خاء بعضی از علما گفت از آنکه  
فقال مالی الله یمن صبت مرا که می بینم شما حلقه حلقه نشسته **قوله** ایضا در بیان و نشانی  
برین حالت علامت تفرق قلوب و اختلاف و بیانیت آنهاست و موجب مؤثر در  
انست و غیرین جمع عزت بکسر و تخفیف کرده مجمع اند و در باب الطوبی یا بیکای تکلیفی  
در روز جمعه بود و وقت حلقه یا پیش از نماز جمعه علیا بیشتر بر آن آمد آنحضرت بر ما  
بار دیگر **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
می نماند و نشان زرد و در که از خود زو قیام برای اطاعت و این در نماز خواهد بود و  
نصف الماکه کسب گفت ما رسول الله قال یمنون صفوف الاولی و منصفون  
الصف جاک و نصف می نماند و فرشتگان زرد و در که از خود قال یمنون الصفوف  
الاولی و منصفون **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
کمی خواهد بود جمع آوردن که ملاحظه است جمیع کس که در جوار رحمت و در بهشت برین  
صفهای می نماند و در هر جا صف نخستین را تمام کنند **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
رسول الله علیه و سلم **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن

نخستین آنهاست و بدین صفهای مردان پس آنهاست و غیر صفوف النساء اخرها  
و قریه اولی و بدین صفهای زنان پس آنهاست و بدین صفهای زنان پس آنهاست  
یعنی مردان یا یک در پیش صف و نه در صف و نه در صف و نه در صف و نه در صف  
چنانکه در تزیین صفوف گذشت روا **مسلم** **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
صلی الله علیه و سلم **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
نبا و پوست نهادن تک و خفت آن و قاریو بجا و نزدیک کینه میان صفها و نزدیک هم بایست  
بایست از قریه و عاده و ابالاتی و بر یک کینه که در میان صفها و نزدیک هم بایست  
الذی یقسی میوه و الا لاری الشیطان **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
ایست که در صف و صفها که با حلقه کوبان خطان حلقه ایضا و صفها و صفها و صفها و صفها  
کوب سفیدان سیاه و زرد و کوب سفیدان سیاه و زرد و کوب سفیدان سیاه و زرد و کوب سفیدان سیاه و زرد  
و حدیث این امام مجتبی شش کوفه و در و این کانیات حلقه رواه ابو داود **قوله** انصوفن  
قال قال رسول الله انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
را که متصل است از او بعد از دست ماحر صف اول است **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
فی الصف الموضر و او ابو داود **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
و سلم یقول ان الله و ملائکة یصلون علی الذین یملكون الصفوف الاولی و بدین صفهای  
فرشتگان وی و در و دیگر صفها و بدین صفهای و بدین صفهای و بدین صفهای  
صف اول یا باین که در اشارت کرد و بقیه صف دوم نیز که متصل است بعد از  
صف اول و در و بقیه صفهای دیگر که بستر از دست یام اید باین که صفوف  
الاولی که گفته اند است و در آن ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است و ما در صفوف  
احب الی الله من صفوف و تمسها بصدقه و صفها و صفها و صفها و صفها و صفها  
خدا از کای که بود و بوی تابیده و بوی صف را یعنی اگر در صف فرزند بر و در بجا  
و بایست و صف را بپوست که اند و فصل شایسته از روایت کرده اند و او ابو  
داود **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن **قوله** انصوفن  
ما من الصفوف بدینستی که در و فرشتگان وی و در و دیگر صفها و بدین صفهای  
راست صفوف یعنی هر کس یک بر جاب بین این است و گفته اند که باینست و بدین صفهای  
و در باشد از روی فاضلت از اینست و بر بیا را و اگر نزدیک بوی بعضی از علما  
گفتند که این در غیر صف و بدینستی و روی باینست و باینست و باینست و باینست















صلوة قال گفت ابو مالک در بیان ان اقام الصلوة برای کسی که آنحضرت نماز را و صفت از حال  
و صفت نسبت آنحضرت و در آنست یعنی ایستاده کرد و اندک ایستاد از پس خود و خلفه و اعلان و  
ایستاده کرد پس مردان خود را زد و گفت گوشت را در اینجا حلقه نمود و من هم بستر کرد و نماز را  
نکته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را هم قال چه گفت آنحضرت با گفت ابو مالک  
آنحضرت را بکذا صلوة و همچنین است نماز حال گفت عبد الله علی کردی حدیث از ابو مالک  
الا حیدر الا انما لیمان نمی بود ابو مالک را که آن گفت استی یعنی روایت کرد آنحضرت بکذا صلوة  
استی **پیوسته** بن عبد بن عمر بن و خلفه مودع از طبقه اوله ان یعنی بعثت قلیل  
الحدیث از خیار صالحین می بود و شال و شعیر روایت میکند از علی و در این بن کعب و بعد  
و در بن سلام روایت کرد است از وی حسن بن عمری قال بیانی الصفی المقدم گفت در آن  
اکثر و در سبب بود ایستاده در صفت اول بحمدی در صل خلقی جند پس کسبید آمدی از  
پس من کشید و سخت گفتی و قام مقامی پس کسبید که او ایستاده و بجای ایستاده و فو الله  
عقلت صلی الله علیه و آله پس بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و بکذا صلوة  
رکعت کرد و در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه  
فصل او و در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه  
کرد و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
چون اندک و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
این حدیث از بن عمر بن صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
الصلوة و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
هلاک شد و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
در نماز و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
الصلوة و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
کرده کرد و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
ریت و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
بعد از نماز از نماز ایستاده و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
حققی نماز و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
اول صحیح است و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة

صحنی و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
کعبه است و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
**باب** ایستاده و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
ایستاده و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
بان یکدیگر است و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
ایستاده و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
بناست و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
بناست و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
نماز و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
اصحاب وی و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
کرید و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
برقرار و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
گفته و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
میکنند و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
ما را و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
مسأله و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
مقرر است و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
قراءة و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
یا کون و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
کفر و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
و علم و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
گفته و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
افرا و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة  
ایستاده و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة و در آنست که در کعبه و بکذا صلوة











گوارد سال شصت از هجرت بود که قوم باسلام مشتابی کردند قومی باسلام خود چنانکه مضمون بود  
اذا جاء نصر الله والفتح فخرجت بدان و در باره قومی باسلام و شتابی که در برین قوم مراد  
که ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کردند این عبارین مسلمین را که بر آید و از هم ازین است  
که اختلاف و صحبت وی که صحابه است با و ظاهر سابق حدیث در قول او است و اندام علم فلما  
قدم بکس مرکه که باز آمدند از سفر بدین نزد خود و قال قد بیتم و اندام من عبد الله بنی جفا کانت  
آدم شمار بخدا سوگند نزد خود و حق فقال صلوا صلوة کذا ایس گفت بخبر که از نماز چنین  
چنین که از صلوة گذارد وقت چنین یعنی کیفیت نماز و نفس اوقات هر یک از نمودن نماز  
حضره الصلوة طیبون اصله طیبون اگر که قرآن ایس چون حاضر شود را به وقت نماز پس  
اذان گوید یکی از شما پس ما است شمار ایس که بیشتر یاد دارد از شما قرآن حفظ و اقل کس احد نفر  
قرآنی ایس پس بخاک که ندید پس نبود یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از شما باشد ایس که  
المنی من الکربان اجبت که یوم تکلیف ایس امم قرآن او یاد میکرد قرآن از او سواران تقدیر  
چنین ایس که پس که ندانم ما حاضر ایمان خود و ان بن است اوسع بین و حال ایس  
شش سال بافت سال بودم که علی رفته گفت اذا سمعتم تعلقت عقی و بعد درین  
جاری که چون بی یکرم که می آمد و بالار می آمد بدین تا اگر گفت جفت عورت از من خط  
امم از من ایس که گفت از خط الا فظنون عفاست فاکرم ایامی بوندید از و برقران خوانده  
و امام خود را قائل و افضطعوا لا تمسوا ایس خبری که جاریس برین برای سر بر این را قائل  
یعنی قرنی بلکه التقیص ایس شادمان شدم من بجز می همچو شادمان شدن من با این را ایس  
چیز که بزرگ نوشته بودم از جهت خود و با واقفنا طبعیت و از جهت حصول فضل و کرامت  
الحی بر این مرتبه رسانده الهی و این حدیث استدلال کند شایسته صحبت امامت می  
و لکن مانع او نیست اگر چه صبی مخصوص باشد فقط و قرائت از جهت اختلاف علماء در  
و بدین خلاف راجع میکرد بخلاف در اقدار منقرض منقل و در بالادرب الفراء کلام و این  
که گفت و در باب من صلوات بر نبی و ان الله اعلم و من قال فاما من المهاجرون و الله  
المدینه کشف غرضی اندام بخامی که قدم آورده مهاجران را که پیش از مقدم گفت صحابه  
علیه السلام کرده که در یک کفرت و ابر المؤمنین عزای ایشان بود که آن یوم هم بود که ما است  
بگردان را سال و الا فظنون عفاست ای بود افضلا مولی و حیا صحابه و محدود بود از قرآن و کفر  
از خود و دیگر از آنجا که ایس و یک ایس که کس مسلم را غر و قیوم غر و بوسله و حال آنکه بود  
میان غروب و بوسله بن عبد الله که را که با صحابه کردن وی با از جهت آن بود که قرآن بود

مضمون که در حدیث است  
این حدیث را در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
نماز ایشان را سرای ایشان  
پست حال ام خود و هم که بگویند  
مردی که امام است

که قومی را و حال آنکه این من خوش دارم و او را نه بابت و در وجهها علیها ساطعه و در کتب  
که و شش روی از وی ناراضی باشد و اخوان متصلا مان و دوستان کفر کرده  
باشد حقوق اسلام را از اسلام و کلام و جز آن یعنی زیاده بر و در و این سطر را تفصیلی است  
نمود و در موضع خود و او را **بسط الله** در بیان حقوقی که امام است مقتدر از در هر یک  
بر امام است در نماز و صحبت رعایت حال مقتدیان از پیش و دیگر و حاکمین و عدم قطعی  
چنانکه در یک بر نماز حضور جماعت و باید و نیست تخفیف و ترک تطویل آن نیست که در  
کثرت قرائت و تسبیح را و بنام و کند رعایت حق و ادب و عای و اجابت بگویم  
است که اقتضا کند بگذر گفت چنانکه بگویند تفصیلی باقی که این است در وقت و آنکه بگوید  
سرا بر گفتن هیچ و او رعایت کند خود و بعد و او اگر بگوید ای اخذ تخفیف در نماز کرده  
است و رعایت تخفیف قرائت **افضل الاول** عن انس قال ما سمعت رجلا من اهل بیت  
صلوة و الا صلوة می از این گفت که از دم نماز پس بی که اگر بگوید تمام بود  
از این خبر اصل علیه و صای یعنی نماز کثرت یک می بود و با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکه  
در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله افاضل من صلاته یعنی کثرت آنکه پیش از آنست که تخفیف  
بگوید تمام رکوع و سجود و تعدیل او یعنی گویند او است که تطویل آن کثرت در نماز است نماز  
و بکران در رعایت وقت و خفت و سنجیده یعنی اگر وی از پیش قرائت طویل بخواهد کران می نمود و  
مالت می آورد و خلاف آن حضرت وی می اند علیه و سلم را شیخ آن مورث ذوق و لذت  
و لذت و حضور یک است بخت موت وجود او او بر زانو او نهاده و بر سر او  
آنحضرت مرتعی و طیبی سال بود در زمان لطیف که قرائت تمام میکرد و بعد از نماز مغرب  
اعراف و بر زوایجی زیاده بر آن خوانده و یعنی گویند آن تخفیف سی شب با تطویل که قرائت  
نیت با طول از خود و غیر تطویل بود است یا قهر پس می میگردد و تخفیف و تطویل می نمود  
نزد احساس شوق و آن آن تطویل از صحابه و زمانه تخفیف میکرد و نزد وجود عذری و  
باقی بران و این معنی است بسیار حق حرف که در میان تخفیف بگوید آن کان است  
الصحی تخفیف خواندن و تحقیق بود آنحضرت می شنید که گوئی را پس میگردد نماز از جهت  
قرآن آنکه در وقت آنکه نشد و بعد از قطع صلوة باز احوال خفیه و شغل نماز شغل علی  
و عمل از آنجا که مشهور است از فضلا صحابه است عقی جدیست حاضر شد نماز است  
و در وقت از آنجا که مشهور است از آنجا که خود بر آن نشد بر دست او افتاد آنحضرت میانی  
و بهر از چشم دیگر علی علیه و سلم را داخل الصلوة و الا بطولها کانت ابو قحده گفت

ایس که وقت

ایس که وقت

شغل حال بگویند































[illegible]

في المسحوق الطاهر  
 كل شيء مما ذكرناه من  
 الباطن

[illegible][illegible]

بنو سلمان را که  
دلتون را با یزدان























و بعضی نقل میکنند که است آنرا که اقلوا فاذا اكلت المومن من صلوة العجس  
 در اکثر روایات است تا فاما بعد است از مسکوت یعنی چون خاموش شد و بگوید  
 از نماز و بعضی یک یا موعود نیز روایت کرده اند از یک بعضی بقیس و این نیز را جمعی  
 میگویند یعنی چون بر پشت نمودن را در گوشها و شبین لا العجس ظاهر شد  
 مرا محقر را اطلاع فرمادند است با که محقر گفتا میگوید و در ادای است نماز آن شاید خطا  
 کرده باشد در شب گفتا باشد که محقق میکرد وقت را قلم فراموشی خفیف است  
 می باشد محقر پس میگردد و در وقت یک چنانکه در وقت آمده است و علی ایضا الحافض  
 و نقل ابو امامه و در آن سنده اند ما اطلع علی شقة الامین بنیر محقر رهروی است شرح  
 این باب که حتی با تبه المومن لا اقلوا الا انهم اقلوا و این است نماز و اعلام می شود  
 جماعت صحیح پس بروی آمد محقر متفق علی حدیث ثابت بود محقر چون میگردد  
 است نماز آن کت مستحلفه حدیثی پس اگر می بود من بر سر من میگردد و اس و الا  
 اطلع و کونی خفت و اولی سلم و جاری نیز در با طیف جلد و است کرده و این حدیث جواز  
 کلم بعد است فر معلوم شد ترمی برای کلم بعد است الغسانی عقده کرده و حدیث را ثابت  
 درین باب آورده جلفظ اذا صلا کونی المومن کانت الا طایفه و الا کلمه حدیث حسن صحیح  
 و کلمه کرده و است نه اند بعضی از علماء از حدیث مسلم بن عبد الله و سلم و فرم کلام بعد از صلوة  
 نماز گذاردن نماز غیر از الا کونی باشد از ذکر خدا سبحان یا سبحانی که جاره است از آن و همین است  
 قول احمد و اسحاق الثمینی و کلم محقر مسلم بن عبد الله و سلم ازین قبل بود و چنانکه قول عایشه قال  
 کانت الا کونی مشغول است بدان و فرماد که از این قبل باشد نه بعد از است و موجب  
 اعاده نیست یارب که میگوید که است درین فکر و بنوقت احتیاط و کمال و صفا  
 قاست کان السببی بود بنوعی از مسلم بن عبد الله و سلم از اسرار لغنی العجز  
 چون میگردد و در وقت مت فرار اطلع علی شقة الامین خواب میکرد و بملوی  
 است خود متفق علی بدانکه کلام در بیخیت از دو وجه است یکی اصطلح و بعد است خود  
 اصطلح بر شق امین یا اول بعضی از علماء بر وجه اصطلح و رفتا از غرب تر که بعضی غلط  
 سمت فرض می باشد که اگر کند اصل کرد فرض می و جماعت کرات از و از است  
 خود و بنوعیه تا که قول بودی او بعد است عبادات از جهت و در حدیث صحیح  
 پس با کونی بود بعد از آن منسوخ گشت یا از خصایص محقر و در مسلم بن عبد الله و سلم  
 یا عمل کند بر لودی بقصد از حدیث در وجه بنوعیه بنی قول بوجوب نیز بعد است از

و بعضی

و ایضا است قیاس تا بر با شکر اقل و من است کست قبل المومن است و کلام در  
 محقر است و در شرح سفر السعاده از آنکه در مایم کا نظر است **باب الفقه الاول**  
 با که در نماز شب از محقر مسلم بن عبد الله و سلم و ابانده در وقت بی خوابی که از روزه  
 منع می باشد در آن بی خوابی که کلمه شفا اتمام در یاد و کلام و عاده متعدد بی خوابی است  
 زنا و فتنه است و است باشد بزرگ و یاد و در وقت آمده و بعضی علماء نیز گفته اند و از نیز که  
 بنوعی است بعضی است که گفته و بعضی بی آن و این اص و موجب است و کانی و در یک رکعت کرده  
 و کانی در یک رکعت و بعضی و ایات عده ترا اقل از شکر و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق  
 کرده و در یک رکعت و در بعضی بر پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را  
 و ترک نماز شب کلام میگردد که بود محقر که انبار میگرد و سیزده رکعت و چون ضعف بری نماز  
 کرده و در حدیث آمده و ترک نماز شب اهل قرآن و در آن نماز شب باشد و در حدیث  
 که نماز شب بغیر از این و ترک میگرد و نماز و روزه و نماز معرب و ترک میگرد و در حدیث است که  
 نماز معرب و ترک نماز شب و کلام در آنکه نماز غیر از محقر مسلم بن عبد الله و سلم فرضی بود یا نه  
 است بعد از آن منسوخ شد بنوعی است و محقر است از است منسوخ شد و بر محقر  
 باقی مانده است و در حدیث که فی موضع **الفصل الاول من** ثابت است که آن که  
 مسلم بن عبد الله و سلم اطلع علی ما بین ان یخرج من صلا تا شفا لا صلوة العجس فی رلقه روايت از  
 عایشه گفت بود محقر که میگردد و میان خارج شدن محقر از نماز شب نماز فرماده  
 رکعت را پس من گفتن سلام بعد از نماز و در وقت و بوقت بود احد و در  
 دیگر و یک رکعت مسجد السجده من فلفظ را بنوعی است که سجده از سجده و تر ایما مسجد را  
 بخواند یکی از نمازخانه یا قبل از آن رفع را سه بخش از آنکه در او محقر رجوع را در شیخ  
 این عبارت در سجده کرده اظهار است که او است که سجده از سجده و تر ایما مسجد را  
 او را طویل اندر کسی بجهانده وی و بنوعی حد و در سجده در سجده متفرقه  
 خارج صلوة خلاف است چنانکه راب سجده و فکر باید اما کونی واقع شده است عمل بر آن  
 بعضی میاد که بعد از نماز و سجده کتب کیفیت معروفه واقع شده است عمل مصلان در  
 بعضی روایات فقیره مضحکه مروج اصلی نماز و از اخبار و انوار و در شده است بان  
 روایت فقیره مختار و عمل نیست بر آن در هر چه بنوعی بلکه در ساری و یا عرب و حدیث درین  
 باب روایت کرده شده است که هر که از آن موضع و انوار و وضع بر آن لایح است و در حدیث  
 و کانی از آنکه از است و بنا است آن و اگر خطه و یا عرب اندیش باشد

کلمه الفقه و باین حدیث بعد از

کلمه الفقه و باین حدیث بعد از

لا صلوة



جز اختلاف روایات در وی و در بعضی روایات ذکر است و می نماید پس قول محققان  
باقی که مستحب است مذکوره و ذواب و امام ابو حنیفه گفته که اگر برای استرات باشد  
دری نشانی و تعب که حاصل شده است از نماز شب یک سورت و فعل آن حضرت صلی الله علیه  
سليم بر این چنین بود امام ما که می بینیم است و امامانی عادت که بر این مشی بر شوق این بود  
جمع احوال گفته اند که حکمت در اینست که نماز استغراق در نوم حاصل نکند و بر آن خواب  
بیشتر است و در جابت است و اگر شوق این که قرار گیرد خواب و غلبه می آید است و  
استغراق می کند و نوم بر قدری است و شوق این قلب متعلق بنماز پس غالب است  
استرات و مستغرق می شود و نوم و سر میزدن آفتاب و دستها و پاها را از نوم بر شوق  
این قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و بعضی طعام و نیت توجه حرارت و غریب داخل  
جمله نوم در حالت نوم هر چند نوم غالب تر و غرق تر در نوم و بعضی طعام و افروز نماز  
سختی اختیار کرده نوم بر شوق این از برای طلب نیت نوم و بر شوق این لازم است  
این را تقلید طعام بعد از این و اگر نماز را عادت میجوید است که آن حضرت صلی الله علیه  
سليم نوم می کرد و بر این است و علی ای حال که بعضی نوم می کرد و بعضی نوم می کرد  
و نماز بر نیت این و وضو می نهد و بعد از وضو نوم می کند و بعضی نوم می کند و بعضی نوم می کند  
و امام قلی و بعضی نوم می نهد از وضو ایستاده وضو می نهد و بعد از وضو نوم می کند  
لیله القدر پس کلامی باقی تمام گذشت خداوند و نماز حالت کان الیه صلوات الله علیه و آله  
گفت و این بود آن حضرت که گوید که در وقت بزمه رکعت متبعا التویر الزمان بزمه  
رکعت و تر و یک رکعت یا در رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت و رکعت  
بزمه رکعت که در نماز شب گفته اند و رکعت بزمه و رکعت بزمه و رکعت بزمه و رکعت بزمه  
ان بدان و اصل نماز شب آن حضرت یا زده بود و چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب طری  
السعاده گفته است که خواب نیست که بزمه رکعت و رای رکعتین بر نوبت ایام و نیت در  
رواه مسلم **من** مروق حال حالت عایشه می فرمود و می فرمود که از شما بر این است او را زده  
و می زده بود و نماز آن حضرت مروق نام او شد گفت و رسیدم عایشه را از نماز آن حضرت  
در شب فقال پس گفت عایشه سج و تسبیح نماز آن حضرت در شب کاهی یا زده می ری و بعضی  
المنهج و ایام دو رکعت نیت نماز آن حضرت که این متعلق با صدی عشر است و در  
وی اشارت است که بزمه رکعت یا رکعتین **من** عایشه قال کان الیه صلوات  
از امام این است که آن حضرت چون بر نماز شب برای نماز که نماز آن حضرت بر رکعتین

و بعضی نوم می کند

افاز یک روز نماز خود را دو رکعت یک که از این ده رکعت است که بعد از وضو می کند  
و تحقیق در وی سخت است و روایات تحقیق آن وارد شده و قول او فعلا رواه مسلم **من**  
این بر هر حال حال رسول الله صلوات الله علیه گفت آن حضرت چون برخیزد از نماز شب پس باید که  
شروع کند بر دو رکعت یک که از اسلام **من** ای عباس قال بعد از آنکه گفت این عباس که شب  
کردم نزد خدا خود را هم المؤمنین میجوید است شبی و بودی وی رضی الله عنهما و این زمان  
خود و ابی بنی صلی الله علیه و سلم عندنا و بود آن حضرت نزد میجوید و در نوبت آن حضرت  
رسول الله صلوات الله علیه پس سخن کرد آن حضرت با اهل خود که میجوید است ساعتی در ایام و نیت  
بر ابا که کلام بعد از نماز آن حضرت باشد و این بنا که در باب اوقات الصلوة نیز که نیت نماز  
در خواب که آن حضرت نماز کان نیت پس بنامی که باقی ماندش از نماز شب او بعضی باقی ماند  
بعضی از نیت آن نماز پس از نماز **فقد** بدار شد و نیت حفظ الله الساعه **فقد** پس نماز  
که میجوید ایسان پس خواند این ایامان که خلق السموات و الارض و کرم و سوره را باقی تا آخر  
ماند و در بعضی روایات نیز آمده که آن حضرت نماز شب او بعد از  
ایستادن و نماز کردن با همان و در بعضی روایات نیز آمده که آن نماز شده است تمام الام  
العشره **من** بتر است آن حضرت و وقت بسوی مشک که اگر آنجا  
بود و در یک طرف و یکون را مشک فاطمیه شناختن **من** پس بگشاید مشک را و  
بشانی که برین و تحقیق نمون و ثانی در آخر رشته یاد و آن که بدان و هین مشک بنشیند  
ثم ذهب فی الجفنة **من** بهتر ریخت آب از مشک در کاسه و حفته بقیع جمع و سکون خاد  
نمون که سبزه نمون و وضو احسان بن المؤمنین بزمه وضو که آن حضرت وضو یک بیان و  
وضو یعنی وضو پس آن ابراف **من** پس با ریخت که بعد از وضو و بعد از آن که  
اعضا تازه و بر آب گردید و گفت که **من** و آنکه فدا الخبایری که در ریختن و تحقیق است  
اب را هر جا که بیدار میاید و بگور ساید فقام **فصلی** پس شروع کرد  
در نماز و است و نماز فقامت و وضو است فقامت عن **من** **من** پس برخاست  
من نیز از خواب و وضو کرد پس تمام و نماز جانب دست چپ آن حضرت فقامت فقامت و نیت  
فادان **من** پس گرفت گوش پس بگوشید او ایستاد و جانب راست خود فقامت فقامت  
نیت نماز و تمام شد و کامل شد نماز آن حضرت بزمه رکعت و این بزمه رکعت و نماز بزمه  
و لیکن دو رکعت نیت نماز جانب راست پس این نماز نیت بزمه عایشه که گفت  
رکعتان نماز داخل آن بزمه بود و چون مقرر شده است که آن حضرت در شب مختلف بود که می

میجوید بزمه

اللیل الاخره

در بعضی روایات نیز آمده که آن حضرت نماز شب او بعد از وضو و نیت نماز

و بعضی نوم می کند







و اگر داخل در شمار رکعت باشد و اول  
الطهرت نیز بر آن رای و ضوالت نماز  
نست و او مسلم و کفتم

و در کتاب الکافی و مستدرک و در جامع الاسماء

و ما دون المئين قبلهما این چه که شده این ترتیب که بود که در تفسیر کلام الله و در کتب معتدله  
بود که گفت است عشره رکعت پس آن بزرگوار رکعت است اگر دو رکعت حقیقت را داخل این نماز  
پس این است بر این که رکعت موقوفه که قولی علی رکعتین و ما دون المئين قبلهما این  
را که یعنی این قول چهار رکعت است یا مجموع آن هشت رکعت باشد و آن دو رکعت نخست که  
در عبادت طول کشیده رکعت که در وقت نماز می سجده و همچنین است در سجده و او داده  
من کتاب حمیدی و در آن دو رکعت که در وقت نماز می سجده و همچنین است در سجده و او داده  
ب قسم حاجت است یکی شقی علی که بخاری و مشهور است و بی نزاع است این سوم و او  
مسلم روایت آن بخاری از روایت کرده پس این عبارت در حق صحیح مسلم چهار بار واقع شده  
است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و در وسط کتاب امام ماگ است و در سنن ابی داود  
در جامع الاسماء که جمع میان صحاح کرده است و این کلام باین مبالغه است از روایت بر تفسیر  
مفسر این قول را در آن ذکر کرده است مجموع بازده رکعت کرد و بعضی فراموش کرده اند که  
طوئین طوئین بار هجده رکعت بر شش رکعت خفیفین معافه و در رکعت است پس شش  
باین قوس بسته رکعت باشد و این که در کتب است و ظاهر است که طوئین را ای که  
و ما دون المئين است بنا بر آنکه گفته و من عاشره رکعتی اند عاشره رکعتی لا بد از رسول الله صلی الله  
علیه و سلم و نقل هر که در سنن و مشهور است از حدیث حضرت علی علیه و سلم و در آن خبرین مبارک  
دی که است ضعف بری کان اکثر مسلمون عاشره رکعتی و بیشتر نماز شب و بی مطلق نوافل نیست  
مستحق علیه را که در حدیث خفیف دال و من آن روایت کرده اند از باب است یعنی فرجه  
فرج داری و بعضی گفته اند آن نیز روایت است از حدیث یعنی کرم و بعضی این روایت را در حدیث  
بزرگ داشته اند بر آنکه در حدیث حضرت علی علیه و سلم معتدل الملق منها یک البدن نوشته  
و منس و بی منافی است و بعضی ترجیح روایت اولی نموده اند بحرف عاشره رکعت در روایت  
و که آمده است فلا من و افقره لایم و اعدل و به اعتدال منافی اعتدال خلق و تا یک بدن نیست  
و الله اعلم و من عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت نظار فی کان رسول الله صلی الله علیه  
وسلم یقرن مبین گفت این مسعود تحقیق شهادت مسودها را که نظیر و مثل یک که در حدیث  
و طول و فقر که در حدیث میگرد که حضرت بیان این مؤخر که مفرق سوره من احوال المفضل و بعضی  
در باب الفراه معلوم شد که بر قول مشهور اندای آن از مسوره جبر است تا اخر اما این مسوره  
نظار بر یک که در حدیث است این مسعود و تالیف این مسعود که در حدیث را کرده بودند و بعضی  
بجای فراموشی و بعضی او را معالی نیز تفسیر داده بودند چنانکه این کتب و عبد الله بن مسعود

میگویند

میگویند که این روایتین علی بنی امیه و نیز تفسیری داده بود و روفی قول که ما سج و منسج ازان معلوم  
نشد اما بعد از آن که ثابت شد که ترتیب قرآن نبوی است و این نیز درست و بر هر حال در وقت ازال  
گفت که این مسوره بعد از آن مسوره میاید و آن است و در آن مسوره در قرآن موضع باید نهاد و  
و جمیع قرآن انقضای بر وقت و معاصرت همان با اتفاق نوشته شد و در هر حال خلاف و جای شکی  
نماند و آن قرآن که حضرت بیان نقل میکرد و همچنین میکرد و گفته میکرد و در حدیثی که گفته و در حدیث  
گفت از حدیث این است مسوره این دوره بود تمام همان و عجم ثمال و طبعی آن است مسود  
را ذکر کرد و در تفسیر مخالفه آنچه سید علی را قیاس کرده و الله اعلم شقی علیه **الفصل فی ذکر فیه**  
احمدی البیضا علی و سید البیضا علی روایت است از حدیث کوفی و در حدیث دیگر که از حدیث  
که در روایت از حدیث کان بقول الله که تفسیر است بود حضرت که یک گفت الله که سید بکثرت  
و لکله و الجوده و لکله و العطفه کثرت ماله ملک است و جوده سید با حضرت یعنی خود  
عبد و این صیغه یعنی سید بسیار را که مثل موت در عیبت و کبریا و عظمت و بی نهایتی  
و اگر کسی را بفراده مثل کند و دیگر بار صفات و صبی دارم است شقی بیشتر سخنان عا استقام داده  
ما نقار باب ما یقر بعد التکبیر کثرت است معرا البیضا پس خواهد بود و تقر یعنی بعد از نماز  
ثم رکع بر رکوع که در حدیث کان رکوعه تفسیر است قیاس بود رکوع و بی مانند از تمام را از حدیث  
در آن که در تطویل فراده رکوع را نیز از مقدار بی بود تطویل و این یک در حدیث که در حدیث  
در رکوع بر این بود و در حدیث یک بود که آن قالو کای بود و بر این بود چنانکه استی از  
حدیث عوف بن مالک روایت کرده اند از حدیث ذکر کرده ایم و الله اعلم و کان بقول فی رکوعه  
بود حضرت که یک گفت در رکوع خود سبحان رب العظیم و در روایت او که کار و عیبت که در حدیث  
اندر حدیث رفع را در حدیث رکوع بیشتر داشت رکوع را از رکوع مکان قیاس بود رکوع پس بود  
قیام و بی بعد از رکوع و بی از رکوع و بی در تطویل بر وجهی که معلوم شد بقول یک گفت در  
خود را بر این بود و رکوع را است سبحان و منایش همین را که یک گفت و از کار و عیبت که در حدیث  
است ثم سبحان مکان سجوده تفسیر است قیاس بیشتر سجده که پس بود سجده و بی مانند از تمام را از حدیث  
بقول فی سجوده پس بود که یک گفت در سجده خود سبحان رب العظیم و از کار و عیبت که در حدیث  
همین سجده و بیشتر داشت رکوع را از سجده و کان یقع فیها بین السجده بین السجده و بی  
که می نشست در میان دو سجده و بی از سجده خود و کان بقول رب اعظم له رب اعظم له  
در بعضی روایات زیاده بر آن کلمات دیگر نیز یک گفت چنانکه در باب سجده گذشت و تطویل از حدیث  
پس گذارد چهار رکعت قرا منس خواهد بود و در حدیث این چهار مسوره و الله اعلم و الله اعلم



















طیروانی که خواب کشش بر داشت خازند پس خواب کن فان استغفر الله انما اختلف  
 عقد پس اگر بر او شود پس ذکر که در راهی کن یک که فان تو خا اختلف عقد پس اگر  
 کند یکسان یا فان صلی اختلف عقد پس اگر خازند یک که دیگر و در بعضی روایات  
 عقد در بی تلفظ جمع است یعنی یک یک دیگر که های وی و فاسخ شیطانی طلب نفس پس  
 صبح میکند شادمان بک نفس والا صبح بک نفس کسان فکر بر او شود که کند صبح میکند  
 نفس کامل شفق علیه **ع** القوة قال قام البی علی امه علیه و سلم حتی تورت قدماه و  
 میکند یعنی بن تعب که صبح مشهور است گفت این در حضرت در نماز شب تا اگر کسی  
 هر دو قدم مبارک وی قیل لم یضعه و او قدر غفرک ما قدم من ذنب و ما خیر پس گفته اند  
 برای بر سبکی این هر ریاضت و می کشی این هر تعب و فدا حال اگر نمرده شده است بر  
 تو هر که ثانی تو بچش رفته و بچش امه قال فلا یكون عبدًا لک و اگر کسی به بخشیده  
 باشد یا پس با شرم نبه که نکرده بر نعمت های حق خصوصاً این نعمت عظیم و مغفرت و رحمت  
 و تحقیق یعنی در موضع دیگر ذکر کرده شده است متفق علیها **ع** ابن مسعود قال ذکر عبد  
 البی علی امه علیه و سلم گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد حضرت رجل مردی قیل ما اول  
 نایمائی صبح پس گفته شد ستر مانده خواب گفته تا اگر صبح کرد ما قام الی الصلوة و  
 برای نماز شب قال ذک رجل الی الشیطان فی اذنه گفت حضرت از ویست که شامه که  
 در گوش او قال خازند شک را و نیست که فی اذنه یعنی گفت باقی اذنه در هر دو گوش و  
 متفق علیها که علم حقیقت آن موقوف است بعلم نافع و ممکن است حمل آن بر ظاهر که  
 صحت کرده شده است اکل و غریب و فی و فراط و مانند آن بشیطان پس مستمع باشد  
 بول نیز و گاهی تا قیل میکند تا و هیلا مناسب پس بعضی میگویند که این مثل است کرده است  
 حضرت صلی الله علیه و سلم برای عقلت امر از نماز و ناشیدن وی او از نمون را نشید  
 داده بحال کسی که افاده است بول در گوش او پس اگر آن تنه بیب آن شواشی و تا  
 گفته حس او و بعضی گفته که مراد است که پر کرده شیطان گوش او را بحال باطل و باطل  
 لغو و حادث شده بیب آن که از در سمع وی از اشباح دعوت حق و این دو وجه ظاهر  
 در است که برای نماز صبح تیر بر خاسته و اذان نشیده و ظاهر است که مراد از شب  
 باشد و احد را علم پس کایت است از استحقاق و امانت دیگر که عادت است که تحقیق  
 که بر زان بول کند روی و بعضی گفته اند که گشت از غریب نوم در وجودی و تحقیق از آن  
 بگویند بودن و دست حاشا ایضا و احد **ع** ام سلمه قالت استغفر رسول الله صلی

اینکه در خواب کشش بر داشت  
 یعنی بنو بار خواب کشی و بک خواب  
 دیگر نام یک یک که در وقت خواب  
 و اگر خواب افروخته و فصلی است  
 وضع با قول و کن علیه السلام  
 این است که در خواب

الله علیه و سلم گفت ام سلمه را زخمی بود و علی علیه و سلم از او بگفتی چنان بگویند در  
 عالمی که بگوید بطریق عیب از عقلت قدر حق و کبرای او سبحان الله ما ازل اللیل  
 من انظر ان یکنی خازند از چیزها فرستاده شده است از قرین رحمت و ما ازل من الفس و غیره  
 و فرستاده شد از شمشیر و عدا هاس بنو فطرس و اب الحرة که است که در آنرا که  
 حجره و اندر بار و جرم او بدارد و حضرت بصواب شجره از وی و مطهر و خوراک بصلین تا نماز  
 بگذارد و رب کا بنه فی الدنیا عاریه فی الاخرة سائران نفس صاحب کسوت پوشیده باو نشاء  
 انواع علی و حل بر بند و آخره کسوت پوشانیدن کسی را با در پس کا سباجا یعنی لایب  
 بهیض نیست بفرز عاریت یا محمول بر بعضی چون بقصص یا لغوی و رویا و دیگر از امیو شایند و در  
 آخره خود بر نه است روای البخاری **ع** ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم یزیر ربنا ربک تعالی کل لیل الا النساء الذی فرود می آید بر روی کار ما یعنی وقت  
 خاص و قیل مخصوص او بر شب با سمانه که فرود تروی با بیان تراست خرد و تحقیق ترول مفتی  
 است از صفا اعلی مثل بره استوار و جزان از شهابه ایمان بیان باید آورد از کیفیت ان شباه  
 یعنی بجا بگوید و تم باین صفت در وقت صبح پس یعنی ثلث لیل الاخرة بجا می آید باقی  
 سوم حدیث که از راست یعنی وقت صبح بقول بگوید وی سبی از من در حضور صاحب گشت  
 که عاقله را تا قبل نکرده عا و او را سبانی فاعطی گشت که در وقت گشت و بطلب ازین  
 تا بهیم آنچه میخواهد و بطلب رنگ دعا خواند است چنانچه بگوید رب و ان روی اجابت  
 و قبول است چنانکه بگوید برود که فعاله بک عبدی سوال طلب دست و در برابر آن بطل  
 مطلوب است چنانکه در وصف اسم اعظم واقع شده است که چون دعا کرده شود بوسی  
 اجابت کرده میشود و گاهی دعا سوال بجا می آید که بگوید و اقم بشعور من بشفقة فاعطه گشت  
 که از ریش خواهد این پس یا زمر او را شفق علیه و سلم در روایتی مسلم را این  
 زیاده آمده است ثم یسطر بدین فرایم بگوید برود که هر دو دست خود را بقول من یقرض غیر  
 عدم و الا ظلم بگوید وی نعم گشت که قرض و بکسی را که فقر است بخازند از آن ادا کند  
 و ظلم کند که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی نه بدافع از ادای قرض همین دو چیز است یا  
 غیر ظلم و وی فعاله از آن هر دو منتهی است حتی بخیر ای حق فعاله این ما را بران لطف و  
 گوم میگویند تا بیک بر خوری در این وقت صبح **ع** جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم یقول ان فی لیل ساعده لا یوافقه رجل مسلم الی الله فیها عمره الدنیا و الاخرة  
 101 اعطاه ما اذک گفت جابر بن عبد الله ششم حضرت ما که میگفت چه کسی که در شب











مراجعه و غیر متناهی از اموال باس و این عشاران معوی می باشند و با حق اموال  
مردم را می بایند در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که هر مردی در شب می افزاید  
الا عشار و من غرق عاقی والدین و سبل الزار را رواه احمد **در این** بزرگه قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت ابوهریره رضی الله عنه که یک گفت افضل الصلوة  
بعدها من صلاته صلوة فی خوف اللیل افزون تر از نماز در خواب نماز است در روز شب این  
با اعتبار زمان است و نماز در خانه افضل است با اعتبار مکان میدانند لطیفه چند بعد از  
رضی الله عنه را بعد از رقص و می در خواب وید بر میزد و هر که در رقصه با او گفت  
تا است عبارات و خفیت الاشارات و ما تفعلوا الا کعبات صلیما تا فی خوف اللیل  
سرگردان شده عبارتها و سخنان که در حقایق و معارف میگذرد و فایده آن اشارتها  
که میگوید و سود که در نماز آن رکعت چنانکه میان شب میگذرد و نماز با تمام وجه  
بیاد است و پادشاه و صدمه افزون و اشیاء و طامات و زیات صویر **در این** کارکن که بگوید  
گفت و کاندرین راه کار دارد که رواه احمد **در این** قال جابر بن عبد الله البنی و هم از این بزرگه  
گفت آمدید می نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا أصبح یزنی  
بیس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند شب چون صبح میکند روزی میکند فقال ان  
سببها ما نقول پس گفت آنحضرت درستی کرده باشد که باز دارد او را از روزی آنچه  
میگوید توان نماز کردن وی در شب بوجوب تو و نماز است و نماز است و برکت نماز در وی  
چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر رواه احمد و البیهقی **در این**  
**الایمان** **در این** بزرگه و ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا انقضت الصلاة  
انزل من اللیل فصلیا اوصل کفین جمیعاً ابوهریره و ابی سعید و در روایت دیگر که گفت  
آنحضرت چون برادر کرد از مردن خود را یاره از شب پس بگذارد و رکعت هر دو اوصل  
نگار و نیست فصلیا گفت بلطف غفیر یا فصلی گفت بلطف اخرا و هم ادب و احوال است  
کسانی اند که ان و انرا که نوشته میشوند هر دو در ذکر گویند که هر دو در ان ذکر گویند و زن  
در زمان ذکر گویند که هر دو است و انرا و بسا که میمانند در ذکر است خصوصیت فضیلت  
قیام و ایضا رواه ابو داود و ابن ماجه و **در این** عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم ان ارف استی ملائک ان ترک قدر است است من روادند که قرآن یعنی حافظ  
ان و عمل کنند که بران و شب نماز کنند که ان در نماز هر نماز چنانکه فرمود و صاحب  
اللیل و انهای که لازم و مداوم نماز بر روی شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی رواه

البیهقی

البیهقی فی شعب الایمان **در این** ابن عباس ع و عماره ع و خطاب ع و بنی امیه کان یصلی من اللیل باقی الله  
روایت از ابن عباس ع و عماره ع و خطاب ع و بنی امیه کان یصلی من اللیل باقی الله  
مقدار شب حد رکعات حتی اذا کان من اخر اللیل یقسط امله للصلوة تا که چون میشد نماز  
شب چهار سیکه و اهل خود را برای نماز شب یقول لهم الصلوة می گفت عماره اهل خود را وقت  
نماز است بگذارید نماز را تم بگویند و الا بقیه من بعد نماز این است را که و اما ملک بالصلوة  
و اما صبر علیها امر من اهل خود را نماز و صبر علیها امر من اهل خود را نماز و صبر علیها امر من اهل خود را نماز  
میکنند تا که برود که عالمی از تو زنی را برای خود تعالی نشانی با سوال میکنند که در طلب رزق و چه  
صعبت سعی کنی و شب نمانی چنانکه باز دارد نماز از نماز رزق و اما فیه للتغوی ما  
روزی می رسد تا تو نماز و عبادت کار خود بجان من مستقیم است رواه مالک **در این** **العقود فی العبادات**  
قصد و اقتصاد و توسط میان طرفین اخراط و فیربط و فی الصراح قصد اقتصاد میان رفتن  
در هر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند و اتفاق یعنی از طرفین میاید و قصد در عمل  
مجموع است بجهت آنکه موجب دوام اوست و اسلام است از هر دو طرف طلال و مقصود هر یک کرده  
و داخل است در ادای حق نفس و اهل و عیال چنانکه در حدیث آمده است **العقود فی العبادات**  
انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحضر من الشجر حتی یظن ان الایقوم من شیا  
بود آنحضرت که گاهی افطار میکرد و روزی میباشند انما قاتلوا کما ان رده میشد که وی روزه  
نخواهد داشت از آن ماه جز از پس افطار می کرده و یقوم حتی یظن ان الایقوم من شیا  
روز میباشند تا آنکه کما ان رده میشد که وی افطار نخواهد کرد از ماه جز از پس روزه می  
داشت یعنی نبود که روزه در باشد و افطار کند و آنکه در ایام افطار کند تا فطر لایزم  
ایدار نماز که ماهی روزه میباشند و گاهی افطار میکرد و یظن ان الایقوم من شیا و فیه طاعت و عبادت  
ترجمه کردیم در کتاب روایات و بیفتخون و فیه طاعت و عبادت یعنی همان میرود و کما ان  
فطر ان راه من اللیل فصلیا الا را بنو بود آنحضرت باین حال که بیفتخون میفرمودی میطلب  
که بپوشی تو او را از شب نماز گذارد که کما ان میرود نماز گذارد و الا انما الا را بنو بود  
نماز بپوشی تو او را از شب نماز گذارد که کما ان میرود نماز گذارد و الا انما الا را بنو بود  
شب نماز گذارد و زینماز شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد اخراط و فطر  
چنانکه در باب قیام بیل گذشت رواه البخاری **در این** عابثه قالت قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم احب الاعمال الی الله او صبا و ان فل فرمود و دست داشته شده برین علیها  
بسوی آنحضرت همیشه ترین آنها بود و اگر حکمی بود چه عمل فیل کرد ایم باشد و تر و کار کرد

۲۵۷



































و مواعیست عاقبت بود و حضرت و تکریم کرد و گفت بزرگوار درود و گفت همچو اندرین دور  
و حال آنکه وی شش است فاذا اراد ان یرفع قام و یسجد چون نیفت که رکوع کند می تواند  
پس رکوع میفت شرح این نیز گوشت رواه ابن ماجه و **قوله** یقوان عن ابی حمزه علیه  
وسلم قال ان هذا السجده و نقل فرمود این سجده است و اگر ایست سهر نقیض  
بداری و بخواب و بعد از سجده و سكون باشد است و هم نیز آمده است فاذا اوتراحه و رکع  
رکعتین پس چون در کند می از شایس باید که بگذارد و رکعت ثان فامر الیل و الا کان  
پس اگر بجای می از شایس پس این افضل و اعمال است و اگر نجات می باند این  
دور رکعت را و آمده از ان شب در حصول اصل خواب رواه الدارمی **قوله** ایست  
ان البی صلی علیه و سلم صلیا بعد الفجر و مواعیست و ابنت از ایست اما در حضرت می گذارد  
این دور رکعت را بعد از خواب آنکه وی شش است بغیر از این همچو اندرین دور رکعت اذا  
راکعت و حل بها الخ و رواه احمد **باب القنوت** قنوت بمعنی طاعت و سكون  
و دعا و قنوت در رسوله و در ادعای مخصوص است و از بعضی شایخ و از امام  
محمد نیز روایت کرده اند که دعای در قنوت و حج و عمران معین نیست و گویند قنوت دعای غیر  
رفت قلب و صورت سامت است و اگر بوقت و قنوت اندر ادعای بر زبان رود گوشت  
کلام پس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در جای معتقوست که قنوت و قنوت شرح  
و آورده است دعای که روا شده خواه بطریق و وجوب یا استحباب و در حدیث و غیره  
از ان اللهم المستعینک است و اللهم انما را استخاموده است و در منجبت حقیقت  
در قنوت اللهم المستعینک است و گویند که صحابه اتفاق دارند بر آن و اولی است که اللهم  
اهدنا من بیت فربنا و یجوز و شش از ابی الیث اللهم غفر له سبایز و آورده و بعضی گفته  
رسانا انی الیها سنه و نه الاخره حسنه و قنوت عذاب ان نیز بخواند و گفته اند که هر که دعای  
ثم الله اللهم غفر له و جانا بخواند که از این شرح این اللهم فزدنی فاضلی گفتا کند یا اللهم اهدنا  
والله المستعینک را قنوت بشمارند و گویند که روایت ان در صحیحین و سنن معروف  
نبست و لیکن علمای اناست که در انما را بطریق صحیح از این و غیره و شایخ ابن الهمام از این و  
آورده و در انما را که حضرت صلی علیه و سلم دعا میکرد برضی الله و یسجد و انما را  
گفت یا محمد خذنا من ابواب و لعان ما فیها و رکنه للعالمین فانه و در این کار نیست  
هر که ای قنوت کرده و ولادت او بهلکوی رفته خواهد بود بعد از ان تعلیم بر حضرت  
اللهم المستعینک را و فتح جلال الدین سوارنا غیر در عمل الیوم و اللیل این را آورده و انما را

[illegible]







من خلفه و این میگفت کسی که پس او بود نشان میزدان رواد او بود **من** پس آن ای  
 رواد است از آنس که بغیر صلوات علیه و سلم گفت شهرت که قوت جزا میگاه بعد از آن گذشت  
 قوت را و تخلفا که گفت و اگر اهل علم بر آنکه نیست قوت دور نماز صحیح و زیاده  
 آن جزو نماز مالک و شافعی میگویند که قوت کند نماز صحیح و در هر ما اگر واقع شود و اخذ  
 رواد او بود و التماسی **من** ای مالک الاصحیح قال قلت لایه بایب انک قد صلیت  
 خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایله که در عمر عثمان و علی رضی الله عندهم گفت گفتیم  
 مردی را خود را می بردن بر سرستی که تو تحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای او  
 بودند با لکون یعنی کوفه این منقول است رضی الله عندهم زیرا که نماز کوفه پس علی  
 بود خلفای آنکه کوفه اس مس سینه یعنی نزدیک پنج سال کافرا بقتول یا بودند و این  
 یعنی آنحضرت و خلفای او که قوت بخوانند یعنی در نماز صحیح و زمان نمازهای پنجگانه چنانچه  
 حالا میخواهند بعضی دوم قال ای نبی محمد گفت بر من ای برکس این که بخوانند و خوانند  
 بران میمانند برست قوت بدیده در دین و خوانند آنحضرت بخوانند هر کجا که وقت صحیح  
 بعد از آن ترک کرد و چنانکه در رواد الفری و التماسی و این ماجرا و این حدیث اول دلیل  
 است بر ما بچندین سخن از حج و عمره و دیگر جواب داده اند از این ای مالک که  
 که احادیث قوت در وقت صحیح آورده اند و اثبات آن کرده علماء اند و بسیارند و ب  
 است تقدیر ایشان بر هر کس که کوفی کرده اند و میگویند بعد از آنکه از این مسعود روایت کرده  
 که قوت بخوانند آنحضرت در پنج نمازی صحیف است و همچنین آنکه روایت کرده شده از ابن  
 عباس که گفت بهشت است و همچنین آنکه روایت کرده شده است از امام سید که آنحضرت  
 نبی که از قوت این احادیث به ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و الله اعلم  
**الفصل الثانی** من محسن ان عمری الخطاب جمع ان من علی ایله بن کعب روایت است از  
 حسن بن علی که عمر رضی الله عندهم را در دم بر پایه بن کعب که از آنها بود و حفظ کرده بود  
 تمام هزار و نه مان آنحضرت و اقرار صحابه بود و او را پیدا نظر میگفت یعنی فرمود که وی  
 امام شود و مردم به پس واقعا گفتند این در قیام رمضان بود مکان بصلی عمر عشرين  
 یله پس بود این کعب که نماز می گذارد و ای مردم و امامت میکرد و این را بایست که لا  
 یقتل لولا انک انصف الیاتی و قوت بخوانند برای این که در نصف از رمضان  
 خاداکانت العشر الاواخر پس برگاه که شده شب اخر یعنی عشره اخیر تحلف قتیلی که  
 تحلف نمود و ایله از آمدن مسی و نماز گزاردن با مردم و گذاردن خوانند خود تحلف پس آمدن از

کس طهار

کسی طهاره بقولون البقی ایچ پس بودند در کشف و طریق تعجب و شکی که بخت اید رواد  
 او بود و در سبیل انس بن مالک عن القنوت و بریدند پس رضی الله عندهم از خواندن قنوت  
 که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از رکوع پس  
 گفت این قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی رواية قبل از رکوع و بعد از رکوع  
 گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواد ابن ماجه بن مرد و حدیث حسن  
 بهی و دلیل است مرشاهه را اما اول بر تحقیق نصف از رمضان و شایع میگویند  
 که احادیث در قنوت و در مطلق ادره و در تحقیق رمضان بسیار آمده و در خود ای است  
 مخصوص بر رمضان به پس قنوت نیز و ای باشد چون احادیث بسیار آمده است عمل بران  
 او را در چ باشد و اما ثانی بودن در رکوع و نماز پنجگانه میگویند که احادیث در قنوت  
 قبل از رکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و بعد از رکوع واقع شده  
 مخصوص بیک شهر است و ای مالک اعلم **باب فی شهر رمضان** مراد بدان ترا و است  
 و سبب تسبیح آن ترا و است که مردم که در اول اجتماع میکردند می نشسته بعد از هر دو سلام  
 و راحت می کردند و بخت ترا و است تمام افتاده و کلام در ترا و است بسیار است و بعد از آن در ترا  
 سببی میمانست من است که ایام است که کرده ایچ آنحضرت مواظبت نموده بران شی  
 چند بیکبار چون مردم بسیار اجتماع از و تمام نمودند که در رجعت شفق بر است که ساد  
 غرض کرده و صحیح است که آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در همان نماز سجده می بود و میگفت  
 رکعت و این به شبیه از ابن عباس روایت آورده که آنحضرت که در بیت رکعت  
 و در بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عندهم هم بر این سجده بود که هر کس برای خود دعا  
 یا در سجده بیکبار و در چون صدی از خلافت عمر که در وقت مردم را جمع کرد و چنانکه در احادیث  
 باید و اهل مدینه مطهر و برست رکعت شاز در رکعت دیگر میکردند و سببش آن بود که اهل  
 که بیان هر دو و بطول ای میکردند و در رکعت طواف میکردند و اهل مدینه چون از این فضیلت  
 دور افتادند در بیان چهار رکعت اوقاف و اهلان نیز در مقام غریب متعارف و است  
 عزیز میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن ترا و است که در اول شب بیکبار ترا و است می  
**الفصل الاول** من زید بن ثابت ان النبي صلی الله علیه و سلم تحدت فی المسبح من حجر روت  
 است از زید بن ثابت که از فضیلت صحابه است و قیام بود بعد از نصف و کتاب و می بود که آنحضرت  
 ساخت حجر را و مسی از شایع هر جا مالک عادت ترغیب بود برای عتکاف و حجر یعنی شمع  
 است و آن شمع میگفتند و سبب از مردم را از راه اهل و روایتی حجر تیر آمده برای و حجر یعنی

۸۸







الی سالی بنی بر سستی و خدای تعالی نزل میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی  
آسمان کوفه را از آسمانهاست فیض لاکثر من عدد نوح علی کعب پس از پیش از شب از شعبان  
که سبب آن قبلا کتب را که بیشترین عرب بود از روی علم پس خود ستم که قیام این شب کنم  
و بیقیع روم بعد از استغفار کنم و این مجلس است قضا از انجیل در شرح ذکر کرده  
شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است روایه از قری و این  
ناجیه را درین و زیادت کرده است درین که از اکابر صحیحین است این لفظ را که من  
استحق الله یعنی می آموزم و درم را از آسمانهای که مستحق نار و عذاب شده اند و قال الله تعالی  
سمعت محمد یعنی البخاری گفت تفری شنیدم محمد را یعنی بخاری را بیضعف و با اجماع  
ضعیف یک گفت این حدیث را **درین باب ثابت** قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم صلوة للم فی بیتنا افضل من صلوة فی سبی سبی بنی نازم و در خانه خود افضل است  
از نماز می در سبی سب که این مسجد غنیمت ایشان است که نماز در وی را برین نماز است  
در غریب الا المکتب که نماز درین که وی در مسجد افضل است این را در اخبار خود که  
قیام میل با مردم در شب در مسجد که بعد از آن ترک کرد و اعتقاد بر ویست فرمود که در  
در خانه های خود مشغول باشید و نماز کنید و مشک که در نماز و ابو یوسف و بعض  
شافعی و یزیدیان که افضل و صلوة تراویح است که در خانه های بزرگترها و انحضرت که در مسجد  
گزاره برای بان مجاز بود و از جهت اگر تکلف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمیع اصحاب  
وی و بعضی ماکه و غیر ایشان را که افضل صلوة است جماعت در مسجد چنانکه عمر  
بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند و ستم است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی شعار  
دین است و شارب نماز بعد است و این مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین  
باب اشاره مجاز تراویح در اینست و مختار نیست که اگر کسی باشد معتقد که وجود وی است  
نکیر جماعت کرد باید که در مسجد بگذارد و اگر اجماع نیست رواست که در خانه بگذارد و که  
و اگر فی کتب العقده و ابو داود و ترمذی **الفصل الثانی** عن عبد الله بن عبد الله بن  
ثابت بن قحطبه است که نام خدیجه است و این پاره شده است و قاری یعنی قرآن خوان  
همه است در زمان رسالت است و لیکن او را شاعری و روایتی نیست و و اقدی او را در  
صحابه ذکر کرده و مشهور است که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود و بیت المال  
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیل الا السجی گفت بیرون اومدم با عمر رضی الله عنه کعبی  
بعد از رمضان بسوی مسجد فاذن سوا و راع متفرقون پس ناگاه مردم بر ایشان و جوامع

نقشه

نقشه از بعضی اصحاب نقیضه نماز کرد و می برای خود یعنی آنها و بعضی اصحاب نقیضه بصلوة  
الجمعة و نماز میکند و مردمی و میکند و نماز می خواند یعنی جماعت و در طعام جماعت که از  
ده قتال عمر از خواب بخت بولا علی قاری و احسان منظر چون دید عمار بن قریف گفت  
چرا سستی من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام بر آید خدا افضل قاری اینجا میفرمود و عمر را  
این ندای و این نیست دست داد و قدس بگوید و فیهم علی بن کعب پس جمع کردند مردم را  
برای بن کعب و او را امام خود ساختند قال گفت عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن سید الله احب  
بجانبه برون اومدم با عمر بسجی شب و یک و اندک بصلون بصلوة قاری و حال اکرم مردم نماز می  
کردند و نماز امام خود که این کعب است قال عمر گفت الله به و ما کلفت عمر بن کعبی  
است این دعوت گفتن از ابا عمار حدیث این نیست و اجتماع است و اما اصل آنجا  
در زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم بود و انحضرت جنبه یار جماعت گزارده چنانکه گفت  
و حق نیست که آنچه خلفای را ندین گفته است و داخل است در عموم من سبب  
حدیث حدیث و التي ثمانون عنها افضل من التي ثمانون برادر البلیل و ان صلوة کذا  
میکند و عقابت می و در زید شما از آن فاضل است از آنچه قیام می کنید و عمر رضی الله  
افز شب را یعنی گذاردن آن از شب فاضل است از آن نماز که قیام میکند در اول  
لیل از آن شب با فضیلت قیام تراویح بود از شب افضل وقت و زیادت  
مشقت کذا قال الطبی و این معنی اظهر و اوفق است بقول وی که یارب اخر البلیل و اما  
قول طیبی که تحقیق آنرا کرده اند بدان اهل مکرم که ایشان میکند از تراویح را بعد از  
نوم این مکرمات ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب میگذارد و تمام  
شب نمانده میدارد و در آخر شب برای نشو و نما میزند و بعضی گفته اند که معنی این  
عبادت اینست که آن نمازی که فارغ میشوید از آن و خواب میکنید بعد از آن بهتر است  
از آنچه بر خیزید برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و ان ثمانون  
اجتناب از ناهفت کرده و برین معنی اخر البلیل متعلق بقومون خواهد بود و بعضی فرق  
کرده اند میان کسی که فوق دارد و ثمانون و استیفا و کس که در او ثمانون در فضیلت  
تار و اول لیل یا اخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی و کان الله من یقومون اوله و یومون مردم  
که قیام میکردند در اول شب روایه البخاری **درین باب** السیاب بن یزید قال امرت انی بن کعب  
و یحییان الدار بنی ان یقوموا للباس فی رمضان با صدی عشره رکعات و بعد از این کعب و  
یحییان در می را که وی نیز از مشایخ صحابه است و اول نفر نبود و مسلمان شد که قیام نمایند

۲۱۴







راشد حالتی که میگوید که حضرت این کلمه را سه بار در حق دست بر زمین نهادن ذلت و افتخار است  
و برکت در کمال و حق باطل و علایق است بشمول رحمت و بی نظیر او را از فرق نادر و غلطی نیست  
رحمت و مغفرت و توبه و تخفیف بر من یعنی سرور او الهی یعنی توبه الدعوات الکبریه **ایده** موسی  
الاشعری عن رسول الله علیه و سلم قال ان الله تعالى ليطلع ليلة القدر من شعبان  
فرمود برستی خداوند تعالی هرگز مطلع و واقف نشود یعنی احوال نیکان بصفت فضل  
و رحمت و برکتی مطلع نشود و کلام است و مطلع بکون طالع و فتح لام نیز وقت  
از طلوع و بعد از آن نزول است که در حدیث خبر واقع شده که نزول ربه و درین حدیث  
نیز در روایت بعضی نزول واقع شده که حدیث چهارم است با زیادت آنکه نزول درین شب  
از وقت غروب است چنانکه در حدیث آمده و حاصل آنکه تخفیف و مغفرت رحمت و تخفیف  
تخفیف طبع خلق پس می آید و در تمام خلق خود را الا لشک او متخاصم که هرگاه فرادین  
دارند و کینه و در زنده سلمان را چه جهت شرعی نه برای خدا و او این ماجرا را رواه احمد بن  
عبد بن عمرو بن العاص و در روایت احمد بن حنبل و واقع شده الا انین  
شخص و قابل نفس می باشد و در آنکه در کس را شخص را که کشد نفس را و خون ریزند  
ناحق و در بعضی احادیث آمده که قاطع رحم را و در بعضی بسبب از او عاق و درین حدیث نیز  
کرده و در بعضی عشار و ماع و کاس و عرب و حجاب و صاحب کوب با عرب نیز آمده و کوب  
و عرب یعنی طعن و است **و علی** یعنی خداوند تعالی قال رسول الله علیه و سلم  
اذا كانت ليلة القدر من شعبان فقوموا ليلها و صوموا يومها چون باشد نصف از  
شعبان پس قیام کنید و بدار باشید از او و روزه دارید و روز از آن است تعالی عز و جل  
چون العروب الشمس الى السماء الدنيا ریز که خداوند تعالی نزول میکند رحمت درین شب از  
وقت غروب آفتاب بسوی آسمان بایان فیقول اللسان سبعون فاعرف انک لم یکن  
ایا نیست چه طلب از شش کشته پس نام زمره و الا لسان ستر برق قار و ای نیست  
و چه طلب روزی کشته پس روزی دهم و الا مبتلی فاعلم انک ای نیست طالع پس  
بر آنکه از طالع الا که الا که ای نیست از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچه ای نیست  
که کاری پس بخشم او را ای نیست محو و کذا که او را ای نیست که او که ای نیست  
الطریق میگوید حق تعالی ما را طلوع میکند و خبر رواه ابن ماجه **باب صلوة الصبی** و نحوه  
بند شدن روز و صبی یعنی طفل و طفل فوق آن یعنی داشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز می باشد که  
حق تعالی بجا و انفس و حیوانات و متعاقبات میان مردم در اول ده نماز است یکی بیضا

بر آن آفتاب بکشد و نیز رواه از امام شافعی و در حدیث دوم یکبار بر آمدن آفتاب بر آسمان تا نزدیک  
نیم روز و از اصولی صبی که در حدیث یاری را احادیث اسم صلوة صبی شامل نماز و در وقت احوال  
و در بعضی اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانکه بسبب طالع آورده که مغفرت صبی علیه  
و سلم گفت یا ام ثانی و در صلوة اشراق و حال آنکه ثانی که در حدیث است ام ثانی از آن وقت است  
بود و بنیادی در تفسیر قول حق سبحانه یعنی الا اشراق گفته که وقت اشراق و وقتی که روشن  
کردن آفتاب و صاف کرد شعاع و بی عان وقت صبی است و باطل بر نماز اول و در اطلاق  
صلوة صبی آمده که نماز در وقت ربع النهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هر نماز صبی میگویند  
گفت و هم نماز اشراق و متعارف است که گفته شده و بحقیقت یک وقت است آن بر آمدن  
آفتاب است و از آن تا نیم روز و در بعضی احادیث در حدیث که از آن حدیث همان بر  
شد که ای دو وقت است و دو نماز و بعضی صبی و صغری و نحوه که نیز میگویند و احادیث  
و آثار و نماز چاشت بسیار آمده که کلام بر استحباب آنند و مختار همین قول است و در  
مواهب لایه میگویند که فی حق و فی الدین بن العراق گفته که احادیث صحیح مشهوره در باب  
صلوة صبی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن حمران البصری که اخبار درین باب و اصل در حدیث  
قواتر معنویت و رسیده است بحقیقت و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة  
سابقین است انبیا و مرسلین و سیوطی از حدیث ابن جریر آورده که صلوة صبی که  
صلوة داود علیه السلام است و از ابن النجاری از حدیث ثوبان آورده که صلوة صبی  
صلوة است که می گفت میکرد آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوة الله علیهم  
اجمعین و در بعضی احادیث نقلی نیز آمده و بعضی صحاح بران اطلاق بدعت کرده و بعضی  
از علمای کبرایت آن رفته و گفته که این بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب است که اطلاق بدعت و کراهت  
بیت مواظبت بر آن در صحاح است و آنحضرت از آنگاه که آمده و در خانه گذارده و  
سلف را نیز همین عمل بود و اختلاف در نمازی است که بعد از ربع النهار گذارند اما آنکه  
بعد از نماز فجر مستقبل قبله نیست و بعد از ظهر شدن آفتاب بجز از نماز بعضی ایستاده  
گفته اند و الله اعلم و روایات در حدیث که صلوة صبی از وقت آمده و مختار  
تر آنکه علمای چهارم است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و از آنکه است **فصل فی**  
ام ثانی حالت آن صبی صلی الله علیه و سلم در حدیث میگوید که رواست از امام ثانی وقت آنکه  
همیشه امیر المومنین علیه رضی الله عنهما و نام او فاخته بود و بعضی گویند که گفته است آنحضرت



در آنجا: او را روز فتح که فاشل و سلاطین رکعات پس غسل کرد و حضرت بکر را دست گفت  
تمام صلوة و فقط نصف سها را از یک رکوع و السجود پس فرمود من هیچ نمازی را بکسر از آن و هیچ  
یکی از ارکان از آن رفیق معبود و معبود که هرگز از وی تمام بکسر و رکوع و سجود را و قائل فی  
روایتی از جری و گفت ام ثانی در روایت دیگر این نظر را که در آن نماز روز فتح  
بود مشفق علیه و آنکه عمده و مستور در باب صلوة صحیح حدیث ام ثانی است امام احمد گفته که  
صحیح ترین حدیثی که در صلوة صحیح آمده حدیث ام ثانی است و بعضی گفته اند که این نماز از آن  
در خانه و وی بخت شکر از فتح بود و امام بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن فتح بخوابید  
و بعد از قنوج می کاروند و بعضی گویند که آن قضای حری بود که از آن حضرت در آن شب بخت  
انعام به مات فتح فوت شده بود و تحقیق اینست که بخت وقت صحیح بود زیرا که او را و دو  
سهم از المفضل بن الفضل روایت کرده اند و انا فانت بوقت دلالت بر بیتان دارد  
چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر در سوابق از این عبد الله آورده که ام ثانی گفت  
بر سیدم من از آن حضرت صلی الله علیه و سلم که این نماز بود و فرمود که این نماز صحیح بود  
معاذ الله بنعم سیدم عرب و بدره تابعی است و نظر از طبقه ثانیة قائل است عایشه که کان  
رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد صلوة الظهر گفت بر سیدم ما این را که بخت رکعت  
آن حضرت نماز عایشه را قائل است این رکعات و نیز ما ثانی که گفت ما این را که بخت چهار  
رکعت را و زیاده بیکر و جری را که خواسته بود خدا و در روایات زیاده و زیاده با هم  
**مسلم** و ابن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصبح علی کل سلامی من احدکم  
صدقة ثابت بیکر و بر هر نیت هر استخوان اندامی از شما صدقه و سلامی یعنی سیدم و  
تحقیق امام و فتح سیدم عضو و بعضی گفته اند که نشان و بعضی گفته اند که هر استخوان که بخت دارد  
هر استخوان که بخت بر آن آدمی از حرکت و محار است که سلامی نام بند استخوان است  
چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که صدقه بکشد بر هر مفصل از وی  
صدقه یعنی بر عضو و هر استخوان و بند استخوان و بصحت و سلامت آن در  
آدمی مخفی است که اگر آن بر وی لازم است و چون وجود شک در حقیقت آن صرف  
عبادت هر جزا که داده شده است بوی بسوی جبری که بر او داده شده است بر  
او دشوار است که بگوید و سجدانچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثانی و وی و غیر  
از این است و از معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجبست بر وی در مقابل هر سال  
و فرمود و کل سبطه صدقة و کل عیلة صدقة و کل یتیم صدقة و کل کافر صدقة یعنی بیکر

بکان صدقة و کل یتیم صدقة و کل کافر صدقة و کل کافر صدقة و کل کافر صدقة  
آن وقت بیکر و دو لاله با معروف صدقه و قائل کردن کسی را که شریع صدقه است و این من  
الکفر صدقه و باز داشتن کسی را از آن شریع صدقه است و بخیر من ذلك رکعتان که هر دو  
الضحی و بیکر یا جزا میدهند از شکر از سلامی و صدقه بر آن دو رکعت که بکر از آن دو رکعت  
ما از ضحی اوقع و تحقیق نماز که نماز عیسی ظاهر و باطن است در هر رکعت بر عضو و هر جزا و از وی  
و در هر مشغول بیکر و صدقه است و مخصوص گردانیده در بیان فضیلت صلوة  
صحیح از بخت و وقوع آن در اول نماز که در آن مفتوح لغو است و بخیر یعنی بخانه بخت و  
بفتح آن همه در دو رکعت اول از آن است بیکر و بعضی گفته اند ثانی از آن  
معنی با دانش رواه مسلم و **مسلم** زید بن ارقم را می قویا یصلون من الضحی و بخت از  
زید بن ارقم که از شایر صحابه است و بعد از غزوه با آن حضرت حاضر شد و از خواص حاضرین  
بود یعنی صدقه خاک و می دید که می دید که بیکر از آن نماز صحیح را فقال بیکر گفت لقد علموا ان الصلوة  
فی غیره اب از افضل بیکر تحقیق دانسته اند این با خبر و احادیث که نماز بخت از  
ساعت زیاده تر است از زوی ثواب آن رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سیدم سیدم  
قال گفته است صلوة الا ویرحمین رضی الله تعالی عنهما و کما ذکرنا که کاتبه و قوی  
بر کاره حق سجده در سجده است که کرم می شوند و میسوزند بجای کاه و شتر کرمی افتاد  
و مرض بیکر تحت افتادن آفتاب بیکر و مانند آن و بخت کرم شدن روز و سوسه و  
از زمین کرم و افضلیت نماز درین وقت بخت است که این وقت میل کردن مقوس  
است بفتح و از آن جهت پس نماز بیکر در وی بیکر کسی که رجوع دارد بیکر کاه حق و پس  
کرد بیکر وی جل و علایم که در میان شب رواه مسلم **الفصل الثانی** فی الدرر و ابی ذر قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ناک و نعلان قال گفت ابو الدرداء و ابو ذر رحم  
الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آن حضرت جوابت گفته اند از حضرت حق سجده کردی  
ثانی که گفت با این اوست که بکس از این رکعات من اول النهار الفکاحه ای آدمی بکر از آن  
من و طلب رضای من با خلاص چهار رکعت در اول روز بکشد و کار کرمی میکند  
زاد از روزنا رضای حوائج بقوه دفع مکرمات از تو یعنی دل خود را فارغ و از عبادت  
من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو جدا کرده است منتظران و موقوفان  
رواه ابن ابی ذر روایت کرده است این حدیث را زید بن ارقم از ابی ذر و ابو ذر و ابو  
داود و الترمذی **مسلم** غیره روایت کرده اند و از می از نعم نعمت من نماز صحیح ثانی







مش در اخراجات العلی بکبر عین و سکون جم منسوب به عین بن لحنه با معی و عابد  
قال قلت لاین حضرت علی الصغیر کنت کفتم عن ابن عمر که تو میگری از هر کجا هست را قال لا  
گفت ابن عمر میگری از من قلت نعم گفت پس بر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگری که قال لا  
گفت ابن عمر میگری از عمر قلت فابو بکر قال لا گفت پس ابو بکر میگری از عمر قلت فابو بکر قال لا  
گفت پس ابو بکر میگری از عمر قلت فابو بکر قال لا گفت پس ابو بکر میگری از عمر قلت فابو بکر قال لا  
قال لا اخبرک گفت کجا ندارم میگری از حضرت ایضا بطریق طعن لکنی که با احتمال که میگری از  
باشا را با ابو بکر و عمر و نه با وکیل فنی معلوم شد که دوام بر او اکتفا در سجده کردن است  
والا اصل کار در صحیح و ثابت بی شبهه الا اخبرک بجزوه فتنه ان هر دو صحیح است و  
البخاری **فصل** از طبع و طاعت است بمعنی انشاء و فرمان برداری  
کردن عبادت تا فدا از طوع گویند و هر متعلق بخیر است و طاعت اگر اطلاق او بر غیر  
روایت آمده و مسیبه نقلی برای تکلیف است یا با لغز است که بنده به تکلیف شایع  
از انجایی می آید و با لغز طاعت و فرمان برداری متبادله **فصل الاول** در بیان  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعل الله یصلی علیه و سلم و انما یست از این بر هر که گفت  
گفت حضرت مر بن ابی انیس از نوحی باری عمل علفی فی الاسلام ای باطن خود را  
بقی که امید داشتند تراست قواب و مسعود و هر کاهن کرده توان عمل را در این سماء  
یعنی کوسم که کلام علی است و تو که امید بران پیش پوری فانی سمعت دهن فعلیک  
بر می فی اجتهاد و کبرستی من می شنیدم او از جنت بن طغیاس هزار زمین پیش خود رفت  
و وقت بدال محله و فاسقه در اصل رفا رزم شش و راه رفیق بک و رفیق بر نه و مال  
زین و جیساندن بازو تا در حال که با بهای او بر زمین باشد دیدی خشنه بدی با لفظ جنت و این  
امر است که کشف شده بر حضرت صلی الله علیه و سلم و جواب یاد بهاری و احتمال دارد  
که در شب معراج دیده باشد یا در بعضی معانی که بگویم که حضرت ابو دیر و و اسد علم قال  
ما علمت عملا اری عذی الا فی العلم ظهورا فی سائر سن لیل و الا بهار گفت طلال یعنی آفتاب  
عذ علی کرده ام من چه عملی را که امید داشته باشد و ترست تو من این عمل کس طهارت  
کرده ام چه طهارت از غسل وضو و تیمم در چه ساعتی از شب یا روز یا اصابت بک الطهور  
ماکتب لای ان اصلا که از نماز که روز و ماه طهارت جری گوشت شده و فقه کرده شده و  
واجب کرده اند شده برین واجب گردانیدن من از این نفس خود بخواهت و اقرارم خفته که  
بگذارم از او درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که درم از انجبت الوضوء و شکر وضو

و تحقیق است که نبوت مطلق نقل کند که تحت الوضوء و شکر الوضوء گفتن جری است مستحق غلبه  
**در** جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الاستحارة فی الامور کما یصلی السجده  
من القرآن کنت جابر بود حضرت که تعلیم میکرد و اما سوره را از قرآن قبول او انهم احدکم با لکنت  
ان حضرت چون قصد کند یکی از شما بجای یعنی کاری که مادر باشد وجود ان و عشی باشد که  
ان مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند اکل و ضرب و عمارت و اکل از قبل مساج باشد  
و در روی باشد در جنت ان و اگر بر محض باشد از سفر و روی با اعتبار تعیین وقت خاص با قنیه  
مخصوص خواهد بود فیکم و کعبین من غیر الله حضرت پس باید که بگذارد و رکعت از غیر فیه  
یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه از مادر یا جنان در سفر کفایت میکند و اگر است را تیه باشد  
کفایت و اگر دو رکعت علاحه نیست استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که خواندن قرآن  
اگر چه شود و در بعضی روایات تخصیص بشقی یا کافرون و نقل بواسطه احادیث آمده و  
ما نور از سلف زمین است ثم فیصل بجزایه که بگوید ان من دعا را الله ان یستجیرک بکلمک  
خدا و ندان طلب جز بکلمه از تو با سعادت علم تو و استقرار بک قدر بک و طلب قدرت  
میکنم در یافت جز و تحمیل ان بوسله قدرت تو و اساک من ففکما العظیم و سوال میکنم از  
جزی از فضل تو بزرگ هست و بجز و نبات ان توان رسید فکما قدر و لا اقدر پس برکت  
که تو قادری من قدرت ندارم و تعلم و لا اعلم و تو میدانی من نمیدانم و انت عالم العیون  
و تو ندان و عیونهای انهم ان کنت تعلم ان هذا الامر اذا کانتی تو میدانی که این کار که  
قصد آن دارم چه کار کنی و معاشی و عاقبتی امری بهتر است مراد درین و ایمان من و قدرت  
و زیست من و در بیان کار من او قال شک راوی است یعنی یا کنت حضرت بجای نمی  
این الصافیا بجای فی معاشی و عاقبتی امری فی عاجل امری و اجل و در جهان و در انجا که فانی  
و پیرو که پس قدر کن تا از برای من و اسان کردن از برای من و توفیق ده مرا بدان  
که با قدره بقیه دل و کمر من هر دو را آنست از مشتق از قدرم بزرگ و نه بزرگتر و نه  
و اقز و نه مراد ان کاروان کنت و در بعضی نسخ العلم ان کنت تعلم ان هذا الامر شره و  
اگر میدانی تو که این کار درست مرانی بری و معاشی دعا و امری او قال فی عاجل امری و اجل  
فامر و عی و امر فنی عین پس بگردان از ان و بر گردان مر از وی و اقدر از انجبت که  
و قدر کن برای من یکی را به کار که نه تم راضی نیستی راضی گردن ما بهر چه واقع شود و معاشی  
مقتضی و سکون را از اصابه و بقیه را و نشید شادمانی و نیزه و نیست حال و جسمی حاجت  
گفت حضرت یاد راوی و نام بر حاجت خود را از قول دی هذا الامر و طاعتت کن و هذا







پوشیده و اشک را آن نصیحت اربع رکعات و آن است که گویاری چهار رکعت را قضا کنی  
فاما کلمات و سوره بخوانی در هر رکعت فاما سوره فاتحه از هر سوره که بخوانی و سوره حمد  
بگوئی در عمل الیوم و الیل که گفته اند در روی الطهر که از هر دو رکعت و کلمات و الفاظ و الا خلاص فاما  
وقت من القرائتی اول رکعت و انت قائم قلت پس چون فارغ شوی از قرائت در رکعت  
اول و حال آنکه تو ایستاده بگوئی سبحان الله و الحمد لله و الا اله الا الله و الله اکبر خمس عشر مرة  
پانزده بار و در روایتی لا حول و لا قوة الا بالله زیاد و آمد و تم رکعت بتر رکعت میکنی قضاها  
و انت رکعت عشر ایستاده بگوئی این کلمات را و در حال آنکه تو رکعت کرده و بار بعد از  
تسبیح سجود تم رکعت را اسک من السجود قضاها عشر بتر بتر باری هر سجود را از رکعت پس  
بگوئی این کلمات را و بار بعد از سمع الله من حمده و نالک الحمد تم تسبیح ساجد ایستاده باری  
می ایستای برای سجده قضاها و انت ساجد عشر ایستاده بگوئی این کلمات را در سجده و بار  
بعد از تسبیح سجود تم رکعت را اسک من السجود قضاها عشر بتر بتر باری هر سجود را از سجده  
پس بگوئی ازاده باری تسبیح قضاها عشر بتر بتر بگوئی ازاده باری تسبیح رکعت را اسک  
قضاها عشر بتر بتر باری هر سجود را اسک بگوئی ازاده باری بعد از هر سجده تسبیح تسبیح  
سجود بی کل رکعت پس مجموع آن هشتاد و پنج بار شده در هر رکعت ففضل ذلك فی اربع رکعات  
میکنی از چهار رکعت و در وقت نماز بعد از این تسبیح از سلام این عالمه و الله  
الی اساک و یق اهل الطهری و اعمال اهل البیت و مناسحت اهل التوبة و عن اهل البیت و  
اهل الخیر و طلب اهل العترة و تعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی التاک الله الله  
اساک محافه و تحریض عن معاصیک حتی اعلم بطاعتک و علما بحق برضاک و حتی الاحکام  
بالتقوی و خوفک حتی اخلص لک البیت حیاً و منک و منی اتوکل علیک فی الامور حسن ظن  
بک سبحان خالق افوار انضطت ان تضلیها فی کل یوم مرة فافعل کما کنه فی این نماز را  
در هر روز یکبار پس بکن از افان لم تفعل ففی کل سجده تسبیح اگر کنی تو در هر روز پس بکنی در هر  
یکبار فافعل ففی کل سجده تسبیح اگر کنی در هر روز پس بکنی در هر یکبار فافعل ففی کل  
سجده تسبیح اگر کنی در هر روز پس بکنی از افان لم تفعل ففی کل سجده تسبیح اگر کنی در هر روز پس بکنی  
از افان لم تفعل ففی کل سجده تسبیح اگر کنی از افان لم تفعل ففی کل سجده تسبیح اگر کنی در هر روز پس بکنی  
بکن در هر روز یکبار و او را بنماز و ایستاده بگوئی فی الدعوات الیه و روی الی امری عن ربی  
رافع توجه به آنکه مشهور و معمول در صلوة تسبیح همین طریق است که مذکور شد و در روایت  
نزدی از بعد از این المبارک پانزده بار بعد از نماز پیش از وضو و تسبیح و در بار بعد از قرائت تا

از افان و بعد از این تسبیح نیست و بجز است که یک سلام بگوید یا و سلام و موافق تسبیح  
امام اعظم یک سلام است بدان حدیث صلوة تسبیح را و جامع الاسول از حدیث ابده او و  
نزدی آورده و در روایتی زیادت در سال یکبار و تسبیح و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مولف از حدیث  
این ماجزه و تنقیح آورده و در حسن حصین بر این آورده و این ماجزه و تنقیح را و صحیح ابن  
حیان ذکر کرده و بعضی بخبر از حدیث حسن است و این مجزی که نیست وضع از تسبیح این  
است از او روایات آورده و در او اهل تحقیق سخن این مجزی مردود است و بسیار  
از علمای محدثین از تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین و من بعد هم از نو سلف  
معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و فیض ابن حجر در تقوی  
اثبات آن مبالغه نموده اند و جملة از آن در شرح مذکور است اینجا اعتقاد کافی است و انت  
الموفق و من ابی بریزه قال قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان اول ما یحیی  
بالعباد یوم القیمه من عمل صلوة فممن یحیی علی حساب کرد و من بعد بدان منبر روز قیامت  
از اعمال وی نماز است فان لم یحیی فممن یحیی علی حساب کرد و من بعد بدان منبر روز قیامت  
در شمار روز نشد بنده و بر آنکه حاجت وی بان قدرت قضاها و جزو اگر نه باشد نماز را  
پس تحقیق نا امید و زیان زده شد آن منزه فان انتقص من فلیضه شیئ پس اگر کسی بایست از  
نماز فرض او چیزی از سنن و ادب حال است تا یک و ثلثه اهل بعدی من تطوع میگوید بریزه  
تعالی ایامست من بنده نماز فضل فیکمل بهما انتقص من الفریضه پس کمال و نیم کرده میشود  
بان چیزی که کم شده است از فرض تم بگوئی سائر عمل که است بتر باری باشد یا فی عملها بنده از آنکه  
و صیام و جز آن برین و جز اگر چیزی از تکلیف فلیضه کم شده تمام کرده میشود بنوا فلیضه و  
در روایتی بجهنم آمده که هر که از تکلیف فلیضه کم شده تمام کرده میشود بنوا فلیضه و  
از اعمال علی حسب تکلیف بتر بتر بگوئی بنوا فلیضه و درین حدیث روایت  
ذکر بعد از صلوة صحیح آمده بعد از وی ذکر کافی اعمال علی العموم کرده و او را با او آورده و روایت  
که این حدیث را از ابو هریره را آورده و در او احمد بن حنبل و روایت کرد از امام احمد و  
بر همین از اصحاب و خصوص از ابی هریره آورده و من ابی امانه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و سلم ما اذن الله بعد فی شیئ الا ففضل من کتبین یصلیهما کوشش می خندند یا تعالی  
و اقبال بکنده رحمت و رحمت من بنده را و علی نماز از دو رکعت که سزاوارد بنا را یعنی  
نماز فلیضه از همه عملهاست و طاعت و غایت و رحمت وی تعالی بنده در وی بجهنم  
از عملها و دیگر است و ذکر اشباع و کوشش متاد و اصفا بکرم است که حمد و در نماز







پس بود و حضرت که یکبار دو رکعت دو رکعت بجز ساقوت حتی جمعا الى المدينه تا که از راه  
 کثرت با سوره قیل لا اقمه بکانت کثرتا لیس را با اقامت کردیم شما بجزی یعنی در حال  
 اقامت با عزت گفت پس اقامت کردیم یکبار و در هر یک یکبار رکعت چهارم می ایستاد و  
 برکتش بجز در صبح چهارم پس معلوم شد که اقامت ده روز می نشیند و نماز چهار رکعت  
 می گذارد و مستحق **عمر بن عباس** قال سال ما فی النبی صلی الله علیه و سلم سفر اقامت مستحق و غیره ما  
 بصلی الله علیه و سلم گفت این عباس بر سفر کرد و حضرت سفری پس اقامت کرد نوزده روز یکبار نماز  
 دو رکعت دو رکعت قال بن عباس نحن نطعم فیما بیننا و بین کذا الشیخ عثر رکعتین رکعتین گفت  
 این عباس پس یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت دو رکعت  
 یعنی چون اقامت یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت و این در غرض  
 خرج بود و این است که چون سفری یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 نیست فلذا اقامت اکثر من دنگ سلیبا اربعه اقسام چون اقامت یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است  
 رواد البیاضی که یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت دو رکعت  
 و اکثر از نوزده رکعت که در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت دو رکعت  
 و این در غرض دی الزار و است کرده و امام محمد در کتاب الاقامه و از این عین آمده است که  
 در هر یک یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت دو رکعت  
 نیز تا بعد الملک بن مروان در شام دو ماه است و دو رکعت یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است  
 اقامت چهار روز یا بیشتر که میقیم یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 و روز از نوزده روز یا بیشتر که تمام می کند نماز را و این تقدیر را بنور از عثمان رضی الله عنه  
 روایت می کند و ما نیز هر که بقیه بر نوزده رکعت پس در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 در هر روز یا بیشتر که تمام می کند و ظاهر آنست که این اقامت نیست و بود در هر  
 ایشان برای حج آمده بود و ندان تا ما حج می نمودیم که این اقامت را نوزده روز یا بیشتر  
 ما یکبار از این عود پس نقل کرده شد و حضرت ابن عباس که در کتاب مذکور است بر نماز تقدیر  
 نوزده روز است و گفته اند شاید که نوزده رکعت و در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 و این بعد است و الله اعلم و بعضی روایات ثانی عشر آمده است و در و این مستحق و  
 خمس عشر آمده و در و در تطبیق و شرح مذکور است و الله اعلم **عمر بن حفص بن عاصم بن عمر**  
 الخطیب فرمودی از اجداد ما بعضی وقت و جمع علیه و کبریا بحیث است قال صحبت این عمر  
 فی طریق مکة فقلنا الطهر رکعتین گفت صحبت و استقامت این عمر در راه که پس کرد این عمر

طهر را دو رکعت ثم جاز و جلس فیما بین عودت و جای باش خود را و ای ما قما با پس  
 دیدم مردم را ایستاده فقال ما یفعل هؤلاء پس گفت این عجز یک است این وقت  
 گفت نمازهای نقل می کردند این احتمال سخن روایت و نیز آن بود و در قال لو کنت سبحا  
 گفت این عجز می بود من که نماز نقل می کردم اتمت مملوئی تمام می کردم نماز فرض را یعنی  
 اگر محل گذردن نوافل می بودم اتمام فریضه می نمودم و بود پس بر کاه فرایض حضرت کرده شد  
 کرک نوافل اولی با خندید که تکبیل فرض اولی است از نقل صحبت رسول الله صحت و شتم  
 پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و حکم نکات لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود حضرت کرده غنی  
 کرد و سفر و دو رکعت یعنی یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 یکبار و عثمان را چنین یعنی زیادت می کند و در سفر و دو رکعت مستحق علیه السلام که این حد  
 و الاث دار و انکار و وضع این عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار از روی منقول است  
 چنانکه در احرف نقل است باید که وی رضی الله عنه مجازند و بعضی گفته اند که اتفاق است بر تمام  
 نوافل مطلقه و اختلاف در روایت است و این که مجوز کرده اند قیاس کرده اند و این را بر نوافل  
 مطلقه و بعضی فرقی کرده اند در حالت بیرون و نوافل و بعضی فرقی کرده اند در نوافل و بعضی فرقی کرده اند  
 و بعد از نماز یکبار پس از نماز است مستحق است از وی پس همان بوده می شود و در آن  
 از فرایض است پس که با خارج است از حکم روایات بخلاف آنچه بعد از نماز است مستحق  
 بوی و تحقیق ثابت شده است که حضرت روایت را از کرده و نماز یا داشت را در هیچ یک  
 گزارده و طبیعتی گفته شد که حضرت یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت  
 نمی دید و شاید که بعضی اشیان ترک می کردند از برای تعلیم و از برای علم علی پس که یامر از بقول  
 این عمر لا یزید فی السفر عدم زیادت در غالب احوال است و می وی از حقیقه رفوف است تمام  
 و قد فرک و مختار قول است **عمر بن عباس** قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 یجمع بین الصلوة الطهره و العمدان کان علی طهره و یجمع بین المغرب و العشاء گفت این  
 عباس بود و حضرت که جمع می کردند میان نماز شب و دیگر وقت می بود بر پشت بر بعضی دیگر  
 یامر احوال است نه حالت نزول و جمع می کردند میان مغرب و عشاء و این شامل جمع تعلیم  
 و نماز پر دوست جمع تعلیم که نماز عصر را در وقت نماز طهر یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است  
 و جمع و نماز طهر را در وقت عصر و مغرب را در وقت عشاء یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است  
 این را به روایه البخاری **عمر بن عباس** قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی  
 السفر علی اخلت حیث توجهت یزید و حضرت که یکبار در هر روز یکبار در میان ما و میان کذا است نوزده روز و دو رکعت



























و غایب از اهل بیت یعنی اسحاق و اصف و یحیی و یونس نیز رواست و در بزرگ معنی است شفا  
من ان قد کوشی نموده و اب از جنت رسیدن از اقامت کرده و زجوه قایم میشود میان سج  
و طلع و آقا پس پس روز جمعه از اهل بیت میرید با هم که شامه همین جمعه قایم کرده و گویا  
حق تعالی اطعام کرده است و اب را بایام ساعت درین روز را وقت و غفلت و غفلت  
مولان و این معنی را بطین امانت شده و معنی شده است با وی تعالی احادیث یکند و ز  
جمعه درین از غفلت نامور و جلایان که سبب آن زمین می لغزد و میگردد و دوبار از  
می دریا بند و مدو شس میگردد و الاجن و الالاس کریان و ادیان کریان را غافل  
و ذایل از ان ساخته اند و ایشان کشف یکد و اندازا قاعده تکلیف و ابتلا برهم نمیکند  
و امان غیب باشد و غیره ساه لا یصادفها عبد مسلم و یصلی الاله شیا الا اعطاه  
ایاه ترجمه این ظاهر شده است و لا یصادفها بحی لا یوافقها است و شیا بحی بیچاره  
مصادف یعنی یافتن قال کعب ذلک فی کل یوم است گفت کعب اخبار آن ساعت در  
هر سال در روزی از روزهای جمعه است قلت بل فی کل جمعه ابوهریره میگوید که من در روز کعب  
که انجمن نیست که آن ساعت در سالی باشد که در هر جمعه است قمر اکبر التور پس خاند  
کعب تورات که که ناظر است بودن آن ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق  
رسول الله راست گفت است بفر خدا صلی الله علیه و سلم که آن ساعت در هر جمعه است قال  
ابوهریره قلت عبد الله بن سلام گفت ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که صحابه  
است و وی نیز از علمای بود بود و نه بجمعه مع کعب الاخبار پس فرمود او را بجمعه که  
کعب الاخبار واقع شده بود و ما حدیثی فی یوم الطور و خبر دادم بجزئی که حدیث کردم کعب الاخبار  
را در روز جمعه قلت قال کعب ذلک فی کل سنه پس گفت عبد الله بن سلام را که گفت  
کعب آن ساعت چه در هر سال است قال عبد الله بن سلام کعب کعب دروغ گفت کعب  
الاخبار درین خبر که آن ساعت در سالی است قلت درم ذلک کعب الاخبار فی کل یوم فی کل  
جمعه پس گفت عبد الله بن سلام را که خبر خوان کعب الاخبار تورات را پس گفت بکار آن ساعت در هر جمعه  
است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام است کعب ثم قال  
عبد الله بن سلام قد علمت ان ما حدیثی تحقیق است من جسد و حضرت باقرات از تورات  
و ظاهر اولست که کدام ساعت است آن ساعت قال ابوهریره قلت اجزایها و نفس ط  
پس گفت من بعد از خبر دهم را این ساعت و کل کس پس فقال عبد الله بن سلام می از خبر  
فی یوم الحیوة آن ساعت از خبر معنی است در روز جمعه قال ابوهریره قلت کیف یكون آخر

ما حدیثی یوم الحیوة و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصادفها عبد مسلم و یصلی فیها  
گفت ابوهریره پس گفت بعد از این سلام چگونه باشد از خبرنا حدیث در روز جمعه و حال که تحقیق  
گفته است بخت درینا و در اندر مسلمان و حال که وی نماز یکند و روی و نماز خود در  
آخر روزی باشد که نماز در آخر بعد از نماز دیگر منوع است و مکرر است فقال عبد الله بن  
سلام الحمد للی رسول الله صلی الله علیه و سلم من جلس مجلسا یستظلل ظل الله  
فی یوم فی صلوة صبی یصلی کسی که نشسته است در نشستی یا در نشستی که نشسته است و نماز را پس گفت  
در نماز است تا وقتی که بگذارد نماز را که نشسته نشسته بود برای وی قال ابوهریره قلت بلی گفت  
ابوهریره پس گفت من اری گفته است این را انکثرت قال فتوکل گفت عبد الله بن سلام  
پس اگر گفته است بخت درین و مودیع همان معنی است که نشسته نماز نشسته است و این خبر  
آخر روزی باشد پس اگر در وقت دعا کند سجده است و بعضی گفته اند که دعا بصلوة دعا  
رواه مالک و ابوداود و الترمذی و النسائی و روی احمد و ابوداود فی کعب و رواه کرده است  
احمد با قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ان ما حدیثی که کرده  
است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الله التی تر فی یوم الطور طلب کعب  
را که امید داشته باشد اجابت در وی در و زجوه بعد العصر لا یغیبه الشمس بعد از نماز  
و بکار غایب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهرا به این حدیث معنوم میشود که نماز دیگر  
آخر روز است نه چنانکه ای دیگر که بگوید بعد از طلوع مثل را که در پنج نماز را فی ماند خبر  
حدیث دیگر واقع است که وی از خبر معنی است از روز جمعه فافهم رواه الترمذی و عن  
اوس بن قیس بن مخرمه و سکون و اوس بن سحابة است که در دمشق سکونت داشت و هم  
در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من افضل ايامکم یوم الحیوة  
درستی که از فاضلترین روزها نماز جمعه است فی خلق آدم و فی قبض در وی پیدا کرده شد  
ادم و در وی قبض کرده شد روح وی و فی النقی و فی الصلوة درین روز است نطق و  
درین روز است مسعد و مسعد یعنی ملاک است و اشارت بقول دی سجاده و  
نطق فی الصور ففصق من فی السموات و من فی الارض پس مراد بخت که در مقابل این  
نطق است نطق ثانی باشد که برای اعیان و بیرون آمدن مرد است از قبور چنانکه فرموده  
نطق فی الصور فاذا تم فقام یظفرون و نطق و مکرر است کسب قریع و مول و ترس است چنانکه  
فرمود و یوم یفزع فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و این مقدار نطق مسعد  
است پس و نطق باشد و بعضی قایل به نطق شده اند و لیکن مشهور و نطق است که



الهاک دیکری برای اجناسا که از علی بن الصلوٰۃ میزد و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم  
الشان است بسیار کوبیدند پس از درود درین روز فان صلواتکم مفرقتم علی راکب مرستی  
نماز شما عرض کرده میشود بر سر دست ملائکه یا جین چنانکه حدیث آمده است قالو  
کشفه سبحانه یا رسول الله و کفتم نفس ملونا علیک و فی ارامت و جکوز عرض کرده شود  
درود ما بر تو و حال اگر تحقیق استخوان بوشه و نهی تو کفایت است از موت و نوال  
از آنکه بقول بیت این قول ملت را وی است یعنی بیکوید سجده و بجهان بقول  
خود است بیت بفتح با و کلام و فتح تا یعنی که نهی و بوشه نهی و در تحقیق لفظ  
است و حیطان اختلاف بسیار است و اینکه اکثر نسخ مصححین شکات منطبق کرده اند و  
وجه است یکی است بفتح نه و کسر را و اسکان میم و فتح تا مخففه لفظ معلوم دیگر است  
بفتح نه و کسر را و فتح تا لفظ مجهول یعنی پوئیده کرد آینه نهی و تفسیر بلیت موافق و  
اول است که اگر بیت بلفظ مجهول یا سکون تاخود اند قال ابن ادم رحم علی الارض اجسادا  
نیا گفت بکفرت بر سرستی که خدا حرام کرده ایده است بر زمین تنهای بجز از آنکه نیست این  
چنانکه هر کس فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء یا بدو حیات امینا متفق علیه است هیچ  
کس را در وی خلاصی نیست حیات جسمانی و دنیوی حقیقی زیجات معنوی روحانی چنانکه  
شهادت است و درین حدیث کفر نمودن اند حرم اجساد الایمان علی الارض اشارت  
بدان اگر چه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراک است حیات روحانی نیز گاه  
است و لیکن مغیب همانست که گفته شد و تحقیق این سید و زاری بجز هر کسی است  
یجذب القلوب الی الدار المحبوب کرده شده است از آنجا بایست رواء ابو داود و  
داین ماجرا و الداری و البیهقی فی الدعوات الکبریٰ **باب** هرزه قال حال رسول الله  
صلی علیه و سلم الیوم الموعود یوم القیمه و الیوم المشهود عرقه و ان هر چه  
الطیور و قرآن مجید نیز باید و الیوم الموعود و نا هر چه شود بکفرت میفرماید که هر چه  
موعود و زقیاست که سجده کرده است بآمدن وی و وعده کرده است مناسرا  
بعد از آمدن وی تنهایی بهشت در او بوم میشود عرق است بر آنکه کوه منان حاضر شود  
او را از آنانی و حاضر می شوند ملائکه و شهود یعنی حضور است و مرادشاهد روز جمعه  
که حاضر میشود بر خلق وی و کویا که تشریف روز عرق میشود و شهود نیز جموع در یک است  
که خلق این مروه و شهودی عرق و حاضر میشوند در مکان که گفت این روز را در پس وی  
باشند و در روز جمعه این بر جانی خود مانند بوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهره

و منظران شاهره را خلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آید و زقیاست و مشهود را بجزی که شاهره  
کرده میشود و روی از نجایب امور یادش می فرستد و مشهود است خصوصا و هو ما  
یا شاهره این است و مشهود او هم که با خلق با خلق یا مکتسب از خلقی مطلع است بر  
احوال مخلوقات و مخلوقات شاهره بر وجود وی و صفات وی با بوم عرق و جمعی یاد  
جموعه اهل آن یا بر بود و اهل آن یا بر بود و اهل وی که آن فی تفسیر البیضاوی ظاهر است که این  
تاویلات از محملات لفظ اند که ممکن است که همان بران و تفسیر همان است که است  
صلی علیه و سلم که صحیح باشد اسناد و اندر علم و ما طلعت الشمس و لا غربت علی ایم  
افضل من و طالع و کبر و غایب و غروب کرد و روزی که فاضل اند و ز جموع باشد میم  
لایوا قضا بعد موسی بدعا اند بجز از اسباب الله درین روز ساعتی است که موافق نیست  
و در نیا بدان ساعت را بدهد که عاقله با جگر که قبول کند خدا نغلا دعا و اول است بعد  
شی الا اعادة من و ناه بجز در جزی از نمر که اگر گناه دهد ضاری فعال و نگاه دارد او را از  
شر و راه احمد و الرضوی گفت زنی بذا صیبت عیسا لایعرفه الا صیبت صوی  
بن عبیده شتافه میشود این حدیث که از حدیث موسی بن عبیده است بفتح عین و فتح  
با و هو لتغیبت و ابن موسی بن عبیده ضعیف کرده اند میشود و نیست بضعیف کرده  
شود او را حدیث او را اما تحقیق است که در وی اختلاف است ثانی و بجز او گفته  
اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی نفیست اما حدیث او حجت او  
حجت نیست بچست بعضی روایت وی حدیث او را زنی و ابن ماجه روایت کرده اند  
وفات وی سزاخین و جسدین و مایه و گفته اند که از قریب وی بوی مشک و عطر فایز بود  
در روز زنده که بدوی بود در آن وقت اصلا مشک و عطر نبود **الفصل الثالث**  
ابا بایه بضم لام و تخفیف با و موعود اول و نام او را غا غا بکبر این عبداللہ صحابه مشهور  
است احوال او در خبر ذکر اهل بدر باره ذکر کنیم انت انت قال قال ابی صلی الله  
صلی علیه و سلم ان یوم المظفر الایام و عقیبتها عند الله مرستی و ز جموع منتر روز ما و بر ذکر اوقات  
تروضا و موا عظم عند الله سن یوم الاحم و یوم القطر و روز جمعه روز است نزد خدا از روز  
عید قرآن و عید رمضان این حدیث صحیح است و در فضیلت یوم المظفر یا یام و لیکن شکی  
بموم عرق نگردد که یاد کرد یوم اضحی مشتمل بر آن است یا یوم اضحی را افضل از عرق در ابرم و عید  
اعلی حیه خمس طلال در روز جمعه حقیقت است خلق الله و نام و بیضا و عید او مالا لار  
و بجز از اسامی در روز جمعه اگر خدا ادم را و فرود آید و تفسیر وی بر اینند خدا نغلا ادم







وقال يا حبيب حسن انك قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل حبيب  
قال بود اخفرت چون می در آید ماه رجب میگفت اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان و  
بلغنا رمضان خداوند افرزنده ما را در رجب و شعبان و ربیعان ما را برسان  
قال کن پس و کان یقول لیه ای محمد لیه ای محمد و یوم الجوع یوم انار و بود اخفرت که میگفت  
شب جمعه شبی است سینه در روز جمعه روزی است سینه در ریش از امام احمد مستقول است  
که گفت شب جمعه فاضل است از شب قدر که در وی علقی اخفرت در رحم امیر آمده و  
موجب جنین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از سر حد و حصر خارج است که در راه  
الیه فی الدعوات الکبریاء **باب و چهارم** جمعه فیه نحر است کتاب و سنت و  
اجل کا فرشی و سکوی درم او بزرگ در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذلک صلوته جمعه  
یا خطبه وی و وجوب خطبه مستأنف و وجوب جماعت که از قالی او مذکور در تفسیر نه است  
که در خطبه و صلوته هر دو است جمعه در روز شام است و بر هر دو صادق و جمعه غلط ظهیر  
است و اخفرت چون مصعب بن عمیر بفرموده فرمود که اذا مات النبی فقل  
باسم الله **الفصل الاول** در این مورد بفرموده انما قالوا سمعنا رسول الله صلى الله  
عليه وسلم یقول علی اعدائهم و روايت از ابن عمر و بفرموده هر که از ایشان گفته شنیدیم  
ما اخفرت را که میگفت بر جبهه های من خنجر و تغییر باین عبارت ظاهر ارجح است که  
اول ساختن بی شناختن ایشان بر سر او تعارف نبود ایشان بر جبهه چند هم نهاده  
ترک داده یا تغییر بمان که بر سر شریف از جوب بوده از رنگ و خشت یکنواخت احوام  
عن دو علم الجماعات باینکه التیاز اند که و بهمانی مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه  
را و عادت گرفتن ترک آنها و نه از مطلقا جمع آورده و اگر آن ترک جمعه است چنانکه در  
احادیث باید و لیکن بنی علی قلوبهم تحقیق مهر میکند خداوند بر دهی ایشان  
ثم لیکن من الغافلین بعد از آن برای بی باغی ایشان از غافلان و معبود ایشان  
و مشهور و محکوم بدان و دایم بران معنی که این دو امر التیاز است و واقع است باین  
امر از ترک جمعه باینکه بر دهی اگر از این بفرموده میشود و اگر از این بفرموده میشود  
بر دهی ایشان و بهر کردن ردل کتاب است از نهایت عقل و ادب و ادب مذکور  
و قبول سوء عقلت و نصیحت او **الفصل الثاني** ای محمد فیه جمعه و سکون  
عن سهل العبیری فیه ما یوم جمعه و سکون یا ایمن است در شرح مشکات و صلو  
مزی است بفتح صاد و سکون میمنت بفرموده بن بکر بن عبد مناف رحمته که زانی جامع الای

شب جمعه فیه نحر است کتاب و سنت و اجل کا فرشی و سکوی درم او بزرگ در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذلک صلوته جمعه یا خطبه وی و وجوب خطبه مستأنف و وجوب جماعت که از قالی او مذکور در تفسیر نه است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تركه ثلث جمع جهنم یا ایها کسی که ترک کند سه جمعه را از  
جهنم اسان و یک و خرد و حقیر باشد ایشان را از طهارت و ایمان و این کمال و عدم صدور  
ادای او است زانکه است و استخفاف بران کفر است جنگ و مهادنه با ایشان و بودن او است  
معصیت عظمی که مغضی بلیع درین کفر است بلیع الله علی قلبه هر که خداوند بر دل خود  
در روایت زین بن انعم که بری الله تعالی من ذلک شری خود خداوند تعالی از وی و از این عباس آمده  
که هر که ترک کند جمعه یا باج تحقیق از اخذ اسلام را پس نیست و در راه او بود او و از راه  
والسای و این ماجرا و الداری و رواه مالک عن صفوان بن یسیر بفتح سین صحابی مشهور  
است و احمد عن ابی قتاده که تابع جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت  
از خیر بندگان صالح امام و مقتدا کسی که استخفا کرده شود بزرگ وی و گویند که در حدیث  
وی سوراج افاده بود از آنست بخود و قانع بود قبول میکند و جازه سلطان را و گویند که  
سکون بخورد و بود که با جمل سال به او ترین نه چون سی سال گذشت چهار شد و بحالت  
تبع رسید و ترش گفت که ای پدر بپوش بر این بزرگ وقت نماز است نهاده و هم نشسته  
جان داد و بگویند قایل بود بفرموده الله علم **و می** سمع من حذیب قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم من لم یجد فی تصدق بدینا فان لم یجد فی تصدق دنیا که  
ترک کند جمعه را یعنی آنکه نماند بظهور آن بعد از آن اندازد ساقط میگرد و بهمان فریفت  
جمعه پس باید که تصدق کند یک دنیا پس اگر دنیا بعد از این دست تصدق کند نصف دنیا  
رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه اگر گفته شود که این علامت عدم فریفت جمعه است بزرگ  
فرض کفر میگرد تصدق جوایش اگر جمعه فرض ظهر است اما اصل فرض ظهر هر یک با  
ماوریم باسقاط وی از فرض بود ای جمعه بر تقدیر اجتماع شرائط معتبره درین باب و کفا  
بظهور از جمعه حرام است و تصدق کفایت از رکاب این فعل حرام است و تصدق  
ادائی ماوریا و جود ادای فرض فی الجمله فاقیم **و می** عبدالله بن عمرو عن النبی صلی الله  
عليه وسلم قال الجموع علی من سمع الله جموع فرض است بر کسی که نشود یا تک نماز جمعه  
یعنی سنی بسوی جمعه واجب است در وقت سماج و اختلاف دارند که در این اذان  
اول است یا اذان خطبه نماز اول است و بعضی گویند ثانی بزرگ در زمان اخفرت صلی  
الله علیه وسلم صبح اذان بود و تفصیل این کلام در باب الخطبه و الصلوة باید و رواه ابو  
داود **و می** ای محمد بر من النبی صلی الله علیه وسلم قال الجموع علی من اذاه اللیل الی ایل  
جموع فرض است بر کسی که بای و در راجع گرداند او را شب بسوی ایل خانه وی یعنی



جمود واجب است بر کسی که با شایان وطن او و میان جای که گزیده میشود جمود افتد راسخ است  
 که بعد از ادای نمودن بطن خود پیش از شب رجوع نماید و اگر در وی توانا تر از این باشد و شب در خانه  
 خود بگذرد و این راسخ است ندوی سیکو نیز بخلات مسافت قصر کردی سفر میکرد و طبیعتی  
 گفته که این قابل است امام ابوحنیفه و اصحاب وی نیز در آن وطن او داخل دیوان مصر  
 بودند که گزیده میشود در وی جمود اگر وطن او را دیوان دیگر باشد چنانچه دیوان این مصر واجب  
 نموده آمدن رواد الزماری و قال در حدیث استاده ضعیف و گفته است زنی که این  
 حدیثی است که انشاء وی ضعیف است **و من** طاری بن نهاب احمی کوفی است در  
 قابلیت و در محضرت را و نشیند از وی علیه السلام که در غزوات و خلافت ابوبکر  
 و عمری و سراسی و چهار غزوه و سره روایت دارد از ابوبکر و طرقات سنانین و عثمان و قبل  
 ثقت و ثنائین قال قال رسول الله علیه و سلم **الجموع** واجب علی کل مسلم فی جماعه  
 جموع واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جموع فرض است و جموع جماعت  
 درست نیست **الاعلی** الارز که چهار گروه واجب نیست عبد الملک یکی نزدیک  
 کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرض نیست جمود از وی ساقط گردید و امر او  
 دوم زن بجهت حق زوج و وجود و محرم اگر زن در زمان محضرت برای نماز جماعت  
 می آمدند و لیکن فرض نیست جمود از این ساقط گردید از جهت کثرت از جماعت دم و بیسی  
 بوم که در جموع از جهت عدم تکلیف روی او بر بعضی چهارم جموع را جهت منعق و انقوا  
 و دفع ضرر و سافراعی و اجماع نیز جموع فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده  
 است نظایر استقامه فرضیت این طوائف بزرگ و ترتب واقع شده رواد ابو  
 داود و شرح السنه لمصالحی عن رجل بنی و ابل روایت کرد این حدیث را  
 بلطف مذکور بود و در شرح السنه لعلی دیگر در مصاحیح همان لفظ مذکور است از مردی  
 از بنی و ابل که مخصوص نام او را ذکر کرده **الفصل الثانی** ابن مسعودان البنی علیه  
 علیه و سلم قال تقوم بجلوس من الجموع رواه است از عبد الله بن مسعود که محضرت  
 گفت مرکز وی را که پس بیاندازد نماز جموع حاضر میشوند از آن جهت است ان امره جلاله  
 بالاس برای تحقیق قصد کرد من که بفرمایم مردی را که گذارد نماز جمود بمردم و امام است  
 که این را نم از اعراف علی جلال بجلوس من الجموع بجهت بر من باین کار مشغول شوم که  
 بسوزم بر مردم و آن کار می شود نماز جمود را خائنه ای پیش از او و شل این حدیث در شان  
 تحقیق از نماز غایت زوایا نشی که گفت و اعراف نشدند و تحقیق از تحقیق و اعراف و ده

روایت رواد مسلم بن حنیف دلیل است بر آنکه امام را بر سر که اگر هم ضروری باشد یکی  
 از غلیظ سازد و خود باین هم مشغول که در جموع در سال اول فرض است آن که در **و من** این  
 عباس ان البنی علیه و سلم قال من ترک الجموع من غیر ضروره کتب منافق کس که ترک  
 کند نماز جمود را ضرورت نوشته شود از جماعت فغان و نوشته شود در حکم این فی کل  
 لایحی و لا یرل نوشته شود در کتابی که رسیده میشود و تغییر داده میشود یعنی حکم منافق و  
 وی همیشه ثابت و دائم است تا برای آن دو یا بیامزد وی سجاد و فی بعضی روایات مذکور  
 بعضی روایات مذکور واقع شده یعنی کسی که ترک کند جمود را کثرت رواد **الفصل الثانی** من جابر  
 ان رسول الله علیه و سلم قال من کان یومس باحد یوم الاخر فلیجلو کس که  
 ایمان دارد بخدا و روز آخرت از روزهای دنیا که او بدان قیامت است پس فرض نیست بر  
 نماز جمود روزیاری و با دیگران که در جموع ترک کند از آن لامر یعنی او ساقط و امر او بیسی  
 او ملوک من استغنی الله عن من کسی که بکند نماز جمود عبارت مولای تعالی  
 بازی کردن و باز کار کردن یا نیاز میکرد از وی خدا تعالی و ضایع میکنی و بنحو اید او را  
 و احدی جمود و ضایع تعالی بپارست از نیکان و طاعت ایشان باز میکرد و بیسی  
 وی سودی از آن نماندیده است وی تعالی کسی را که بکند میکند و شکر میکند او را  
 رواد الدارقطنی **الفصل الثانی** لک نظافت با یکی از غلیظ پاک کردن و مراد اینجا پاک  
 کردن بدن است بغسل و قص شارب یعنی بریدن سلت و قلم اطلاق یعنی جردن تا ختن  
 و حلق ماز یعنی ترون سوی زمار و شستن ابط یعنی رنگدن سوی بغل و پاک کردن جامه او  
 بکار بردن بوی خوش و مانند آن که اینها روز جموع است و تفصیل این در اول  
 کتاب در بیان و نظرت که رفته است دیگر تقدیم باینکه در اصل یعنی وقت باید  
 آمدن و بعضی شافعی بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت و بی هروقت که باشد بپایند  
 و هر زمان که بپایند و مراد اینجا باین معنی است که در اول وقت نماز جمود بر من سهل من  
 سعد منی الله عز منقول است که سبقت طعام جماعت بخور و قیل و یکریم که بعد از  
 نماز جمود کردن از جهت خفت شدن بیکر جمود و اول بر جز را با کوره کوبید چنانکه نوباده  
 را با کوره کوبید و در حدیث ثبت بیکر نماز مغرب و بر نماز اده پس حقیقت بیکر جمود  
 سادرت و سادرت است بخفوف و در اول وقت و این را لم انت متقاونت  
 چنانکه حدیث باید و اگر در اول نماز باید اکل و افضل چه بود چنانکه امام قائل در  
 این بعضی سلف نقل کرده اند این وقت با مرادی آمدن از جهت است که بیکر



بر منی باطل کرده اند بلکه مقصود ببادت و سارت است و این را مباله و زان میگویند  
و در وقت بعد از آمدن غافم و عادت در سجده و توبه بنویس علی علیه السلام الان است  
کمی آید و احراز نمائید بیکه و سجده های گران و در وقت نشسته و بعضی علماء درین  
فعل حکم کرده اند و گفته اند که این تکبیر دین جانی است بر مردم نعم اگر نشسته و بر کمر نشسته  
شوند خوب و الا محذور از مکان که مستحکم تقیید است بجز مستحق است **الفصل الاول**  
**من** سلمان قال قال رسول الله علیه و سلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة غسل کند مردی  
روز جمعه برای نماز جمعه و بطلبه ما استطاع من طهر و با وضو کند و باکی انفسه که توانا را باکی به  
اگر مرد و سواس و اراف برسد و پس بنشیند دال من بدین وضو غافل از وضو غافل از وضو یعنی  
از آنچه میرود در غایت تکلف و درین بقیه دال و سکون تا او را و آن بقیه دال و سکون  
روغن بر وضو درین اشارت با کمال با غایت از وضو و طیب خلل نباشد و با کمال تسبیح  
است استعمال آن برای جمعه و هر آن از مجلس و محراب و هر اویس من طیب بنده و اگر کسی  
ناید و با بدین وضو خوش ببرد و در غایت وضو باشد با کمال و بعضی واد است یا تک راوی  
است و مرد و وضو غافل از وضو و با کمال با وضو و بعضی واد است یا تک راوی  
که جایز نیست من آن مرحوم را غم بخند بعد از آن برهن آید بسوی مسجد فلا یفرق بین این وضو  
در آید و سجده های تکبیر بیان و کس که بهم نشسته باشد یا نشسته باشد یا نشسته باشد  
باشد و این آیه را با وضو و فرقی بکامزدن و در کشتن از آنجا و وضو یا لا است بلک هر جا  
برند نشینند و اگر فی تفریق و تخطی با الارض و در وقت اول و نزدیک بان نشستن جمعه  
کرده بهتر است و در حقیقت این اشارت است بیکه و بر آمدن در اول وقت یا تفریق است  
بفصلی که مکتب بجز نماز که دارد بجز تقیید کرده شده است برای وی از وضو غافل و بعضی  
این را درست جمعه کرده اند و علماء را درست غسل الجمعة سخن است و قوی از آنکه نشسته  
اند و گفته اند که اگر از آن ثابت کرده است تقیاس کرده است و سنت تقیاس ثابت می کرده  
و در باب ابان اشارت بان کشت و مادر شرح سفر السعاده از انابت کرده و احاطت  
کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارت بقول انقوم دارد و در حدیث این  
عبارت در تعلق از غیر روایت استعمال کند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التلع که  
ثم یغتسل او انکم الایام بستر خاموش نشسته و کوش دارد و قوی که نشسته اند یا بعضی غلبه  
جواز نیست بعضی از انابت بعضی بکوت یا استماع و فقه یا غیر جاز است و انابت در  
وقت خطبه واجب است و با کمال علماء و تفصیل آن حدیث دیگر بایم الا غفر ما بین

و بین الجمعة الاخری این کار را با هیچ مردی کند که اگر مرد و شود و اول آن که بیان است  
و بیان جمعه و کشت چنانکه احادیث و کبرایان دلالت دارد و رواه البخاری **و** این حدیث  
عن رسول الله علیه و سلم قال من اغتسل ثم لم یغسل الجمعة فمضی با وضو غافل از وضو غافل از وضو  
ثم یغسل یوم هر که غسل کند بستر یا بدین وضو یا بس کزاده نمازی که تقیید کرده شده است برای او این انابت  
کنند تا اگر فارغ گردند و امام از خطبه بستر نماز جمعه بکار و با امام غافل از وضو و بین الجمعة الاخری امر بر وضو  
برای او جزی که بیان او بیان جمعه و کزاده است اگر آن مان و فضل نشاء امام یا زاید سرور دیگر  
این زیاده بیکه است که هر چند ده مانند است و از جمعه با جمعه وقت روز است سرور دیگر  
می افزاید و میشود و فضل و رفع و نصب هر دو روا است رواه مسلم **و** قال قال  
رسول الله علیه و سلم من ناسا فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس یک که وضو  
ثم لقی الجمعة فاستمع و انصت بستر یا بدین وضو یا بس نشو و خاموش نشین غافل از وضو و بین آنکه  
و زیاده نشاء امام امر بر وضو بکار کزاده بیان او بیان جمعه و زیاده سرور دیگر  
قد لقی و کسی که ساس کند و بسایه بکزاده بس تحقیق لغو و لغو سخن لا بهی کردن و کلام  
باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و من حدیثی را در حدیث بیکه شغل شدن  
ان از استماع خطبه چنانکه کلام شغل است زان و مرد و بس حدیثی باری کردن است بدان نیست  
یا باره و باره که اینند است برین بفرقت است که بدان و بعضی کشته اند و  
کرد ایندن بکزاده و شمار کردن تسبیح است بدان و این است است نهی از گفتن خطبه  
رواه مسلم **و** قال قال رسول الله علیه و سلم اذا کان یوم الجمعة وقفتم الملائکة  
علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول فاول من یوم الجمعة یستد فی شکان  
بر در مسجد جمعی نویسد نام هر که بستر یا بدین وضو یا بس و مثل المهر کشت الی یهدی بستر  
وقفه و حال جمعه حال کسی است که بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس  
مهر بضم میرو فتح ماه که هر که بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس  
است و در بعضی نام بکزاده بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس  
بقیه بستر حال کسی که بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس  
نزد جمعه از علماء و شافعی از اینان است نام تراست و این حدیث موید آن است که  
بقیه مقابل بر مذکر کرده و نزد جمعه را بلفظ و بعضی از فقهاء و ابوجعفر از اینان است  
شامل است بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس  
بکزاده بیکه ان میگوید که هر که بستر یا بدین وضو یا بس بستر یا بدین وضو یا بس



مقابل بقدر که گفت بعد از آن هر که بزرگ از آن می آید حال او چگونه است که منبر سینه فقار را  
یعنی خانه راه و در کشش بجهت آن باشد که می افتد است از آن مقام شانه قد حاجز بستر  
اگر تصدی یکدیگر نماند و در جابجایی و ال و کمران و بعضی بعضی گویند و فخر افصح است  
ایشان است بلکه در جابجایی و بعضی تصدی است نهی هر یک که چندی باینجا می شود و در بعضی  
قول ایشان طعنه نباشد و اما جهت بستر که تصدی میکند بستر را فدا و خارج الامام پس چون برود  
می آید امام را می خطبه و او صحیفه و صحیفه و سخن الکرری بجهت شکان بار خود را که در امام  
نویس کرده اند و اتفاق میکند که در بعضی خطبه را در روایتی هر مسلم را فدا و اجلس الامام بجهت  
می نشیند امام بر بزرگتر است و اینها را می خواند و در این حدیث سخن  
از روی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کرده شده است متفق علیه **قال**  
**قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة اني اخطب  
فقل دعوت و فیه که بگوید قوم را بخود را که با تو می نشیند است و در جموع خاموش باش و  
سخت نکن و حال اگر امام خطبه بخواند پس تحقیق دعوتی فخر را که می گویند خطبه  
و این نیز بگوید که می آید که خود کند شانه می دارد و داخل القوم و نالما لافعلوا و است  
و اینها معلوم میشود که کلام منوع است که در طریق امر معروف و نهی منکر باشد و اگر آنرا  
در مقصود کافی است و لکن بحث است متفق علیه و از این معلوم میشود که انصاف است  
و تفصیل کلام به مقام است که انصاف و اجابت از کافر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان  
است و نزد بعضی سنجیده است و امام شافعی از ایشان است و در روایت که یک نفر که خطبه  
را درین مسأله و قول است و همچنین از امام احمد و قول آمده و این عبد الله نقل کرد و اتفاق  
بر وجوب انصاف که از قبلی از تابعین و این قول بر غریب است انتهى و در مذی گفته  
مکرده نباشد اما اهل علم کلام در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در سلام و تسبیح  
عاطس بعضی بر گرامت اند و بعضی می خوانند و این انتهى و منب ما است که از وقت  
خروج امام را می خطبه شروع در نماز صلو و کلام هر دو همراه است و اگر کسی در نماز باشد  
و امام شروع کرد در خطبه قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحب یک نیست بکلام بعد از  
خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از قول از هر پیش از آن که بگوید که هر دو را در ذکر اگر  
انچه است منع اشباع بود و نیست محل اشباع در زمانه وقت در مذی حدیثی آورده در خطبه بعد از  
قول امام بخلاف صلو و کلام است و شاید که هر یک که دو قطع و می ناوقت شروع  
در خطبه او امام ابو حنیفه را دلیل بر است بر وجوبی است که در آورده شده است در میان

بر دو رکعت و کلام نیز که می نشیند و قطع و می حکم طاعت و امام مالک در موطا روایت کرده است  
و از امام احمد و امام حاکم و الاکلام و الاقوال صاحبان برین است و قول صاحبان محبت است نزد ما و  
است تقلید کن و گفته اند که در آن نقل است و قضایا فایز کرده است و اختلاف کرده اند  
کسی که در نشسته است چنانکه خطبه می شود مختار و وجوب سکوت است و بعضی گفته اند  
احسن اینست که مشغول گردد بکتاب و تسبیح و تمهیل و طرام است کمال و غریب و کتاب و کرام  
است نشیمن عاطس در سلام و در روایتی از ابی یوسف مکره نبود زیرا که اینها فرض اند  
جواب میکند باینکه اینها فرض اند و هر وقت که نزد صاحب خطبه از جهت عدم اذن در آنجا بود  
در نفس خود بفرستد تا غافل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین هر که در خطبه  
در و منکر باشد بر جسم دوست مکره نیست و هو الصواب و در نظر کتاب و اصلاح این تعلیم  
روایتی آمده است از ابی یوسف که قال الشیخ ابن ابراهیم و کلام منبر مسجد را خطبه  
باید است **امد تعالی و فی** جای قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قلت  
انني اخطب فقل دعوت و فیه که بگوید قوم را بخود را که با تو می نشیند است و در جموع خاموش باش و  
سخت نکن و حال اگر امام خطبه بخواند پس تحقیق دعوتی فخر را که می گویند خطبه  
و این نیز بگوید که می آید که خود کند شانه می دارد و داخل القوم و نالما لافعلوا و است  
و اینها معلوم میشود که کلام منوع است که در طریق امر معروف و نهی منکر باشد و اگر آنرا  
در مقصود کافی است و لکن بحث است متفق علیه و از این معلوم میشود که انصاف است  
و تفصیل کلام به مقام است که انصاف و اجابت از کافر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان  
است و نزد بعضی سنجیده است و امام شافعی از ایشان است و در روایت که یک نفر که خطبه  
را درین مسأله و قول است و همچنین از امام احمد و قول آمده و این عبد الله نقل کرد و اتفاق  
بر وجوب انصاف که از قبلی از تابعین و این قول بر غریب است انتهى و در مذی گفته  
مکرده نباشد اما اهل علم کلام در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در سلام و تسبیح  
عاطس بعضی بر گرامت اند و بعضی می خوانند و این انتهى و منب ما است که از وقت  
خروج امام را می خطبه شروع در نماز صلو و کلام هر دو همراه است و اگر کسی در نماز باشد  
و امام شروع کرد در خطبه قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحب یک نیست بکلام بعد از  
خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از قول از هر پیش از آن که بگوید که هر دو را در ذکر اگر  
انچه است منع اشباع بود و نیست محل اشباع در زمانه وقت در مذی حدیثی آورده در خطبه بعد از  
قول امام بخلاف صلو و کلام است و شاید که هر یک که دو قطع و می ناوقت شروع  
در خطبه او امام ابو حنیفه را دلیل بر است بر وجوبی است که در آورده شده است در میان



و **عن** اوس بن اوس صحابه ثقیفی است زید بن کثام را و در روی روایت کرده از حضرت و فضل  
هم و او عقیل بن عدی قال قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غسل يوم الجوع ثلثه  
تخفيفه و در روایت است و نشد احتمال دارد و باطله را و احتمال دارد و غسل و جسد را  
بغسل بجماع و تخفيف با وجود قول او و احتمال برای تاکید است یا علم و فضل است  
بخطای و جرآن زیرا که عرب را موی بسیار است که در شستن آن کلفتی است و با غسل  
شستن تمام بدن و بگرفتند و با بیدار شدن و اول وقت و در آن گدا و غلبه را  
نگار است برای تاکید و بعضی گفته اند که بعضی معنی که شستن از بدن چیزی و گفته اند که  
رفت در ساعت اول و دیگر بعضی که غسل سکران را از شستن غالی بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند  
بکر بعضی دیگر را حاصل و بافت خد با عباد و ن ابر و شوی و یک و باقی رفت و سوار  
شد و **عن** الامام و نزدیک شد ناامام بی خطای رتاب فاصبح بفسخ شستن غلبه را و در  
و لغو کرد و بعضی گفته اند بعضی انصاف کرده اند و غسل خطوة عمل نشاند و با هر کام  
باعت یک لایحه بسیار و قیام با او روز یک ل و نماز شب یکسال یعنی این عمل که  
سیام در و قیام لیل است و این غایت مخصوص نماز شب است یا نماز یک که گفته اند  
در آن مسجد برای نماز یک روز هر کام رفع و جات و کتب حسنه و محوسه است اما در  
جمود هر کام و هر نماز یکسال قیام لیل و سیام چهار است و در کتاب سفر السعاده و خاستها  
روز جمعه کرده است باز یاد نهایی دیگر که در شرح ذکر یافته بجا باید دید رواء الهمی و ابوداود  
و الترمذی و ابن ماجه **عن** عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما  
علي احدكم ان وجد ان يجد ثوبين ليوم الجوع ثلثه و یکی از شما باکی و تقصی اگر با به و تیسر  
کرده که یک روز و بسا روز و جابر برای روز جمعه سوی ثوبه و منته و رای و جابر حضرت خود  
تقصیر و سکران و سکون نام بعضی خدمت و ابتدا امداد چاه است که می باشد برای  
خاکه آن حضرت خاز و کار و باران بیکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی را از دست  
گیرد برای عری کر اجمع بکمال می کرد و ناله و کل فرجه بود و او را اندک حضرت را نزد جابر  
بود و مخصوص برای جمعه و شنبه و ده ابوداود و ابن ماجه و راه مالک بن یحیی بن سعید  
روایت کرده این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید الانصاری تابعی و **عن** حمزه بن حذیف  
بفتح سین و ضم می و حذیف بفتح سین و سکون فون و ضم دال و فتح ان صحابه مشهور است که  
است روایت میکند از روی حسن و ابن برین ماه بالبحره و تسع و خمسین و قبل شریف  
و ابودیران از جانب معاویه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احفظوا الذکر حافضه

و فکر یعنی خطبه را و او را و اسن الامام و نزدیک شود از امام و مایست در دست اول و نزدیک  
بان فان الرجل لا يزال يبا عرجى يوحى في الحشر وان دعاها في كرم و تيسر و و رويس می اقتدار  
موانع فضایل و موانع خطرات اما کس اکل و میبند و در جنت ارا عا و جات اگر می داند  
را و او ابوداود و ابن تریب است و طلب اعلی امور و جرات از سکون و اول و اد  
ان **عن** همت بن حذافه و در نزد خدا و خلق باشد بقدر همت خواستار ثواب **عن** تراکمه و عمر  
نیزند صیغه اتم است که درین دگر چه افتاد است **و** **عن** معاذ بن بنس الجینی حسن و ابراهیم  
واقعه شده است در نسخ مشکات و مواب نیست که گوید عن سهل بن معاذ بن بنس  
الجینی زیرا که معاذ بن بنس الجینی زیرا که معاذ صحابه است و پدر وی صحابه نیست پس معاذ  
ابو درست نباشد اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود دارد و گفته اند سهل  
بن معاذ لیل حدیث است و احادیث او حسن اند و فضایل در غایب قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وسلم من سئل عن رجل فابى ان یسأل یوم الجوع حرجا لای جنة له  
بر کرد نهایی مردم روز جمعه گفته میشود و آنس لیل بسوی و درین محاربات مثل است  
چنانکه می مردم را که درگاه و حذر گرفت او را نیز که درگاه مردم باشند و آنچه باقی معلوم و جابر  
هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهر تر است اگر روایت معلوم غیر است رواء  
الترمذی و قال فی حدیث عرب **و** **عن** معاذ بن بنس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
نهی عن ایوة یوم الجوع والا لا یام خطیب نمی که در حضرت از اجناد و جمود و حال اگر امام خطیب  
بمحو اند و اجناد نو می از جابوس است و ان جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی سکر و در  
یا جابر یعنی دیگر از و شش و پنج عادت عرب است و الا ان در اهل حرمین متدققت  
و صیوة تقصیر و ضم و کسر زکامه اسم است از ان و حضرت نیز با در جرم شش کینه شده  
است و لیکن در وقت خطبایان نمی فرموده زیرا که خواب می دارد و از اشاع خطبایان  
یا تقصیر یوم میکند و ااترمی و ابوداود **و** **عن** ابن جر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
یوم الجوع خطیب من جله و کس چون یکی از شما روز جمعه پس باید که کرده و بر خیزد از  
نشسته و خود را بجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواء  
الترمذی **و** **عن** النافع قال سمعت ابن عمر يقول روایت است از نافع مولا ابن  
عمر گفت شنیدم این عمر را که میگفت نمی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یمر الرجل  
من متعه و مجلس ویر می که حضرت از خاندن مردمی و دیگر را از جانی است  
وی و شستن در جایی وی قبل نافع فی الجوع گفته شد نافع را این می در روز جمعه است







نماز امام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که با دشمنان خطبهها و یا مژده  
خدا بفرماید و او شمار و پنج این الهام که گفته اند عثمان شهنشاه شده است در کتب حدیث و  
در کتب فقه و اما علم **الفصل الاول** من است ان البی علی علیه السلام کان یصلی الطلوع  
چون بطل الشمس بود و حضرت که میگردید نماز جمعه را یکبار میل کردن اقباب بکایت مغرب یعنی  
وقت زوال و این رتبه را هم ششاد در رتبه بر اندازید و میگردید و چنانکه در حدیث دیگر آمده است  
باید مقصود است که پیش از زوال یکبار و در وای از امام احمد که در وی چنان ذکر کرده است  
نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز جمعه یکبار از نماز مواظقت کرده است و این قول  
رواه البخاری **من** سهل من بعد قال ما کان یقبل ولا یخفی الا بعد الجلو و است  
از سهل بن سعد را حدیثی از نبی که از پیش بر سجده و احوال کس که وفات یافته است یا حتی  
بر قولش بود و در بنا و است سده احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت بازده  
سال بود که گفت بودیم ما که قیام و یکبار و نیم و نیمه داشتیم چنانکه از نماز جمعه قائل  
نماز را گویند و قیام و خواب نصف نماز را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیام و نیمه  
از سخت در نصف نماز خواب باشد یا نه و معبر و اقامت است بر همین است و این حدیث  
فی المائده و سبب امام احمد میگوید و لیکن مقصود بیان اتمام این بنام و بیکبار و این  
تا اول وقت بدان رسد متفق علیه **من** است قال کان البی علی علیه السلام اذا اتم  
و یکبار بالصلوة و اذا اتم بالصلوة و اذا اتم بالصلوة بود آنحضرت چون  
میخیزد روی میچون سخت می بود که میستاید میگردید برای نماز و در اول وقت میگردید  
و چون سخت میشد که روی میگردید و نماز و پس از اول وقت میگردید یعنی الطلوع و نماز  
جمعه را گویا این حدیث در نماز جمعه وارد شده است و الا حکم ظاهر همین است چنانکه در باب  
اوقات الصلوة که در کتاب **من** السایب این بریده صحابه صیغره است طیف  
بن ابی بکر بن عبد بنس حاضر شد بعد از اتمام نماز و بر سرش و وی گفت سال بود روایت  
میکنم از بنی بر سرش حدیثی است که او این را بر عمر رضی الله عنه عالم بر سوز و سینه  
و مات سه نمان و قبل است و ثمانین و موات من من الصلوة بالبدیهه و قول  
قال کان الله یوم الطلوع و اذا اجلس الامام علی المیزان علی عهد رسول الله گفت بود اذان روز  
جمعه اول و می و قتی که می نشست امام بر منبر و زان بر منبر اصلی الله علیه و سلم و این که و عمر  
قال کان عثمان و کرا سبیس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند و  
زاده اند و انانیت را که در اذان بیوم را بر زور که نام جای نموده است در برابر هر یک از یک مسجد

رواه البخاری و ما که در زمان شریف نبوت است آن بود که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
می آمد بر منبری نشست اذان میگفت و پیش از وی در اول و آمدن وقت اذان نبود  
و همچنین بود در زمان شیخ ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت  
مردم شد و هر که در دنیا و آخرت و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آنحضرت  
هم در مسجد و ملازم است از عیال و عیال بود و در آن زمان بود که پیش از وقت خطبه بر  
اذان گفته شد تا مردم از دور بیستاد و در وقت خطبه ای که اختلاف است فقها را  
که معجز و در وجوب سعی و حرمت مع اذان وقت خطبه است زیرا که اوست اصل در  
شرح یا این اذان اول است که در وقتش گفته اند اصح است که همین معبر است  
باز که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایه و ما که نمای اول خطبه را  
در بعضی احادیث ثانی گفته اند با اعتبار دعوت اگر چه اول است با اعتبار فعل و بعضی  
از فقها استغفار در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعضی  
احادیث ثانی گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و ان با اعتبار تسبیح اقامت  
با اذان با اعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و بیان اعتبار واقع شده است  
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اذان بود و در بعضی روایات آمده است  
که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و از زمان امیر المؤمنین عثمان کثرت  
بافته و لیکن در زمان عمر مجروح اعلام بود عثمان که در کتب فقه اذان گویند و بر تفسیر  
خطبای را شنیدیم که در نماز اذان است نباید گفت و اطلاق شد بر آن آمده است  
چنانکه است ابی بکر و عمر و همچنین واقع شده است و در کلام بعضی اطلاق است  
بر آن واقع شده با اعتبار اقامت میخیزد است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بنمود و مقصود تفسیر و تدریس آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسن ظاهر بود  
کذا قالوا بعد از آن بدانکه کذا حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذان است که ذکر  
کرده خدا ما اذان و یکبار و می گردید وقت سنت میگویند در زمان نبوت بودند  
و در من صحابه و بعد از ایشان و حمل نیست بر آن و اگر چه در اسلام معلوم نیست  
که از یک با حادث شده و ذکرده پس بفرمانت است که هم اذان اول و اذان اول و اذان اول  
بمقتضا اعلام الصلوة الصلوة سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گویند کذا فی است  
**من** جابر بن عمر قال کان للنبی صلی الله علیه و سلم خطبتان یکبار یکبار بود و  
آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آنقدر که طاری یافت هر عضو

۱۵۹







فی القرآن المجید الا امر بان رسول الله و انما است از امام است که می باید انصاری است گفت  
که فهم سورته را که از زبان مبارک بغیر خدا صلوات الله علیه و سلم بقرا تا کل جمله علی المیزان خطیب  
الاسم میخواند انحضرت این سوره را هر جمعه بر سر منبر چون خطبه بخواند برای مردم ظاهر است  
که او را از خواندن در هر جمعه که خواهد بود که این امر را حاضر شده و شنیده اند اگر چه  
در مدت عمر میخواند که گفته اند که او اول این سوره است زیرا که تمام سوره را در خطبه بخواند  
است پس برین تغییر را که رفتن امیر هشام را نیز اول سوره خواهد بود و او را علم رواه  
مسلم و بن حریث بقیه ما، و صحیح را ان البیضا علیه و سلم خطب و علیه ما  
سودا از عروین حریث که می باید و منی است که انحضرت را در حردی دیده و از وی حدیث  
شنیده و انحضرت دست مبارک خود را بر او مالیده و عایر گشته و در وقت  
وفات انحضرت دوازده سال بوده روا شد که انحضرت خطبه خوانده و بر روی و شمار  
بیاه بود و از وی حدیثها پس گفته در حال تحقیق فرو نشسته بود و در طرف عامر را بیایا  
دوستان خود و تحقیق این سند را بلباس بیادلات الله و گفته بقیه ما انما  
در جمیع نسخ مسلم همچنین است در جمیع بن النسخه بن حمیدی و گفته بقیه ما انما  
و اول الظهور است رواه و در تاریخ یوم الجوامع این حال در روز جمعه رواه مسلم و بن حریث  
قال قال رسول الله علیه و سلم و من خطب کف جابر کف انحضرت و حال آنکه  
وی خطبه میخواند از اجاء احدکم یوم المیزان الامام خطب چون باید یکی از شما یعنی در سحر  
روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند و خطیب را پس باید که اگر در دو رکعت و یک سجده  
میباشد و باید که تخفیف کند درین دو رکعت تا فیه این را حمل کرده اند بر نیت المسجده  
زاد این واجب است اگر چه در خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد و ابن حریث  
ان لا یلایک یکنز تا که در جواب آن که در وقت خطبه زبان ام فرموده نزد حنیفه که  
که بخند مسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی خواهد  
بود و همچنین است در باب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمعه و سحر و تا بعد از آن  
قال التودی و تا قبل این حدیث زوایت نیست که مراد خطب را در خطبه است  
یعنی میخواند امام که خطبه بخواند آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیح که اداندر  
حضرت صلوات الله علیه در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث جابر بطریق متعدد آمده که در وی  
بسی در آمد و انحضرت علیه و سلم خطبه میخواند پس گفت انحضرت امام را کرده یا  
فلان گفت کرد امام فرمود که در دو رکعت و تخفیف کن در آنها تا قبل کرده اند این را که در رو

این واقعه بنس از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بان مرد داخل بود و  
بعضی گویند یا این قضیه بنس از آن بود که انحضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این در  
خطبه جمعه بود و او را علم و نسخ این اطهار گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را را هم نمی  
شاید که انحضرت قطع کرده باشد خطبه را آنکه فارغ شده اند از نماز و اقامه همچنین است چنانکه  
دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مراد از بقره صلی الله علیه و سلم بکار و گفت  
پس انحضرت اساک کرد در خطبه تا فارغ گشت از نماز و سخن در بیجا بسیار است جمله  
انان در شرح ذکر کرده ایم و استیقای ان در فتح الباری فلیتظر عمر و او را مسلم و بن حریث  
قال قال رسول الله علیه و سلم من ادرک من الصلوة مع الامام فقد ادرک  
الصلوة کس که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس تحقیق دریافت نماز این علم  
عام است شامل جمیع صلوة تخفیف بجز ندارد و لیکن ایشان تفسیر کرده اند از مجموع  
بقره حدیث اینده و از باب متفق علیه و در باب گفته است کسی که دریافت امام را  
روز جمعه که را وادی که دریافت است و ناگفته و ی جمعه را بیل قول وی صلوات الله علیه  
و سلم ما ادرکم فقلوا او ما فاقم فاقموا هر چه در یاد میمانی با امام گذاریده و آنچه فریفت  
شد قضایا که از او دریافت امام را در نشسته یا در سجود سهو نگذارد و ی جمعه را  
نزدای حنیفه و ابی یوسف و امام گفت که دریافت با امام اگر از رکعت نماند را ناگفته  
روی جمعه را و دریافت اخل را ناگفته روی ظهر را استی و مراد بر آنکه اگر رکعت  
نماند او را که اوست در رکوع بعد از داشتن سر از ان و نسخ این العام گفته دلیل  
مرغبین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده است که کسی که دریافت  
رکعتی از جمعه را صاف کند رکعت را و الا بکار چهار رکعت را ثبات نشد انما  
انما فی عن ابن عمر قال کان رسول الله علیه و سلم یخطب خطبتین کان یجلس  
اذا صعد المیزان حتی یفرغ بود انحضرت خطبه میخواند و در خطبه بود که می نشست چون بر  
آمد بر آنکه فارغ میشد راه المودن این قول را وی این امر است که گفت کمان بیستم  
گفت این عمر حتی یفرغ المودن و چون این لفظ با او وارد گفت اراد بفرمونه یعنی  
اخرم بقیه بجز بیجا است خطیب پس خطبه خواند ثم یجلس بترمی نشست و لا تکلم  
و کلم بیکر و نه بعد از آن تم بقیه بترمی پس خطیب پس خطبه میخواند خطبه دوم  
رواه ابو داود و بن عبد الله بن مسعود قال کان البیضا علیه و سلم او استی  
علی البیضا استقبلا به و جمعه بود انحضرت که چون می نشست بر سر منبر بنس می آمدیم ما











که بای نماز بجا می توان گذارد و بر وجه مذکور صلوات علیا علیا ما علی اقدام بکنار نهاده بپایه  
پایانی خود اگر توانست بپایه ایستاده و در کنار پایا بگذارد و سواره اگر نتوانست سواره شد مستقبل القبل  
روی آورده بجا نشاند قبل از آنکه بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
اگر ممکن نباشد مستقبل بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
بر کف دست بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
اورای طلب قال نافع لاری این عمل در ذکر تک الا عن رسول الله گفت نافع کان  
ندایم این عمل را که کرده باشد این شقوق و این تقصیلات را که از غیر خدا صلی الله علیه  
سلم رواه البخاری **و در** بریدن روبرو بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
عن صاحب بن خوات بفتح فاء بجه و قدید و او و یقو فایه بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و خوات صحابه جلیل اول شاه و او اصرار است عن صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بوم ذات الرقاع صلوة الخوف صاحب زوایت یکبار از کسی که نماز کرده است با آن  
حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع یکبار نام خود بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
سنة خاسر از جهت بود که ملاقی شد آنحضرت کفار را و اگر در این نماز را و بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
شود در رکعت ذات الرقاع از جهت آن که بجهت کونین که مسلمانان بای ریزه بودند  
و بپایه ایستاده و ناخشان بای افتاده پس جابر را را بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
این وجاست و بعضی گویند که در کوفی بود که باره او سرخ بود و باره او سفید و باره  
او سیاه و باره او زرد بود رنگ کوبی که بجهت است بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
آنحضرت که در روز ذات الرقاع که میگوید بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
العدو و روی صف بشده با آنحضرت و روی صف بشده و ایستاده و در مقابل دشمنان  
و جاده بپایه ایستاده و در روی صف و ایستاده و در مقابل دشمنان و جاده بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
که با او بود که بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و تمام کردند ایشان نماز برای خود و آنرا بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
جاده العدو پس صف بشده در مقابل دشمنان و جاده العدو بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
دیگر که بپایه ایستاده و در مقابل دشمنان صف بشده ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
من صلوة پس اگر در آنحضرت بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
خود را که بپایه ایستاده و در مقابل دشمنان صف بشده ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و او آنحضرت بپایه ایستاده و در مقابل دشمنان صف بشده ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل

که بخاری با سند یک از آن قسم بن محمد بن ابی بصیر عن صاحب بن خوات عن سبل بن قیس  
و سکون ثابن ابی خنیزه بفتح حاء و سکون ثابن خوات عن صاحب بن خوات عن سبل بن قیس  
ولادت یافته او مراد است در روایت بنی بن روم که گفته عن صاحب رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند ابی خنیزه را مراد است بنی خوات است و وی صحابه است  
ابن ابی خنیزه صلی الله علیه و سلم این وجده یکبار است از وجود صلوة الخوف و درین وجیز هر طایفه  
یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در وقت رکعتی دیگر شهادت و لیکن در وقت صلوة الخوف  
تقتضای آن بعد از تمام صلوة وی صلی الله علیه و سلم و این اندک اندک و نافع **و در**  
جابر قال اقبل مع رسول الله بنی امیه ما یفخر خدا صلی الله علیه و سلم حتی اذا کن ذوات الرقاع  
تا آنکه بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
بر درخت سایه دار و درختی بود سایه او که نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن درخت سایه  
دار را برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از آن حضرت کند و آنجا بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
من المشرکین و سب رسول الله پس آمد مردی از مشرکان و حال آنکه شمشیر بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
صلی الله علیه و سلم معلق بشجره او زبان بود بر روی خا خنیزه بنی امیه گفت آنرا شمشیر  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فخر بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنحضرت بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و سلم بنی زبیر قال من یمنک می گفت آنرا بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
گفت آنحضرت خدا را بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
ترسانیدند آن مرد را بران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فخر بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و بنیام و او بخت او را بران درخت چنانچه نبوده قال فتودی بالصلوة گفت جابر پس  
او از داده شد و اذان گفته شد برای نماز فصلی بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و در رکعت ثانی آنرا بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
و کردار آنحضرت بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
اربع رکعات گفت جابر پس بود آنحضرت را چهار رکعت و بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و بر وجه مذکور بپایه ایستاده و مستقبل القبل  
که مراد او رکعت شفق علیه و اخلاف کرده اند در توجیه کردن آنحضرت چهار رکعت را  
پس بعضی گفته اند که در رکعت است چنانکه مذکور بعضی آمده است و در اینجا چهار رکعت را  
و لیکن ثابن حسن بن الحنفی است با آنکه کرده اند بعضی محققین که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
هرگز در رکعت چهار رکعت نکرده و اما علم بعضی گفت آنکه این ارضاء یصل صلوة الخوف است



اند و طایفه پس بحضرت تمام نماز گزاران را به شایسته تراجی واقع شده باشد و بنوقت نذر اوقات  
و کرم بعضی گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شایسته بدان قایلند و صحیح است  
اقتدار منقضی است و ایشان بعضی گفته اند که این صلوة درین حالت درج بود و اقتضای  
قوم بر رکعت از حقایق ضرورت خوف بود و در واتی که این را در او را و نسی را اند  
که حضرت بعضی اشیان با طایفه رکعت یکبار و دو رکعت یکبار گفته اند و بعضی گفته اند  
که در رکعت دیگر پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد و در آن نیست و الله اعلم  
**و** قال علی علیه السلام صلوة اخوف فثقتها خلفه و هم از جای و اینست گفت که  
اما حضرت نماز خوف را پس صفت بیستم پس دی و صفت بیست و نهم و بیست و نهم  
و بین الصلوات و شستن میان ما و میان قبله بود و غیره این فی معلوم خواهد شد  
پس بجز این را در سجده علی علیه السلام و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار یعنی هر دو صفت  
را یک و رکعت یکبار بجز رکعت یکبار و دو رکعت یکبار که در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
جمعاً بجز در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
بودیم که از این سجده و الصلوات که در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
پس رکعت یکبار بود و او را تمام الصلوات الموقر فی نماز العذر و ایستاده ما نصف یا میان و در نماز  
و شستن و در بر اینان فلما قضی البی علی علیه السلام سجده و قام الصلوات  
بلیه پس هرگاه که تمام کرد حضرت سجده را و ایستاده صلی که متصل بود با حضرت یعنی  
بر سر بر نشسته سر از سجده و الصلوات الموقر یا میان افتاد صفت بیست و نهم  
ثم قاموا بجز در سجده و الصلوات الموقر و آخر المقدم بجز در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
ثم رکع البی علی علیه السلام و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت دوم و رکعت  
دوم و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
پس از آنکه رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
و قام الصلوات الموقر فی نماز العذر و ایستاده ما نصف بیست و نهم و در نماز و شستن فلما قضی  
البی علی علیه السلام سجده و الصلوات الموقر یا میان افتاد صفت بیست و نهم  
ثم سلم البی علی علیه السلام و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت دوم و رکعت  
این طریق دیگر است بر سنی را اختلاف زمان و مصالح و غیره است و نمیکند از عمد و چون  
انجام در مقابل بود بکتاب قبله می در مقابل افتاد و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار

یک طایفه ایستاده ماند و دیگری سجده رفت چنانکه فقیر یافت چون اعدا بکتاب دیگر  
نیز بود اینجا بفرستادن جماعتان طرف نشد **الفصل الثانی** بجز این البی علی  
و سلم کان یصلی باین صلوة الظاهر فی الخوف یصل علی الصلوات و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
بود و حضرت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
بود و حضرت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
پس یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
اما طایفه دیگر پس بجز این و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
سلام و بر دو طایفه جدا جدا و در نماز حضرت علی علیه السلام چهار رکعت بود و قوم  
را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جای رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
حضرت چنانکه موصوف آورده و در سفر السعادت میگوید که حضرت توقف کرد و نشسته  
تا آنکه رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
ان رسول الله علیه و سلم نزل من تحتیان بفتح ضا و سجده و سکون و نوبت نام  
موصوفی با کوهی است قریب مکه و عثمان بن عفان بنی امیه و سکون بین نام جای مشهور  
است و در هر حال از کمال الشکر کون لهؤلاء صلوات الله علیهم من اجمعین و اینها هم  
پس گفته اند که در این زمان حضرت و صحابه را نمازی است که دی محبوب تر است  
سبوی ایشان از جبران ایشان از دیرین ایشان و در واتی من اجمع و اموا هم و هی  
العذر و آن نماز که محبوب است نزد ایشان نماز عسالت فاجعوا بفتح ع و سکون و کسر  
پس هر که پس اینجا یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
کند ایشان یک نماز کردن و یکبار که ایشان بریزند و کان با خود این قرار دادند و آن بجز  
الی البی علی علیه و سلم نماز و ان یصلها بطنین و درستی که بر آن آمد و حضرت پس  
با موصوف بجز برای دفع ترشید کان و امر کرد حضرت را که شستن کند و آن خود را و طایفه  
میصلی پس بجز این نماز یکبار و دو رکعت یکبار و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
یا پیش ایشان بجز این در مکانی که در نماز و در بعضی پس و پیش هر دو آید و اینها هم  
و استخفم و باید که بجز این بجز این که در نماز و در بعضی پس و پیش هر دو آید و اینها هم  
ملا و سکون و ال بریز کردن و سلاح بکسر بین ما حرب بکون امر رکعت پس باشد و قوم  
یک رکعت و رسول الله علیه و سلم رکعت و در رکعت یکبار و دو رکعت یکبار  
قوم را بودن ان با امام و رکعت یکبار و دو رکعت یکبار و بعضی بجز این رکعت یکبار و دو رکعت یکبار



صلوة الخوف دار چنانکه گشت و اندر اهل داره اندی و است **باب صلوة الخوف** کفایت  
 بعد از بخت آن میوه خاندن که خود میگوید هر سال یکبار در اوقات خود و این معنی  
 صادق است بر هر مومنی که عود میکند و مکرر میشود پس زیادت کردن بعضی قید دیگر را  
 و کشف عود میکند بفرج و در ریاخت فرج و در ریه فطر نکشت تمامی میام است  
 و در انجی تمامی نکشت چ بوقوف عرفات که در کان چ است چنانکه وارد شده است  
 که این عرفه و جمعه و غیره و نکشت صلوة است پس وضع کردن نکشت هر  
 طاعت را بعد از جنس وی با سبب میان کرد و بکلمه این شکر تم لاریه کم و اما زکوة هر کجا  
 که ادای از اوقتی معین نموده اجتماع برای آن اتفاق بیفتد و واقع نشد شکر تمام از بعد  
 مناسب آن که قائل و بعضی گفته اند که از جهت آن عید گفته که قائل شود برای خود  
 او چنانکه قائل را در این برای خروج آن قائل گفته که از قتل معنی رجوع است یعنی باز گردد  
 و باید و صلوة عیدین فرض است بقول امام ابو حنیفه مثل عمر و در روایتی واجب است  
 و نسبت به نسبت از جهت ثبوت اوست نسبت بکتاب و نزد صاحبین است و  
 نزو شافی نقل است و گردانده اند او را افضل قائل و در قول منت مکره است و  
 مالک گفته است که سنت واجب است و شاید که وجوب یعنی ناکند است و احتمال دارد  
 که در ادعای باشد که در منصب ابو حنیفه گفته است و مشهور نزد امام احمد فرض بیان است  
 چنانکه منصب ابو حنیفه است و صحیح نزد وی فرض گفتار است مثل صلوة چهاره و چهاره  
 رواستی از ابو حنیفه نیز همین آمده است و **الفصل الاول** در ای سید کفر  
 کان البی صلی الله علیه و سلم بخروج يوم الفطر والاضحی الله المصلی بود آنحضرت که برون می  
 آید روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشغولی است و در عید قربان  
 شهر که چنانچه عید میگردانند و الا آن چهاره یواری گردان کشیده اند و میگویند مساحت  
 از حجره خربت تا کجا بر اقدم است و نماز عید در سجی شریف میگردانند قائل شی بدایت  
 الصلوة پس بخت خبری که آغاز میگردد آنحضرت بعد از رسیدن با سجا نماز یعنی نماز  
 بر خطبه تقدیم میکرد و بقیوم مقابل الناس نیز میگشت از نماز پیشی است و روی روی  
 مردم بآنکه بر بنیاد در زمان شریف بنزد مصلی نمود و آن س به صوفی و مال اکرم و  
 نشست بود در صحنای خود تعظیم و بویسم و بایم پس بدید که مردم را و اندر میگرد  
 ایشان را بخیر و اندر میگرد ایشان را این هر صحنای نزدیک همایون بطریق ناکند و بفرموده شده  
 و طبیی گفته است بصلوة یعنی نماز میگرد و تحویف بگویم و بویسم یعنی در حوزة نماز صحیح

نماز مردم باشد و با هر کس یعنی امر میگردانند از کمال و در آن کان بقطع بعضی قطع  
 و اگر سخنان است که در کند و بفرستد شکر را جای کرد و بفرستد و از آن بفرستد امر  
 یا اگر میخواست کفر یا بدکاری را میفرمود از این تعلیم بعد تحصیل است شامل قطع بعث  
 و بفرمان میفرمود نیز میگشت از غوطه و قوصت و بفرمان بسوی خانه متفق علیه **و من**  
 جابر بن عمر قال قلت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم العیدین غفره و لایم یین بغیر اذان  
 و لا اذان گفت جابر که از مردم با آنحضرت هر دو عید را یکبار و زود و بار یکبار یا با سبب اذان  
 و ب اقامت یعنی برای نماز عید اذان و اقامت نبود چنانکه برای نمازهای دیگر می باشد  
 رواه مسلم و زیاده کرده است در روایتی و لا الصلوة جابو یعنی و این هم نبود که کونیه الصلوة  
 جابو **و من** ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمر و عثمان  
 العیدین قبل الخطبة میگردانند نماز هر دو عید پیش از خطبه و تحفیف ابوبکر و عمر از برای  
 ناکند سنت است زیرا که آنحضرت فرموده است اعدوا بالذین بعدی اید که و عمر اعدوا  
 و تابع کینه بان دو کس که بعد از آن باشد که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و میگویند که  
 عثمان رضی الله عنه از ایقر و از خطبه پیش از نماز خواند بخت و جو کثرت مردم را دیدند نماز  
 و بر زبان تمام کلام دین باید متفق علیه و سل ابن عباس پس هدایت مع رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم العید و برید و شبان عباس یا حاضر شده و با آنحضرت نماز عید را قائل نمیکشت  
 ابن عباس را می حاضر شده ام حج رسول الله صلی الله علیه و سلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم فصلی بر خطبه  
 پس بگزار و نماز عید را بجز خطبه خواند و لم یکر اذانا و لا اقامتا و ذکر کرد ابن عباس اذان  
 و اقامت را ثم اتی الناس فوعظهم و ذکر ابن بعد اذان آنحضرت زمان را که بکلمه آنحضرت  
 نماز عید را حاضر میشد پس بیکد اذان را و یاد اذان را احکام دین و احوال حضرت از  
 ثواب و عقاب و ایمین بالصدق و ام کردن نماز بصدق کردن و فراموش بیوی الی اذانین  
 و علوقن پس دیدم زمان را که از میگردانند و دستهای خود را بسوی کوه های خود و کوه  
 خود را بکشد و کوش و کوه بود از زبور بر نفس الطال می انداخت بسوی بال و می بردند و  
 بیوی بفرموده و بفرمان هر دو را داشت نماز اقامت بود و بال الی بیتا بفرست و مشتاک کرد  
 آنحضرت فی الاضحی اجم رفعت ثانی و ببالفت کردن و در فرق متفق متفق علیه **و من**  
 ابن عباس ان البی صلی الله علیه و سلم یوم الفطر یعتین روايت میکند ابن عباس  
 که آنحضرت گزارده و در عید فطر دو رکعت لم یصل قبلها و لا بعدها گزارده آنحضرت پیش  
 از آن دو رکعت و بعد از آن متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید







پوشیده و مجیده بود خود را و بکار خود روایتی از هیچ بجای نیاورد که بگوید حضرت و بگوید این که  
خود را قاتلها بگویند پس سخاوت خود را نمود آن دو جبار را و بگویند از آن دو وقت از آن دو وقت  
رسول صلی الله علیه و سلم در هیچ بجای نیاورد که گفت ابوکر ایام مار شیطانی نرسیده بود و خود را  
اللی کفر نکر از اهل غنا مثل خود را بوقت و مانند آن و مانند شیطانی بخت آن کرد و وی  
مستغول میکرد و اندک را با هم و لعب و بازی را در یاد خدا افکند البتة صلی الله علیه و سلم عن  
و جبرئیل گفت حضرت بده را از وی مبارک نمود و فعاله عها با ابابکر گفت همان و بگوید  
ایشان را ای ابوبکر که فانیام جبرئیل را که این روز فانی است که ایام عید اکل و شرب و ایام شربت  
است و فرخ و برودن آن اگر چه تفریق و غنی باشد میباح است و قی رویا و در و ای آجین  
آمد است که گفت حضرت ابابکر آن نکل قوم عبدالمطلب است ای ابابکر هر نفی را عید است  
و نرا عید و این روز عید است و در روایتی از اسلام آمده است که چون غافل شد حضرت  
که عید باشد آن روز که از او در وقت شریف علیه السلام این حدیثی است که یک یک در آن  
اهل سماع در ایاحت غنا و شرف آن است و آنچه ازین حدیث نظر انصاف در شوب  
نقص و اعتراف نماید و میگوید است که ابوبکر صدیق انکار کرد و گفتی و در عید را و  
و در هر که از آن بخت بخیر بود و در وی از حرم و کرامت و کمال بر که منع کردن حضرت  
صلی الله علیه و سلم از آن از حرم عدم بود و بدان بخت قوم و با غفلت یا بجزایات که منع  
و فرست آن نشد و ندانست که حضرت از آن تفریر نموده و رواد شت است و درین روز عید  
از آن اوطاف نمود و قاتلها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد  
بر ایاحت مقداری از آن در روز عید و عزان از مواضعی که میباح است در وی فرخ و در  
و تک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا اباحت علی الاطلاق لازم  
نیاید که قیاس را بعد از آن جایز است مگر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و بعضی  
است که بعضی قطعی بر حرم است علی الاطلاق چنانچه بر حرم زن و غریب عزت است و بعضی  
و تحقیق تصریح کرده اند بعضی از تاجران حدیثی که حدیثی در حرم نماز صحیح نشده و بعضی  
علما گفته اند که بافته شده است و دلیل قطعی بر حرم آن و بر ایاحت آن و اصل در شیا  
ایاحت است و با وجود آن تنگ نیست که و امام اهل بیت و اندک است آن خلاف طر  
اتباع است و فقها را درین باب تقدیر و نصب بسیار است که مقصود این است  
بوده و سد ذایع است و صحیح نیست که قول امام اعظم که ایاحت آن است و الله اعلم  
انفس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعد یوم الغفران می باشد که هرگز بود حضرت که

نیز گفت بصلی الله علیه و سلم فطرنا کما می خورد چنانچه با و با کلیم و ذرا و سجود و ثمرات را طاق رواه البخاری  
و در روایت حکم از حدیث در حلیه است که بخورد و سباج یا بهشت یا کثر از آن یا نیاورد بر آن  
و رعایت و در مجموع است و در هر امر آن اندک و ترجیح الوتر و اختیار اکل ثمرات از حرم آن بود  
کرد و وقت حاضر بودند و بعضی گفته اند که حکمت در سباج اکل و رعایت آن بود و  
صلوات نافع است در تقویت و در موسم ضعف است و صلوات موافق فراموشی  
است و گفته اند که هر که در خواب باشد که چیزی نرسد بخورد یا و پیش از آن صلوات ایمان نصیب  
وی شود و صلوات نرسد و اندک را و طر از انظار درین افضل **عن** جابر قال کان البتة  
صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود حضرت چون می بود و زید مخالفت  
میکرد و در ایامی بیرون می آمد از راهی و بر یکشت از راه دیگر و الله البخاری میگوید که اقوال در  
بان حکمت و صدور وجود این فعل از حضرت بسیار است بعضی گفته اند که حکمت درین  
آن بود که ناگواهی و دینار و ارباب و مواضع سنگره مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکن آن را  
جن و انس و بعضی گفته اند حکمت اظهار شعار اسلام بود و در هر دو طریق با اظهار رکوع  
و شاعت آن در هر دو بیاد غرض و غی و انداختن و تزیین کفران با اظهار شکست اسلام و  
رفت اعلام دین و عزت کثرت اهل آن و شامع اهل آن و اندک مسلمان هر دو راه را و تقویت  
برکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم و فقها و اهل بیت ایشان در استغناء از شایه  
و صدق و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند میگوید این را از برای تخفیف محوم و از حد خلق  
و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه و در اختیار سبک و در رفتن راه و در یک را بقصد  
تکثیر خطرات در راه و درین بعضی نظر است زیرا که اگر تکیه بر خطرات نوشته میشود در  
رجوع نیز چنانکه در حدیث تبارک و تعالی است بود و تصریح کرده اند بعضی علمای  
آن بخود و شایه و در هر دو نیست که آن از حرم حدیثی را عیسی می بود که کس نباشد و  
پوشیده ماند که قصد این می بود که هر یک از آن دو برین تقدیر هر صد میشود در طریق رجوع بر  
تقدیر علم بعبادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آن است که اینها احتمالات  
است که بر کس بفرم خود است بنا نموده و می تواند از آن است بهر راه و مصالح افعال  
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک و احاطه بدان **عن** ابی هر قال خطیب البتة  
صلی الله علیه و سلم یوم الغفر قال ان اول ما یبدی فی یومنا هذا ان یصلی ثم یرجع فخر روایت  
است از راهی که از راه هر سبب است گفت خطبه خدا را از حضرت در روز عید  
گفت بر سر سخی که اول چیزی را آغاز کنیم بوی در روز که این روز است که نماز کنیم با کرم پس هر یک







در رکعت اول پنج رکعت ثانی و صلوات قبل خطبه نماز کرد و پیش از خطبه و جهرا  
بالحق و بلند خواند فرات را رواه الشافعی **و** **ع** سعید بن العاص روایت از  
سعید بن العاص اموی یکی از اشراف قریش بود جامع میان وسعت و فصاحت  
و یکی از آنها که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که استبدان اس بود در این شهر  
خدا صلی الله علیه و سلم و عماره العسل لقب او است ولادت او در سال هجرت است و بعضی  
گفته اند بعد از وی پیش از زید قال حالت اباموسی و ضعیف گفت که آن رسول الله صلی  
الله علیه و سلم کفری الاصحی و الفطر گفت بریدم ابوموسی اشعری و خدیجه الیمان را بگو  
بود آنحضرت که گفت در نماز عداخی و فطر فقال ابوموسی پس گفت ابوموسی که  
یکبار بعد از آنکه آنحضرت میگفت چهار رکعت که علی بن ابی طالب را ندید که گفتن او را بخارن فقال  
خدیجه صری پس گفت خدیجه را راست گفت ابوموسی رواه ابوداود و مدائک عاریث  
در یکبار آن حضرت گفت که در این جهت مختلف اند و این جهت مختلف آمده افعال  
اینها پس در این جهت گفت که در رکعت اول پنج است در رکعت ثانی یک  
نزد مالک و احمد شمار کرده میشود و هجده است بجز احرام و شمار کرده میشود و پنج بجز و نه  
ثانی شمار کرده میشود و پنج بجز از آن یکبار احرام و یکبار قیام و نه از امام ابوحنیفه سرد  
اولی و در نه بجز یکبار اتمام و قیام این مرتب این سعید است و دیگر گفته است بان  
شافعی مرتب این عباس و کلام در این است این احادیث و تفصیح و تحسین و تفاوت و بسند  
انها بسیار است جملازان در شرح مذکور است و شایع مانیکون که چون احادیث مختلف  
آمده ما انداخته اقل کردیم زیرا که بجز رفع ایضا خلاف معهود است پس اخذ اقل اول باشد  
کذا فی الله ای بعد از آن بداند که شاعر در بلاد اسلام از عمل عامه مرتب این عباس است  
و بسببش است که چون منتقل شد دولت یعنی عباس نوشتند بحکام ولایت روی  
زین که عمل کنند بجهت جدایشان که این عباس است و شواهد دیگر بجهت و بی عمل  
گفته بعد از آن متمم و مستقر عمل میان در سایر بلاد همچون و در بلاد ما حضرت دین عمار  
امرو عظمها و اهلها عن الالافات بر مرتب این سعید است و در نوای آن و سایر  
بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس و الله اعلم **و** **ع** **ع** از ابن ابی سلیه علیه  
سلم و قول ابومحمد قسطنطین علیه رواست از ابن عازب که آنحضرت داده شده  
خروج وی و در حدیثی که پس خطبه خواند بفرموده آن همان رواه ابوداود و بعضی گفت  
حقه مذکور است که آن بقرقوس و عصاره کرده است و صحیح است که گفته است از حضرت زید

بدان و از و خدا تعالی نقل کرده اند که بر یک خطبه کرده شده بقرقوس و خلد و مجاریه که کرده شود در آن بجز  
بصلاح و آنکه خطبه کرده شده بی آن که کرده شود در آن بعضا و لهذا بجز یکبار که کرده شده  
خطبه که در آن میان مجاریه است و در خطبه بعضا از آن خطبه که کرده شده است و اما در خطبه  
مسطبه و اعتقاد نیست بصلاح بانفاق زیرا که خطبه وی مجاریه نیست **و** **ع** **ع** عطاء مرسلان البی  
صلی الله علیه و سلم که آن ادا خطبه بجهت علی مرتضی اعتقاد رواست از عطاء که از کربا بعین است  
بطریق ارسال که آنحضرت بود چون خطبه بخواند که میگردد بفرموده که کردی و غرض خطبه بعین و  
نزد دین از هر مرد که آنحضرت را بود که خواند می برد بکشد و بیان تره میگردد و چنانکه در احادیث آمده  
است رواه ابی **و** **ع** **ع** عطاء مرسلان البی صلوات الله علیه و سلم که آنحضرت  
قد با بالصلوة قبل الخطبه بخواند و لا فاعا که گفت جابر حاضر شد با آنحضرت و در عیسی را خاز  
کرد تا پیش از خطبه بخواند و اقامت فلما قضی الصلوة قام کلک علی پایال پس بر کاه  
تمام کرد نماز را ایستاد آنحضرت یعنی برای خطبه که در در پایال خواند و ای جابر پس حمد گفت  
خدا را و ستایش کرد روی تعالی و تقدس و عطا اناس و دیگر که دم را و غنم و در  
بخطیف ذکر دیگر که داشت از او یاد نمایند و اب و عقاب را و خنجر علی طاعه و در آنحضرت  
ایش از فرمان برداری وی بجهت و بعضی از الله و موال و گذشت و رفت بکاتب  
زمان که در یک گوش نشسته بودند و حال آنکه بادی پایال فام من شیعی امرو و عظم  
فکر پس امر کرد تا از آن حضرت و دیگر که کرده رواه الشافعی **و** **ع** **ع** ای برده قال کان  
البی صلوات الله علیه و سلم اذ اخرج یوم العید طریق ریح فی غره بود آنحضرت که چون بیرون می  
آمد و عید در یک راهی باز میگشت در راهی دیگر جای که گذشت بان امر او حکم در آن بهم بود  
المرز و الداری **و** **ع** **ع** از عاصم مرقی یوم عید خطبه بهم البی صلوات الله علیه و سلم فی المسجد  
هم از این بر روزه ایست که نشان اینست که رسیدم دم را باران در روز عید پس بر کار دان  
حضرت نماز را افضل است از نماز مسجد که بعضی و الا آن جاری شده است عاوت  
اقل حریه مسطبه و همچنین بجز معطل نماز کردن در مسجد شریف و حرم منیف رواه ابوداود  
و این ماجرا **و** **ع** **ع** ای جابر گفت بعضی جابحه و او سکون بخانه که در آنجا نشاند  
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت لا عروب من حرم و ابو جبران ابو جابر است که از این  
است روایت کرده است که آنحضرت نوشت بجهت عروب من حرم بعضی ها و سکون را  
مجاهد انصاری است و اول مشابه وی خدیج است و وی در آن زمان باز در سال بود  
عامل گردانید و آنحضرت در بخران بفتح نون و سکون جم نام شهری است پس و بود

۶۱







خطبه رصلى بر سرخه از عثمان بن عفان بود رضى الله عنه ابو سعيد سبكو بيد فاذا امر وان يبار  
قبي بره پس نگاه مروان كشت ميكند مراد است خود را يعنى كى كشت مراد است خود را  
بجزه بخواند و انا اجره بخوانه صلوة كويكوى ميكند در اجابت بمن خطبه پس از نماز  
بجوانه و من يكشتم او را بجانب نماز نماز بمن خطبه كذا و نحو ذلك است خطبه نماز  
ذلك من قلت اين الالباء بالصلوة پس هرگاه كه بدست من آن قصد دارد و از او كشم  
يكاشه اندازد نماز و كراون ان بمن خطبه كشم على غير صلوة عليه وسلم و خطبائى او بود  
فقال لا يا سبيد پس گفت مروان ترع كمن درين باب اى ابو سعيد قدر كى ما فخر حقيق  
مانده شد و كذا نشد خبرى كه تو بيايد از ابتدا بخطبى ترك كردم نماز را از ابتدا خطبى  
كه ديم و ان اين است كه اگر قصد صلوة بكنم مردم راى استماع خطبه انظار بمنزلة قلت  
كلا و الله افسى بيه لانا تون بغير ما اعلم ابو سعيد سبكو بدست من يكشتم  
كوفى فابت من در دست قدرت دوست نمى آيد نماز بمن خطبه انظر من قلت مراد  
كشم اين كشم را را بغير يكشتم ابو سعيد و حاضر جماعت را كذا قال ابى جعفر  
كوسعى اين باشد كه يكشتم از جانب بمن بجانب نماز فخر احتمال دارد كه معنى اين باشد كه يكشتم  
مروان بجانب بمن خطبه بخواند و نشيد سخن ايه سعيد كه نماز بمن خطبه بايد كرد و اين  
معنى از زوى عبارت ظاهر تر است و الله اعلم و الله اعلم ما كسنت در عيدين كردن نماز  
است بمن خطبه از من خطبه و اتفاق كرده اند اصحاب كتب متبرروايت ان بغير خطبه  
امد عليه و سلم كذا و نماز بمن خطبه و عمل كذا ابو بكر و عمر بعد از زوى همچنين و زوى كشت كبريا  
است عمل كذا اهل علم از صحابه و غيرهم و گفته اند كه اول كس خطبه بمن از نماز خواند مروان  
بن الحار بود و زوى كذا بر مز بود از قبل معاوية و در فتح البصرة ميكويد بعضى گفته اند  
اول كسى كه خطبه بمن از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از نماز از خلافت خود چون  
ديدما عازم دم كذا نماز رسيد و چنانكه المتزبان شاد و مسرور و حسن و جبرى روايت كرده است  
و اين علت بفرمانى است كه مروان قصد كرده چر مصلحت عثمان رضى الله عنه رسيد  
مردم بود بجهت و قصد مروان استماع خطبه بود و مردم ترك داده بودند درين مردم  
سماع خطبه از جهت سب و تم و كى كذا را كسى نبود نماز او از او فراموش بعضى مردم  
و احتمال دارد كه عثمان رضى الله عنه ايمان را از ايجت مصلحت صحيح كويد كرده باشد و در  
بجست غرض فاما خود بران موافقت نموده و بعضى گفته اند كه اول كسى كه تقوا و عبادت  
بود و مروان در مدينه و ربا و بغير و كمال او بود و نماز بجهت و مصلحت و عفت و كى كذا و كذا

اعلم اننى كلام الشيخ و بر تقدير ثبوت اين روايت قول مروان قدر كى ترك نمودن نماز  
خواب بود فاذم **باب الاسخيا** اسخيا بضم هاء و كسر و تشديد با و تخفيف ان و جمع وى  
اسخيا مى باشد با و تخفيف ان نام جبرى است كذا كرم كرم و شود و بر وجه ثقب از انش و كذا و  
كوشد در وقت مخصوص كذا از ان بانه كويد و تخفيف معنى ذبح كردن و قربان كردن و يوم  
نحر را يوم الاسخيا از نماز نام شده يا از تخفيف است بمعنى ارتفاع نماز بلكه اصل عين است و تخفيف  
هم از وقت كراول وقت تخفيف است بانه كذا تخفيف واجب است در عذاب امام القسبه  
و اصحاب وى بر سر مسلم بن موزد و شافعى در جواب ابى الزبير يوسف بن موكه است و مشهور  
و تخفيف در عذاب امام احمد عين است و در روايتى از زوى واجب است برضى وقت است  
بر فقه و در رساله ابن ابى زبده كذا در عذاب مالك است گفته كوى سنده واجب است كسى كه  
استماع در اذان يا اقامت طلبة مسكونه در من است يا مراد بوجوب ناكه است معنى  
اول قرب تر است دليل وجوب خبرى است كه روايت كرده است از از زوى و ابو اوده  
و سائى كه روايت كرده اند بكن بكنم و فتح حاصل و تشديد با موصوفه قاتل در امر بن  
سليم گفت ابو بربار رسول خدا صلى الله عليه و سلم كسى كه بايد بيعت و تخفيف كند بايد كند  
كرد و مسلمانى را او مثل اين و عید لاحق بى كود و كبر كذا واجب كذا فى الهداية **الفصل الاول**  
**من** اسخيا قال شفى رسول الله قربان كود بغير خدا صلى الله عليه و سلم كيشن بركيش بفتح  
كاش و سكون با كوشف كرم در دن بزنه بشارى فقار الطين اهل الكسباى وى ابى جعفر  
بسيده بى باشد و بعضى گفته اند كه باض او بنش از سواد او باشد و طبعه سيم و سكون لام  
از الوان باض مخلوط بسواد افريق شافع و ابى جعفر در از شافع و الاكش شافع دار است  
يامر او سالم القرآن است و بجهت بده و كرم كود كخفرت ان دو كيشن را بدست مبارك خود و  
سى و كرم كرم خدا بر و برك كشت در وقت ذبح كردن چنانكه فرط فقه است قال رايت شافع  
قرب على صفا حكايت كديم كخفرت را نه نه و باى مبارك خود را بر بيلوى وى و با بر و  
وى و مصلح بكم جمع صوف بفتح و سكون معنى بيلو و جانب در وى و بهائى روى يقول  
و ميكشت بس اسم الله و الله بكن شفق عليه **عن** عائشه رضى الله عنها ان رسول الله صلى  
الله عليه و سلم بمن شفى القرآن روايت از مايشك كخفرت فرمود و باوردن فقهان شافع  
بطا ز سواد كود بر سبكه زمين او رسبهاى معنى باهائى او رسبهاه و شافع و برك فى سواد  
وى چند رسبهاى معنى سبكه و نك وى باهائى و برك سبكه و سبكه زمين نهاد  
و اصل وى در شافع است و بطله سواد و نك و ميكند رسبهاى ناسبا چشم باشد كذا











در قصد فکته رواه ابو داود و ترمذی و نحوه **و** علی بن ابی حمزه قال ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ان تشرف العین و الاذن امرکم ما انکفرت که تا نعل کینه و نیک در کمر از انچه  
چشم را و گوش را که در آن نقصانی باشد که بان تغییر نتوان کرد و ان لا یطغی بمقابل و اگر کرد ما را  
بان که تغییر کنیم بمقابل یعنی با آنکه بریده شده است از بالای گوش و یا لا مایه و در تغییر کنیم  
بمقابل یعنی با آنکه بریده شده است از بالای گوش و یا لا مایه و در تغییر کنیم بمقابل یعنی با آنکه  
بریده شده است از بالای گوش و یا لا مایه و در تغییر کنیم بمقابل یعنی با آنکه  
او در از لاخره آنکه شکاف دارد گوش و یا که در رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و الدار  
و ابن ماجه و الترمذی و توشی شده است روایت ابن ماجه قال و الاذن ما قبل  
والاذن وان لا یطغی باخره و حیث وی نیست **و** قال و هم از علی است رضی الله عنه  
گفت منی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یطغی باعشب القرآن و الاذن منی که در انچه  
که تغییر کنیم شکاف شده شاخ شکاف شده گوش و عقب عین مهمل و ضاع مع شکاف  
شدن شاخ و عقبیا که سبب شاخ شکاف و اگر استعمال عقب در شاخ است و کما هی  
گوش از اطلاق با دیگران در حدیث آمده است و در او بان قطع اذن است رواه ابن ماجه  
**و** ابن ابراهیم عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اذا یطغی من العین یا بریده شد انکفرت  
که چه خبر است که بریده کرده شود از عین یا یعنی که راه است که بان تغییر نتوان کرد و فاشا بریده  
فقال ان عیاس اشاء است که با شکستان در دست پس گفت بریده کنید چهاروا انوار البین  
طالعیا که که است لکن او و العور البین عوریا و یک چشم کور که بر است کوریه  
او کل یا که و البین البین هر صفتا و ما که بر است جاری او چنانکه این صفت او نمائند  
العین التي لا تسبی و لا تکر و در استخوان ندارد متقی بضم ن و سکون نون و کسر قاف رواه  
مالک و احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدار **و** ابن سبیه قال کان  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یطغی عین اقرن فیکلف ابو سعید خدری بود انکفرت که  
قرن یا سکر و حقیقا شاخ دار قوی یکل گوشت دار فین بوزن کرم اینجا پس معنی است اصل  
معنی وی است قوی بر چنده بر ماده و گفته اند که او را که زنی است که بسیار می چید بر ماده  
و در او اینجا قوی و زکست نظری سواد سپا چشم و یا کل فی سواد سیاه دمان و منشی فی  
سواد سیاه بای رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجه **و** محاسن یعنی بر و بجم و منشی  
بوزن کسور منی بضم معن و فتح لام ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول فی یجمع  
یعنی جامع منی منشی روایت است از محاسن که اصحاب است و از قبیل منی سلیم است و از

مهر این است که بود که انکفرت میگفت که چنانچه یجمع و اول تمام میگفتی را از چیزی که تمام می  
کن از آن چیزی که تمام میگفتی را از آن چیزی که تمام می کن از آن چیزی که تمام می کن از آن چیزی که تمام می  
جمع را تغییر کنیم با آنکه تمام شده و از آنکه یک سال بنوع از معنی درست باشد چنانچه از آنکه یک سال را گویند  
و توفی تغییر نیست از توفی رواه ابو داود و النسائی و ابن ماجه **و** ابن سبیه قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یقول سمعت الانجیر الخ من الصان میگفت انکفرت بکوا تغییر است جمع ارضا  
یعنی باز است بر خلاف جمع از توفی رواه الترمذی **و** ابن عباس قال کان مع رسول الله  
صلی الله علیه و سلم سفره فکان یطغی انکفرت این عباس بودیم با انکفرت در سفری پس حاضر شد و در  
عید الفصحی فکان فی البقره سبوی فی البقره عشره پس شکر شد که در کاه غنث کس در عشره  
و کس انکفرت که کس در عشره عمل بعضی علماء است و جمهور را انکفرت است و کاه و  
شکر حکم دارند رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و قال الترمذی و صاحب حدیث حسن و کاه  
یک شافا از اهل بیت ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم از جمهور نیز همین است که گفته  
**و** عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم الحساب  
الا ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله  
تغییر و اگر چنانچه انچه را تصدیق کند اما برین روز تغییر افضل از تصدیق است هر چند که  
از تصدیق کند که تصدیق قبلت سبب است و این اینجا که کاه فانی را در کاه فانی فانی  
است از نماز و یا لا یوم القیمه یفرقها و اشارات و اطلالها و در رستی ان جانور  
رشته شده می آید خای شان و موهای شان و سمهای شان و ظلف سمکانه را  
گویند چون سم کاه و کوه سفند و اشال ان یعنی می آید در میان اعمال و کران میگردد از آنرا و ان  
الدم لیس من الله لعل بکمان قبل ان یقع بالارض و در رستی رختن هر ای می افتد تر و  
در بر قبول پیش از آن که اقد برین فطیوا بها فتنای پس خوشحال که این بران نفس  
را یا خوش شوید بران از وی نفس و طیبوا نشید و طیب از طیب و طیب  
روایت معنی اول بر و جاول و یا نه رواه الترمذی و ابن سبیه **و** ابن سبیه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من اثم الا ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله ان یسأل عن اقله  
چه روزگار دوست در شسته تر باشد و خدا عبادت کردن مراد از آن روزگار و دیگر  
بر عمل که باشد مخصوصا تغییر که فاشا و منجه تر از عملهای دیگر است بعد سیام کل یوم  
صبا بصیام سینه بر است روز هر روز در آن روزگار و کمال و قیام کل یوم  
منها بصیام لیلته القدر و بر است بر خاستن و کار و در شب از شبهای ان روزگار







از حدیثی که در حدیث غیب صغیف الاستاذ و قال ابو داود و العزیز و غیره و گفته است  
 ابو داود و غیره و منقول است و توشیحی در نسخ وی منکر کرده است که خطب انحضرت بعد از حج  
 الوداع بود و آن بخش از قوت انحضرت بود و سه ماه بود و ثابت کردی را بعد از آن و احد  
 اعلم **الفصل الثالث من** عیدان بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بیوم الاصحی عیداً جعل الله الا که گفت انحضرت امر کرده شد که هر روز از صبح در حال کران  
 عید می است که از این است از احوال تعالی برای این است قال در جل کت مر انحضرت  
 را هر روز یا رسول الله را بت این علم جلاله و تعالی فرموده که اگر نایم من که میگویند که این  
 است افاضی بهایا پس فرمائی که بوی و سنجها و سحر و سحر که برین از حج است بمعنی  
 عطا و عرب را عادت بود که تا در آید غنیمت را در این جان پیدا کند که بشود و ی که بشیم  
 وی و ولد وی تا مدتی که احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضای حاجت باز گردانند و بعد  
 و از تقدیر با شمی معلوم میشود که اگر تا سیزده سیکو شود و او مثل آن چهار روز بود که برین از احوال  
 میکند این فدا نفاقی است برای نیک آوری و معنی که انتفاع در وی بیشتر است پس  
 گفت اگر کسی سبزه نداشت یا شمشیر یا او را هم نداشت که قال لا فرمود انحضرت شمس و لکن خدمت  
 لشکر و انظار و لکن یکم از روی خود و ناخدا خود و نفس شاربک دی بری و کونا و میگویی  
 به نما خود را و خلق عاتک و می ترسی که زنده بودی که تمام شمس پس آن افعال در مکر و فریب  
 است در احوال و اب تمام فرمائی است رواه ابو داود و النسائی **باب سوره شمس**  
 در لغت استعمال صنوف و در مکر و کسوف در شمس است و رواه حدیث بعضی بکاف و آ  
 گوید در مکر و بعضی بکاف در مکر و کسوف در شمس است و رواه حدیثی که مکر و کسوف  
 در باب و کسوف است از فضل انحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز کسوف شمس است خبر حدیثی  
 مختل است و شیخ در شرح خود از این صنوف قریح کرده و خبری که در حدیث ابن عباس منقول  
 شده که ان الشمس و القمر ابان من ابات الله فاذا اتم ذلك فاذکروا الله و در حدیثی که  
 فاذا عوا و کبروا و سلوا و قعدوا اما فعل انحضرت درین دو حدیث معلوم نشد و شیخ این  
 الهام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که انحضرت در کسوف شمس قمر را در وقت  
 رکعات در چهار سجدهات و از حدیث عایشه نیز آورده که انحضرت میگردید در کسوف شمس قمر  
 چهار رکعات و چهار سجدهات و لکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است و احد اعلم  
 و اما که از مکر و کسوف شمس در حدیث است بجماعت در صورت نفل در رکعت  
 یک رکوع چنانکه مفاد است در نماز و در خطبه و در صنوف قریح نیست بر کسی نفس خود

تنها بیکر از و توشیحی برای هر دو یکجا است و خطبه و دو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور  
 در حدیث ابن عباس و همچنین نزد امام احمد و شمس و از حدیث وی و جایز است نزد اکثر  
 اصحاب وی تنها نیز و رکوع واحد و خطبه و دلیل برای ما حدیث ابن عباس است که اطلاق  
 با یکجه و نیز است و حال انکشت است هر چهل را که در صفت بخش است و اندازند و بسیار  
 که موافق ایشان صغیر پس است پس روایت این از حج تر باشد که ان فی الله و شیخ  
 ابن الهمام احادیث آورده روایت صحیح و حسن است و نیز حدیثی که در حدیثی که در احادیث  
 خود رکوع که در اینها اضطراب کرده اند روایت این بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی  
 سه بعضی چهار و بعضی پنج پس واجب شد که از این شود و وجهی که معهود است و  
 موافق است هر روایات اطلاق را مثل قول انحضرت صلی الله علیه و سلم فاذا کان لک  
 فضلو او جئت همین اضطراب که گفته اند بعضی از شیخ بکام سب ان کشته است  
 که کجاست که از تمام اهل صنوف پس را فاده و ظاهر است که کسوف در زمان  
 انحضرت نزدیک بود و اتفاق نشد و بکسوف ندره و وقوع روایت کرده و وقوع ان شود در حدیث  
 و در سال بعد و خلاف عادت است و لکن قول صاحب چه باید که حال انکشت است هر  
 را بر تقدیری تمام است که غیر مایه از حال کسی موافق وی روایت کرده باشد و احد  
 اعلم بحقیقه احوال **الفصل الاول من** عایشه رضی الله عنها ان قالت ان حضرت  
 علی بن عبد الله رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عایشه که افاضت گرفت در زمان حضرت یعنی  
 بعد از هجرت در روزی که عایشه را کسوف شد که کسوف و او از دهنه را که فرمود که  
 الصلوة جامعین جمع شدیم و هم قیام پس پیش رفت انحضرت برای امامت خطبه  
 اربع رکعات فی رکعتی پس بگذارد انحضرت چهار رکوع در هر رکعت دو  
 رکوع چنانکه ان صورت باید بر طواف معهود در هر رکعت یک رکوع می باشد و از این جهت  
 چنانچه معهود است قالت عایشه که رکعت رکوعا فقط و لا سحیرت سجودا فقط کان طول  
 منکشف عایشه رکوع کرده ام من چهار رکوع را هر یک سجده کرده ام پس معهودی را هر یک از  
 تر باشد از این رکوع و سجود که در نماز صنوف کردم که این از حدیثی که در نزد شیخ علی  
 قالت جبرائیل صلی الله علیه و سلم در صلوة انصرفت بقرآن گفت عایشه بلند خواند انحضرت  
 در نماز صنوف و از خود را بعضی صنوف و گفته قال شیخ فی فقه و کون با کرات شده  
 است روایت ان والا استعمال صنوف در شمس نیز آمده است چنانکه معهود شده و احد اعلم  
 معنی **باب** عبد بن عباس قال انحضرت الشمس علی عبد رسول الله صلی الله علیه و سلم



فصل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من لم يمسك كفي من الماء لم ينل رزق يومئذ  
و در روایت بخاری کشف و در مسلم کشف پس نماز کرد و آنحضرت و نماز کرد و در روایت بخاری  
آنحضرت اماست کرد و ایشان آنکه از روی قیام قیام طویل بخواس و آه سورة البقرة پس  
قیام کرد آنحضرت قیام در آن روز یک آه سورة البقرة یعنی آنقدر از زمان که در وی سورة البقرة  
و از این معلوم میشود که سورة البقرة خوانده باشد و بعد از آنکه رکوع طویل است رکوع کرد و رکعت  
در آن روز بعضی روایات آمده که مانند یاز قیام ثم رفع و بر پشت سر رکوع قیام طویل  
و بعد از آن القیام الاول پس ایستاد و در آن روز این ایستادن فرود قیام اول بود و در  
بعضی قریب خبری آید این حدیث معلوم شد که در قیام دوم قرات کرد با تسبیح و آنکه ظاهر است  
و این را علم رکوع طویل بعد از آن باز رکوع کرد و در رکوع و در آن روز و در آن رکوع اول  
و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع تخمین بودیم بعد از تسبیح که یعنی دو سجده و آنکه معلوم  
است در سجده و جلوسان اینجا طول آنکه قال قیام طویل و بعد از آن القیام الاول قیام  
کرد قیامی طویل را رکعت دوم و این قیام اول بود که رکعت اولی که بود و در رکوع رکوع  
طویل و بعد از آن رکوع الاول پس رکوع کرد و در رکعت دوم رکوع در آن روز این رکوع اول  
بود که رکعت اولی که بود و در رکعت دوم قیام طویل و بعد از آن القیام الاول پس رکوع  
ایستاد و در آن روز این ایستادن و در آن ایستادن بود که درین رکعت ثانی که بود و در رکوع رکوع  
طویل و بعد از آن رکوع الاول پس رکوع کرد و در رکوع طویل و این دو رکوع اول بود که رکعت  
کرد و بعد از آن رفع تم سجده و داشت سه سجده و در آن رکعت اولی که بود و در رکوع رکوع  
نشسته و در آن روز این را بجهت ظهور و تخیل الشمس و حال آنکه تحقیق اشکار و روشن  
خدا قیام فقال ان الشمس والقمر اثبات من ایت الله پس گفت آنحضرت که قیام و ماه و دو  
نشان اندازت بنمای که دلالت میکند بر وجود خود و حشوف و کسوف خود و حال قدرت  
و سلطنت با بر تعالی و موجب عبرت اندام این و پیش مر که یک وقت با آن توانست و ایت  
مظهور و کسوف شد و همچنین قادر است و می تواند و العیاذ بالله که نور علم و ایمان از ابدان  
کشف کند و قریب که در آنجا کشفان موت احد و لا اله الا الله و بعد از آن حیات که در آن  
جست حیات کسی این دفع است مرا قیام تا اهل جابلیت را که حشوف و حیات عظیم ماند  
موت شخصی از رک و فزری عام می باشد و در آن روز موت ابراهیم بن رسول الله صل الله  
علیه و سلم نیز اتفاق افتاده و میگفت مردم که مگر بجهت آن باشد از این معلوم شد که اعتقاد  
اهل جابلیت در موت عظیم و هر عام بود پس در حیات با وی بجهت استقامت و

موت باشد و اما علم **فصل** قیام و آنکه در آن روز که در آن ایستادن و در آن ایستادن  
پس در آن روز که در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
دیده که اگر کسی تو بوی را با قصد گرفتن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی درین جای  
که نماز میکردی یا در سجده و تسبیح میکردی یا در آنکه آنحضرت بعد از نماز خطبه خواند چنانکه  
در احادیث آمده است ثم باناک تکلمت فبشریدیم ثم باناک ایستادی و پس آمدی فقال الله  
آنکه فنا و ایت منها عشق و الله پس گفت آنحضرت بر سرستی من دیدم بهشت را پس گفت از  
بهشت من خود را در این کفر عشق و خوش آنکه و ظاهر است مراد آن است که قصد گرفتن  
آن روز که در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
از ابراهیم بن رسول الله صل الله علیه و آله و آیه و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
گفتیم را می شناسید ادم شما را بخود و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
و آنکه در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
و در آن روز و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
ایستادن را پس دیدیم چه منظری را مثل نظری را که دیدیم هرگز نشنیده و در آن ایستادن  
اگر اهلها الله و دیدیم پیشین اهل انش و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
زبان پیشین اهل انش از رسول الله صل الله علیه و آله و آیه و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
قبل بکفر با الله گفتند یا سبب که کفری و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
نعمت میکند زوج را و کفرین میکند یکی را از هر که باشد و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
کفری تو بسوی یکی زبان تمام روز کار تمام را و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
چیزی را از بدی حالت ماریت منکثر افتاد و بگوید دیدم از تو چیزی که هرگز نشنیده  
عایشه که حدیث از آن عباس روایت است از عایشه مانند همین حدیث ابن عباس و  
قالت گفت است عایشه تم سجده و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
عبارت را که قاطال السجود پس در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
و تصدیق و زیادت دیگر که با یقین معروف و در آن ایستادن و در آن ایستادن و در آن ایستادن  
و حال آنکه تحقیق اشکار شد و قیام طویل اناس پس خطبه کرد آنحضرت مردم را حمد الله  
و ایمی علیه پس سباس گفت را و استایش کرد و روی ثم قال در آن ایستادن و در آن ایستادن  
ایان من ایت الله لا یخفان موت احد و لا یخفون قیام احد و لا یخفون قیام احد و لا یخفون قیام احد  
پس چون بنده را از او یکصد را و نیز یکی یا دیکند و صلوا و تصدقوا و نماز بکند و بگوید و تصدقوا











که سجده خارج مصلوۃ جدا قسم است یکی سجده سهوا و در رکعت سجده مصلوۃ است دوم سجده  
 تلاوت و در سجده تلاوتی نیست سیم سجده مناجات بعد از نماز و طاهر کلام اگر علم است  
 که کرده است چهارم سجده شکر حصول بغت و دفع بیت و در سجده اشکاف است نزد  
 امام شافعی و امام احمد است اول قول محمد بن یحیی است و در روای حدیث و آثار و  
 بسیار است نزد امام ابی حنیفه و مالک مکرر است و ایشان میگویند که نعم الله تعالی  
 لا یغیر ولا یجفی است بنده عاجز است از ادای فکر آن پس تکلیف بدین اگر چه  
 نیست و استیجاب باشد بر وی تکلیف بمالایطاق است و لیکن آنرا که فایده میگویند که  
 هر دو نعمتهای سجده حادث اند که ایضا واقع میشوند و ایضا تا در شل وجود و توابع و لوازم آن  
 و از آن حضرت مروی است که نزد رسول الله قبل از حمل لعین سجده کرد و ابوبکر بن رستم  
 عزیر قبل از کذب و علیه رضی الله عنه و جبرئیل ذی الشرفه خارجی و کعب بن مالک  
 پیش از قبول نوبه او از تحلف غرقه بود و فقه و ی از اجاس قصص است در شرح  
 سفر السعاده از آنکه کرد و ایم و ایچیشی دیگر است از سجده و از سجده بخت گویند  
 و منتهی در آن در بعضی روایات فضیله است و اما علم **الفصل ان سجده** الی کبره  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا جاء الزمر و رکعت ابوبکر بن رستم  
 است و احوال وی و در سجده ی بای اسم در دعا منع نوشته شده است بود گفت  
 چون می آمد و امری از امور که موجب سرور و شادی است او برتر شکر را و است که  
 بجای می برد و این به بلفظ مجهول گفته یعنی امری که خوشحال و شاد گرداند و بخت و محضت بان امر  
 عزرا جدا شکر الله تعالی بر وی ایضا سجده که آن بخت شکر کردن خدا تعالی را و اما ابو  
 داود و داود و قال بنی حنیفه حسن و غریب **من** ابی جعفر ان ابی صلی الله علیه و سلم  
 راوی رجلا من الغنایین بحضرت دیمه دی را از انفا ثیان فرموده که ایس بروی ایضا  
 سجده کن و نقاش و نقاشی بنم فون و تخفیف غنی بجمود بغایت کونا فاست  
 ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بایست یا و یون جمع است در اعز وی و اگر  
 پاست یا محذوف شده و در نسخ نقاشی بنم فون و تخفیف غنی و بنم فون یا اول نوشته  
 پس ایچ از قاموس مفهوم میشود و تخفیف غنی مایه بایست از است است که چون  
 مثلاً ای را به بنما از عافیت خواهد و گوید ای عافانی عافا ایست و لیکن اگر  
 بنما ایلائی ظاهر را به بنما تفرض و زشت روی است که بگویند چنانکه شود تا اید اندک  
 و شکسته دل کرد و اگر فاسقی بنما شکر را گویند یا بشود و نوی کنند یا آید و انداز

فقی هر سلاقی شرح است لفظ المصباح و شرح است لفظ المصباح است یعنی این حدیث  
 لبطنی که در مصباح مذکور است روایت کرده است و معارف لفظی که مذکور شد در **من**  
 سعد بن ابی وقاص قال فرقتا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من کبریه المذکره  
 سعد بن ابی وقاص که از عتره مبشره است بدون ما با حضرت از کبریه که میخواستند  
 را و میرویم بسوی آن خلافتی که فیما بین غزو ما برل کم رفع پیر خدا را و ما بعد پس  
 هر که که بودیم نیم نزدیک بنما و بفتح عین و سکون زای او و بفتح حوای تا بنموده  
 یا مقصود نام موضع است میان کوه و کوه و فرود آمد حضرت یعنی از آنکه بزرگ است هر دو  
 خود را پس در کاه خدای را ساعی نیم خدایا گفت طوبی البشیر روی ایضا و کنگن پس  
 و کنگن که در سجده در آن نیم خدایا نیم خدایا فرقت فرقت فرقت فرقت فرقت فرقت  
 خود را ساعی نیم خدایا نیم خدایا فرقت فرقت فرقت فرقت فرقت فرقت فرقت  
 نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا نیم خدایا  
 با شکر این چون بود پیش از رسیدن ایشان قال گفت انما مات ربی و شفقت لانی  
 برستی سئوال کردم برورد که چون بود و خود را ساعی نیم خدایا فرقت فرقت  
 استی پس و ادم را یک است و ادم را یک است و ادم را یک است و ادم را یک است  
 فقلت ربی لانی فاعطانی ثلث سئوال کردم برورد که چون بود و خود را ساعی نیم خدایا  
 از برای ادم زمین است من پس و ادم را یک است و ادم را یک است و ادم را یک است  
 را سئوال فقلت ربی فاعطانی ثلث سئوال کردم برورد که چون بود و خود را ساعی نیم خدایا  
 الاخر یفصح و کنگن برود خوانده اند حضرت ساجدا الی الله ان یورس ساجدا  
 بر و اتمش و بسجده رقت **من** چه دیوار است را که باشد خوشنویسین چه با که از  
 سوج بجز آنرا که باشد خوشنویسین **من** ایضا اشکال می آید که زمین ایت و احادیث در عید  
 یکبار و آورده است و احادیث و آورده است که فدا عافیا از عافیا خواهد بود و خود  
 خواهد که جواب میگویند که در بیان دعا و شفاعت و اعطای اس از خفت و سرخود  
 ان است از عافیاها و دیگر را نشان و بگو واقع شده عذاب حضرت و بعضی گویند که مراد  
 اسن از عذاب عذاب است و وصول از شفاعت حضرت ایشان و در شرح نماز یاد و  
 احمد و ابو داود **باب الاستعاذه** استعاذه از عذاب خدای و در شرح نماز یاد و  
 سوال باران نزد محض سال ما کفایت مخصوصه و نزد اکثر مصلوۃ در استعاذه است  
 و نزد امام ابو حنیفه استعاذه عاوا استعاذه و سوال و تضرع است از عذاب که بر نماز قیام















چون روی اری بقبله و در پیش رو و در مقابل آن و بپایانست یک شخص بشی مطلع  
افتاب بایستد و از مقابل روی ابر صباست و از پیش بپایانست و در پیش رو و از  
دست راست اید جنوب و از چپ از جانب دست چپ رسد شمال مشهور این است  
و در قاموس گفته است که صبا یکی که بوی نیا یا نایات الشمس است و در مقابل  
صباست و فرق است میان هر دو و تفسیر از تفسیر اول شامل شرق و مغرب است و اما  
و نانی در نای است از روی و نهر و کفایت بسیار در روز خنق بود و از نای و نهر  
گویند چنانکه در کتب بر مذکور است و در آن مجید و بدان مطلق است و قیضه اهلک عاده  
بر یکم هر مشهور است و مقصود و یا ترجیح و تفصیل صباست بر دیو یا بایان آنکه  
در یک نامور الهی است کاهی برای نصرت قوی است و کاهی برای اهلک که وی شفق  
علیه **عنه** عارفه رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم قط  
حتى أرى سله و آه گفت عایشه زید من کفخرت را خدا نماند که بنشینم و سله و آه  
بفتح لام و ثانی جمع طه نام گوشت زاید که در شفت نهایت فخر است و بعضی گفته اند که  
یکه باین آخری زمان تا آخر خلق از علایق و بعضی گفته اند که در آن و در صراح گفته اند  
که نام آن کان شمس اهل جنگ مشهور است که نسیم دندان سفید کردن و در صراح گفته اند  
شیرین کردن کان آذ را سی پنجا و یکجا عرف اولک فی وجهه پس بود چون سید کفخر  
امرا با و را اند و یکین میشد و شناخته می شد و از آن در روی مبارک وی ارجت  
خوف که حضرت با و از آن بلای و زبانی بودم رسد مقصود است که کفخرت در مشهور و جلال  
حق و ایم خایف و اندوه کین بود و هر یکیم و قانع بود و چون بازو باران بیاید و بکین  
زود بکین تر میشد شفق علیه **عنه** قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا غطت  
قال بوقی کفخرت چون سخت و تند میوزید با و میگفت اللهم لا اسألك بمرثا و مرثا بها ضار و لا  
من سوال میگفت تر آنیکی این با که در ذات اوست و یکی که بگذرد است از ناره منافع و جزا  
ارسلت و یکی که بر گشته شده است این با برای آنکه و او و یک من شرما و شرما بها  
و شرما رسلت بقیضه مجبوری غایب است و بلفظ معلوم می طلب نزد است و اذا  
تخلفت الساعه فلو زو چون ظاهر شد در آسمان ابر و داده مشد برای باران متغیری شد  
اکفخرت و متخجل ابرایان دارد گویند زیرا که محل تخجل وسطه است و داخل و اقبل و ادبر و  
برون می آمد اکفخرت و درون بر رفت و پیش می آمد و پس بر رفت و پیش می آمد فاد اکفخر  
مزی علیه پس چون می بارید و بکین میگذاشت که ده کرده بش از وی خوف و سری بلفظ

خفیف

خفیف و تند میوزید و او است و تند بر برای سباله است و کفخرت و کفایت پس  
شناخت کجالت عایشه و است که بدین ابر و باران یعنی در کفخرت برای اید و  
بکین در و شمال میوزید و سباله پس رسید عایشه کفخرت را از علت آن فقال لعل  
یا عایشه کما قال قوم عادیس گفت کفخرت شاید که این ابر و باران عایشه مثل آن  
باشد که گفته است جماعه عاده و بکین حکایت کرده است جماعه عاده و بکین حکایت کرده است  
بر و در کما قال زحال ایشان فلما راه عارضه استقبال او و هم قالوا ابر عارضه مطر  
پس بر کاه که کینه ندایشان یعنی قوم بود که عادیس ایشان است ابری را که بارش در  
کناره آسمان کفخرت که این ابری است که باران ارمیده است برای ما و از نای این است  
که بل و اما استجلیت بر یک پنجا عذاب آیم این ابر باریده نیست بلکه این عذاب است که  
ششانی بکین در نهار طلب ان با وی با و است که در وی عذاب در دنا گشت و فی  
روایه و در وی بجای فاذا امطرت مری فاذا جبین امه است که وی بقول اذا هی المطر  
ممن و عادت شریف ان بود که میگفت کفخرت و قتی که سید مبار از اخلا و نذا کزان او را  
رحمت و برین و جرحه بنصب است یا معنی نیست چون ابر سیدی رسید و چون  
بهاره و باران می آمد میگفت این رحمت از خدا تعالی بر تو بر جرحه فروع است شفق  
علیه **عنه** این عقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم منافع الغیب خمس خربین  
غیب چه علم است که می دانند از خدا و گفته اند که منافع جمع منافع است یعنی  
مخزن و منافع نیز روایت است جمع منافع یعنی یکیده یعنی علمی که رسیده میشود و باین  
منافع و طبیعی گفته منافع و منافع هر دو جمع منافع و منافع می آمد ثم خربین است خوانند  
حضرت برای بیان آن چه علم این است آمده عذاب و و یزل الغیب الاله و داده انجا  
**عنه** ابی هر ره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لیست السمان الا مطر را نیست  
مطریان که باران داده نشود شما و لکن السمان مطر او و منظر او و نیت الارض شیا  
محقق باین باران و داده شود بباران داده شود یعنی بسیار و در و یا زمین خری یعنی  
مکان نیز دیگر ذوق و حرکت که در زمین از باران است بلکه از جانب حق است و بقدرت  
اوست تعالی و تو اند که باران بارد و جری زوید و قحط بوجود اید **بارد و**  
تا نگوی بار زمین را و در تا نگوی بار زمین سال است غالب امه در قحط سال و مراد  
در حدیث این معنی است **فصل** اما ابی هر ره قال است رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يقول الیخ من روح الله کفخرت با و از نعت الهی است یعنی















این را بکفر و اصلاح گفته است مردان را نیز از اغلاط و به و اجرای کشف فقال لا  
باس ظهورنا الله ربنا با کشف ان حضرت مران ابراهیم کل را قال گفت  
اگر این کار را بچنین است بل می لقوی بکفری است که چون چنگ و یک جوشد نور  
و نور آن جوشیدن یک علی شمس بر بزرگ سال نرود البتة زیارت میکند این  
بت لن بر را کور را افعال البتة پس گفت بفرست الله علیه و سلم فسمع اذن پس  
اری هم چنین باشد اکنون که تو بگو می غضب کرد انحضرت روی که با وجود ارشاد  
بطریق هر و نکرا بقول ان اما او در سلوک که طریق ارب را و برون رفت از حد  
اعتدال و راه کفران لغت رفت و اضلال داد که ان بهار که فو و اما گفته اند که کفر  
که از جهانه از غراب و اجلاف ایشان بود که از شدت و جمع بطلان قی که در و تامل نموده  
با وجود ان گفت که در جمع مقام ان بود و بر غضب آمد انحضرت و انرا م که او را افعال  
بدونشوم که بر نفس خود که رواه البخاری **عنه** عابثی است عابثا قالت کان  
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا استسکنی منا انسان سجد یزید انحضرت که چون متوجه  
ازادی سجده انحضرت ان آدمی را بدست رست خود و بنمود او را بدست مبارک  
خود و شکایت بعضی مرض دور می آمد و شکای و شکوه میگویند در دکان را در و شمس بار  
باشد و اصل معنی راجع به شکایت است بمعنی کل کردن غم قال بیه کیف انحضرت  
و بنحو اندازین دعا را اذهب الی الله ربنا انی سجد و در ای روی که او را  
و باس در اصل معنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن این دعا شفا است انشاف و شفا  
و بند لا شفاء الا شفا که نیست شفا که شفا نشود الا بعباده و شفا شفا که میگردد از  
چهار راه و تتم بقیه و بقیه و سکون هر دو لغت مثل حزن و غم و در وایت اگر بقیه  
است متفق علیه **عنه** قالت کان اذا استسکنی الا ان الله سجد و بقیه که شکایت  
میگردد آدمی چیزی با عضوی و جزوی را ان خود او کانت بقرحه او صرح می بود بادی  
یا شکلی که از ان الصراح و گفته اند که در بفتح ففتح فاف سکون راجع می بود بادی  
بهمودل و مانند ان و بفتح که بر سر از غم تشبه و مانند ان و بفتح ففتح فاف و بفتح بود  
قال البتة صلی الله علیه و سلم با صوب میگفت انحضرت در جلی که می گذرانید انکشت را بر جا  
درو و گفته است بودی که میگفت انحضرت ابده من مبارک خود را صوب خود  
وی نهاد از ابراج بعد از ان می نهاد از ابراج بعد از ان می نهاد انکشت خاک انود را بر  
جای در و صبح می گذرانید ان و میگفت بسم الله تعالی خدا ترانه را بر انداخته و بسم الله تعالی

نیزین ما اینجکه باب دوم بعضی از مایشی میباشند که در این فعل را تا ندرستی داده خود را  
ربنا بتوری و در کار ما را می دایم است از امر در علاج قروح و جروح که می بیند در  
می باید از عقل و افعال و در ربهها و منو نه انچه است که با هر یک که در امر ان فعل  
انحضرت را امر را غاصه است که میگوید بعلی دست و افعال و عقول قاصد ما را ان راه  
است و افعال انکشی طبیعت و نقلت خواسته که طلب حقایق ان کند و دست و پای  
ترتد و بران راه نبانند و بجز درین راه مقام گفتا نمی است که فاعلی بعضی وی که یکی از ان گفتا  
ان این بند است گفته که تحقیق کوای داده است با حث علیه کاب و من را تا ندرستی است  
در دفع و تبدیل مزاج و ذراب و طهر را تا ندرستی است در حفظ مزاج انحضرت که مسافر باید که  
خاک از جوی و طهر خود را بخورد و در باره از ان در طهر اب بنده از ان اب بخورد و باشد  
تا این شود از غیر مزاج و نورش می گفت که بقیه میگوید در تامل ان حدیث است که  
انضام انحضرت ادم در لغت بعضا بنظر که بر میگرد و بوی آدمی پس کویا نفع و در ان  
میگردد بر ان حال و قال که در کار انی که ابرام کوی اصل اول را از خاک بعد از ان بزرگ  
اولاد از اب حنیف خوا بر پس آن است بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انحضرت و بعضی  
از شرا حان گفتا که در ارض ارض مریم است که ثابت شده است مر از افاست و در خاک  
مریض و بعضی ذات کریم است علیه و سلم و این وجه از انجی دارد و در یک  
و حقیقت حال بیان است که گفته شده اند اعلم متفق علیها **عنه** قالت کان البتة صلی  
الله علیه و سلم اذا استسکنی انحضرت علی غیر بالمعوذات و سجده و بید عابث گفت خود انحضرت و فی  
که باری شایسته سید برین مبارک خود بمعوذات بکر و او شده که مراد بیان معوذتین است  
و سورة اخر قران با سورة اخر قران با سورة قل هو الله احد و قل با اینها انکاف و ان آیات  
قرانی است که متفقی معنی خود و لغویین امر و دور می کرد از بدن علت را بدست خود بعضی  
حس را تمام بدن را با یکا بر یکا راند و می سود فلان انکشی و جوالدی توفی چه پس که  
که باشد انحضرت بان دردی که ذات یافت انکشت علی بالمعوذات البتة کان انحضرت  
من نمی دیدم روی معوذات که بر سید خود و سجده با انی سجده کردم می مایدم است  
بیمبر صلی الله علیه و سلم با این طور میخواندم دستهای انحضرت را میگریز و در روی می دیدم  
و بهر دو دست وی بدان او را سجده می کردم متفق علیه و رواه مسلم قالت کان اذا  
مرض احد من اهل بته گفت علی بالمعوذات گفت عابث بود انحضرت چون بیمار  
بشد یکی از مردم نماز می دید بروی معوذات را **عنه** عثمان بن لوی اعراض







اجل پس گفت آنحضرت ای سبب این است ثم قال من مسلم یصلی اربعین من مضی  
سواء است کرمت آنحضرت نیست هیچ مسلمان که برسد اورا از اراری از بیماری پس خبری  
که هر جاری است الا خطا و سبب از خطا الشجرة و درها که اگر فرو می افکند خدا تعالی  
به رهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برکهای خود را استحق علیه **و من** عایشه رضی الله  
عنها ما رایت احدا اذ وضع علیها شمس رسول الله علیه من یحیی را که در جوی تحت  
تر بود از پیغمبر خدا علی الله علیه و سلم از جهت صفای جبهه و قوت حواس وی و درین رفع  
درجات و مصاعف اجر و تکلیفای دیگر است که جز علام الغیوب از ما ندانستیم **و من**  
عایشه قالت مات البقی صلی الله علیه و سلم من حافی و فاقی گفت عایشه رحلت  
که آنحضرت بر زمین من و حافیه معاک در میان جگر دهن و گفت و فاقه عارف خلجوم  
که بر زمین است بغی کیده بود زمین و مطلع بود شدت موت ویران افراشته  
الموت لا احیاء بعد البقی پس کرده نمیدانم پس سخن هر که را برای هیچ کی که بعد از پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم نبوده تا که شدت موت و کثرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود تا  
بعلم مقام او است و متبادر از دانه چنان می در آمد که آنحضرت را اساطیر گفتی در موت  
می بود و عانت شدت آن بود که حرارت بود و آب بر روی مبارک می بافیدند و می نمود  
ان الموت مکررات چنانکه در فضل ثانی باید و راه البحاری **کعب بن مالک** قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن الازرع لقیتهما الزمان و قصر حال مسلمان بهیچ وجه  
و حال شاخ نر و نرم از کشتند که مال در اوج میکرد اندازانده و خام نمی بود و تخفیف  
می کرد تازه و نزد قتی بغیر تا و فتح فاو کربای شده و فاقه نصر عمامه و لغد همامه  
آخری می اندازنده و از کجاری درست و برابر میکرد اینباری و دیگر چنین مسلمان  
کاهی می اندازند و را حاد منعفت و بهاری و کاهی رست و درست میکرد انداخت و  
نزدیستی حتی یائیه اجار تا اگر می آمد و اورا وقت موت و تمام میکرد و مدت حیات او  
مثل المنافق کمثل الارزله الحریه و حال درخت منور است که کج و ثابت و راست است  
لا یصلها شمس ان درختی که بر سر دارا چری از باد و افشها از زلفه میزد و سکون را  
و برای اینچنین است روایت و ابو عبید که گفته وی از ره است بهر کس را و بیخچان نیز آید  
یعنی درخت ثابت و خوی در زمین و مجله بهیچیم و سکون بهم و کسر الایم و خیر  
کسبش درخت را که میزدی چون اجتماع همامه و صدمه ناگهانی باشد افاد ان وقت  
هر یکن یکبارگی و منافق نیز ثواب و قدر است است بی ضعف جاری تا که یکبارگی گفته

و می برد مشفق علیه **و من** ابی هرزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل المؤمن کمثل  
المؤمن کمثل الارزله الازرع کمثل حال مؤمن بهیچ حال کشت است که کشت با و مال می  
کودند و می چسبند از او و از او المؤمن یصلی البیاء و همیشه است مؤمن که برسد او را  
بلا و مثل المنافق کمثل شجرة الارزله لا تمضی شمس و حال منافق بهیچ حال درخت منور  
کمی جبه تا که در و ده شود و دریده شود مشفق علیه **و من** جابر قال دخل رسول الله  
در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علی ام السائب بام مایک که صاحب است و آنحضرت برید  
او می آمد و در خانه او می در آمد فقال مالک تفرغین پس گفت آنحضرت بام السائب  
که بر روزه و نیست چشده است ترک می زدی ما خود است از طرف الطایفه و قتی که فراموشی  
کنده بود بازوی خود را می چسباند برای و بر او آمده است قالت اهل لا یبارک الله فیها  
گفت ام السائب بیارید من تب است برکت کنه خدا درونی و می بغیر وقت  
و می طرقت عاریفه در بدن فقال پس گفت آنحضرت لا تسمی اهل فانهما یسب علیا  
بنی آدم دشنام کن تب را زیرا که برستی تب می زد و کثرتان فرزندان آدم را که یسب  
الکبریت الطیبه چنانکه میزد و کثرتان فرزندان آدم را که یسب الکبریت الطیبه چنانکه میزد  
این را رواه مسلم **و من** ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا من  
العباد و ما قرئت الرسل ما کان یعمل یقیما یحیی و قتی که بیمار میشود و بنده با سفر میکند و یا  
خبری از عبادات و او را که در حال صحت و اقامت داشت فوت میکرد و نوشت  
نیشود برای ان بنده آنچه بود که عمل میکرد در حال که مقیم و نذر است بود و راه البخاری  
**و من** انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون شهاب و کل مسلم  
طاعون سب شهوات هر مسلمان است یعنی هر که در طاعون صبر کند و نکر نر و بمیرد  
ششصد مرتبه باشد در حق اجر و ثواب استحق علیه خلیل گفته است که طاعون و بابت  
و این اثر لفظ طاعون مرض عام و دو با که فاسد میکرد و بوی هوا پس فاسد میکرد و بوی فراجها  
و بدینا و قاضی ابوبکر بن النعمان گفته که طاعون و حج غالب که اطفا می روح میگردانند  
بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قیاس طاعون و و با یکدیگر تفسیر کرده و اطبا  
تفسیر کرده اند طاعون را بمرهم و لم یسه و نه و وارد می بر آمد در بعضی اعضای بدن  
که زعم آنجا که زینبعل ابی سحر کوش یاران و سهو میکرد اندک و خود را کاهی نیز و سبب می شد  
و فاسدی که اندک تصور اما آنکه در احادیث مذکور شده و بر که بخت اران و درون رفتن  
از شهری که واقع شد در آن نمی کرده و و عید بخود و نشاید بفرار از رنج و عذاب و بر سر







حتی یبعث و عبادت کند او را بشناخته که او بران بعد زوال است مگر آنکه صلوة نکرده باشد  
 بروی بمشاوره از پیشته تا آنکه صبح کند و کان در حریفی با او باشد و او را بستاند در  
 بهشت ما ظرفی یعنی مخزن وقت یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت در او انداخته  
 و او بود و **در حق** بنابرین ارقم قال عاد فی البقی علی ابن عبد الله و سلم من ترجع کان یعنی زبیر  
 بن ارقم انصارى که از مشایخ صحابه است و در بعضی غزو حاضر شده و از خواص علی بن ابی طالب  
 طالب بود و بقی وی نازک شده و در سوره منافقون ان المنافقین لکانزولون سکویا که  
 عبادت کردم آنحضرت علی ابن عبد الله و سلم از جهت دردی که بود و در چشم من و در رانهای من لفظ  
 افراد رواه احمد و ابوداود و ازینجا معلوم میشود که عبادت در دو چشم است و قول  
 آنکسی که گوید که او را عبادت نیست مردود است و اسناد این حدیث صحیح است و آنکه  
 بهیچ وجه از روایت کرده اند هر چه از دیگران عبادت نیست دل و عین و نفس صحیح است  
 که آن موقوف است برین که پیشتر گفته شد و بهیچ وجه گفته اند است و خدا علم **در حق** اینسان قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من توفى فاحسن الله و قد عاوا و احب الله **در حق** کسی که و صلو  
 کند پس یک کند و صلو را و عبادت کند را در مسلمانان انحصار آنکه ثواب و انعام است بوجه  
 من چشم بر سر زمین هر چه عبادت کرده اند و از و زرع مقدار از راه رفتن شصت سال و خریف  
 سال را گویند و از این تفسیر خریف بآل و نفس حدیث آمده است که بزرگوار شد با هر چه  
 که نام است شصت سال و در شصت است که در ابتدای سال تاریخ از خریف انحصار کرده اند و اول  
 حرما و انور و رسیدن غلات ایشان در خریف است رواه ابوداود و **در حق** این عبادت قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سجد بعد من سجد فاقول سبع مراتب نیست هیچ مسلمان  
 که عبادت کند مسلمان را پس بگوید یا عفت کثرت اگر عذر دگر زده اند است و در بعضی  
 او عبادت نیز آمده است و قول آنکه تخصیص این عذر درین مقام از برای دفع بلا از  
 سبع اعطاء باشد و این را علم با ان الله العظیم رب العرش العظیم ان یتفک سوال میکنم  
 خدای بزرگ را که برورد کار عرش بزرگ است که تفسیری درینکه الاشیء مگر آنکه تفسیری  
 داده خود ان یشئان الا ان يكون قد خفف اجلكم که باشد که تحقیق حاضر شده و کثرت  
 موی و عظم شده و مرت حیات و کثرت علایج نیست رواه ابوداود و ترمذی **در حق** ان  
 البقی علی ابن عبد الله و سلم کان یعلم من الطی و من الاوجاج کلها ان یقولوا و هم از این عبادت  
 است که آنحضرت بگوید که بعد از صبح تا از جهت نبی بگذارد از جهت مردمان که  
 بگویند بسم الله الکبیر نام خدای بزرگ را عودا بسم الله العظیم یا عیونیم بخدای بزرگ من شکر

عرق عبادت و من مشجران را بر سر هر یک برشته از خون با بزرگه خون و از بدی که می نشسته و از  
 از بدی و قال یا عبادت فی باب لا یعرف الا من حیت ابراهیم بر سبیل و یولیضیف فی الحیث  
 روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است مشایخ نمیشود که از  
 حدیث ابراهیم بر سبیل و می نیست بضعف کرده و میشود در حدیث **در حق** ابی الدرداء  
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من استکفی عنکم شیئا من مودع کفرت کس  
 که شکایت کند از شما چیزی را از نزد و هماری او آشکارا که از شکایت کند برادر می مر او را یعنی  
 مسلمانان قلیل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را ربنا الله فی السما و ارض و کما ربنا  
 است که در میان است مقصود تبری است از خدا با ان زمین و کتب ان الله و کما ربنا الله فی السما  
 با عین زنی که بر سبیده شد از وی خدا کی است گفت در آسمان و نایب این همان است  
 که در توبیل قول وی سجاده و هو الله فی السموات و الارض و قول دی و هو الله فی  
 فی السما و فی الارض که گفته تقدس اسمک یک است نام تو ای پروردگار از رحمت  
 نقصان و حدیث بزرگوار که فی السما و الارض امر نور آسمان و زمین است که تدریک  
 کثرت اسماء در زمین بدان سبکی چنانکه فرمود و او می فی کل سما امر ما و فرمود نیز ان الله  
 بنسب محارمک فی السما اجناک رحمت خود را سما است و عام و شامل اهل از  
 که محل رحمت اند بخلاف زمین قابل و رحمت خاص مختص است ببعض و در  
 بعض کوسمان اند که از ان اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم است که  
 شامل است هر را القوله تعالى و رحمتی و سعت کل شیء فاجعل رحمتک فی الارض  
 پس بگردان رحمت خاص را بر زمین اغفر ان حونا بامر ما را به ما را و حب بضم حاء  
 فتح ان بمعنی انم است و بعضی گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم  
 و بعضی خزن و رحمت و جهند و وجع ملک و بلا را آورده و پوشیده نموده که همه این معانی صالح  
 از آرا ده اند و مراد موجب حب و ابا بان باشد و خطایا و بامر کردن ما را و خطا  
 باکتان که بطریق خطا بوجه و کاهی بر مطلق کنان بر اطلاق ماندات رب  
 الطیبین توبه و رد کار باکتان این علت طلب مغفرت کنان است یعنی بامر از  
 ما را از کنان یک شویم و قابل رحمت و رحمت خاص توشویم از ان رحمت من یک  
 فرود رحمت رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتیای تو و شفا من شفا یک رحمت  
 شفا از شفاهای تو علیها و وجع برین در دندی و برنجوری بفرار پس بشود و در  
 کرد این و جمع رواه ابوداود و **در حق** عبادت بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه



















نویس بوده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قاذط کسی که  
گشت او را شک و معنی وی در معنی مطعون و فصل اول معلوم شد بعد بی قرعه  
کرده مشهور او را در کوشش روانه احمد بن محمد بن و قال با حدیث **عقب الفصل الثالث**  
**من** انس رضی الله عنه قال کان غلام یهودی یخدم البنی اودیمر بن کاز قوم یهود که خدمت  
کرد بغیر از علی بن ابی طالب که در قافقت فشم بر اسم او و بعضی گفته اند که نام او عبد  
الغیوس بود و من غلام البنی بیس یا رشد غلام بیس آمد او را بغیر علی بن ابی طالب و السلام  
نموده در حالتی که عبادت میکند آنحضرت و او را قفقه غدا را بیس گفت آنحضرت زد  
غلام فقال را اسم بیس گفت مراد را سلمان شوق فقال ایام و دعوی بیس که او را غلام  
بجانب بر خود و بر روی زردی بود و فقال بیس گفت بر اطمع ابا القاسم فرما این را  
کن ابو القاسم را گیت خریف آنحضرت است و بیو بیست آنحضرت را این بیت ذکر  
میکند و با هم مبارک که محمد است که تیرا میگوید تا ما را می شنود و ذکر این اسم خریف و دوت  
فاسلم بیس سلمان خدا غلام فخرج البنی علی بن ابی طالب و سلم و او را می بقول محمد بن عبد الله  
الغده من القاسم بیس چون آمد آنحضرت و حال از وی میگوید که آنحضرت را که فرموده او را  
از بیس منور رخ روانه البحاری و درین حدیث جو از حدیثی که او را است و جواز عبادت  
وی را و ابی و را بی سلام وی و گفته اند که کوشی با هم یکی در پیشه باشد بیس می توان کرد  
**و من** ابی هرزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاهد لیفا فادی  
منا و من الما کسی که عبادت میکند جاری را او را بیس مراد از بنده از امان یعنی در  
طلب و طایب منک خوشی یا بزرگ و دنیا و خوشی یا در برای رفتن تو یا جانی نمی تواند  
آخرت یا پرورد دنیا یا پرورد آخرت و در اینجا اشارت است با فضیلت عبادت بنده  
و نیوانت من آنکه خزا و یکی را تو از هشت منزل را و او را دیگر این هر چه جمله را باشد  
از جانب پرورد کار فعل او را حال عبادت گفته روانه ابن ماجه **و من** ابن عباس قال ان  
علیا رضی الله عنه خرج من عند البنی علی بن ابی طالب و سلم و وجوه الدیونی فی روانیت  
از ابن عباس که بر دست علی رضی الله عنه بر آنکه از آنحضرت ددر و بیماری وی که در آن  
یافت آنحضرت در آن درد فقال ان س بیس گفت مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله  
چگونه صبح کرد و خبر خدا علی الله و سلم قال اصبح بحمد الله یا با گفت صبح کرد و خبر خدا را به  
شونده اند که بیاری یعنی آنکه که بهتر است امر و زو ادب است که چون از حال بیماری بر سر آمده  
بی و خبر گویند روانه البحاری **و من** عثمان بن ابی رباح لیقصر او و یخفف با نانی که از اعلا

و اجازت فقه را بدهد و چنانکه گفت ندیدم پس از آنکه در میان فاضل از وی بود اسود احوال  
عرج بعد از آن اعمی شد روزی که گفت که در از غیبت مات اعمی اهل الارض قال قال  
عنه ان عباس گفت عطا گفت ما این عباس الایک امراة من اهل اجنتا یا تمام ترافقه  
از اهل بیعت قلت لی نعم لی تا حال چه امراة اسود گفت این زن بیاه و در نام وی چنان  
است بعضی میگوید که بنده من و فتح عین و بعضی میگوید که بنده من و کاف بل عین و  
بعضی میگوید که بنده من و اعدا علم انت البی ایا این زن بجز اعدا علم عید و سلم گفت  
پس گفت یا رسول الله اصرح بر کسی که من میگویم یا نه میگویم نام بهاری مشهور  
انی گفت ثنا فوقایه و در کسی که من میگویم یا نه میگویم و ما حفظ میکنم اگر گفت  
عورت پس گفت معنی اجتناب از گفتن باشد چنانکه تا معنی اجتناب و خوف از آن فاع  
آمد پس دعاکن خدا را برای من که عاقبت دهم فقال ان غیبت میربت و ملک اجنتا پس  
انحضرت اگر میخواهی مصر کنی و ما شد مردان بیعت و دعوت اعدان بیا فیک و اگر نخواهی  
و دعا کن خدا را که عاقبت دهم و در آن فاعل است اجبر پس گفت ان زن میربت و میربت بخواهم  
فغالت الا گفت فاعل اعدان الا گفت پس گفت من بر نه میگویم و دیگر رسم از  
بر یکی پس دعاکن خدا را که بر نه میگویم فاعل ایس دعا کردم ان زن را متفق علیه و بر  
حدیث دلیل است بر جواز ترک نماز و باید تقاب اجرت و بر علاج امر اضرب عا و انجی  
بحق و من یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت فی زمن رسول الله علیه و سلم  
سلم روایت است از یکی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس  
و فرمودی از صحابه و قدما که گفت مردی آمد او اموت در زمان انحضرت فقال رجل یثیب  
لما ت و لم یثیب لمرض کوا یا بعد او را که در و مبتلا گردانیده شد بهاری فقال رسول  
الله پس گفت بجز خدا هیچ امر علیه وارد و سلم یک عجب از تو یاد کرد یک چه دانایند  
لوان الله ابتلاهم مرض فمکرم من ساء اکر می بود این که در اینجا به سیرانه او را به بیماری  
پس گفت یک روز وی از بهاری او بفرمود و او را در راه ملاک مسلمان  
مدان او پس صحابه است وی و بر وی و انصاری بنده ضاربت است بفساح  
بن زبیر و بعد از آن اختلاف است که صحابه است یا تابعی است و آن  
است این دو کس آنها که از ان و خطا علیه رجل برین یعوذ از آزاره نمرد و در  
عالی که عیادت میکنند از خدا فقال الا پس گفت من مرد را گفت بجهت چگونه میجوید  
و جلال داری فقال بجهت نعم الله گفت از میجوید که در دلم بپس و مصحوب بجهت خدا



حال خوش و ارم قال خدا و این کلمات اشیاء خوش خبر و خوشحال باشد و فصلها می گویند  
در یہا است و خطا خطا یا دیگر و فاکند کن مان فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه  
وسلم یقول ان الله عز وجل یقول یزید کس مشیدہ ام یخفرت را کہ میگفت کہ ضایعہا  
یکوید انما انیت عباس عبادی موشا و فنی کہنہا اگر دایم یعنی بجاری بندہ از  
بزرگان خود را کہ مومن است فخر فرمایند علی ما انیت پس فاکند کن تیرہ مراد است اگر داند مل در  
فانی یقول من مضیو ذلک پس برستی کہ از بندہ برتر داران خلیفہ خود و اگر بجای می آید  
است کیوم ولدتہ ارسن الخطا یا یجو روز نازیدن ما ز اور یعنی پاک و منزہ از گناہان و یقول  
ارب و یکوید پروردگار بزرگ و فعالی ہما کہ کاتب اعمال اندا فدیست عبدی و انیت  
من بندہ خود را بندہ بخاری و بشما کردیم و از عایش کرم اورا فخر و ادب کتم  
تخرون رہ موصیج پس امر کنید و بنویسید ثابت کہ اند برای دی از اعمال چہ می آید  
بود بر کسی نوشتید و اجرا میکردید برای وی در جائی کہ وی تندرست بود و اجر و ایضا  
مصرف و سکون چہ امر است از اجر المعنی را زدن و مجری دادن و فلیقہ و مہم رواہ احمد و  
عایشہ رضی الله عنہا قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکر انک ذنوب العبد  
و لم یکن لہ ما یکفر من اعمالہ چون بسیمایک و دکن مان بندہ و می باشد در محکم یک پوشند  
ان کن مان را پروردگار انما را ابتلاء و عبادہ ان لیکثر عتبتکرا انان بندہ را طاعت  
باندہ تا کثیر کند انما را از ان بندہ رواہ احمد و من جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم من عاد و یصلی لم یزل یخوض فی الرحۃ کس کہ بر بندہ بخاری را ہمیشہ می در آید و شنایکند  
و برای رحمت را و غرق میکرد در ان خوض بایب خدا من رواہ مالک و احمد و من فیان  
مویا و یخفرت است و ہمیشہ در خدمت می نوید و سر و حفران رسول الله صلی الله علیه  
وسلم قال اذا احاب احدکم اخی و ات یکم کہ یخفرت گفت و فنی کہ بر بندہ کی از شما را  
فان اخی فلیقہ من الی ریس برستی کہ تبارہ است از انش فلیقہا عنہا لیس  
باید کہ بر اندان انش را از خود باب و گفته اند کہ این مخصوص است ب بعضی انواع عتبت  
کہ حادث است از حرارت چنانکہ معاد اهل نماز است و چون بان یخفرت علاج جسمانی  
را بر تفع و طبعی است و مقصود اصل از منصب نبوت بیان علاج روحانی است  
استقصا کرد در تعیم انواع امر اس و اقتصار نمود بر بیان علاج کہ و اغلب است  
و قہ ان در ان بلاد و اعدا علم و تحقیق این در کتاب طلب و رقی باہم شرح قول یخفرت  
اطعی من یخفرت و نہایت آن بود کہ مصنف این حدیث را ہم در ان کتاب ذکر کرد

کہ از بزرگان برین حدیث و کہ عبادت بعض ذنوب است بعد از ان و بیان اطعمای نارحمی  
فرمود یقول فلو قلت شفع فی نہر جارس یا کہ یفقدہ جوی روان و لیست قبل جری و یا کہ یفقد  
ایہ روان شدن جوی را یعنی ہماں جانب یفقدہ کا بپرود و جریہ یفقدہ جوی و کہ ان یفقدہ لیس  
بگوید بسم الله نام خدا اقدام درین جوی اللہم اشف عبدک خداوندنا شفا دہ بندہ خود را و صد  
رسولک و رست کو کردن بخیر خود را کہ برین علاج فرمودہ است و خبر داد کہ ہر کہ این علاج کند  
شفای یابد بعد صلوات الصبح قبل طلوع الشمس کہ بیان فعل را بعد از نماز بپردازیش از این  
افش و لینفس فلیک عتات ثلث ايام و یا کہ عتوطہ زرد روی سر عتوطہ سر و زان بان  
فلیت شفع و اصلاح اوست و این عبارت احتمال دارد کہ سقوط در سہ روز باشد ہر روز یک  
عوط و احتمال دارد کہ ہر روز عوط باشد فان لم راف فی ثلاث نفس پس اگر بشود در سہ روز  
پس بخیر و رست علاج فان لم راف فی خمس نفس پس اگر بشود در پنج روز پس بخت  
فان لم راف فی سبع نفس پس اگر بشود در ہفت روز پس فاما لا کما در جوار شفا  
الیس برستی کان می زد یک نیست کہ بگذرد ہر روز را بر سوری خدای عزوجل رواہ احمد  
و قال جابر بن عبد الله عن ابی ہریرۃ قال ذکر اتی محمد رسول الله کف ابو ہریرۃ ذکر کرد  
شدت را ز و بفرمودہ اصلی الله علیہ و آلہ وسلم عتبتکرا لیس دشنام کرد از امر وی فقال العتبت  
الله علیہ و آلہ وسلم لاسبہا فاستغنی الذنوب دشنام کہیں تبار کرد و یک کما مان را کہ  
تقی انی عتبت اہدینہا کذوری کہ نشکر کہ این را کہ با حق و او و مقتضای این شکر گذاری  
است بران و طہرا مشایخ گفتہ اند کہ فلیقہ در بیان شکر است چنانکہ در ہفت از بہت بعض  
او اللفظ غنیہ را و یکس چون بندہ میفقت است و اما لوان مر را بدل شکر ساخت رواہ ابن  
ماجر و من قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد و یصلی فقال ابشر فان یقول و کم  
از این ہر پروردایت است کہ گفت برستی کہ یخفرت عبادت کرد ہما را کہ ت دست  
پس گفت خوش باش زیرا کہ برستی خدا تعالی یکوید و می ناری اسطہا علی عبدی المومن  
فی الذناب انش من است میگردد از او بندہ من کہ مومن است و دنیا لگون خط من انما یوم  
الغیر تا شب بخش ان بندہ از انش و در پنج روز قیامت و عوض ان رواہ احمد و ابن ماجہ  
و البیہقی فی شعب الایمان و من اس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب یجاء  
یفقول روایت است از انس کہ یخفرت گفت کہ برورد و طہرا یکوید و عتبت و جلال کند  
بعزت ذات من و جلال صفات من لا ارجع احد من الدنیا بر و ان می آرم سجی را از دنیا بر  
اعتقد کہ یجاء ہم ہا ہر دم را و اما صحی مستوفی کل خطبتی عنہا انک تمام میکرد ام جہا ہر گاہی مار



















انهای مرآورده بعضی نسخ صحیح است از آنکه یعنی بگوید چون دوست داشتند با هم  
بس بر آن که گردید قبولون رجوعا عطف و معقر تک پس میگویند بوسان امید  
در پیش که شش تواران ثان ما و یوشیدین توید بهائی ما را قبول قدر و جیت  
کم معقر تک پس میگوید و در کمال تحقیق ثبات و لازم شد برای شما عطف و معقر  
من چون حاصل معنی عطف و معقرت یکی بود انکشافی کرد فافهم روادی فی شرح السنه  
و ابولفیم نه اهلین **و من** بعد بریزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر از آنکه  
هم لذات الموت بسیار کند یا در ویران کنده و قطع کند لذتهای که موت است  
مستحوم از کلام طبعی است که نام از هم است بدال یعنی ویران کردن و انداختن  
و نکستن بنا چنانکه موت است بر زمان مردم و یکس استوی در مهلات  
گفته که نام بدال بجهت است معنی قاطع چنانکه جوهری گفته تحقیق بشری کرده است  
سبلی که روایت بدال بجهت است و زعفرانی گفته که جایز است بدال بجهت که از کمال  
انکشاف رواده اند و در وی و انسانی و این ما **و من** این مسعودان البی صلی الله علیه  
و سلم قال ان یوم لا یصحی به و ان یست از این مسعود که آنحضرت گفت روزی ببار  
خود استخوان اس الله حق ایضا شرم دارد یا رضایان که واجب و نزار است که شرم  
باید و است قالوا ان یستحیی من الله گفتند صحابریستی که شرم میداریم از خدا یا  
نبی الله یعنی بجای ابریم و امر و نواهی او را فی الجمله و آنچه در سبب است و تائید  
است معذرا را بر توفیق وی ما را بدان و جیت حق استخوان که طلب میکنی از ما و امر  
میکنی ما را بدان قال پس دلگ گفت آنحضرت نیست حق ایضا این که شما همان  
میرید و یکین بک مقام ان اعلا و ارفع است و ان ایست که تمام اعضا و جوارح  
ظاهر و باطن را از آن فرموده نگاهدارید و بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم این را بکلام آنحضرت  
جامع و فرمود و لکن من استحیی من الله حق ایضا طبعی از اس و ما و نبی و یکس که شرم  
دارد از خدا حق شرم داشت پس باید که نگاه دارد در از خضوع و قناعت کردن بر غیر  
حق را و بگوید و سرگشتی کردن روی و بر خلق وی تعالی و نگاه دارد بر چیز که حفظ کرده و جمع  
کرده است مرا از امر از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و ذریت و کمران و  
جزان و لیحفظ البطن و ما و نبی و یکس که نگاه دارد شکر را از اکل حرام و شهوات که دارد  
جز از آنکه آورده و جمع کرده است شکر را از آنکه دل است بیکه در شست و ی از جمل  
بدانچه کنایه شکر است و در بیان از آنحضرت حق و احکام دین و از یاد کردن ما سوانی حق

و بعضی گفته اند آنرا جمع کرده است او را بطن و مشعل است و ان فرج است و جیت  
و بهمه را از آن فرموده نگاه دارد و لکن الموت و باید که یاد دارد و مرک را و ابلغ و یاد دارد  
بوسه شدن استخوان و خاک شدن آنرا و باید که شستن و هر که برانند دنیا فانی است  
ز بکند روی و ترک ذرات و شوائب از اجزای کج فرمود و من اراد الاخره ترک کرد  
الدنیا و کسی که خواهد ثواب اخیره و غیر از آنکه در بارش دنیا را بمن فعل فکار حق  
من الله حق ایضا پس کسی که بکند این کار را پس تحقیق شرم داشت خدا را حق شرم  
داشت و حاصل وی مضمون قول حق سجاده است و انقوائه حق تعالی رواده است و از آنکه  
و قال طبرانی عن عیوب شیخ امام عالم را بنی علی السقی رزید علیه در رسالتین الطریقین  
که قرب سالک بحق تعالی بعد از موت از غیر وی مجاز و وصلی قطع وی از غیر حق تعالی  
و غیر محض است در مخطوط و بیاض و مراد بخطور ایضا جمیع اقسام مشبهات از هر امر کرده و  
شبهه و مراد بکلیج اشتغال بخلق و اوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و آب و شست  
و جزان پس بعد سالک از مخطورات بی و بی و اوقات قرب ناقص است و باید  
از اوقات قرب نام و هر مقدار که بعد است سالک از غیر قرب است بخدا و هر مقدار که  
منقطع است از غیر و اصل است بوی فافهم و باید انکشاف **و من** عبدالله بن عمر و قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم تحفه المؤمن الموت تحفه مسلمانان موت است در صراح  
گفته تحفه جبره در قافوس گفته که بکون ما و فیه ان بر و لطف و طرف و هم در قافوس  
گفته طرف و بضم مال مذ و عرب از غیر و غره و در صراح گفته طرف شکفت و مراد ان است که  
موت لطیف است از خدا بموس و نبی و نعمت تو شکفت و کوار است از وی تعالی  
بوی که موصل بحدت و قرب اوست و در فایده است او را از شفت دنیا و شدت  
محت ان رواده البسیقی فی شعب الایمان **و من** بریزه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و السلام المؤمن یموت بعرق احمیس مسلمان می میرد بخوبی بشت از بعضی گفته اند که این  
گمان است از شربت سکر است که موجب تکبر و تحقیر و غلبه و رفع درجات  
است و بعضی بگویند که گمان از کد و شفت اوست و طلب حلال و ریاضت در  
عبادت تا وقت موت و بعضی گفته اند که عرف جبین علامتی است که ظاهر میشود از  
موس نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعضی گفته اند که مراد است که  
مشقی و شفت نیست بر موس از موت مکرر عرق جبین و ان اعلم رواده اند و من  
انسانی و این ما **و من** عبدالله بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم



















از آسمان زمین غم خیزد انقرضت روح المؤمن طهارت مکان چون برون می آید جان مسلمان پیش می آید  
 علیه وسلم قال اذا خربت روح المؤمن طهارت مکان چون برون می آید جان مسلمان پیش می آید  
 او را در خوشبختی بعد از آنکه کلامی را شنید از آنکه گفت نماز کرده ای هر پشت از این برهه فکر  
 من طیب ریحا و ذکر الله پس ذکر کرد ابوهریره با آنحضرت از خوشبختی آن روح و ذکر کرد  
 شک را بعضی گفت می آید از وی بوی مشک و این عبارت برای اینست که او ای خصوص لغظی  
 کشیده یا بعد از آنکه گفت ابوهریره با آنحضرت و يقول الله و میگوید آسمانان روح  
 طیبتر از آنکه پاک است جاست من قبل الارض که آمده است اجابت زمین بعد از آن روح خطاب  
 کرده میگوید صلوات علیک و علی جماعت تو سرور و درخت صدیقان بر تو و برتری که با دانی و  
 زنده بر شستی توان غنای تو را در پس رده میشود او را بسوی رور که روی غم بقول انظر  
 به الی اخره الاجل یترک میگوید بر بیا و بسوی آخرت که مراد بان قیامت است یعنی در آن  
 تا روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بان رزق است یعنی بر بیا و از مکانی که  
 آماده کرده شده است برای او تا روز آخرت و از آنجا معلوم میشود هر کس را در او اجل است اول  
 و آخر اجل موت و آخر اجل قیامت و کبریم نفسی اجلا و اجل جسمی عند غلظت روح است  
 قال گفت آنحضرت و ان کان الکافر اذا خربت روحه برستی که کافر چون برون می آید روح  
 او قال مادود که تنها و ذکر کرد ابوهریره با آنحضرت از بوی ماضی آن روح و ذکر نهاد که ذکر کرد  
 لعنت را و يقول الله السموات من قبل الارض فقال انظر لخلق الله انظر الی  
 قال ابوهریره فرد رسول الله علیه وسلم ربط کانت علیه طهارت جاری را که بود و رو  
 بر پستی خود گفت ابوهریره پس باز کرد انید و نهاد آنحضرت فی انحرافی ربط بفتح جادریک  
 فنت کران بر سر انگشت که اینچنین اشارت بفتح که ابوهریره کرد و جادریک بر پستی نهاد  
 برای نمودن صورت نماد آنحضرت ربط را و انفس رواه سهم قال قال رسول الله  
 علیه وسلم اذا خرفت الروح و نفسی محضو کرده میشود و من بعضی حاضر میشود او را  
 موت است طایفه از آنکه بجز ریاضای آید و ششکان رحمت با فرشته باره سفین فیتقولون  
 اخری را صیغه مرصعا ملک الی روح اند پس میگوید فرشتگان روح است برون می آید شود  
 از خدا شنودی از رحمت و عانت و طهارت میگوید عانت کا باشد که نعمتها بهشت است  
 و رب بر غضبان و برود که چشم نمکده فتخرج کا طیب روح ملک پس برون می آید روح  
 مست همچو برون بوی مشک یعنی بوی آید روح باین بوی خوش معنی آید و بعضی بعضا  
 تا آنکه مراد از روح رابعی از فرشتگان بعضی را یعنی دست بدست میرسد معنی

با نوبت اسمی که می آید و از نورهای آسمان فیتقولون پس میگوید فرشتگان با طیب چه الله  
 جاکم من الارض و عجب نفس است این بود که است نماز از زمین فیتقولون ارواح المؤمنین  
 پس ای انرا و از نور ارواح مؤمنان طهارت شد و جاب پس بر این ارواح مؤمنان سخت تر انداز  
 روی شما و خوشبختی بعد از این روح من احدکم بغایب بقدم علیه از یکی از شما خوشحال  
 میشود بغایب خود که بازی آید از سر بروی فیسالون ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس  
 میرسد او را چه کرد فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای یا منهایان که  
 در دنیا که رفتند رفتند از دنیا را میزند و احوال ایشان می پرسند فیتقولون و عود فاکل  
 فی غم الدنیا پس میگوید که بر آید او را و برسد و در عقب جواب نمیدانند و بگوید می بود و غم  
 دنیا و از آنجا غمزدی آید تا راحت یابد و حال چون با دیدگاه پرسید فیتقول قدامت ما لکم  
 قدرت ما انکم پس میگوید بعد از آن که حال خودی آید تحقیق مرده است ان فلان که شما  
 از احوال وی پرسید یا یا ناهه است شش شما فیتقولون پس چون فرمید بر کروی  
 مرده است در میان خود را نمی بیند میگوید ارواح مؤمنان یکدیگر قدر دین به الی اخره  
 اهل و تحقیق مرده شما و بسوی مادر وی که نفس و روح است و شش و روح را در  
 قران نسبت به روحی ام خوانده است که فرموده قارضا و به اعتبار احاطه انتظار قرب  
 و انصال و ان الکافر اذا خرفت و برستی که کافر و نفسی که احتضار کرده میشود و حاضر  
 میشود او را موت است طایفه از آنکه بجز ریاضای آید و ششکان رحمت با فرشته باره سفین فیتقولون  
 بنیابرای موس حیر رسید می آید مس کبریم و میگویند پس فیتقولون اخری را  
 مسخوطا علیک الی عذاب الله پس میگوید فرشتگان روح کا فرود می آید می شنود  
 و ماضی خودی کرده شده و تو بسوی عذاب خدا فرود می آید فتخرج کا نفس را بر حقیقت پس برود  
 می آید روح بوی ناخوش همچو کده ترین بوی مردار بوی کفر معنی با نون باب الارض  
 تا آنکه از دنیا و از در زمین یعنی در آسمان زمین را چنانکه دلالت کرده بران حدیث سابق  
 و احتمال دارد که از آسمان در زمین با شغل اسافلین می آورده باشد که قال الطیبه فیتقولون  
 ما انمن به الی پس میگوید عجب کده است این بوی حتی با نون ارواح الکفار تا  
 آنکه از دنیا و از در ارواح کا فرود آید و الی اخره و الی البر من عذاب قال خیرا  
 مع الی علیه وسلم فجاره انفسا گفت برون آیدیم ما با آنحضرت در جواره  
 مردی از انصار فاشتبها الی انقرضت الی پس از سر رسیدیم تا فرود می آید و مرده شده  
 فجلس رسول الله پس نشست بجز خدا و الله و سلم جلسا حوله و ششیم و کرده



انحضرت کان غایره سنا الطیبات میں ولوب ووقار فرمود اقلند و ساکن کو گویا بر سر  
 بار بیداشت اندک اگر بر کینیا تمام در دست بکری من پرندای برند و این است در  
 مشتاق صحابه حضرت رسول در احادیث بسیار مذکور است و فی پرده عهود نکست  
 فی الارض و در دست انحضرت حجب بود که می که وید خطا نکشد بمان حجب در زمین  
 چنانکه عادت متفکر علمین میباشد خرفق را بر سر برداشت و بر آنکه خنجر اقبال خفیه  
 پادشاه غریب انقبس گفت انحضرت باه و چون بکجا از عذاب غمر قین و بر آنکه  
 این سخن را او نشناخته باشد خال بخر گفت انحضرت ان العباد المؤمنین اذا کان فی انقطاع  
 من الدنیا و اقبال من العزیز بر سر کنده مسلمان و فنی کوی باشد در رمی از دنیا و می  
 باشد در رمی آوردن با خرت زلایط انقبس السما بعض الوجوه فرمودی انبیس و  
 می و فرشتگان از آسمان گرد و بهای ایشان سعید است کان و دو بهر الشمس گویا که  
 رویهای ایشان از عذاب است معصومین من ان کما ان اجتهد و این ان کفنی است از عذاب  
 بهشت و حطوط حطوط اجتهد و حطوط است از حطوط بهشت و حطوط اخضر طایب  
 است کفنی و فی او امان خلط که حتی چکلو از مد ابرو اگر می نشیند این فر  
 از میت دور سازد از بی جرم نمی ملک الموت علیه زری آید فرستاده و کفر از ایل  
 است بر آن میت حتی مجلس عندا سنا اگر می نشیند زود میرت فیقول ایاها العن  
 الطیبه اخبری ان مغفره من الله و رضوان بس میگرد ملک الموت ای جان پاک بر  
 ای بسوی امرش از عذاب و رنای عظیم از وی قال گفت انحضرت فتحی نبیل نما  
 نبیل انقطاع من الشفاس بر روی آید روح عالمی که روان میشود چنانکه او آن  
 میگرد و اب از مشک سخا بگره بین مشک میافزاید بس میگرد ملک الموت از  
 فاذا اضطر لم یعودانی بعد طرفه بین بس چون میگرد ملک الموت از ای که اگر از آن  
 فرشتگان ان روح را در دست ملک الموت یک یک نود یعنی چون ملک  
 الموت روح نوبه را فبقی که با عنوان خود که در دست ایشان کنس بودی سمارد  
 حتی یا فتوه فنجعلو فی فلک الکفنی و فو ذلک ان حطوط بس میگرد فرشتگان  
 روح را در آن کفنی و در آن حطوط و فتحی منها که طایب نفی شک و حجت علی  
 وجه الارض بس بر روی آید از آن روح را که میجو خوشتر و میدن بوی مشک  
 گویا فتنه شده است بر روی زمین قال گفت انحضرت فی قصود و بهایس بالامیث  
 فرشتگان از آفاق ایل و من یعنی بها طایع الملائک بس میگرد فرشتگان یعنی















چنانکه قبل از موت بر چنین بوده معلوم میشود و در روایت و در روایتی این چنین  
آمده است که او را از آنجا آوردند و او را طاق را بر او نهادند و او را بهشت  
و زاده از آن بهشت بازمانده اگر بگفته اند که او است و آنرا است و آنرا  
و آنرا گشته و در غسل اعضا از جانب های راست و چپ و مواعظ و منبرها و آنرا  
کنند بجهانی و منبرها و اعضا آن را روی و قنات خشمناش و قنات و قنات و  
گفتند آن عظیم پس یافتیم مایوی او را که فالقینا ما خلفنا یس از آنجا که  
پس از آنست و یکی از این نیز با آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا اذن وی بوده باشد یا  
معلوم بود فعل وی در غرض و او را علم متفق علیه عنه عایشه رضی الله عنها  
آن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند فی قنات انما کفایت عایشه که آنحضرت کفایت  
کرده شد در سر جا که از او رواطاف است یا نه تحقیق یا منسوب پس بعضی جاهاست  
سینه جمیع این محول بفتح بن منسوب بسجود کرام قریه است ازین و بعضی  
محول فصار را گویند و بعضی شستن است یعنی مغسول و منقصو بودند  
ان جاها و بعضی بین نیز گفته اند جمیع محل که جاهاست از اینها ما نسبت بجمع فاد  
و بعضی گفته اند بفتح نیز نام قریه است پس کس از اینها بودند ان جاها و کس بعضی  
کاف و سکون را و نام بن قطن یعنی بنده پس فیها قمیص لا اعانه نبود در ان  
سر جاها بر این و نه دستار را بر این عبارت درین است که قمیص و عماره درین  
آنحضرت بود و بعضی تا قبل میگویند با کلام او است که قمیص و عماره دران سر جاها بود  
بلکه خارج از ان سر جاها بودند پس مجموع گفته ان که آنحضرت پنج باشد و اول اصح  
است زیرا که تحقیق ثابت شده است که بنوعی کفایت آنحضرت کرر جاها و باین اند  
کرده شافعی فزود مایه زنت کفایت سر جاهاست لیکن ذکره از ان در برای قمیص و عماره  
و استحسان کرده اند از بعضی متاخرین برای ابراف و گفته اند که در عماره نجیب  
روی انما زنت نیست چنانکه در حالت حیات و مراد نماز لغایب است و همچنین  
نزد امام و تحقیق ان در کتب فقه است متفق علیه عنه جابر رضی الله عنه قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم اذا کفن احدکم احاطه بکفنه کفنه چون کفایت کنی یکی از شما برادر  
خود را پس باید که یک کفایت کنی او را و پنج کفایت کنی که تمام باشد تکلیف و حیده  
و باین ابراف و تدریج و تدریج دران برابر است اما آنچه مترقان گفته اند بر این حرام  
و کرده است اندر عزت و کرامت و او را مسلم عنه عبدالله بن عباس قال ان رجلا

کاف مع البی گفت این عباس که می بود با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فوفقه فانه و منو محرم  
بس از آنجا که او را از او و نکست کردن او را و حال آنکه وی محرم بود فانه پس مرد بود  
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم غسلوه بما و سدر بشوید او را با آب  
و یکبار که رو کفنه فی قنات و کفایت کنی او را و در او را و در او را و در او را و در او را  
بیطیب و سباده را و بوی خوشی و لا تخر و اربس بنو سید سر او را چنانکه محرم است فانه  
یعنی یوم القیمه پس برستی کردی بر آنکس و میشوید از بر لبیک گویان متفق  
علیه و این حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال آنکه کفایت کند و امام احمد و شافعی  
هم بر این اند و در امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم حکم سایر مومنان است و آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم که ان محرم را در دو جا کفایت فرمود و بجهت فزود بود که درین جاهاست و اما  
حدیث مسلم و دیگران منقصو وی بود و از امام علی بطریق تشریع نکرد و او را علم و  
مترکان در کفایت جناب و باشد که ذکر کنیم حدیث جناب بجای میجو و فزود بود که دران حدیث  
این است که قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المنایب کدر احرام کتاب در منایب  
صحاح مذکور است الث اندر الفصل فی حدیث ابن عباس رضی الله عنهما  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یس فی ثیابکم البیاض یوشی ارجاها  
خود سینه را فانه یس فی ثیابکم بر آنجاهاست سینه از جمله بهترین جاهاست شما اندو  
کفایت او را با آب و کفایت کنی دران مردی خود را و من جز اهل الکمال اند و از بهترین  
مردهای شما اند پس بجهت و میگویند که مرد فانه زینت الشعر بر او کوی میوه یا میوه  
نیز که از او بگسلد و روشن میکند ثیاب را رواه ابو داود و ترمذی و روی این ماجه  
الی مونا که و روایت کرده است این ماجه الفظ مونا که و ذکر کل و اندر کرده است عنه علی  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تغسلوا بفتح تا فی الکفن کرا  
همای کنی در کفایت فانه یسبب سلبا سرعایس برستی کفایت ر بوده میشود یعنی کفایت  
میگرد و در کفایت بود فی شتاب یعنی نبود کفایت و ضرب میشود پس چه حاجت فکایت  
و کرازه ها است رواه ابو داود و از ابو هریرة رضی الله عنه آورده اند که وصیت  
کرده کفایت وی مرد و جاها که پوشیده بود و کفایت بشوید اینها و کفایت کنی دران بر  
نموده محتاج تراست بجا مژنه و گفت اینها برای ریم و در آب و تراب اند عنه عبدالله  
احمدی اندر آنجا حضور الموت دعا جناب جود طلبها از این مسجد خبری آمده است که کفایت  
که حاضر شد و از موت طلبید جامه های نورانیس پوشید انما را غم خالی صوت رسول الله



پیر گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بگوید که گفت لبث بیست فی ثلثه الموت  
 قبله و ده را کینه و در جامه های وی که میرود روی رواج او بود و وظایف این حدیث است  
 که ابو سعید را جامه های پیغمبر بود که استمال این حدیث بود و او این حدیث را بر او  
 که گفت در جامه می باشد و این مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که هر که  
 پیشوای مردم بر پهنی و بر پندار و کلام درین باب بسیار است و جماران در شرح مذکور است و  
 ثابت بخودین مقام توان گفت است که گفتند که در حدیث از حدیث طایب است که می  
 میرد است بر آن اعمال و عرب کنایت یکدیگر از اعمال به ثواب از حدیث طایب است که می  
 پیشاب و درینا و بل قول من سبحان و ثواب فطره گفته اند ای اعمالک فاصبر ابو سعید  
 اصدع جامه های تو که پوشیده از برای نظافت و طهارت پوشیده و درین میان ناگهان  
 آن حدیث او را حفظ کرد که از حضرت علی علیه السلام شنیده بود و تاویل حدیث  
 گویند که ثواب کنایت از اعمال است نه آنکه بجهت استنشاد کس ثواب بجا آورد  
 و مقصود این سعید را بهام عمل نظر برین می تواند بود که بجهت محال حرص بر امثال طوایف  
 که حقیقت که حقیقت را بدو یک است فافهم و اصدا علم من عباده بن الصامت  
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا الکلفن احمل بهن کفن حلا است که عبارت  
 از ردا و از است از برودین و طاهر او است که نمیدانند ثواب و اصدا قصار کرده  
 دو جامه بهر از او اگر جامه کنند آن است است و در نه محال و تمام است و غیر الایچه  
 الکفش الاقرن و بهترین قرانی کفش شایع است که از اقصا گویند زیرا که جسته وی عظیم می باشد  
 و در اغلب قرنی باشد و در روایات آمده است که خداوند را بهیم علیها السلام بان  
 بود ظاهر اسوال در مجلس در کفش و اخیر فقیر افاده باشد از نهیت جواب هر که گفت  
 و حاجت نیست که احداث نماید بنی درین دو فقره گفته چنانکه تکلف کرده اند و اصل علم  
 رواه ابو ذر و رواه از عری و این ما بهر عن ابی امامه **ع** ابن عباس قال امر رسول  
 الله که گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یقلع احدان شجر عنهم یحیی و یخلو  
 بکشیان غزوه احد که کشیده خود از اینان این و پیوسته که از جیش پوست باشد و  
 آن در قوا جدا نموده و شایع و امر کرد که جیش کرده شوند بکوبنای اینان و جامه های اینان را  
 بپوشد و او این ماجرا **الفصل الثانی** سعد بن ابی رباح عن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف  
 انه یطعمهم و کان صابرا و رایت است عن سعد بن ابی رباح عن ابراهیم بن عبد الرحمن بن  
 عوف که بدستی عبد الرحمن بن عوف آورده اند روی طعمای و بود وی روزه و اصل

پس گفت عبد الرحمن بن عوف و هر کسی که شنید که مضرب بن عوف روزه احد و حال  
 آنکه وی نیز بود ازین کفن فی روزه گفتی کرده شد یک جادوی کوتاهی که آن عطفی را بر دست  
 رجلاه اگر پوشیده میشد روی پیرایش هر دو بانی و وی دان عطفی رجلاه بهر او که پوشیده  
 می شد هر دو پای وی پیرایش شد روی و از آن قال و کان می ریم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف  
 را که گفت این را نیز در مثل فقره رضی الله عنه و پیوسته می گویند که در حدیث بن عبد المطلب و  
 حال آنکه وی نیز بود ازین کفن و کفن وی نیز باین حالت بود که کسب شد بر پاهای او کلاه و  
 پوشیده شد بر آن چنانکه در فصل ثانی از باب فنی الموت از حدیث عازر بن مضرب  
 که گفت ثم حططن من الدنیا ما یستلزم فرامی کرده ما را از دنیا انقدر که فراموش کرده شد  
 چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مشهور است او قال اعطینا سنانا  
 ما اعطینا که گفت داده شد ما را از دنیا بچند اده شد رنگ راوی است در عبارت  
 و فقره خشنا ان لکون حسنا حلت لنا و تحقیق تر رسیدیم که با شایسته ثواب نیکوای  
 ما که شتاب داده شده است درین جهان و در آن جهان ما را جز این باشد که تحمل علی بستر  
 در اینست عبد الرحمن بن عوف که بیکری جسی تراک الطعام ما یما نطعم را و بخورد و نا آنکه  
 روزه دار بود و راه الحاروی و درین حدیث دلیل است بر آن که روزه و ریت هر چه از کفن  
 میرد که دست همان است و مضرب بن عوف رضی الله عنه از اجله صحابه و فضلاء بنی  
 بود و از اهل بر بود و از مشهور اصدا است در جاهلیت از تسع تر برده بود و در  
 طعام و لباس و چون سلمان شد بغایت زنده و درین فقره اختیار کرده روایت است که  
 یکبار نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد بوقت که سینه در کمر بسته پس گفت آنحضرت صلی  
 الله علیه و سلم با صحابه نظر کنید باین امر که روشن گردانیده است خدا بکار دل او را باین  
 دیدم او را بکار که مادر و پدر وی و او را خوشترن طعام بخورد و زنده روی حلوی دیدم که  
 بدو است در هم می آوردند محبت خدا و رسول او را باین حال گردانیده حمزه بن عبد  
 المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه که او را بهر الشهد خوانند زیرا که  
 بدو و مشهور ای اصدا است رضی الله عنه عیسی بن عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از  
 خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا رفتند و ما را چنین نعم می کند و این پادشاه است  
 بر حال اینان یا حسرت است بر حال خود فافهم و درین بحث می کند که عبد الرحمن بن عوف  
 از عجز و مشرب است که افضل صحابه اند پس چون مضرب این خبر را بهر از خود خواند و جواب  
 میگوید که این تو را منع است از عبد الرحمن بن عوف لبث بایست این یا عزت عاقر







قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايت رجلا منكم في حجة فليعلم ان الله قد جعله من رسله  
انما اوردون واحتمال دار كرم او رويت جنة دروحي كشت باشد و جنة در  
الظراف و ظاهر سابقا اين حديث در اول است فافهم فقهوا ليس بآية شرعية  
تجب و كبريت و تعظيم ايمان وى يا بخت مول و و كشت شان ان چنانكه احدث  
اينده مفهوم ميكرد و فقه متعلمها فافهم فقهوا ليس كس كبر وى ميكند جنة را و اول  
وى بود پس بايد كه نسبت تا آنكه نهد شود جنة يعنى زمين يا در بار اول اصح و  
او فقه است يا حديث متفق عليه **و** جابر بن عبد الله قال روت جنة فقام هارون  
ابن عبد الله عليه وسلم و فقه مكنت جابر بن عبد الله كشت جنة ليس بآية شرعية  
او كخفرت و آيتا و يميزنا كخفرت فقهنا ليس كخفرت يا رسول الله انما هو آية اين  
جنة از نه بود است نه سلمان كراي كرم و تعظيم ايمان وى بآية فقال ان الموت  
فوق بفتح ذى ليس كفت كخفرت كرم كخاني ترس و و كشت است فاذا رايت رجلا منكم في حجة  
پس چون بيند شما جنة را پس بايد كه نسبت تا آنكه نهد شود جنة يعنى زمين يا در بار اول اصح و  
عنه قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام هارون و فقه مكنت جنة ليس بآية شرعية  
ابن عبد الله عليه وسلم فقام هارون و فقه مكنت جنة ليس بآية شرعية  
بمناعت وى و يميزنا و كخفرت ليس بآية شرعية اين دو معنى است يكى آنكه آيتا  
كخفرت بدين جنة ما يميزنا و يميزنا و كخفرت و و و كشت است از نظر منشأ  
يزن ششم و يميزنا و كخفرت جنة نگاه آيتا و و و كشت است و و و كشت است  
آيتا و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
اخر رواه سلم و رواه مالك و اورد او فقام فى الحجة فقهنا فقهنا فقهنا فقهنا  
بجدة و و و كشت است اين روايت بيزم كخفرت و و و كشت است و و و كشت است  
و و و كشت است **و** ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى جنة  
و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
بجدة ايمان او و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
عليها و باشد باوى تا آنكه بكار نماز و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
اگر كرايه شود نماز و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
كرد و يا فرغ كرده شود از دفع وى فانه رجوع من الاجر فقهنا ليس بآية شرعية  
باز ميكرد و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است

صاحب لطف و انق باشد كه نام ششم حصه از نيام است و بعضى است و چهارم حصه  
از نيام گرفته اند پس ربع و انق باشد كل تر اطل مثل احد ربع اطل ايمان مانند كوه احد است  
ابن منصور و ثعلب است برى غفلت فضل و ثواب ان و من صل عليها ثم رجع قبل ان  
يقضى فانه رجوع بقرط و كسى كه نماز را و بيزر كرده و پس از آنكه نماز كرده شود پس برستى  
وى بريك و و كشت است اطل از اجر يعنى اجر وى نصف اول است متفق عليه **و** اما البنى  
صلى الله عليه و آله و سلم فعلى الناس البنى النبى اليوم النبى مات جنة و و و كشت است  
كخفرت جنة و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
كخفرت و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
جنتا است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
در جنة و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
الصلوة و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
صلوة بر غايب و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
وى و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
كخفرت و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
يزن نماز غايب و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
مخصوص كخفرت روات است صلى الله عليه و آله و سلم و الا ان در حرمين شريفين زادها  
فقهنا و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
تا عين است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
و عثمان بن عفان رضى الله تعالى عنه و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
وقت خود بود و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
شاهر است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
كوى كخفرت و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
او و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
عليه و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
بر چهار كخفرت و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است  
و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است و و و كشت است



تین است قرار در شرح درینجا زیاد ازین کلام کرده شده است رواه مسلم  
طلحه بن عبد الله بن عوف قال سمیت خلفا بن عباس علی جنازة فقرا فاکثر الکتاب  
روایت است از طلحه بن عبد الله بن عوف که از مشایخ تابعین است و راورد زاده عبد  
الرحمن بن عوف است گفت نماز که از عمر پس ابن عباس رضایه پس خواند این صاحب  
فاخر الکتاب را فقال پس گفت ابن عباس تغلبوا انما است یعنی خواندم فاکثر را در نما  
جنازة تا باینکه آن سنت است رواه ابی یزید که علی بن حفصه رحمهم الله گفته اند که در  
مسئله جنازة قرات فاکثر نیست مگر آنکه بنیت نماز و عا بنحو آنکه بنیت است نه آنکه  
از بی غیر صلای الله علیه و سلم خواندن آن و این مذاب ابی حنیفه و مالک و ثوری است  
و عمل صحابه در آن مختلف آمده و طحاوی گفته اند که خواندن بعضی صحابه فاکثر در  
جنازة بطریق ثنوا و دعا بودند و در قرات و تروشا فقی بخواند فاکثر و از کلام فخر الباری  
ظاهر میشود که او وی باین مشروعیت قرات است و وجوب آن و کرمانی گفته است که  
واجب است و مراد است در کلام ابن عباس طریقه مسلک و درین است و طحاوی  
همچنین گفته و الله اعلم **عوف بن مالک** قال صلی رسول الله علیه و سلم  
علی جنازة گفت عوف بن مالک اشجع کسجامه است و اول مشایخ و صحابه  
که نماز که در آن حضرت جنازة حفظت من دعای پس بیاورم من جری از دعا که حضرت  
و می بقول و آنحضرت می گفت و می خواند این دعا را اللهم اغفر له و ارحمه خداوند بزرگوار  
و رحمت کن او را و عاف و عفو عذو عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از  
وی و اگر ترا و گران دارم منی او را ترا بیض و سکون زای و بیض زای نیز آمده است  
مهمان خود دارند و نه من از طعام و وسع مطر و فراخ کردن جای در آمدن او را که فرمود  
و اعتل بملی و اتبع و افر و بیضی او را باب و برت و زاده یعنی بانواع مطهر است  
گناهیست از گناه عفو است و تمام آن و نقد من اخطا یا کما نیتت لئلا یبصر من  
الدنس و پاکیزه کردن او را که گمان چنانکه پاکیزه کرده میشود حامد سیدنا از هر یک  
و ریمانی و آنرا در اجزای من داده و بلکه من او را ملکی در انعام بفرمایم برای او درین دنیا  
و ابلای من ابدی و او را اهل خانه در آن عالم بفرماید و وی درین عالم در الصراح  
اهل کن و کن من برای و جای و در جای من زوجه و جفتی بمن از جفت وی و  
زوج بر من و در آن بود و اطلاق کند و او خدا گفته و اعاده من عذاب الله و در آراورد  
بهشت میباشد او را از عذاب قبر او من عذاب النار او برای شک است یا بمعنی و او است

و خدا داد

و فی روایة و فقهة القبر و عذاب النار و برهان او را از حدیث و انبای قبر و عذاب نفس  
این روایت و دلالت دارد بر آنکه کلام او در روایت سابق بمعنی و او است حتی نیست  
ان اللون اما ذلک الیت راوی حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا  
از حضرت در حق آن بیت شنیدم شک بر روی بروم تا که نماز و کرم که کفکی من می بودم  
آن بیت که آنحضرت این دعا در حق من میگوید و او مسلم **عوف بن عبد الرحمن** ان  
عائنه رضی الله عنهما لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا الی السبی حتی اعلی علیه  
روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه کرم سعد بن ابی وقاص نزد شما  
رضی الله عنهما برای نماز آوردند گفت عائشه را دید او را در سجده آنکه نماز که از او من  
بروی چو سجده کنی بگو وی رضی الله عنهما و گفت عائشه در سجده در آری تا من  
نوازش روی نماز که از او را فاکثر گفت علیها پس آنکار کرده شدن سخن بر عائشه که گفت  
نماز جنازة در سجده می کردم فقال پس گفت عائشه در روایت آن و الله اعلم  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی ابی یزید فی السبی کما سکت بر این تحقیق  
که از او آنحضرت برو و بر آنکه کما منس بقتل در سبی سبیل و از آن دو بر که از او  
سبیل و راورد وی که اسمش سبیل است بر و در حدیث اندیش میوینست مادر خود و  
نام بر این و هب بن رجاء است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است  
زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و او مسلم در آنکه علماء را اختلاف  
است در گزاردن مسئله جنازة در سجده پس تو ما کرده است خواه میت و قوم در سجده  
باشد یا میت خارج مسجد باشد و قوم در سجده امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و میت  
و باقی قوم در سجده میت در سجده امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کتب  
بنا بر آنست که سجده میتی برای نماز فرض و توابع او است از توابع و ذکره اندرس علم  
و بعضی گفته اند که میت و قتی میت خارج مسجد باشد و این باریان است که گفته  
از جهت توش مسجد است و اول موافق تر است اطلاق حدیث را با اختلاف  
کرده اند که که میت نیز می است یا تحری و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است  
با که است و مذاب مالک موافق است و از امام احمد رضی بیا فیم و ظاهر است که با  
شافعیست و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و مشک ایله حنیفه و مالک بخبر است  
ابی هر که هر نماز که از او روایت در سجده میت مراد از او حدیث عائشه روایت  
و آنچه مخصوص است دعای و آنچه ثابت میشود و همچنین مقدار است که آنحضرت این را

ع



یکباری کرد و آنکه از جهت ضرورت باشد که باعث بران شده باشد و در روایتی آمده است  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عکلت بود از بخت در سجده کرد و فرمود تا آمده است  
که جنازه خارج سجده بود در صورت اختلاف است میان حنفیه و دیگر کفنه اند که مصلی  
سجده مکان متصل سجده بود پس احتمال دارد که روایت مصلوه در سجده باعتبار قرب  
وی از سجده بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص  
نزد حجرهای ازواج مطهره و ایضا منی ران است و ظاهر میشود که این است منی ران  
روایت کرده اند است از ابی یوسف که اگر کسی بی باشد صبر برای آن جایز است در  
وی که راست و نیز انکار صحابہ و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه در اولام  
قرار یافته بود بعد از آن بزرگ و منتهی مقرر شد و از این معلوم شد که نسبت عایشه و حمیم  
بینان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنهما فراموش کرد شیخ فعل سابق را که از فضل  
و امداد علم و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلینظر بنده سره بن جذب قال صلیت  
و رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امه ماتت فی نفسها قال گفت من بن جذب  
نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه رفت که در حالت برگی ققام و وسطه مابین ایشان  
آنحضرت در وسط آن روایت مشهوره بحریک بین است و بسکون بین نیز روا  
است و وسط بحریک یعنی میان و بسکون میان چنانکه بعضی نظر گرفته اند که بحریک  
ساکن است یعنی یکی است می چندان جای بجای بیرون و ساکن بحریک است که می  
چند مواضع متعدد است و آن نمک شافعی است که میگوید که نسبت است  
و قوف امام نزد عجزه امه و منب زده مان است که بایست مقابل سینه خواهد مرد  
پازین و شیخ ابن الهمام گفته که این صریح منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است  
با اعتبار وسط اعضا و زکات فوق آن دست و دست و تحت وی مبطون و رانها و تحیل  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخاری صدر ایستاده باشد یا بل بجزه و راوی همان بود که مقابل  
بعین است آمده از جهت تقارب بر دو محل و منشی گفته که روایت است از ابی حنیفه  
و ابی یوسف که بایست امام از آن مقابل بجزه چنانکه در دست است متفق علیه **و این**  
عباس ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود من لیلای روایت از ابن عباس که  
آنحضرت گذشت یغری که دفن کرده شده بود مدتی در وی در شب فقال منی دفن بود  
پس رسید آنحضرت شک و دفن کرده شد این مدینه قالوا الله عز وجل دفن کرده شد وی  
قال اقلوا و منی که گفت آنحضرت ابایس چرا اعلام نکردید مرا چون وی تا نماز میکرد و

جنازه وی خالو او فاه فی ظلمه و ابلک گفت دفن کردیم او را در زیر یکی شب گذرنا ان نوحطک پس  
آنخوش داشتیم که بعد از این مقام پس ایستاد آنحضرت قفصا قفصا صلیت پس صلیت تم بایس  
آنحضرت فصلی علیس نماز گذارد بر قبر بعد از آنکه مردم جنازه او را در نه بودند متفق علیه **و این**  
ابی یزید از امامه سودا بکانت یوم المسی روایت است از ابی یزید که در سیه بود که جابوب  
سیداد مسجد را یعنی مسجد شریف آنحضرت را قفصا قفصا و منی قاف بقشره بریم مگر کبریم  
یعنی جابوب و قاف مکن سبیل و ما روایت نمک را وی است که در قی بود یا جوان بود که کار  
میرا و قفصا و در بعضی نسخه او قفصه رسول الله پس که در آن زن را یا بخوان و امینی  
هذا یعنی نه در صورت خود بخود صلی الله علیه و سلم قال صلیت علیها و بعد پس پس آنحضرت  
مردم را از حال آن زن یا آن جوان که نه و کار گفت فقالوا ماتت پس گفت مردو قال اعلماکم  
او نموی گفت ایابیس چرا خبر کردید می اقل کنی صغیرا و العمره او امره این قول را وی از ابی  
یزید است یعنی گفت ابی یزید که بگو یا صحابہ جز نبش شد نشان از آن را یا نشان آن جوان را  
و غیر نبش شد او را و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را  
صلی الله علیه و سلم و در حقیقت طوطا و منطو ایشان توطی نشان آنحضرت بود صلی الله  
علیه و سلم فقال و لعلی علی قبره پس گفت آنحضرت راه مام و بر بقیع آن میت یا آن  
شخص قد لبس راه نموده آن حضرت را بر قبری فصلی علیها پس نماز کرد و بر قبری  
نم قال ان هذا القبر ملوطا طوطا علی اهلها بینه گفت که این قبر را بر کرده شده اند تا یکی را بل  
مردم و ما انده ان الله بخورنا لهم بطوطا علیهم و بر سخی که خدا تعالی روشن بیکرد اند  
آن قبری را بسبب نماز کردن من را این متفق علیه و لفظ مسلم و آنکه اختلاف است  
در نماز کردن بر قبر جمهور علماء برانند که مشهور است خواهد کرده باشد نبش از آن یاد  
و ابراهیم نخعی و ابو حنیفه و مالک برانند که نبش از آن کرده اند درست است و در روایت  
از احمد بن محمد بن عماره است و در روایتی از مالک آمده است که آنکس که نماز کرده است یکبار  
نماز کرد و آنکه نماز کرد و نماز کرد که نماز کرد و نماز کرد و نماز کرد و نماز کرد و نماز کرد  
که زبیده شده است میت در قبر و تقدیر کرده اند از بعضی به روز در سوال آنحضرت که زبیده  
میت دفن شادق باین معنی میتوان یافت و امام ابو حنیفه و ابو یوسف بگویند که آنچه  
وارد شده است در احادیث بر وجه مصلوه نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار است و طوطا  
که کرده شده است در بعضی آن روایات تکرار است و آن روایات که ذکر کرده شده است  
بکرات صحیح است و چنانکه روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر شهدای احد



















صلی الله علیه وسلم قام علی الجحارة ای یحیی بن دهره نو انحضرت را کایت و بخانه مقابل  
نهاد جای ایستادن تو از آن زن و سن الرجال معاک منه و استاذن و استاذن و استاذن  
نوار و یعنی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هم بدی که بایستاد بخانه مقابل هم در  
مقابل و سطر بر زن قال نعم گفت کس اری یحیی بن استاذ انحضرت هم رواه  
الترمذی و این ماجزه و اولی که او را و کف مع زیاده و در روایت اولی که او را و این  
است یا زیاده و نیز در حدیث ابی داود و زیوت کرده شده است بعد از قول  
فقام جبال و سطر این قول را که فقام عند حجره المرأة پس ایستاد پس نزد برین  
زن و حجره مخصوص زن است و حجره بفتح حین و ضمیم حجره یعنی و سخن درین فصل  
اول در حدیث سمره بن جندب یزید است **الفصل الثانی** در حدیث  
بن ابی یسار که تا بعد از است و از طبقه اولی تا بعد از کوفه است و معظم و محکم  
است نزد ایشان روایت یکنوازی در خود و از علی و عثمان و ابویوب انصاری  
رضی الله تعالی عنهم و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه رضی الله عنهم را دریافت  
که هر از انصار بوده اند بعد از بن حارث گفت کمان ندارم که زنان مثل و از آن  
باشد و لادت او در زمان حارث که شش سال اختلاف او مانده بود در میان  
او از عرضی اندر خلاف است و صحیح هم سماع است قال کان سهل بن جندب  
بعضی از خویش بن سعد قاعدین با نهادن سینه بود و در صحابه نشسته نهادن  
بغاف و تشدید با که نام موضعی است بر آن زده میل از کوفه فر علیه الجحارة پس که نشسته  
شد برایش یک خانه فقام ما پس ایستاد و درین خانه فقیل علی انما من اهل المذنب  
گفته شد مرا ایست که این خانه از زمین داران است ای بن اهل الذریعه یعنی و در  
اهل ارض یعنی اهل ذریعه است ایست از اهل ارض بجهت سفالت و در ذرات ایشان  
گفته شد قابل و واجب برین گشتن یا از جهت آنکه مسلمانان مقرون شد با ایشان از  
مزاج فقال ان رسول الله کشتن آن دو صحابه که بر سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله  
سلم نشسته بخانه فقام که گفت بوی خانه پس بایستاد و فقیل لایها جحارة یهودی  
پس گفته شد انحضرت را که این خانه یهودی است فقال پس گفت انحضرت بایست  
نفسا ای ایست جان دار که موت و می میتوان ترید و عبرت گرفت مشفق علیه  
عباده بن النعمان قال کان رسول الله یسجد فی الجحارة و سلم و از آن جحارة  
ذقیق حتی یوضع فی اللی بود انحضرت که گفت در جحارة نمی نشست تا که نهاده

بشد و در بعضی از حدیثین آمده پس انحضرت را در نشاندی از یهود فقال له  
پس گفت ان مرمر انحضرت را تا که انقع درستی که با یحیی بن سکنیم یحیی بن استاده  
می با یحیی و می نشینم تا نهادن دست در حق فقال گفت راوی مجلس رسول الله بن است  
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی بعد از بن بایستاد تا که کردن و قال خالفوهم و گفت  
مخالفت کنید یهود را ظاهر را می آمده و نشسته و انحضرت دست برداشت گفت  
اهل کتاب را در آنچه می کرده است یهودی فاقم یسار بن اناح گفت  
حکم سابق روایت ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث عربی و  
کسر این را فعلى الراوی یسار بالقوی و گفت ترمذی این حدیث عربی است و نیز  
بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی **و من** علی رضی الله عنه قال کان  
رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجحارة یهودی انحضرت کرام بیکر ما را ایستاد  
در وقت دیدن جحاره ثم جلس بعد ذلك و امرنا بالجلوس یستتر تحت بعد از آن و لم  
کرد ما را بنشینان رواه احمد **و من** یحیی بن مرزبان قال ان جحارة بنی النعمان بن علی و ابن  
رضی الله عنهما را بنشینان از یحیی بن مرزبان که از مشایخ بنی النعمان است گفت که جحاره که  
با امام حسن بن علی و ابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن و لم یقر ابن عباس پس ایستاد  
انام حسن و ابیستاد ابن عباس فقال الحسن ایس فقام رسول الله پس گفت من  
بطریق اعراض کر ابن عباس برخواست ای ایست تحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه  
وسلم جحاره یهودی مر جحاره یهودی را وجود که جحاره یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت  
این عباس را می ایستاد بر نشسته یعنی تخت ایچان بود که انحضرت برین  
جحاره برینجا است بعد از آن نشسته میماند و برینجا است و حکم سابق منقح شد و این  
نسخه جحاره یهودی یا مطلق و اصل علم و خطی است رواه الدیلمی  
جعفر بن محمد بن ابی ریحی ان یقال عنهما و ایستاد از امام معشر الصادق از پدرش  
امام محمد باقران الحسن بن علی رضی الله عنهما کان جالس علی کعبی از که امام حسن بن  
علی بود نشسته پس که نشسته شد بروی جحاره فقام الحسن حتی جاوزت الجحارة  
رضی الله عنهما پس بایستاد و دم داد که در جحاره از بنی است ایستاد فقال الحسن  
امام محمد باقر جحاره یهودی پس گفت امام حسن که نشسته شده که جحاره یهودی یعنی پس بر  
یخبر و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی طریقهها جالس و بود انحضرت را رواه  
جحاره نشسته و که ان لعنوا را جحاره یهودی فقام و ما خوش داشت که بلند شود و















و قال ان عمر و ثورق موت فزع روح لود اذا انا مت فلا تصحبي ناسخ ولا روقتي  
من يرمي بس بايكم مراده شودم از نوته كره انش عادت اهل محابيت بود كه بشهر  
است يفرستاده اند براي بخور جان درگاه را بفاذا دفتمول فتنوا على الزب سنايس  
چون دهن كينه ابري و سمولت بنه ابري رس حاك را يعني انك انك اندازيد  
و شوا بضم نين و نشد برون و اين دلالت با كريت احساس ميكند و در ملك شود  
با كره در ملك بشود بان زنده نشن نشن بچ و نشد برون در اصل با نين اب و كره  
گردن و ايج در زاب استعمال كرده عم افهوا حول قري قدر ما جرح و زب اب يا نيد  
كه كورين اندازد انچه كره شده نشن جزو ريفت جرح نشن و بضم هيا و بخش  
كرده شود كشت آن حتى استانس كره انكار ام كرم بشما في الصراح انش ن ترافه و كرم  
يا فتن و اعلم فاذا راجع برسل به و با عم كره جزو بزرگوار و جواب بگويم خزانده  
برود كار خود را يعني فرشته كه كورمي ايندوي بر سنده واه سكم رعي عبدالله  
بن قرقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم فالتحقوا به  
اخصرت چون بريدكي از شاپس در بن كينه و نگاهه و باره و اراد خا و ارعوا  
و شتاب بر بوا و افسوي قروي و لبقرا عذرا سفاك البقرة و باي كره خوانده شود  
سروي يعني بعد از دفن اول سوره بقره كه از الم نام المظنون است و عذر جلد بجا نمائيد  
فازد پايهي وي خانه بقره كه از اس الرسول تا آخر سوره است و در انرا فراه فالتحقوا  
و مود و بن و قل هو الله احد و كره انين ثواب براي اهل مقابر امد است و اخلاف كره  
اندر كره انين ثواب قران براي ميت و وصول ثواب آن بر و و صحيح و وصول او  
و شيخ عبدالله رافعي در روض الرامين آورده كه شيخ عز الدين عبدالسلام راد خا و بريد  
كه گفت ما در نيا حكم كره بود بكر ثواب قران ميت بجز سدرين عالم بر خلاف آن ظاهر  
شد و در نيا حكم بمرسد و كره و ميت قران بقره و هو الصحيح و كره الشيخ ابن الهمام  
رواه البيهقي في شعب الایمان روايت كره اين حديث را بهقي بطريق رفع در شعب  
الایمان قال و الصحيح ان موثوق عليه و صحيح است كره اين حديث موقوف است بر  
عبدالله بن عمر و قول او است انك ملكك بضمهم و فتح لام و يكون تحية از شاپس  
است و قاضي كره بود در عبدالله بن البر قال كره لما توفي عبد الرحمن بن اب  
بكر رضي الله عنهما بالحبشي و هو مومع بركه كره و قات بافت عبد الرحمن بن اب كره  
صديق رضي الله عنهما كره است در جشي بضم ح و سكون موحده و شين بجر و

باشنده و ان موضعي است در اصل كره بوي و بعضي گفته اند برك ريد قتل الامة  
بس ريد شنه و آورده شيسوي كه خن بهابيس و فن كره و شگر در معلا فلما  
درست عايشه است جرح عبدالرحمن بن اب كره بس بركه كه كره و امرد عايشه بركه  
چ آمد جرح عبدالرحمن بن اب كره را و ي را و در نايده عايشه بود و در اين ام و مان  
فقال كره بس كره عايشه و خا اين دويت را كره بن نون رست و در م راد و ح  
ملك بن نون و روي كره كره او را خا بن الوليد و خا كره اب كره بدي بحت قول او  
عن النبي صلى الله عليه و سلم كره كره كره حقيقه من الدر جرح بجم مفتوح و كره دال موعيد كره  
در شخ مفرد و صحيح كره و كره بضم و فتح ذال و كره در صحيح كره نام شاهي كره في  
دشت و جرح و عرب را نيز با آن كره كره و اين كره و كره كره كره ملك و عطل  
كه عادت جمل سال نديم و عليس و ي بود و وايت را همان كره و در قتل ان رقصه  
عجيبه بطول است كره شرح مقامات حيرري كره رست و حقيقه كره حاسكون  
قاف يده از زمان و بضم شنه و سال بيشتر و در در ح كره حقيقه كره سال و  
حب بضم شين مشنه سال بيشتر چنانكه در قول حق تعالى و امضي حقا  
و قول تعالى لا ين فيها احتيا بيك و ي بود يمانده و ندي بخرجه جدا شود نما بركه بركه  
نر نهامي مرده از دوكا حتى قيل من يقصد ما كره كره شنه كره شرف فخر اينده فلما  
نظر قفا كافي و ما كره بس بركه جدا افتاد كره كره من و ملك بطول اجتماع كره كره  
معاندر از راي اجتماع و انفصال شب كره بود بجم با كره كره و الام معني بعد بيع  
است اين دويت را عايشه رضي الله عنها خوانده نمائيد كره كره كره و الله  
حرفك ما دخت الاحيت مت بجز اسو كره كره حاضر مي بودم من دفن كره نبي  
شدي تو كره كره كره بودي بزرگ عدم نقل از مكان موت است و انقل  
است و لو شديك ما برك و كره حاضر ميشدم من زار و وقت فوت تو بارت بي  
كره زار زار كره زيارت امری واجب است يا كره امهات المؤمنين حكم مقدس است  
كه بايد ملازم مكان و بويت خود باشد و جرح و فني كره حور و حاجت باشد بايد  
چ و غيره كره بايد با وجود انكه بحدوث نهي است از زيارت كره و اول مستو  
ميدارند و نقل تو از مكان موت بزرگ من كره است و بلكس چون نقاي از من  
خوت شد زيارت تو كره و قاي مقام نقا باشد و الا او ترك زيارت بود قاي  
نقاه المردي و ان يرفع قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد انك



انحضرت سعد بن معاذ یعنی بخاره و آورده در نزدش علی فرمود و یا غیره فرمودی  
اب را خود منع کشید که و یا کشید شد بجهت کفر وی و الله را غایت کمالی روی روانه این  
ماجره **درین باب** از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه السلام که از آنی انحضرت عیسی  
قبل از رفتن روایت است از ابی هریره است که انحضرت نماز کرد در بخاره پس آنقدر را پس  
انداخت بر روی خاک بود و دست از جانب روی سر بر آورده این ماجره **درین حدیث** حرم  
بفتح حاء معطوف سکون را می صحابه است و یا زده سال بود که ایمان آورد علم خدیقه غده ساله  
بود که انحضرت او را بعل بن ریحان فرستاد قال رانی البی صلی الله علیه و سلم علیا علیه السلام  
فرگفت دیدم انحضرت گنیزنده برقی فقال پس گفت انحضرت لا تؤذ صاحب هذا القبر  
از ارکان صاحب این قبر را و لا تؤذ ملک راوی است که صاحب هذا القبر گفت یا لایله  
گفت بجای صاحب هذا القبر یا بجای او میزور و شاید که او است که روح وی ناخوش  
میدارد و راضی نیست بنگیز کردن بر روی او جهت نقض وی امانت و سنجش  
راوی و الله اعلم **رواه احمد باب الکتاب** علیک کسبتن بمرده بی خود و بلند کردن  
او از لا باس است و مکرده است نه و نه و نه است پس کردن میت را با فراطشبه  
بمحال چنانکه عادت جا بلیت است اما اصل ثناء و ذکر محاسن و بروج نه مکرده نیست  
و مکرده است بجهت مصیبت زیاده بر روز و بر مقام و سنجش است غریبش  
از دفع و بعد از دفن و بعد از زوی تا سه روز معنی قنوت هر و شکیبای قنوت و میت  
رو به روزه و غرام معنی میراست و مکرده است تشنق بر در و بعضی شایخ مکرده نیست  
و تشنق برای مائمه روز است و زیاده بر آن مکرده است و بعضی نه است روز  
گفته اند و از عطا نظر ساری که از تابعین است منقول است که گفت چون ادم علیه  
السلام در تمام خلایق نه است روز روی بگوشید و بسیاری از مشاهیر آن گفته اند  
که مکرده است اجتماع رصاحب میت و مکرده است که شنبه بر در و خاوند دوم جمع شوند  
و قنوت نمایند بکلی هرگاه از دفع فارغ شوند و هرگز که در متفق شوند و صاحب میت  
باید بکار خود مشغول گردد و دوم نیز بکارهای خود مشغول شوند و قنوت زیاده بر  
یکی را زیاده بر بعضی می باشد بجهت آنکه از بقعه خارج روز است و قنوت غایب بر در  
و بعضی گفته اند که یک نیست بشتن تا سه روز در خانه یا در مسجد که انحضرت عطا  
علیه السلام بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و پدین خانه و عبدالله بن رواحه  
در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از گفتافات کند همه بدعت و

منش و نامشروع است و اگر مفری گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی را رسید  
بعضی گفته اند که کفر است و بعضی گویند که کفر نیست و لیکن خطا عظیم است و بعضی  
فوقی بجهت از آن داده اند و اگر گوید هر چهار جان او یک است از جان تو زیاده بر او یک است  
و اگر گوید تو زیاده بر او این خطا و جهل است و اگر گوید که فی مطالب المؤمنین **الفصل**  
**درین باب** از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه السلام که از ابی هریره گفت  
انفس در ایدیم ما همراه انحضرت برای میت و نکو و کان فی الاربابیم و بعد وی دایره یعنی شوهر  
ابراهم رسول الله صلی الله علیه و سلم و نام وی را بن اغوش بود و نام او را و حوا و حوا بنت المنذر  
تولد یافت مهربان کنیده بر زندگیکری فاخته رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو سلمه ابراهیم  
فقتل و بنده پس گفت انحضرت ابراهیم را بوسه داد و او را بوی کرد او را و انحضرت عطا  
فکلیت در ایدیم ما را وی بعد از آن یعنی همراه انحضرت و ابراهیم بجهت و حوا و حال آنکه ابراهیم  
جود و سخاوت میکرد بجهت خود یعنی روی یک بود بجهت دادن و بعد ابراهیم رضی الله  
عنه و ساله بعضی گفته اند که ماه و شصت روز در روی کیسار و ده ماه و شصت  
روزه باطل در مدت رضاء بود که از عالم رفت فجعلت عیسا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بر در چشم بفرستاد صلی الله علیه و سلم و از آن که در و ان شد اشکها از آن ذرفت بمال بجهت  
او فافتان قلب از چشم فقال پس گفت مرا انحضرت با این عوف انبار می زای مهر  
عوف این اشکها از رحمت و رقت است بر منقبض می باشد و حال وی که مبتلای  
بندت با این صغیف میت از رحمت جبر و صبری و ناشکیبای است چنانچه  
تو خیال کرده هم انچه با جری پیر بر کرد اندان اشکها را با اشکهای دیگر یا این کل  
بکل و بکل فقال پس گفت ان العین و ریح و القلب کون مدرستی چشم اشک میریزد  
و دل اندوه گین میگرد و لا تقول الا ما یرضی ربنا و میگوید مگر آنچه خوشدوست است بر در  
و کار ما و انظر انک یا ابراهیم بخون و بدستی که میجاری توای ابراهیم پراشته اند و چشم  
مشفق علیه و تحقیق درین باب است که انحضرت عطا قال انحضرت محال ندی است علی الاطلاق  
که شامل تمام لطایف و قوی طاهر و باطن است چنانکه لایق بحال بشر است که صاحب  
صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف حال ملائکه و بود انحضرت که میداد  
هر چیز را حق وی و ظاهرش از وی اما تمام حواس و قوی پس آنچه مقدر و بود و ما  
میشد بقدرت و اختیار و آنچه مقدر و بود و ما میشد بکلی طبیعت و انظر او  
اگر انجن باشد نقصان لازم اید و هر موافق حق و حکمت است و این دلیل است



حاجس و قوی است پس آنحضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است و این یکی از وجوه وجود سکر است  
میست و حق و صلی الله علیه و سلم و تحقیق میگوید گفته اند که تمام مطلق است از طبیعت  
و نفس و قلب و روح و هر در این باب ممکن جدا جدا می آید و خارج می آید از این لطیف در عمل  
و کار خود و آن را روح نام می برند و هر یک بر این مرتبه و صادر پس بذات حق تعالی و تقدیر مستقل  
روح در محبت و حق تعالی مستغرق و قلب بفرمان و مشغول و نفس بخیر و حق تعالی عامل  
و طبیعت بخیر و طبعی که سبب قوام بدن است اخذ و هر طبع و منفاد حق اندر این باب  
شده اند برای آن و خدا علم **و من اسأله عن ربه قال ارسل الله النبي صلی الله علیه و سلم**  
**انزلت ابوابه من ربه** و فرستاد و حضرت از ربه و جواب الهام بن الریح بود  
را بسوی آنحضرت ان ابواب فیض که بر سر است هر که در حالت ریح است و توبه است  
که فیض روح کرده شود و فانی پس با یاد او بر سرش حال مکن و بیفزاید و پس که  
حال داریم فارسی بقری السلام و بقول پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی وی در  
حالتی که میخواهد سلام را بگوید آنحضرت ان الله ما اعطى من ربي من ربي  
چیزی که گفت و در او رست چیزی که داد و کل عذبه باجل سستی و در او رست معین است  
و حیات ان بجز این مرتبه مقدور بود و فانی و تحت پس باید که هر که و طالب است  
وی که در فانی رست انقسم علیه پس با ربه و فرستاد و ربه کسی را بسوی آنحضرت  
در حالتی که سوزن بخورد و روی که البته باید آنحضرت او را مقام و سوس پس رخاست آنحضرت  
و حال اگر با وی بود و در عبادت و معادین جیل و البته بن کعب و رید بن ثابت و حال  
و در این دیگر از صحابه رفیع الی رسول الله پس برشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم العین ان کوک که جان میداد و نفس متعقیق و حال اگر جان وی حرکت میکرد  
و میل زید و فقیه حکایت او از سلاح و او از دندان از جهت سخت واقع شدن در گل  
و جنانین چری خشک با و از کذا فی القاموس و در مراجع گفته و او از ناله و رفته در زمین  
فصاحت عینا پس لک بسیار رنجت و در چشم آنحضرت فقال سعد بن کعب  
لنعمین ان الله و قاسم با رسول الله ما بهر است ان ربه انزلت و انک رجبین که  
توبه ان حجة و محال حال میگوید فقال پس گفت آنحضرت به رفته جعلها الله فی قلوب  
عباده این از هر بانی و زمی است که گردانیده و نهاده است از اصنافی در دلهای  
هر که از خود طهارت عبادت عبادت پس رحمت و مهربانی میگوید الله تعالی از زندگان  
خود و کرم کند که ان و مهربان را عشق علی **و من عبد الله بن عمر رضی الله عنهما و قال**

سعد بن عباد شکوی که گفت این عمر بن سعد بن عبادت باری که مر او را بود و شخص نیست  
تروی که چو باری بود فاما **النبی ابی اسامه** و ابی اسامه و سلم و بعد در حالتی که عبادت  
میکنند آنحضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و کما  
و حل علیه پس هر که که در آمد آنحضرت بر سعد بن عبادت و حده فی عاصیه یافت او را در حده  
که پوشیده بود و او را حاکم کرده بود او را کایت از شربت مرض و اندوه و در دست و عاصیه کار  
سخت و دشوار که احاطه کند و در هر دو از مرض و غیره و از بیعت قیامت ما غایب گفته  
و در مرض گفته غایب قیامت و در دو باری تکلم و بعضی گفته اند که او را عاصیه در حین  
جماعت است که احاطه کرده بودند او را و کرد وی نشسته فقال پس گفت آنحضرت بشا  
سختی حال یا بطریق مستقیم قاضی تحقیق برانیده شد و در وقت شد که رحمت  
وی بلفظ معلوم از روایت کرده شده است چنانکه در کبر و قضی **نعمه** است یعنی تمام کرد  
و در حیات خود را قائل که گفت لا ارمه است با رسول الله و موت سعد بن عبادت بعد از  
آنحضرت است در خلافت عمر با خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فیکلی الی الی بکر است بفر  
خدا علی الله علیه و سلم و علمای رای القوم بکما **النبی پس هر که که بدندان کرده که پیغمبر صلی**  
**الله علیه و سلم** که او را کیشید ان نیز فقال پس گفت آنحضرت **الاسم** ان اصلا  
بعذب سبع العین یا منی نبود یعنی نشوید یا منی نشوید و احکام شرع که خدا تعالی عذاب  
میکند با شک چشم و لا یحزن القلب و نه اندوه و لکن بعذب لهذا و لکن عذاب بی  
کند بعین این و ان الله ان شاء انزلت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود او و بر حرم باجم  
میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت و حق مرتب بن فعل زبان میگردد اگر نوح کرده  
باب یا سختی نا شایسته گفت سخت عذاب کرده و اگر چه خدا گفت و ترجیع کرد مستحب  
رحمت و ثواب شود و ان المیت یعذب بیکما **الله علیه و سلم** و در سستی کرده عذاب  
میشود و کرب تن گس و وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث مایه باید متفق علی  
**و من عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم** پس ما من عبد  
ان خود و در شوق احیوب و دومی بر عیوی اجمالی نیست از اهل طریقه ماکسی که در حدیث  
را و بار که در گریه و نار و بخواند خواندن جانبیت را چنانکه نوحه و دعا بویل و فیه شوق  
**و من ابی برده بنی بکون را بر ابی موسی اشعری است از ابی بن قال عن علی بن**  
گفت بهوش کرده شد ابو موسی که بر او است غنی بفتح و قصر بهوشی اغما بهوشن  
کرد این غنی علیه و سلم علی بنی است فقال کرده شود بلفظ مجهول فاقبلت له انعام







این نذر است که گفت گفت که حضرت مجاهد زنا را از خدا انصاف لا محاله بگفت و گفت من  
اولی مرتکب گزینم که از شما کسی را از او پس برگزید و طلب ثواب دارد و ادعای اخلاص  
میکند و یا بدشت را قنالت امراده منین او انان پس گفت زنی از میان این زنان یا  
و کسی هم بر پیامبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید و کسی مخصوص دیگر ندارد قال  
گفت آنحضرت و انان یا و کسی بر ندوان احتمال دارد که همین ساعت وی خود  
آمده باشد بخواهد آنحضرت بدرگاه محبت حق با آنحضرت عاگرد باشد و بموقف اجابت  
رواه مسلم و فی روایة طبرانی و در طبری و سجاری و سلم را چنین آمده که گفته اند بلغوا الخلف  
نیز در کسی که زبده اندر زبده و گناه را یعنی بالغ شده اند که فعل انگار باشد و بران بفرست  
کرد و وصیغی بر نذر که زنان با طفال مهر و محبت زاید دارند و الاخص از عارفان و صاحب  
صفای چشمی یا نذر که اطفال تابع و ملحق و ملحق اند بخلاف کسی که **رواه** قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم و هم از ابوهریر روایت است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسی  
میفرماید که بعدی المؤمن عندی جبر میگوید جبرای غرض نیست مریزه مسلم از زمین بدار  
انداختن صید من اهل الدنیا چون قبض کنی و بر او دوست خالص او را که بنشیند بگفت  
او را دوست میدارد چنانکه بر و جان از اهل دنیا جدا میگرداند اهل اجرت باشد **عنه**  
**عن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث قدسی  
علیه و سلم این سخن را فرمود که در او است و گوشت دارنده نوحه و شونده از او بر و صفا  
و لفظ اثبات را بجهت آن آورده که نوحه از کافران است یا امر او عاگرد و نفس ناپاک  
است نذر از این نازل باشد و در اول ظاهر است رواه ابو داود **و** **عن** سعد بن  
ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و سمع للمؤمن ان اصابه جرم احد و شکاک  
تکلف است مسلم را که چون رسد او را یکی از لغت و مال و منال و عاقبت سنجش  
میکند خدا را و بسیار میگوید او را و ان اصابه مصیبه مرده و بر او رسد او را سختی  
و از نوحه تا میگوید و شکبای میورد و بشود صفات جمال و جلال و لطف و قهر را که  
مقبود وی بجهت از او نازل و حوادث برینده تعرف است و چون معرفت حاصل  
شد بلازم است فالقوس بوجوه کل امر پس مسلم از نذر داده میشود در هر کار و در  
هر حال وی چنانست و چنانست و چنانست و چنانست فی القدر فیهما لا فی امر تا آنکه  
در لغت که بریند و وی نهادن در دین و نوحه بجهت مودت در تحت با دای لغت و چه

از جمله اقسام تنبوت و حفظ نفس است و لیکن در حقیقت ادای من است و لهذا  
فرمود ان روایت حکایت حکایت حقا قول من انما قول قدس الله امره است المقصود  
مواظقه حق لا محاله النفس و درین اشارت تاکید و تاکید بنبوت اجرام است و جمیع احوال  
بر تحقیق و عبادات و در حفظ و عبادات باعتبار نفس و وی نیست را بر با حاکم  
و ظاهر از قبل تنبوت باشد لیکن باعتبار اشتغال ان بر نبوت فخر حکم سختی است  
و عبادات و عبادات میگرد و رواه البیهقی فی شعب الایمان **و** **عن** انس رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مؤمن الا و بان نیست هیچ مسلمانی مگر  
انکه او را دور است باب یسوعه عمادی است که بالایم و در از راه ان عمل او در محل  
او در آسمان عبادت و نشستن ان در زمین و باب چهل سر زقوری است که فرمودی آید از  
در زقوری و زوری وی بر سر زقوری از زقوری فادامت یکم علیه پس چون میرسد مسلمان  
می کشان برود در روی حقیقتا نام او که اهل ان است از ملاک و ظاهر است و درین  
در بعضی اول است و الله اعلم با کما باب صعود اجرت اگر مشرف باشد بدان و کبر  
در زقوری سبب اکثر زقوری چون بود بر عمل صالح پس هر دو میگرد بجهت هر ان ازین  
و حق ان نعمت قدر که او را عاگرد پس ان که در صعود و در زقوری پس مراد است  
بقول من قتله که از کافران نمی کرده است و فرموده است و اکبر علیه السلام و الله اعلم  
پس کبریت بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافرانست و در مقابل ان وجود کما  
آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد اگر گفته شود که در صعود و در زقوری هر دو در شان  
پس که زمین از حیت و از کجاست جویش اکثر زقوری آسمان و زمین بر بدین انجام  
که محل وصول از زقوری است میگرد چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه از زقوری **و**  
ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کان له طمان من اسی او طمان  
اندها اجتهت کسی که باند او را و فرط از امت من می آید او را و از انجا که اسیب  
ده فرط و از مصیبت و شفاعت ایشان در بدشت فرط بختی بر پیش رو نه باب  
حوادث برای اصلاح حوسم و دل و ما و پیش رو نه از قاطع تا طیار سا زو اب را و منزل را  
و یکجهت بخند بدان در منزل و در اوجاف نذر کسی که ببرد کوبایشن مرود و کاد او را و در  
ابو ان در بدشت آمده میگردد و قنالت پس گفت عایشه رضی الله عنها بمن کان له  
فرط من انک پس کسی که باشد او را یکفرط از امت تو قال و من کان له فرط و گفت  
آنحضرت و کسی که باشد او را یکفرط از امت تو رواه در بدشت مادی و گفته اند که او را اول



بود از خود بگویم که در حق تعالی را از هر کس که با او فقهایی توفیق داده شده بخیر است  
 حرس بر تعلیم شرعی و احکام و سوال از آن داشت بعایشه و تفریق است هر دو را با  
 لقب جامع فضایل و کمالات و عایشه را حضرت وی علی بن علی و سلم را سوال  
 علمی در شریعت بود که هیچ یکی از او را جامع مطلقه را نبود و چون آنحضرت او را برین صفت  
 مدح کرد و برین فعل ترغیب نمود زیاده کرد و سوال از اهل بیت را مقرر فرمودت که  
 بوجود فرط است از وی رضی الله عنهما فمالک بس گفت عایشه بمن علم کن از حق  
 من آنکه بس کسی باشد برای او فطری از است تو چنانکه قال گفت آنحضرت فاما  
 فرط استی بس من فرط است خودم که بیشتر میروم و کارهای ایشان در آن جهان است  
 و این جز او نقاب ایشان را که در دنیا فرزند است بجهت در دو مصیبت است که  
 بایشان میرسد این ایضا بواسطه هر که مصیبت زده میشود ایشان مانند مصیبت  
 موت من زیرا که من محبوب تر از ایشان از پدران و برادران و از هر چه تعلق دارند  
 بدان رواه از هر وی و قال بذا حدیث عرب **ع** ابی موسی الاشعری رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله علیه و آله و سلم اوقات ولد العبد قال الله تعالی للملائکه ان  
 یسجدوا لفریده میگوید خدا تعالی مژده و زلزله کن خود را وی را بر از ایشان قبضه و از عید  
 قبض کرد و در فریده مرا میقولون نعم بس میگویند فرشتگان اری قبض کردیم  
 بس عبادی بیکدیگر و تعالی برنده خود میقول بس میگوید تعالی نعم بس میگوید  
 اری که میقول بس میگوید الله تعالی ما ذا قال عبدی بجز گفت بنده من در وقت  
 قبض روح فرزند وی میقولون بس میگویند فرشتگان محکم و ارجح می گفت ترا  
 و استرجاع گفت یعنی اما بعد اما الله را چون میقول الله بس میگوید خدا تعالی  
 ابدا العبد یثانی ایضا بر آید برای بنده من خایه در بهشت که چون در جهان بدر مصیبت  
 و محنت نمکین شده است در آن جهان پیغمبر بهشت و حور و غلمان آن شاد کرد و چون  
 بعد از فرزندان او فاضل جمعیت و سرور وی و بران شده است خایه تر ازین در بهشت  
 تا که باینهمه طلب و مصیبت جلال و جمال او است تعالی و تقدس مزین و بزرگوار  
 میگرداند وی خداوند **ع** کسی بزند تا شود در دریا که میگوید بنشین از فریده پاک  
 که بظلم می تواری که باز می کند زنده میار و در آن شوخ و بازی می کند و محبوب  
 آنجی و کثیر مایه وی سجا بفرشتگان که برای این بنده خایه تا که تمام نمید خایه را  
 خایه محکم که این جزای حمد و ثناء و تسلیم است که در مصیبت کرده رواه احمد و الترمذی **ع**

عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه و سلم من غری مصابا  
 غدا مثل اجرو کسی که غریبت کند و هر فراموشی در مصیبت زده را بس مرا و است  
 مانند اجرو وی بر مصیبت و غیر بران رواه از هر وی و این ما جز قال الترمذی بذا حدیث عرب  
 لا تعرفه و ما الا اس حدیث علی بن عاصم الراوی گفت ترمذی این حدیث عرب است  
 نمی شناسم از ابیطریق رفع مکر حدیث علی بن عاصم الراوی گفت ترمذی این حدیث  
 عرب است نمی شناسم از ابیطریق رفع مکر حدیث علی بن عاصم الراوی این حدیث است  
 در کائنات گفته اند از اقصی گفته اند و رواه بعضی من محمد بن سنان و بعد  
 الا با و موقوفه گفت ترمذی و رواه کرده اند از بعضی محمد بن ابراهیم بن سنان و بعد  
 سنان و سکون و او و بقاء بهین است و موقوف بر عبد الله بن مسعود و گفته اند  
 که محمد بن سنان و موقوفه هم منی است **ع** ابی هر و ایست از ابی رزقه یفقه موقوفه و سکون  
 را و برای اسکی که از محارب است و همیشه همراه آنحضرت در غزاه بود قال رسول الله  
 گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من غری مشکلی لبی وانی بجز کسی که غریبت کند  
 و هر فراموشی ایضا باشد شود و او را بعد از بهشت و مشکلی یفقه مشقه و سکون کانت  
 از کفر و فرزندش رده و در قاموس گفت که مشکلی یفقه موت و ملک و فقه جیب یا فقه  
 یا مرد را ناکمل و نکلمان گویند و زن را نکلی و نکالنه و نکالنه قبل است و در یفقه یفقه  
 مختلط و ان معروف است رواه از هر وی و قال بذا حدیث عرب **ع** عبد الله بن جعفر  
 رضی الله عنهما قال لما فی جعفر رضی الله عنه و ایست از عبد الله بن جعفر بن ابی  
 طالب گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر رضی الله عنه که در غزوه و موزنت بهشت و فقه  
 یفقه یفقه و سکون من جز موت و فقه یفقه یفقه و کسر عین و کسر و یا یز و ایست  
 بمعنی جز موت رساننده و اول ظاهر است قال البی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 سلم استعوا الال جعفر طهما لیسر بیری او الاد جعفر طهمانی را فقه اما هم بایشان هم بس  
 تحقیق آمده است این را جزوی که با رب را دین را از طهمانی که جز موت او باشد  
 رواه از هر وی و او را و او را و این ما جز و درین حدیث دلیل است بر آن که مستحب است  
 حوزین و همایکن و دوستان از آن طعام مرا بل میست و بعضی گفته اند که فرستاد  
 طعام برای او و بهشت روز اول هر که موت از بهشت شغل تخمیر شغل است و در  
 روز دوم که و است اگر زن آن تو که جمع شوند بر آن که این اعانت است بر آنم و عوا  
 و اختلاف کرده اند در اکل غریب مصیبت ان طعام را و ابوالعاسم که گفته اند که پاک



بنت کسی را که مشغول است بجهاز میت که آن را میطالب المؤمنین **الفصل**  
الغیر من غیر منی اند که حال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول من یخرج علیه  
فان یعذب بهما یخرج علیه یوم القیمه گفت بعد از منم گفت رکعتی که  
نموده شود بروی پس برستی آنکس عذاب کرده میشود بخیری که نود کرده شود  
بر روی روز قیامت و بر او بخیری که نود کرده میشود بروی آن سختی است که یک نود  
از آنجا بخیری است و گفته میشود بوی بطریق است و او سخت جگر در حدیث نعم  
بن مرثدیه گوید که وی ظاهر میکرد نفس خود را متعصب بان صفات و راستی بود  
بالبس محل زجر و توبیخ باشد متحقق علیه **در عمر** و بعضی عین سهل و سکون میمنت  
عبدالرحمن انها قالت سمعت عائش رضی الله عنها روایت است عمر میمنت  
عبدالرحمن بن سعد بن زراره صحابه است و در کنار عائش ام المؤمنین برورده  
روایت میکند احادیث عائش را بسیار که وی گفت شنیدم عائش را و گوید که  
ان عبدالرحمن بن عمر بقول ان المیت یعذب بیکما ای علی و حال آنکه ذکر کرده شد  
عائش را که عبدالرحمن عمر بگوید که میت عذاب کرده میشود بیکبارش زنده رود  
تقول می گفت عائش یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عمر و خداوند بیکبارش عبدالرحمن  
را که گفت این عمر است و این کلام در جای میگوید که کسی سختی گفته و خطا کرده  
میگوید خدا او را رحمت کند و با مرز داری عائش بگوید اما الله لم یکن کلام  
برستی وی یعنی ابن عمر و در حدیث گفته است و چون گوید و شان وی اعلا و ارفع  
است از آن و گفته می و لیکن وی فراموش کرده است بجز از حضرت شنیده  
خطا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از آن بان خطا بان عمر بگوید بگوید  
خود انما رسول الله این است و جز این نیست که گذشت بفرموده خدا صلی الله علیه  
و سلم علی هود بنی علیه با روزن یهود بگوید که بود و کرب زنی بروی فقال انهم  
لیکون علیه بس گفت آنحضرت برستی ایشان میکرد بروی و انها تعذب به  
قرینا و حال آنکه تحقیق وی بر این عذاب کرده میشود و در قریش بس آنحضرت در خصوص  
یهودیان را که گفت و کفار دیگر و حکم وی خواهد بود و در خصوص و هم گفت کرد  
بسبب بگذاشتن ایشان مغرب است بک و وی در عذاب است چنانکه آن کافر  
و ایشان میکرد و کفار از غیر سیدانند و محرم میدانند و وی خوار و ملعون است لکن  
عابین عمر فهمید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق کلیه فرموده که میت بسبب

که زندگان بروی درجه معزب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث ابنه و باید متحقق علیه  
**در** عبدالرحمن این یکبار بفرموده بود و فرموده سکون با از شایسته این است قال گفت  
نوفت بنت عثمان بن عفان رضی الله عنه بگوید و در قریش عثمان بن عفان را بگویند  
نابیس امیر ما اما حاضر نشدیم بخانه او را و حضرت با و حاضر شد او را این عمر و ابن عباس  
فانی جالس بهما پس برستی من بر این ششتم بیان این عمر و ابن عباس و بعضی  
نسخه و آن بود و در صحیح بخاری همچنین است و ابن ابی عمیر است و بعضی فقال  
عبدالرحمن عمر بن عمر بن عثمان پس گفت این عمر بسبب عثمان را که نام عمر است و مو  
مواحد و حال آنکه وی روی بود الا نهی بن الکبا یا یا یار میزاری یعنی زانرا از کربستی  
فان رسول الله را که بگوید خدا صلی الله علیه و سلم قال گفته است ان المیت یعذب بیکما  
ای علیه برستی کرده بر این عذاب کرده میشود بیکبارش کسان وی بروی فقال ابن  
عباس حدیثان عمر بقول بعضی فلک بس گفت ابن عباس تحقیق بود عمر رضی الله  
عنهما می گفت بعضی این سخن را که ابن عمر بگوید بعضی بجهت آن گفت که شاید در حدیث  
که پیش واقعه شده باشد یا بخبر بسبب که بعضی بیکبار او را کسان عباس خواهد  
گفت عمر حدیث بجهت حدیث که ابن عباس فقال صدمت مع عمر بن کرب که گفته بودم  
با عمر در آن خلافت دی از کربسوی و نه و این در سال است که عمر رضی الله عنه در حدیث  
گفته خواهد بود یعنی آنکه بگوید اما الله لم یکن کلام و سکون عثمان  
نام موضوعی است بیان کرد و مدینه فاذا ابو بکر تحت ظل عمره پس ناکاه و عباس  
و طایفی است بسواران در زیر سایه رضی الله عنه نام وی نموده است بفرموده عین و منم بفرموده  
فقال انشبت فانظر من هؤلاء الکرک بس گفت عمر یعنی مرا و بس پس بفرموده  
این سواران فظنرت فاذا هو صوب بس ناکاه که در من بس ناکاه بان صوب  
رومی است رضی الله عنه و سواران دیگر بفرموده او و نه قال خبره گفت ابن عباس پس  
کرد عمر را که صوب رضی الله عنه فقال ادع بس گفت عمر بن عثمان او را بطلب فرست  
الی صوب بس امیر بسوی صوب فقلت ارجع فاطق ابر المؤمنین بس گفت  
کوچک کن ارجع بس پس و در باب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله عنه قال  
عمر دخل صوب بکی بس هر که بعد از من در صوب عمر را صوبیت قبل در آمد صوب  
در حاجی که بگوید بر صوبیت عمر بقول میگوید و اما و اما میام و ای برادر و ای بار  
فقال عمر با صوب ابی علی بس منع کرد و او را از کربس و گفت ای صوب ابی



یکی بر سر و قد قال رسول الله و حال آنکه تحقیق گفته است میفرماید اصل این حدیث و او سلم  
ان الميت لعذاب بعضی بجهنم علی ذکر کردن بعضی برای آن خواهد بود که ممنوع کر  
است که بانه و نفی و جرح بود یا مراد آنست که یکی منظره تعذیب است که خواهد بود یا تعذیب  
عذاب میکند بر آن فایده فقال ابن عباس رضی الله عنهما فلهما موت عمر ذکر است و کذا لایه  
پس گفت ابن عباس پس هرگاه که در ذکر کرده ام از این حدیث گفت و کوی غرض و صوب را و  
قول عمر را که ان الميت لعذاب بعضی بجهنم علی ذکر کردن بعضی برای آن خواهد بود که ممنوع کر  
رحمت کند خدا تعالی عمر را چنانکه این عمر گفته بود و یغفر الله و استجی ذکر مغفرت نکرد که  
مبتی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است الا و الله این  
چنین است بخداوند ما حدیث رسول الله حدیث میفرماید اصل این حدیث و او سلم  
ان الميت لعذاب بعضی بجهنم علی ذکر کردن بعضی برای آن خواهد بود که ممنوع کر  
فی شجر و اختلاف در تفسیر مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب نیست بجهنم  
مستحسن را و کذا فرمود عایشه بیکوید که این در ماده کافراست و او در عذاب است  
که گفته اند که در تفسیر ذکر عذاب مقارن گویند پس عذاب پاکه است از ذکر  
و این مضمون را اگر زبان علم او آید و واضح تر بگوید که کلام تا در عمر برای سبب است  
و توبه عارف برای طالب است و اگر فاسد است که در عذاب باشد عذاب  
او مقارن کر خواهد بود اما عایشه میگوید که در حدیث در کافراست و این  
است معنی قول عائشه که گفت و لیکن ان الله تعالی یزید الکافرا ما یکا اهل علی  
و لیکن برستی ضای تعالی اقرون میکند کافرا عذاب بیکاهل و وی بروی  
و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافرا کریم نیز سبب اقرون عذاب میگردد و  
این سبب آن خواهد بود که کافرا ضای است بیکه یک بعضی و سبب دیگرند بیکه  
و توبه و تضرعات دیگر سبب کریم عذاب را بیکه این است و بعضی همین  
میکند که عذاب تنبیه کریم در آن است که سبب و سبب کرده باشد بدان و را ضی  
فقه چنانکه رسم غایت بود و قال ابن عباس رضی الله عنهما ان لایه  
کند بر عدم سبب کریم اهل مت مر عذاب او را چنانکه میفرماید و قال عائشه رضی الله  
عنها حکم القرآن پس است شمار که قرآن میفرماید و لا زور و زور را و در حدیث و در حدیث  
چون نفس باز در آورده بار نفس دیگر را معنی گناه کی بود کی می نویسد و چون کرد و  
توبه گناه اهل نیست است بریت برای چه نویسد و می چکانه کرده است که او را بدین

عذاب کند قال ابن عباس عند ذلك گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون است  
قرآنی را که و ان الله تعالی یزید الکافرا ما یکا اهل و وی بروی و سبب کریم  
این عمر که عذاب کریم میگوید و یکاهل و وی بروی و یکاهل و وی بروی و سبب کریم  
شادی و ی از حدیث کریم میگوید و ظاهر میگوید و ی از حدیث او را از حدیث او را  
اما این بر تقدیری خواهد بود که شک و یکی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در آن  
و اباب از حدیثی باشد فافهم و ان الله تعالی ان الله یکا فافهم قال ابن عباس پس  
گفت ابن عمر در برابر این سخن خبری را و بعد از گفت و قول کرد متفق علی درین حدیث  
دلیل است بر آنکه بجهنم را دلیل است و او را بر سر که دلیل خود تخطیه بجهنم دیگر کند  
اگر چه نزدیک و حال شان نزد عالم را زوی باشد چنانکه عمر است و عایشه رضی الله عنهما و چون  
حق ظاهر کرد و قول کند و ساکت کرد و گوید تا نزاع و جدال زیاده نکرد **عائشه**  
رضی الله عنها قالت لما جاء النبي صلى الله عليه وسلم قبل ابن عباس و جعفر و ابن عباس  
گفت عائشه هرگاه که رسید بحضرت را بجهنم شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب  
عبدان بن رواحه رضی الله عنهم در غزو یوت چنانکه قصه در احادیث و کتب بر مذکور  
و مسطور مجلس نشست بحضرت یعنی در مسجد برای غزای ایشان یعرف فیما یخون شنیده  
میشد و حضرت عمر و انده و اما انفس صابر الالب و من نگاه میکردم از شکاف در  
چنانکه تفسیر کرده است او را و ی بقول خود تفسیر خلق الالب یحواهد عائشه بصایر اباب  
شکاف اباب را تا نزد حضرت در آن وقت کسی بجا نبود فاما در حدیث پس آمد بحضرت  
را و دی فقال گفت امروان من جعفر و رسی که زمان جمع و ذکر یکا من و ذکر کردن معود  
که زمان جعفر را که بسیار میکند عامه ان جهانس پس هر که در حضرت انور که باز دارد  
زمان را که در عذاب پس رفت اندر پیش زمان تا منع کند غزاهای آنی نیز از آمدن غز  
نزد حضرت بار دوم لم یطعن اطاعت نکردند زمان انور او باز نماند اندر که بگفتند  
فقال انفس پس با حضرت بان مکرر و و باز دارا و انظر که فاما انفس پس  
آمد از نزد حضرت سیوم بار قال گفت و انفس عائشه بجهنم سبب الالب انفس  
بار بار رسول الله فرست پس عائشه کان برود در بعضی منجز زعمت بلفظ استکم  
تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس در دستم حال در حدیث  
که بحضرت گفت با من در حاجت فی احوال پس از اباب پس چنانکه در حدیث عائشه  
خاک را با لاف است در منع ایشان از یکا روز و او را در آن عایشه میگوید و طاعت







و من الرحمن و از مهر بانی است و ما کان من الله و من الناس و هر می که باشد از دست  
و زبان من الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در  
معصیت می افتد ای زان رواه احمد و من البخاری تعلیقاً قال المات الحسن بن  
الحسن بن علی رضی الله عنهم بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون  
مرد حسن بن امام حسن که او را حسن غنی گویند رضی الله عنه و معنی تعلیق در حدیث  
معلوم شده است حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند در روزی که در آن روزی  
یک سال کرد آن یک سال بر سر کوری نشست و در دو مصیبت و اندوه و فراق  
و بی هر روز تازه میداشت ثم رقت بعد از یک سال چون در وقت بر داشت  
چیز را شنید صاحب آن بخاطر آن گریه می کرد و او را گریه می کرد و می گفت و  
ما فقدوا دانا و اکاه بافته ایما فتدیر که گریه می کرد جواب داد این و از  
گفته را رواه کرده و دیگر یک سیوفا نقیبه ایس فوی رفته پس برگشتند و  
عوضت اجراس فقیه فلا من فقیه کلامی و از هر کس ذاب و من عران بن  
حصین و ابی برة و قدیم را بر زای قال رواه است از این دو صاحب که گفته  
مع رسول الله و من الله و من الناس و علی و سلم فی جنة و من الله و من الله  
جنانه فرای خود ما قد جوا از دهم پس دید که حضرت گوی که ای اهل بیت تحقیق  
اگر از اندامی خود را می بینید فی نفس می بیند بر اینها می بیند و این رسم است  
بود که چون پس جنازه می رفتند و این پوشیده انداخته بر پشت نه بال و میر و ساق  
حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ایضا ای اهل بیت از خود  
ایا که در اهل جایت عمل میکنند او بقیع ایضا نه چون با یکدیگر و پخته جایت مانند  
می سودید یا نه می کنید خود را و کلام او برای شک را می است یارای شوی و شوی  
بغیر تا و نشد و بوجه و بقیع تا و کرم و حوره تیره و انیت لقیه است او و علیکم  
کفایتی فقیه که مگر ما بکم بر نهاد عورت ترحون فی غرضه که اگر چنین دعای  
که اگر بگوید شایسته می شود و بایر تصویرهای خود یعنی نسخ شود و خنایر و قهره  
شوی و بایر که می شود و خنایر خود را که در صورت خود یعنی چون وضع آن  
خود را نه بجهت حق تغییر داد و صورتهای شما که پس ارواح شماست نیز کرد و قال  
فاخذوا له دهم و لم یؤدوا الذلک گفت راوی پس که فرستاده ای خود را و باز  
برگشتن آن طفل در رسم جایت رواه ابن ماجه و من ابن عوف قال من رسول الله

ص علیه و سلم ان شیع جنازة معا را زکفت این عمر می کرد و حضرت از آنکس وی کرده  
شود جنازه که با وی نوحه می باشد یعنی رفتن یا جنازه است و لیکن ترک داده  
میشود و بوجود را زچنانکه اجابت دعوت است و لیکن ترک داده میشود و  
طامی و منکرات رواه احمد و ابن ماجه و من ابی برة ان رجلا قال لمارت ابن له فوجیه  
یله و ایت است از ابی برة که می گفت مرا و لمر و لمری که مر ابودیس اندوه کین  
خدم بر مردن وی بل صحت من فیکلک یا شیه و نواز و دست جانی خود یعنی محمد  
رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوات الله علیه در روی خدای سلام وی روی با  
شیاطین با نفسا غر متوانا می روی خوش سازد نفسهای ما را از جانب مردمانی  
ما که از جنس اولادند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعت علی علیه  
سلم قال گفت ابو برة اری نشینده ام حضرت را که گفتات معارفم و قاصص الحقت  
خود آن سلمان که بر سر نهاده غایب نیست و غایب من جمع و غرض است بفرم و  
ان که می است که غرض نیز نهاده اب وی بر این نیز معنی مشخص که در حال است در امور  
و پیش آمده است طوک و لمر را بزمی آید یعنی این خردان میگردند و پشت و می  
ایند و جاک می اند و دخل میکند در هر کار که باشد چنانکه حال میان است و در دنیا غنی اند  
تا باه پس می آید یکی این خردان در خود را می خنایر تا حبه نغمه فلان چهارده پس بیکدیگر  
جای می برد و پس جدا نمیشود از وی حتی بدست حضرت تا که میبرد را و او را در پشت و شخص  
پیر بر بزرگ یا از حبه است که وی اصل و منشوع است و مادر تابع و فرج او است با از  
جسته آنکه برانزدان بیشتر می آید که از زنان و در بعضی احادیث مادر مذکور شده و در بعضی  
مادر و پدر هر دو ظاهر است اختلاف مقام و وجود تقرب کلام است و الله اعلم  
رواه مسلم و احمد و الترمذی و من ابی سعید قال جایت لمر اة الی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت از آن بار رسول الله صلی الله علیه و سلم  
بجایک بروند مردان حدیث را که می رسیدی تو بیت را راجان و کوفت نصیبی تمام از عظم  
و نصیبی تو فاجعل لاسن فیکلک یوماً یکبار پس کردن برای ما از ذات غیرین  
خود نصیبی در روزی که ما را از روز غفلت ما ملک الله یا موزان ما از آن چیزی که  
امور آمده است ترا خدا تعالی عقل پس گفت حضرت از جنس فی یوم که از آنکه  
اندکی جماعت زمان در روز چنین و چنین فی مکان که از آنکه در جای چنین و چنین فاجعل  
پس جمع شد زمان فاما من رسول الله پس از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم علم







وان حال عدما جا کرد در زبودمان ان صفت فیض لذلک استراجا عیس بودید میکن  
مران درقع را از صفت از وی استراجا یعنی قول ما بدو اما در اجول الابدان  
تبارک و تعالی عند ذلک سرگشته بودی خداوند غایب را از احوال استراجا فاعطاه کل  
اجرایوم اصیب بهایس میدید ایضاً او را مانند اجروی در روی کر سیده شده است  
ان سلمان بان صفت رواد احمد و البقی فی شعب الایمان **و ع** لیه پرتو قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا التقطع شمس احدکم فلیسترجع و فی کبر و ال فعل  
یکی از شما بس باید استراجا کرد شمس کبرش به و سکون معذ و ال فانه من النضا  
بیکر که گستران از مصیبت است **ام الدرداء** قال سمعت ابی الدرداء یقول  
ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک و تعالی قال کفتم ام الدرداء کزوف  
ابو الدرداء است ششیم ابو الدرداء را که یک گفت ششیم اخفرت را که یک گفت و تعالی  
نقلاً بهی گفت یا عیسی الی باعث من بعدک اذا اصابهم ما یجوز محمد و الله  
ای عیسی برستی کس زنگ زده ام بس از تو کرمی را چون برسد از جری کزوف  
میداند از از نعمت شکر یکونه بخدا را و ان اصابهم ما یکونه احتسبوا و صبروا و اجابوا  
برسدایش از جری که ناخوش میداند از از طیت اید ثواب میدارند و صبر میکنند و لا  
حلم ولا عقل و حال اکذبت ایشان را استکی و در داری و عقل و تدبر این را یکید غموم  
احتسبوا و صبر و است زیرا که معنی احتساب ان است که باعث بر عمل اخلاص طلب  
رضا حق تعالی باشد و حلم و عقل و در اینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند که  
او را حلم و عقل نیست چنانکه فرموده قال بس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا  
طسم و لا حلم ولا عقل ای بروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب بر این ترا و حال  
اکذبت حلم و عقل فقال بس گفت بروردگار من اعطیه من حلمی و علی میدهم  
ایش را از حلم خود و عقل خود که اقل و تمکن است که گفته شود که معنی الاحلم و لا عقل  
است که در پیش شونده و رفت و عقل ایشان از جهت صدمه مصیبت و با وجود  
ان صبر میکنند و احتساب بهایس و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در خرج  
میکورد است غلیظ نموده اند و اعلم و اما روایت کرده در حدیث البیہقی فی شعب  
**الایمان باب زکاة البیہقی** را زکاة جور سبب است بانفاق زکاة ب رفت قلبه  
مکر موت و بیوسدگی انخوان و فی دنیا است و چنان از فواید عمده در ان دعا اموات  
و استغفار برای ایشان است و باین دارنده است و بود بختی صلی الله علیه وسلم

واقع بر خست و سلام میداد و بر اهل ان و استغفار میکرد برای ایشان و اما امتداد باقی قیود  
در عجز انبیا علیهم السلام ننکر شده اند از بسیاری از فقهاء و یکین نیست زیارت کمر  
برای دعای مؤمنه و استغفار برای ایشان و در ساندن نفع بایشان بعد از استغفار  
و نماز و خزان و انبات کرده اند از انشا بچ صوفیه قدس اسرار را هم و بعضی فقهاء  
رحمه الله علیه و این امری محقق و مقرب است از اهل کشف و کمال از ایشان تا انکه سید  
را بوضوح و وضوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اوابسی خوانند امام  
شافعی گفته است رحمه الله علیه فرمودی که از بانی بخت مر اجابت دعا را و عجز الاسلام  
امام محمد بن قزلباش گفته است که اگر کرده شود بوی در حیات است کرده میشود بوی بعد از  
وفاات و یکی از شاخ عظام گفته است دریم چه کس را از شاخ که کتف میکند  
قیود خود ما ندانیم فرمای ایشان در حیات خود یا بخت از ان یکی شاخ سوخت که شاخ صبر  
انقاد جلالی و دو کس دیگر از اولاد آمده و مقصود است در اینجا خود دیده و باقی است  
و گفته و سیدی احمد بن زکریا که از اعاظم فقهاء عالم و شاخ و بار عزب است گفته که در  
شاخ ابو العباس خضرمی از من رسیده که کزوفی است یا اعدا میت من کفر فوی  
میکون که اعدا می فوی است و من میگویم که او اوست قور است پس شاخ گفت نعم  
برگردد و در حق است و در حضرت اوست نقل دین معنی این طایفه بخت از ان  
است که صبر و احتساب کرده شود و بافته میشود در کتاب و سنت و اقول بلفظ صاحب کشف  
و مخالفت این باشد و در کتب این را در تحقیق ثابت شده است بایات و حدیث که در باقی  
است و او را علم و شعور را بران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کامل را از جری و مکانی  
در حجاب حق ثابت چنانکه در حیات بود یا بخت از ان و اولاد را کرامات و تصرف در کون  
حاصل است و ان نیست که ارواح ایشان را ارواح باقی است و مشرف حقیقی نیست  
که خدا غنی بدهیم بقدرت اوست و ایشان غایب اند در جلال حق و حیات و بعد از حیات  
بس کرده شود احدی را جری بواسطه یکی از دوستان حق و مکانی که در خود ارواح  
دور باشد چنانکه حالت چلت بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت که حق را مل  
جلال او عر نوال نیست جری که عرف کند میان هر دو حالت و یافته شده است و بیل بران  
در شرح تلخ این مجرای حق می در شرح حدیث لعن الله اليهود و النصارى محمد و ابیور انبیا  
ساجده است این رقیه بری است که نماز کرده بجانب قرا بخت غلیظ و بی کران  
حرام است بانفاق و اما انشا و مسجد و جوار بفری ما صافی و نماز که در ان نزد حق و بی نصیب







ما در خود علم بودن لی پس اذن کرده نشمارا فاسدا و در فی ان از نور قرآن طلب اذن کرده برود و  
خود را که طلب امریدن کند ای مادر خود علم بودن لی پس اذن کرده نشمارا فاسدا و در فی  
ان از نور قرآن طلب اذن کرده برود و در کار را در آن زیارت کند که برادر را فاذن لی پس  
اذن داده نشمارا و در نور العیون پس زیارت کند که برادر را فاسدا و در فی ان از نور قرآن طلب اذن کرده  
موت را داده مسلم و اگر آنکه بخد که کرده شد برین حدیث و اشغال وی طریقه متقدیرین است  
و بعضی از ایشان میگویند که درین باب سائل شده است قبول وی بجا و تعالی ما کان لعلی  
والدین اموا ان یتغفر و اکثر کین و فو که اذله و فیل و قول وی بجا و ولا مثال علی  
الطیر بر فو معلوم و اما متابعین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام و الدین ملک شمارا  
وامهات بخفرت راضی اند علیه و سلم تا ادم علیه السلام و این را از اثبات آن مطریق  
است یا این برین ابراهیم بوده اند یا اگر اثبات زیاده و عوت زیاده و زمان فرت  
بودند و بعد ازین از زمان نبوت تا اگر زنده کرد این خدا تعالی این را از روست بخفرت  
برعای وی پس ایمان آورده اند عابجا و الدین و اگر چه در حدیث خود ضعیف است لیکن  
تفسیر و تخریج کرده اند از بعد طرق و این علم که با مسطور بود از متقدیرین پس گفت  
که در آن خدا تعالی برینا جزین و این تحقیق پس این است اما پس فخر و شیخ جمال الدین  
رحمه الله علیه رسائل تفسیر کرده و از ابراهیل اثبات نموده و از شد به مخالفان جواب  
داده و اگر از افضل کتب سخن در آن کرده و هم در آنجا باید نگریست و الله اعلم و حق  
بریده و بی الله و تعالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم تعلیم از اخراجوا الی المقابر بود  
بخفرت که تعلیم میکرد و صحابه را چون بسرو می آمدند بوسی امیر تا این کلمات را اسلام  
علیکم اهل الدین المؤمنین و المسلمین سلام بر شما ای اهل ایمان از مؤمنین و  
المسلمین و گفته اند که سلام اینجا بمعنی اسلام است بمعنی تسلیم و رضا و یا جمع  
دار است و در آن نامهای که از او عهد و قضای باشد استعمال و در منازل اعیان او در  
اموات نیز اطلاق کرده و اما ان شاء الله که للاحقون و فی المصاحح آخر کتاب  
و محسن کتب و اما اگر چه است است خدا می بر این به شمار رسد که نیم و بوسه شایم و  
استعمال انشاء الله یا محبت ترک و عبت است چنانکه بهار میگویند ان شاء الله  
صحت خواهی یافت یا محبت ننگ باد و وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت که  
فقد بود که با هم رویم بر باد وقت که با هم رویم سال این دو که ان شاء الله تعالی  
برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت داده و الله اعلم **الفصل الثانی**

**در بیان حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و سلم** که در آن آمده است که هر کس که  
در دنیا بود و فاضل علیه بود پس مثال شد بخفرت برایشان روی دیگر خود و فقال پس گفت  
اسلام علیکم اهل القبور یغفر الله لکم ما زده ما زده ان شاء الله و شما را از حلقه و حلقه با او  
شما بخش کرد بخفرت و مانند و ما در آنجا برسم رواه از نوری و قال یا حریف حسن **عرب الفصل**  
**الثانی** عافیت حالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یلیل من رسول الله صلی  
الله علیه و سلم گفت عافیت بود بخفرت هر که که بود و جب نبوت عافیت از محفرت بود پس از انلیل  
الی البقیع بروان آمد بخفرت در بیان شب بسوی البقیع بوجه و عافیت نام مقبره مدینه است  
میقول پس میگفت السلام علیکم در قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل عزای مؤمنان و اما  
ما تودون حدیث و ما تودون حدیث را جزوی که کرده و شریه شما فوای قیامت مدینه مدینه ملت  
داد و شد ای شما و اما ان شاء الله که لا حقون و ما از خود است است خدا ان شاء الله که نیم ان شاء الله  
الی البقیع الحرقه یا یا ما زده اهل البقیع غرقه را البقیع غرقه بجه و عافیت نام نوع درختی است  
که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیش بود رواه مسلم و **عنه** قالت کیف اقول  
و اما از عافیت است که گفت در میان بخفرت چگونه بود چگونه و چه جواب بر رسول الله صلی  
الله علیه و سلم فی زیاره القبور بخواد عافیت ازین پسند که چگونه زیارت بخواد این دلالت دارد بر آن زیارت  
بر آن را و بر حدیث حسن پیش از خفرت بود قال که گفت بخفرت که او السلام علی اهل الدین  
من المؤمنین و المسلمین و رحم الله المتقدیرین ما و اما المؤمنین و رحم الله المتقدیرین  
رومکان را ازنا و پس مانند که ازنا و اما ان شاء الله که لا حقون رواه مسلم و **عنه** بحمد بن النعمان  
یرفع الحديث الى النبي و این است از محمد بن النعمان که از ثقات تابعین است در عافیت که  
حدیث را بر بنابر حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم قال گفت بخفرت من انما عافیت یا واحد جماعی کل جماعی که  
کند بر ما و در خود را با او که این دور در وقت غفر و گشت با هم زنده شود و انکس را و نیست  
شود و در بیان اعمال یکی گفته اند بر ما و در بر یکدیگر یکی کردن بر ما و در بر عفو و در بر خود  
همچنین باید یکی گفته و این است عافیت و بعضی روایات فیضه بود و اول آن را بر ما و در  
آورد است رواه البیهقی فی شعبان ایمان **در اسلام** ابن مسعودان رسول الله صلی الله علیه  
و سلم قال گفت توبه من زیاره القبور فو ما فو ما فو فی دنیا و فو ما فو فی آخرت پس برستی بخفرت  
و بدن ان شاء الله عبت میگرداند و دنیا و آخرت میبخشد از آن که چون عافیت کار این است ان شاء  
تعلق دنیا نیست و یاد میداد اجرت را که بر این عالم عالمی که با او وقت از دنیا معلوم  
میشود که در جنت و عفت عبت و عزت باید بود و فاضل و فاضل باید بود **در اسلام** بر زمین گاهی میگذرد















سید اما الله الجنة واما الله ان رسول الله قال ليس اسبان حراما  
قال قلت اخبرني قال ليس اسبان حراما وانه من لحمي ودمي وولدي وولدة  
اسبان مرد در باره و بارگاه اندوز و زک و او و سکون نای که ای و زه و وی را حل است و اسبان  
مرد در باره و موجب است حال اندام مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حجاب انداز  
میدارند او را از اظهار حاجت مردم وی را حل است و اسبان مرد در موجب است و  
نواب اند اما الله ای که روزی اسبان که آن مرد در اسب زه و بار کنی بفرستد و  
را بطهارت با اسب اسبان مردی اند که است است از اجماع بخود مردم نمادند که  
وی مجامع و عاری است و در واقع نیست و فرج او است است آنها را برای نازیدن  
و بزنی که در مردم و یا غیر خوار است چه برادر طاعت می باشد و نوا که نون علی اهل  
الاسلام و نبی است برای عداوت کردن بر سلمان تا باریش بی کینه و جنگ  
بر آید و می گویند اسبان برای اینچنین شخصی سب زه و بار کنی بفرستد و  
القی می گویند و اما اسبان که آن برای مرد در اندازند و حل را بطهارت فی سبیل الله پس  
مردی اند که است است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی و در معصیت  
و بیگانه وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غرادر راه خدا نیز است چنانکه  
در قسم ثالث بگفته است که برای سواری خود است و در حاجتهای شخصی و شریع  
سوار شود و زود کند و فتنه خجاست خود را از مردم بوشد چنانچه در وانی و کوه واقع  
است و در بطهارت فی سبیل الله است است از برای اظهار غنا و نوا که می خود و قعق  
از طلبیدن اسب از مردم و در احتیاج سواری هم اسب حق الله فی ظهور یا بستر  
فراموش کرده است حق اخبار او طلب نواب از وی در پیشتهای اسبان که سوار  
میشود و پیشتهای اسب در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم  
بر آن و لا زه و بارگاه و فراموش کرده است حق خدا را که در نهایی اسبان که او میکند  
حق از او زکوة و شافعی میگوید که حق در غاب اسبان نیست که خوار می آید نه اینکه  
بجاء و اندازد و طالع کند آنها را و دفع حرکت از آنها و سببی اختلاف در است که زود  
در اسبان زکوة نیست که اگر برون در محراب خود در خانه علف نیابد خداوند سب  
مختار است که بکسی هر سب و نیازی به دیانت کند آنها را و از مردم دست در هم  
بجهد هم به جهاد حساب زکوة نیست و زود صاحب و شافعی در سب زکوة نیست  
از آنکه حدیث واقع شده نیست بر سلمان در عهد و می و نذر و فرس وی صد و دلیل

امام ابو سعید قول اخبرني قال قلت علي بن ابي طالب و سبک و فرمود بر اسب کبرون بگوید  
بگوید راست است و بخشنافعی روایت کرده بر اسب غازی بگوید است که سواری میکند  
بر آن و همچنین بعد که برای خدمت است و نفوقم فرس مردی است از عمر رضی الله عنه  
و سبک در سجاده از است و در شرح سفر السعاده قیاره از آن مذکور است علی  
است بر اسبان اسبان مرد در زه و سبک است و اما الله ای که از اسب اسبان  
که آن مرد در موجب است و نواب غنیمت است و حل را بطهارت فی سبیل الله لاهل الاسلام  
پس اسبان مردی اند که است است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کند  
و در کمان را در جهاد عانت کند و سوار کرد و اندازد جهاد کند فی مرجع بفتح سبک و سکون را  
و سبک در جهاد که فراتر و روسته و سبک کاب و کیه دارد و طاعت سبک و الحج و الزکوة  
من شکی پس بخورند آن اسبان از آن مرجع بار و ضعیف را الاکتب له عدوا اکلت  
و طاعت شود مرصاحب اسب از اسب که بخورده اند اسبان بکلیها و نواب با و کت  
له عدو او را و نوا و اب اله احسان و نوشته شود مرصاحب اسب که بکلیهای اسبان و کت  
است بکلیها او را قطع طوطا و زه و اسبان تکلیهای خود را که طاعت و وضع و او را سبک  
کمی نه که طوطا و ابیج یا اندان و طوطا و دیگر اسبای اسب با دست وی ناکرد و بگوید  
ما کنت فرج او و فرجی پس بر آن که برین لفظ با و زه و من لهذا الاکتب الله له عدو  
نار و او را نه حاجت که اگر کسی نویسد خدا تعالی و نوا که یک و نه و در این مرد را بکلیها  
که اسب نیز و نوا که بکلیها را و لامر بها صاحبها علی نه خیرت را و نوا که در این اسبان  
صاحب اسبان بر وجهی پس اب میخورد اسبان از آن جوی و لا برید آن سبکها و  
نمیخورد آن صاحب اسبان که اب بخورند اسب از اب یعنی وی نیست اب خور این  
ندارد و کت قصد و اراده او اب بخورند کت که وی نیست و قصد و اراده آن و  
باشد الاکتب الله له عدو ما غربت حیات که اگر کسی نویسد خدا تعالی برای وی  
بشمار آنچه نوشته اند اسبان بکلیها و از بی معلوم میشود و کت که کت را می بکند  
و من ان فی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود و در اینجا نواب می آید و در اول کتاب  
در شرح حبش اما الاعمال بالیات انشاء را بین واقع شده است قدر که حل گفته  
شد رسول الله قال لم یسخران حکم صیت برای آنها و وادی حق آنها و زک ان خبر  
و آورده است حال گفت اخبرني قال قلت علي بن ابي طالب و سبک و فرمود در سبک و نوا  
پس در حکم خزان جزئی مخصوص الا جهة الاية العادة اکلمه کرای اب تها که جامع







بن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیز نژاد و گران هم دادند فقال  
رسول الله پس گفت بفرخنده علی علیه السلام و از وی سبیل یافتن این جمیل بفرم یعنی باشد  
که است است که بجز خطای رسد و موجب کفر آن نعمت گردد و انعام بمعنی مبالغه  
و عقوبت نیز این باب است یعنی گروه نمی بنابر این جمیل و کفر آن نعمت بشود  
الا کان فقرا فاما غدا الله و رسول مکریب عیال که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت  
پس تو اگر کردی و این را و خدا و رسول وی و این تو اگر می بستی و طبعان وی و مکر  
نعمت شده و انعام حقیقت از خدا است و در کرم رسول چنانست که وی علی علیه السلام  
و امضا است در انعام و از غایت و وصول نعم از جانب حق در فکر گیر و منعم من عاهد الله  
لئن انا من فضل النضر و لکن من سن الصالحین و آورده اند که آنحضرت دعا کرد و او را  
بفت و ثروت بالمس و وی و عهد و می کشد که لاری نعمت کند و اما خالد فاکر نظیر خالد  
و اما خالد بن ولید که میگویند وی نیز نژاد و زکوة سبیش آن نموده بود که نماز می کند و او را عیال  
است که وی قد اجس ادا و عاهد فی سبیل الله تحقیق و فک کرده است از بهای خود  
و هر زمانی جنگ خود را از سلاح و جواهر و بار و خوار عیال و هر که عیالش این باشد  
که چنین برات نقل میکند منع زکوة که واجب است چگونگی خواهد کرد پس شاید که بگوید  
از جمله مکر کردن شهادت بروی و سبب عیال بطل می تواند کرد و یاد داشت که وی میر می ندارد  
زکوة آن دهد و هر چه زکوة بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف  
کرده و فقره شهادت است و اعاده بفرم هر دو سکون عین و ضم تا جمع عیال بفرم بمعنی  
ساخت و اما که و الله اعلم اما العباس فی علی و اما العباس فی علی و اما عباس پس  
وی برین است و من ضامن انم و سبیش آن بود که میگوید که آنحضرت بیشتر زکوة  
و سال زکوة عباس را که زکوة این سال که وی میطلبند و دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرموده  
منها معهما و اما این زکوة سال که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت  
مصلحت داد و تا بزرگوار زکوة دو سال عباس رضی الله عنه العباس و وی بجهت هر روز و  
اختیاری کرد و نام را به زکوة که مصلحت دهد تا بزرگوار زکوة دو سال قط و مصلحت  
عباد آن بزرگوار این آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم ثم قال بفرم گفت آنحضرت  
یا عمر انتم ان عمل جنوا به ای عمر نه است و عقیدتی که را در درم و مثل مرد است  
پس عیال را بجهت برین دان و تعلیم وی نگاه دارد و از آنکه و اصل منکر صلا و سکون  
نون است که در وقت حرام از یک سجده و هر که را میگویند و در اصفهان فی الصرح

۳

بکسر که از چندین وقت هرگاه که از یک سجده باشد و در راه رسیدن علی علیه السلام  
بفرم عیال و جنیم است که در منسوب برین سبب است از انعام و عیال مشهور است  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و از وی سبیل یافتن این جمیل بفرم یعنی باشد  
که است است که بجز خطای رسد و موجب کفر آن نعمت گردد و انعام بمعنی مبالغه  
و عقوبت نیز این باب است یعنی گروه نمی بنابر این جمیل و کفر آن نعمت بشود  
الا کان فقرا فاما غدا الله و رسول مکریب عیال که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت  
پس تو اگر کردی و این را و خدا و رسول وی و این تو اگر می بستی و طبعان وی و مکر  
نعمت شده و انعام حقیقت از خدا است و در کرم رسول چنانست که وی علی علیه السلام  
و امضا است در انعام و از غایت و وصول نعم از جانب حق در فکر گیر و منعم من عاهد الله  
لئن انا من فضل النضر و لکن من سن الصالحین و آورده اند که آنحضرت دعا کرد و او را  
بفت و ثروت بالمس و وی و عهد و می کشد که لاری نعمت کند و اما خالد فاکر نظیر خالد  
و اما خالد بن ولید که میگویند وی نیز نژاد و زکوة سبیش آن نموده بود که نماز می کند و او را عیال  
است که وی قد اجس ادا و عاهد فی سبیل الله تحقیق و فک کرده است از بهای خود  
و هر زمانی جنگ خود را از سلاح و جواهر و بار و خوار عیال و هر که عیالش این باشد  
که چنین برات نقل میکند منع زکوة که واجب است چگونگی خواهد کرد پس شاید که بگوید  
از جمله مکر کردن شهادت بروی و سبب عیال بطل می تواند کرد و یاد داشت که وی میر می ندارد  
زکوة آن دهد و هر چه زکوة بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف  
کرده و فقره شهادت است و اعاده بفرم هر دو سکون عین و ضم تا جمع عیال بفرم بمعنی  
ساخت و اما که و الله اعلم اما العباس فی علی و اما العباس فی علی و اما عباس پس  
وی برین است و من ضامن انم و سبیش آن بود که میگوید که آنحضرت بیشتر زکوة  
و سال زکوة عباس را که زکوة این سال که وی میطلبند و دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرموده  
منها معهما و اما این زکوة سال که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت  
مصلحت داد و تا بزرگوار زکوة دو سال عباس رضی الله عنه العباس و وی بجهت هر روز و  
اختیاری کرد و نام را به زکوة که مصلحت دهد تا بزرگوار زکوة دو سال قط و مصلحت  
عباد آن بزرگوار این آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم ثم قال بفرم گفت آنحضرت  
یا عمر انتم ان عمل جنوا به ای عمر نه است و عقیدتی که را در درم و مثل مرد است  
پس عیال را بجهت برین دان و تعلیم وی نگاه دارد و از آنکه و اصل منکر صلا و سکون  
نون است که در وقت حرام از یک سجده و هر که را میگویند و در اصفهان فی الصرح



بکسین و فتح آن روزن بصر یا برون بفتح و بوا زبعم یا با و از غفر را گویند ثم رفع  
بسر و دست است انحضرت بر دست خود را حتی را بنا عفره ابطیه را گویند بکسین  
برو و بطل انحضرت را و عفره بر وزن حمزه و بصر یا بصر و اعفر یا بصر چنانکه احمد و بعض  
ثم قال انحضرت اللهم هل بلغت هل بلغت مکرر و بار خداوند ایا رسانیدم حکم  
ترا خلق شفق علی قال احتطبه و فی قوله گفت است خطابه در قبول انحضرت و طایس  
فی بیت امراه ابره قیظ اهدی الیام لا دلیل علی ان کل امر متدرج الی امر مختل و منو مختل  
فلیل است بر آنکه کاری که وسع کرده شود و رسیده شود بوی بسوی امری حرام  
بسوی حرام است زیرا که وسایل را حکم مقاصد است پس هر چه وسیله حرام است  
ان نیز حرام باشد و اینجهت آمده است که هر قرض که آن مستغنی حاصل شود بر آن  
و کل رجل فی العفو دین نیز کلام خطابه است که هر چیزی که در آمده است در عقد  
مثل عقد بیع و به و نکاح مثلا بنظر بل بکون حکم عند الاقرار نظر کرده شود و مال بوی خود  
که ایا است حکم وی نزد افراد یعنی پیش از دخول وی در عقد حکم عند الاقرار بنظم وی  
نزد او آن و انشاء در آمدن وی در عقد مال با نیست که ذاتی خرج السنه و این کار بایستی  
بندیک کسی است که از جمل بیع میکند چنانکه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و  
عزیزان که در حدیث را جایز میدانند نظر میکنند باین دلیل که در آن خرج الشیخ عبد بن عمر  
بفتح عین و کسر می و سکون با صحابه است قال قال رسول الله صلوات الله علیه  
من استعمله منکم علی عمل هر کس که عامل گداندیم یا او را از شمار علی کلمه محط بسوی  
از ما سوزی را محط بکسر می و سکون خا و فتح یا فها حقه پس بکشد چیز را که مالای شود  
و یکی باز باین که آن علوی لای باشد این که آن جانب و قبول بفتح عین مع جیات و عتبت  
و معنی مطلق میانت نیز ایدانی بیوم الغنیمه می آکس باین فعل و در قیاست و عقاب  
کرده میشود و ابرار را مسل العسل ان یمن بن عباس قال لمازلت هذه الاذکفت  
این عباس چون نازل شد این آیه و الذین یکفرون الذین یکفرون الذین یکفرون الذین یکفرون  
که آنکه بکشد بکشد و در سیم را و خرج میکنند از او راه صادر کرده میشود و آن زود  
سوزش و در آن خود را کرده میشود باین بشت پناه و بملو باین چنانکه فضل  
اول گفت که ذلک علی السکن بزرگ در آن آمدن بر سلمان فقال عمر افرح عنکم  
پس گفت عمر من بشا بر بستان این اشکال را از شما قیچ جمع و شد بکشد و از قیچ  
معنی نایس فاطلق بس رفت فقال بس گفت یا ای امه انک خطا صحاب و الا

درستی که در آن آمد بر این قول این است فقال بس گفت انحضرت ان الله لم یفرض الزکوة  
الا لیطیب ما یقی من اموالکم و یستحب ان یفرض الزکوة انما یفرض الزکوة را که برای پاکیزگی  
کرد از چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از اموالی که باقی مانده مال ادا کردید  
باقی مال شما را که باشد اگر جمع کنید و بکشد بزرگانی ندارد و درایت قریه که رنج نهادن  
و عیدی فرود آمده است بر تقوی است که شمع زکوة کند و اگر زکوة بدهد و بکشد و اقل  
و عیدیت و انما فرض الموارث و فرض کرد اندوی تعالی بر شما را و در کل و در کرد  
حقیقت کل را این قول را زوی است یعنی انحضرت بعد از قبول وی انما فرض الموارث  
طیبه که در کفر یا در ایمان از او بکشد و در ایمان است که فرمود که حق تعالی موارث فرض  
کرده است برای همین کرده است که گویان پس بعد از انما اموال هر یک جدا که بعد از شهادت  
کوارثان اید یعنی در حکم بر شما شاریه بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از شهادت  
باقی مانده ایش از کی باشد فقال بس گفت راوی فکر عین بکشد بر آورد و عتبت تعجب ازین  
سبحان و حمد و ثناء حق بکشد ده شد که این اشکال و اباحت شایع بر جمع اموال فرماید  
پس گفت انحضرت عمر الا انک یکر ما یکر الله را با خبر میقتضی برای عمر بزرگ که بکشد و در  
لله الصلوات ان کتب کرام است زن صالح که فرموده حق عمل کند و در زمان بر داری و شهادت  
خوبه را بکشد فرموده انما اموالهم از چون نظر کند بر دلسوی و بی خوشحال و شادمان که آن  
او را بشاهد حسن صورت و یرت و در حسن وی و ادا امر او اطاعت و چون کاری و نماید و او  
فرمان بر داری کند او را و اذ اناب منها حفظه و چون غایب کرد و در حازان زن نگاهدار حق  
او را و نفس و مال رواه ابو داود و من جابر بن عبد الله بفتح عین و کسر و سکون با انصار  
صحابه بزرگ است و در شهادت وی بر او اختلاف است و بعد از شهادت پدر او عمر  
شده قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم سیاکم ربکم یقصر ربکم جمع را که است زود  
باشد که بایند شما را سوارکان بیغضون که در شمس و شمس شده اند و مکرده اند و مردم حکم  
طبیعت برادر رای رفتن اموال ایشان آید بجهت آنکه خلق میکنند و سختی نمایند  
مراد مصداق آنکه برای رفتن صدقات می آید فاذا جاءکم فرجوا بهم پس چون بایند  
شما را پس حای فرج کنید ایشان و در حای بکشد ایشان و خلیه و من و من و من و من  
و حال کرده اند و منی سازند میان ایشان و میان چیزی که می بیند ایشان را اموال تا در  
میان ایشان و آن جز خلیه و منی باشد فان عدلوا لظنهم پس اگر عدل و زرد ایشان  
و در و ستم کنند پس برای خود بکشد که ثواب عدالت باشد و آن ظلم اعدله و کار زود



















زاده شود بر دو نیست اسمی در آن سر که سفیدند قاذورات و طمأنینه  
حق کلی باشد پس چون زیاد شود بر سفید در هر صد که سفید یک کو سفید  
است قاذورات سائر ارجل ناقصه چهارمین غایه و اوجه پس چون باشد  
چون که در آنها زکوة است کم از چهل کو سفید یک کو سفید یعنی اگر یک کو سفید  
هم که باشد از چهل فلیس چنان صدقه الا ان یشتد بهایس واجب نیست در آن  
صدقه مگر اگر خواه صاحب آن و بطریق نقل چیزی بدو و لا ینخرج فی الصدقة بهر چه  
آورده شود و داده نشود و صدقه در ابل و غنم و بقیر کلان سال و لادان عوار و  
خاوند عیب و نقصان عوار بفتح عین عیب و نقص و ظاهر او عیبی نخواهد بود و کفو  
نقصان قیمت کرده و لا تیس و نیز چون آورده شود و تیس بفتح فو قاذور و بکون  
در اخرین صحت زکوة اگر کونید الا ما شاء الله الصدق کرد و وقت خلاص صدقه  
ستاده بجهت غرضی و مصلحتی این هستند است از جنس با هر شتم که زکوة شدند  
ولا یتجمع بین منفرد و جمع کرده نشود میان منفرد و لا یفرق بین جمع و منفرد کرده نشود  
میان جمع بین منفرد و احوال دارد نمی مرب المال را بر ساعی را شال اول مردی است  
که مالک است چهل کو سفید را و واجب در وی یک شاة پس رفت و خطا کرد و چهل شاة  
شخصی دیگر با کرد صدقه او از شاة نصف شاة یا بود او را بشت شاة مخلوط  
بست شاة دیگر پس تفريق گذاشتا بصل بود و شال تا به بود مرد را چهل شاة منفردی  
پس جمع کرد از ساعی تا واجب کرد دوری زکوة یا مردی است که بود او را صدقه  
شاة و واجب در وی یک شاة است پس تفريق کرد ساعی چهل چهل شاة واجب  
کرد و شاة الصدقة این جمع و تفريق از جهت ترس صدقه است که تقطیل و استعاضه  
یا کثرت و ایجاب است چنانکه تفريق کرده شد و ما کان من غلیظین و فساد فی کاشیا  
دو ضرب فاما بزرگمان چنانکه با صدقه پس در سخی که از دو ضرب رجوع کند یک ضرب  
برای یا شش که مثلا در مردان دور و دست شاة شریک یک چهل شاة است و دیگر  
صدقه شاة پس واجب کرده و بر اول یک شاة و بر دیگری یک شاة تا واجب شود بر  
اول یک شاة و باقی زمانی و بی الزم ربع العشر و واجب در فقره چهل یک است و در  
کبر را و خفیف قاف و همچنین در بی سکر زکوة که از او را بکونید و مرد را ساعی مطلق  
پس است فان لم یکن الا لشعب و ما تفلکس چنانکه فی الا ان یشتد بهایس اگر باشد  
مگر صد و بود یعنی کمتر از صد نیست اگر چه بکدر هم کم باشد پس نیست در آن چیزی که نخواهد

معايب مال که چیزی که بطریق تقطع صدقه که اگر مرد واجب باشد رواه البخاری  
و من عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم یسقط السماء والعبون و غیره  
که اب داده است آسمان و چشمها و اوتان عینا یا باشد زمین عشری بفتح عین مهر  
شد و قانوس که کفری یا بجز اب داده است از آسمان و برین تقدیر که در عبارت  
لازم آید پس صواب نیست که بعضی شریح فکر کرده اند کفری نیست که اب داده شده  
است بعمان و عانور کوی است که گفته میشود زمین مانند جوی و اب بر مدار و یک  
بسترها و زما و دخت حرما و کنت و غری نیز در امیکو یک خانج است از دنیا و  
اختر و که میکند برای چیزی که از دو در صحت اعم است که شش دهنه ترین مردم  
زده اخیری است یعنی مردی که از دنیا و اخره و محل را که در اب دادن در این مانند این تعبیر  
یکت که غری یکو نیز از جهت حصول فراخ و سانش در آن و باطمان و بجز اب باران  
و جفت و کندن جوی به اگر کشته بدو و مانند آن حاصل شده العشره را یک و واجب است  
و ماسقی النسخ و بجز اب داده شده است بکشدن آب باران و مانند آن بشتر و کاد و خر  
نصف العشره است را یک است رواه البخاری و من ابدا به قال قال رسول الله صلى الله عليه  
و سلم ابدا به جرحا جرحا بوزن حرا یعنی بجهت یک اب و شتر و مانند آن و مرجع بفرجه  
خسب و بفتح خست که در اب و اب ای بضم است و حیدر بضم حیم و تخفیف یا و بر باطل  
شد و مرد او است که اگر چه حرا است که کس را مالک کند چیز را و نماند با وی کشنده یا  
رانه و در روز باشد حرا است و تلف او بهره باطل است و هیچ چیزی بران لازم نمی آید  
اما اگر او بی سابق یا جامدا باشد فاسد بگوید در یک حرج و اوقات بقبضه است و هم چنین  
اگر در شب باشد زیرا که مالک تغییر کرد در شب و نگاه داشتن وی به عادت در شب  
بستن و اب و بایم است و اگر چه حراست عام است ولیکن از امتیاز مخصوص ساخته  
بلا لیا و احادیث و کوا و ای میامی که اگر با با جاده گرفت تا برای او چای کند ناکاه در وی  
بقاد بران شخص سبزه نهاده باشد و همچنین چای اگر در زمین ملک است که بگوید  
مهری که در آن مرد است و شخصی در آن بپزند نهاده و المهر که بر او  
منفق از آن یعنی اقامت مبار و اگر برای آن کندن با جاده گرفت و وی در مکان خانه  
دوست و یا بی او بکشد یا مالک شد چیزی لازم نمیدونی اگر آن شخص در مکان  
بخش را که است و در کار او اول و برای و از هر روز او آن نزد چند معدن است و نزد اهل  
نهاد نیز اهل جایت و معنی اول است سیاقی حدیث و در حدیث آمده است که از



کافر بخفت صلا الله علیه وسلم پس بگو که اگر کافر است و نموده و فقه کافر و کافر  
پیدا کرده است در زمین روزی که پیش وی زود شایع در میان کوفه نیست و حکم  
حکم خداست که اگر استخفاف و فقه باشد و در وی جنس است به نیت کلام  
چون آن چنان مستحق علیه **الفصل الثانی** من علی رسی الله عزه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه وسلم قد عفوت عن اخیل و ازیق تحقیق عفو کردم من از زکوة است و بنده  
مرا و است سوار می نده خیرت و در عبارت عفو است است کدر اساک مال و ترک  
افتاق با کسی که میست و لیکن شفقت رحال نیکان فقهانی عفو کرده و فقه  
صدقه از فقره کل اربعین در فقه پس برید صدقه و صدقه از هر چهل در هر یک در هر یک  
بعد از آن که بعد بضا ببرد و است در هم است و پس فی استخفاف و یا نیت  
در صد و نود و بیست و یکم از ده است چری فاذا بلغت مائتین فقدهما حتمه در هر یک  
مکروه که از هر چهل یک رواه از هر چهل و ابوداؤد و رواه لایحه داؤد و عمارت الاعمده  
علیه و در وانی مرایه داؤد را از عمارت اعمده که تابعی است مشهور بصحبت علی رضی الله  
عنه و بگو که در ایامی که از هر چهل است عمارت اعمده قال در هر چهل من الی علی  
الله علیه و سلم گفت که هر که راوی است از عمارت اعمده که گمان می برم عمارت را می بیند  
که از عمارت و است که گفت من علی بن ابی طالبی یعنی رفع کرد بخفت و موقوف بر یک گفت  
تا این قول علی باشد حدیث بقره علیه و سلم را نه قال و است که بخفت گفت  
فاذا اربع العشر من کل اربعین در هر یک در هر یک از ده یک که از هر چهل در هر یک در هر یک  
است و پس علی بن ابی طالبی در هر یک و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا اگر تمام شود  
و کرد و زکوة و است در هر یک فاذا اکتات مائتی در هر یک فقدهما حتمه در هر یک پس چون باشد  
در هر یک و است در هر یک در هر یک فاذا اکتات مائتی در هر یک فاذا اکتات مائتی در هر یک  
اگر زاده شود در حساب است هر چه باشد آنکه پیش در روز و هر چه پیش نیست  
که آنچه بر حساب زاده شود تا یک حدیث چری باشد بخفت و کوفه بخفت  
و میگوید فی الفقه کل اربعین شاة شاة که سفند آن در هر چهل کوفه بخفت  
است و در هر یک از ده در هر یک است الی عمارت و یا نیت است فان راوی  
و احاطه فشان پس اگر زاده شود برده است بخفت واجب شود و شاة الی مائتین  
تا و است شاة است فان راوی است شاة پس اگر زاده شود و و است  
اگر بخفت شاة هم باشد واجب میشود در شاة الی مائتین تا صد شاة و شیا به است

و اصل شاة شاة است دلیل بقیه وی بر شاة و جمع بر شاة چنانچه شاة شاة می  
آید فان راوی است علی بن ابی طالب پس اگر زاده شود بر صد یعنی چهار صد شود و هر چه زاده  
شود و حق کل مائت شاة پس در صد شاة یک شاة است و در چهار صد چهار و در صد  
یکه و در هر یک میان چنانچه نیست فان کم من الاستیع و مائتین پس اگر زاده شود  
خلیس علی یک چنانچه نیست واجب نیست بر او در هر چری فاذا بلغت مائتین یعنی  
و در هر یک و در هر یک است که یک سال تمام کرد و در سال دوم در ده و در ده و در ده  
در هر یک و در هر یک و فی الاربعین ستمه و در چهل کاوسن است که در دو سال تمام کرده  
و در سال سوم در ده است و در هر یک حدیث ذکر صدقه الی نیست چنانکه حدیث سابق که  
در فضل اول گوشت ذکر فقه نیست ظاهر آنکه حدیث مذکور حدیث بود و سوال این است  
این چهل نده و پس ظاهر افعال شاهی نیست بر شاة آن و کاوان که یک شاة مثل شاة  
کردن با یک شاة و چنانچه حدیث سابق در هر یک سوار می و عمارت چری نیست و این  
زاده شاة است و زاده مائت در نه مائت زکوة **وعن** معاذ بن ابی عقیب علیه  
وسلم را رواه ابی ایمن رواه است از معاذ که چون بخفت شاة کرد و بنده و شاة او را  
پس چنانچه آنرا و آنرا شاة الفقه من کل مائتین مائتین او صدقه اگر کرد بخفت معاذ که  
بر زاده کاوان از هر چهل کاوان که سال یک از زاده مائت و من کل اربعین ستمه و یک از ده  
بر چهل کاوان و در سال راوی ربع ذکره و شاة هر دو را ذکر کرد و در صد شاة که در ده کاوان  
با در ربع زاده و در هر یک است و در هر یک مائت مائتین است و الله اعلم و زاده مائت  
زاده مائت و در هر یک و در هر یک است رواه ابوداؤد و از هر چهل و شاة الی مائتین  
**وعن** انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المحدث فی الصدقة مائة مائتین  
مصدق طاکم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند و زکوة و کناه همچو مصدق است  
که من زکوة میکند و زکوة میدهد پیام داد است که مصدق اگر از حد تجاوز کند و بعد از تحقیق  
میدورود و مائتین مائتین حکم آن دارد که من میکند زکوة را و میدهد از زاده مائت  
داؤد و از هر چهل **وعن** ابی سعید خدری ان ابی بنی علیه و سلم قال پس فی  
ولا کم صدقه نیست در ده و در ده مائتین حتی بلغ مائتین و سق تا اگر رسید پنج و سق  
را و این مائتین است و زاده مائتین ابی سعید در خارج از ارض فخر است مطلقا  
پس مائتین که در شاة رواه ابی ایمن مائتین مائتین مائتین مائتین مائتین مائتین  
بن عبد الله که تابعی شد است در ده مائتین مائتین مائتین مائتین مائتین مائتین مائتین







و تو امام مالک زکوة است در طایفه است استعمال می شایسته را و قول است از غیر  
عین است و عین است مختار در مذمت احد و در آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره  
یا تجارت یا شایسته امر بود و پوشیدن آن یا بهیچانده شد است برای انفاق نزد حاجت و زکوة  
زکوة است با انفاق نزد ایشان نزد امام محمد در موطا گفته زکوة نیست در طایفه ارباب و طایفه  
در هر حال حاجت ایست که وی مستقل میساج است پس مشایخ میهای پوشش و  
نیکان خدمت و خانه های سکونت باشد و تحت امام ای حنفی عموم قول حق فعلا و الا لکن  
بکثر و ان الذی و الفضة الا به عموم قول غیر صلی الله علیه و سلم فی الزکوة ربع الفضة و اما  
در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعد هم اختلاف داشتند در آن و بعضی  
گفته اند که زکوة در طایفه عاریت دادن است و روایت کرده شده است این را در اصل رسید  
بن الملب و حسن بصری و در دو عینا نظر در جانب و جوب است و اما علم عروبی  
شعب عن سعد بن ابراهیم ان رسول الله و زکوة از آن است که در طایفه اهل بیت و سلم فی  
اینها سواران من ذیب و در دستهای هر یک ازین دوزن بار بود از طایفه اهل بیت  
زکوة گفت و حضرت ام المومنین را یاد ایست که زکوة از طایفه اهل بیت است که زکوة را  
فقال لهم رسول الله پس گفت من دوزن را بفرستاده است علیه و سلم و بعد از آن بیور  
گمانه بیور من المذنبه یا دوست میدارید شما که بیور شده خداوند سواران از ایشان  
قال لا کفشان دوزن دوست میداریم که بیور شده ما را خداوند سواران از ایشان  
ما با زکوة گفت و حضرت ابی ادا کفشان را زار و اما زکوة و قال یا احدث هر دوی المثنی  
بن الصبیح عن عم بن شعيب که گفت است زکوة این حدیثی است که تحقیق تو  
کرده است مثنی بن صیاح از عمرو بن شعيب مانند المثنی بن الصبیح و ابن ابی عمیر  
فی حدیث مثنی بن الصبیح و ابن ابی عمیر که وی نیز از روایت ابن حدیث است ضعیف  
در حدیث بیورند حدیث و لا یصح فی هذا الباب عن ابی بنی علیه و سلم شی و صحیح  
شده است در باب زکوة علیه و سلم از حضرت جبرئیل و من ام سلمه قالت کنت اکتسب النسل او ما  
من ذیب گفت ام سلمه بود من می پوشیدم اوضاع از طلا جمع و خرج و ضایع می و ما  
مهل نوعی از زکوة است و اصل وی از فقده است و از ذیب بزمی باشد چنانکه درین حدیث  
واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح کثرت معنی و روشنی است و است در هر حال  
گفته و ضایع در هر دو را از زکوة است و روشنی و معنی ام سلمه میگوید و قلت  
پس گفت من رسول الله را که میگوید است این که بران و عین واقع شده فقال ما یغنی

بودی زکوة پس گفت و حضرت جبرئیل که بر سر مقداری را که داده میشود زکوة آن معنی  
بحد ضایع بر سر فکری غلبه پس گفته زکوة آن پس نیست که بران  
و عین است و عین بر مال که زکوة آن را که از حیطه و عین خارج است رواه مالک و  
ابو داود و من سوره بقره بین و ضم بین بن حذیفه و قال و فتح ان رسول الله علیه  
و سلم کان امره ان یخرج الصدقة من الذی له علی البیوع و ان یخرجت امره و ما را که بران  
مقدرا از مال که داده میگردد برای فزونی یعنی برای تجارت یعنی بجز برای خوردن  
و پوشیدن و خدمت و سواری میسرودان زکوة نبود و رواه ابو داود و من ربحه  
بن عیاض عن عن عروا و اصر یسود که تابعی حلیل الفخر متفق علیه است میان علمای او را  
ربیع الزاری میگوید روایت میکند از ابی زکریا از صحابه از رسول الله که بفرستاده است  
علیه و سلم اقطع للبلال بن احرث المذنبه و اقطع کرد ان بن امام است بعضی از ایشان  
است و بران حضرت در حدیث مذکور و اقطع کرد ان بن امام است بعضی از ایشان  
خود را قطع زکوة از حاصل ان رزق خود سازد و اقطع کما میگوید میشود و کما میگوید  
تکلیف معادن الفیضه کما میگوید بعضی تا نام ما حدیث است از ساحل بحر بیان و  
و بیان حدیث بیور زکوة است و می بیند از این فضا از جانب وضع است بعضی  
فان یسودن را موضع است در جانب بالائی و می بیند حدیث من تملک المعادن الا خود  
سوا الا الزکوة از ان یوم پس ان کما گفته میشود از ان کما زکوة که حدیث است بعضی گفته  
میشود و خمس چنانکه معادن است و این مذمت امام مالک و شافعی است در موطا  
و زکوة امام ابو حنیفه و شافعی و موطا و دیگران خمس است و قول دیگر شافعی را است  
که اگر باخته است از ان تب و موت چهل یکده و ان خمس رواه ابو داود و من  
و من علی بن ابی حمزة ان ابی بنی علیه و سلم قال لم یس فی الخمر او ان کنت خمر  
که نیست در زکوة و زکوة از ان مذمت است و میگوید در بابنا شافعی و سال  
تمام نیست زکوة حکم دارند و زکوة امام ابو حنیفه در هر چهار زمین رو یکم باشد ده یک  
است که کاه و زکوة و زکوة از جهت عموم قول و حضرت علیه و سلم با اخرجه  
الا رض فیما الفخر چنانکه در شرح ترمذی باب کشت و لا یله العرا یا صدقة و در هر حال صدقه  
است و عرا جامع همه و در فزونی و طلب یعنی هر مای که در زکوة است که بعضی  
حسب بطریق تخمین و اگر از ربع میسرود بر سر دستان میسرود و شک از انرا که میگوید و ان  
بارون می کرده اند چنانکه کتاب البیوع با بیاض الله تعالى اما برای بعضی مثل ان











بنی عظمی الله صفا احراف فی الزمان فی مدینه مدینه باقی بر سر کوه دانه حسن آن حرمان  
در دهن خود فقال النبی پس گفت بنو سله الله علیه وسلم فی فتح کاف و کلان  
و سکون طایفه و کسبان با نوری کل بیت که از هر دست که می شود بوی سبی و باز می شود  
خود از آن می کند و نزد اجتناب و بر بزرگبندی بزرگفته میشود و لبط جهالت که  
این کل را تا بنده حسن ان نوره را از زمان و نفع و بعضی گفته اند که این کل را هیچ است  
و بجای این را در باب من تکلم بالحق کسینه آورده نم قال بنی گفت که حضرت جبر  
الله ع اما شرفت اما لا کل الصدوق اما میانه کوکابی ما ششم و اهل بیت طهارت  
بنی خود را طایفه این عایت مشهور است بسا بقدر علم امام حسن بیان حکم و بقیه  
زیرا که وی رضی الله عنه صیغه عاقل بوده تحقیق تحمل کرده اند این دو امام اهل بیت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم در سفر حسن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی  
علیه و سلم هشت سال را که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علی  
**و من** عبد المطلب بن ربه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما هیئت از صا المطلب  
عبد المطلب بن ربه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما هیئت از صا المطلب  
بن ربه بن ربه بن عبد المطلب بن ما ششم خنثی نامی که در زمان آنحضرت  
رسیده بود گفت که آنحضرت آن بچه الصدقات نامی و صاحب السبب برستی و این  
صدقه نیست آن که بر کفای اموال مردم که اموال ایشان را و ایشان را که میگردانند و آنها  
لا تحمل ولا لال محمد و این صدقات با این او صاحب حلال نیست مگر محمد را و الی محمد را و الی  
با این اسمانی ما ششم اند که حلال نیست مرافق از آنکه و الی را چه معنی است که در جای خود  
تحقیق کرده است و او اسم سلم **و من** ای بزرگوار قال کان رسول الله صلی الله علیه  
و سلم اذا اذنه بطعام سال من اذنه ام صدقه گفت ابو هریره بود آنحضرت و فتح  
که آورد و پیش از ذوی طعام می رسید ای بزرگوار است یا صدقه است فوق بیان و  
و صدقه نیست که چیزی است که انفاقی کرده میشود بر فقر ابطیق لطف و مهربانی و از آن  
کرده میشود بوی ثواب اخیرت و در وی نوعی از خوار می و زبون است از آنکه داده میشود  
صدقه بوی و بوی مقصود بوی تقوی و اگر ام است و رده میشود و زود اعینا و  
سکانت کرده میشود و در وی صدقه خان قبل صدقه پس اگر گفته باشد که این طعام  
صدقه است قال لا صیحه بلکه آنحضرت هر بار آن خود را بخورد و بشا و لکل  
خود بخورد و آن قبل چیده و اگر گفته باشد که در بیت هرگز نبود و در آن سکر و کشت

سبک خود را به نماند و با کل معوم پس بخورد و با ایشان و در نبی معنی شتاب و در رفتن  
و بعضی رفق رزقی اند و از این معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و بخورد و از آن  
چیز قبول میکرد و برخت میخورد و از استغنی علی **و من** عایشه رضی الله عنها قالت  
کان فی بزیة کتبت من گفت عایش بود بر بر بخت با و کسر را و طمولا عایش  
رسنت یعنی حکم فرمی تقرب وی و از شد و ثابت گشت احدی از ان اما عفت  
خیرت فی وجهی از آن رسنت است که برده از ادب پس میگردانید دست در روج  
وی که نام وی معیت بود که اگر خواهد در تخت آن روج باشد و اگر خواهد جدا شود از وی و این  
خبر عفت است که علما اثبات کرده اند و درین کوه داده بود چون از آنکه در آنجا است که شوهر  
خود را اختیار کند یا مفارقت نماید و نشان می دهد که شوهر او نبوده که باشد از شوهر جدا شود  
زود خواهد شد بود و خود را از او این معیت شوهر برده نده بود و در او را نخواست  
معیت و عشق او و فراق او و از و چون بگشت و فریاد میکرد و میگفت و قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم در بیا اولی من اعنی و لام که است که نام دارد که است  
این نیست و من است که در بر رده بود با ایشان است که برده داده بودی بود که در آنکاست  
ساخته بود و چون از ادای بول کت عاخر آنکه نزد عایش آمد رضی الله عنها ناما جریه  
بر که در بول کت با ملک خود داد آن و از آنکه عایش فرمود که در میان خود که  
که از دست من بفرستند پس وی رفت و در میان خود این عایش گفت که گفت  
ایش گفتند میفرستیم اما بش و آنکه ولای وی یعنی پیرایش وی برای ما باشد عایش  
حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کرد که میفرستیم بگویند که میفرستیم با این شرط که ولای  
برده برای ما باشد آنحضرت فرمود غلط میگویند و باید میگویند اولی من اعنی و لام  
برای کسی است که از آنکه ولای عایش بخرد و از آن ولای وی را خواهد بود و شرط  
ایشان باطل و منت بیوم این است که میفرستیم و در آن رسول الله و در آن میفرستیم  
الله علیه و سلم یعنی در خانه عایش و از آنکه تصور میروند حال آنکه یک می چوشت از کوه شربت بر  
بغیر ما سکون را و یک از تنگ مشهور است در لیلی و حجاز و بین و الان و در حرمین و بقیه  
بزرگ مشهور است فقر البی و از دم من ادم البیت فیسی و یک که در آنجا شد برای بسوی  
آنحضرت نام و آنخوش از آن ناخوشی که در خانه بود و آدم بعضی همزه و سکون و ال و نیم  
ان معز و نیم هر دو آمده و جاکه خلک و بعضی گفته اند که سکون معز و نیم جمع است فقال  
المراتب فیها هم پس گفت آنحضرت ایامی نیم و یک را کرده و میگویند است قالوا بک گفت











در پشت کمر با طحال است یا که است بسبب نزدیکی آن با کبد و نقص خود را و احاج  
کنند و سوال و ابداً نکند رسول خدا را که ازین سرشت و مفسد شود و حرام است  
با اتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید بر اسباب چون لوطی  
سوال کند داده شود بوی جزیر که در پیش است و چون لوطی طلب غفلت کرد  
جزیر که خنجر کرده او را حق تعالی پس داده نشود چیزی بخت زجر و منع و اگر گوید خنجر  
خدا و بختی مجرب و واجب نمیکند رسول خدا را زوی کسی که گرفت با طهارت حاجت  
بر دفع مالک نمیکند و در چنین اگر گوید در دفع کس علوی ام و اگر بگوید علاج سید  
دوی در بلن از کتاب مصیبت میکند اگر اندازد از معطلی نه بجز مالک نمیکند و  
حرام است بروی واجب است زوی بر مالک و در چنین کسی که داده شود و  
چیزی بخت بر باری و می باشد سعادت و می حرام است بروی و اگر فقیری باشد  
سوال و دعا کند دست رسول خدا را بوسیله چیزی بوی بر دیگره است و فضل  
است که رسول خدا دست بوی نه بر بقصد منع و زجر و باید داد سبیل را که طین  
زده بر دریا نمیکند و در مطرب از نه خوش است این سبیل بود در مطالب المؤمنین  
و اگر که بقتل از کتب و اندام عالم **الفصل الماثل** فی تفسیر بفتح قاف و کسر حاء  
تحت ز و صاد مملو من محارق بفتح ميم و حاء و کسر راء قاف و زاء حاء  
مع و و در اول بعد و قال گفت تفسیر تحت مملو کفیل و ضامن شده بود پس وی  
از جهت دین و حال بفتح حاء مملو ما که میداد و بر خود میکرد آدمی از تو بگویند  
و خزان و دیون میکرد و اصلاح قات البین یعنی حامی در میان خود جنگ میکند  
یکدیگر برزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دنیا که را این لازم می  
افتد بر خود نمک و وضامن نمیکند و بخت آن دینی بر وضامی نمیکند و چون غارم بگویند  
کمی از وضامن نمیکند است این مرد و در محقرت آمد از مال زکوة بوی بدین جای که گفت  
فایده رسول الله پس آمد بر خوار را علیه السلام و سلام و در حال که سوال می  
کنم محقرت را و در حال یعنی او را دین حال فضل اقر پس گفت محقرت بایست دارم  
کس زوایا می تا فی الضمیر تا که باید مال را که تمام ملک بایست بفرمایم بر تو و بر  
صدقه یعنی بفرمایم که از آن مالی بخواری هر چند که بدان ازین طلاس با چه فایده گفت  
و محقرت باقیه در آن الملهه علی الاطلاق در حدیثی که سوال بود چیست که می آید  
رسل کل مملو که از آن بوی است که در پشت است حال را و در زبان آورده تحت

حق بایست با پس حال شده است مراد سوال کردن تا برسد آن حال را یعنی مال را که او آنگاه را  
بر خاستن شده است بدان که یک پیش از او در حضور از آن سوال بعد از ادای حال و  
زاده بر قدر حاجت سوال کند و رجل اصابت با بخت حاجت مال دوم مردی که رسید و او را  
عاده و اخفی که مالک گردانید و از پنج برکنه مال او را و جرح مالک گردانیدن و از پنج برکنه  
و با بخت و سختی که مالک کند مال را از حفظ و فتنه تحت مالک سختی نیست  
فوا ما من میسر پس طحال شد و سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی  
که چنان شود و این از حاجت ضروری از زندگانی او قال صد ادا من عیش گفت  
سید و پس عیش بجای فوا ما من عیش یعنی چیزی که برسد حاجت او را از زندگانی  
قوام کس حاجت چیزی که قایم شود بوی حاجت و قوام بمعنی چیزی که نظام و عاده و مالک  
وی بود فوا ما من عیش یعنی است و اما قوام بفتح قاف بمعنی عدل و  
است بجا که در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و ساد بکسرین چیزی که بسته  
بوی حاجت و هر چیزی که برسد جزیر اسرار است چنانکه ساد را و در و جران و ساد را  
بفتح ساد بمعنی استی و ساد زوی در قول وی عمل و در ذکر قوام و ساد سالفه است و در  
بفتح ساد سوال کویش و ساد سالی را بفتح ساد طحال است او را اکل سینه برای سادین  
و قوام ساد که رسیدن بایست بر تیر طاعت و در حل سوال ملک فقدان قوت بوم و در آن  
است و این کویش که حال سکین است و دیگر فقیر این است که بفرماید و رجل اصابت فاقه  
سوم مردی که رسید و از حاجت و در پیش فاقه حاجت و افینانی ما جمعه شدن من  
یعنی نه شمس و وی الحی من قوت بایست خردند و بگویند کس از خدا و ندان عقل  
و راست از قوم وی که بحقیقت حال میرسد سخن تمجید رسیده است فلا کس را فاقه  
فاحت السیله پس طحال شد و سوال نمودن و کلامی کردن حق نصیب قوام طحال  
او قال صد ادا من عیش بوشید و نام که کلام از بقوم ان است که شهادت دهند و طهارت  
و آن مرد است بکسر مراد بقر و قول و خبر است و در روایت ابو داود و یعقوب آندره  
و کعبه سالفه است که سالیان پیش خبر و بگویند سالفه است و در ذکر لایم رکنه  
است بزرگ است و در کتب بزرگای احتیاط است و همچنین در کتب و الحی این همه را  
بنا و در دفع و زجر از سوال و ساد در آن است فوا ما من عیش من السیله باقیه تحت  
با طهارت ما سالیان خبر و در این است از بعد از سوال کردن ای قبضه حرام است که  
میخورد و زوی حرام را و سخت بفرماید و سکون حاء مطلق حرام و سخت و سخت



















فرموده احتمال دارد که در معصیت اتفاق و عدم صفت بخل در اسکان باشد مطلقاً خواه  
انقضای بخل و سوق احادیث مذکوره در باب اکثر افعال در معصیت اتفاقاً و مال و یا نه  
بگذریم چنانچه از این **فصل اول** در باب بزرگواران قال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم لو کان فی مثل احدی بنا لشری ان لا یخرج من کل لیل و عتدی مرشعی فرمود اگر کسی  
بود مرا مانند کوه احد طلا بر آید و منکر و اندام این که بگذرد و بر سرش و حال آنکه  
نزد من چیزی از آن باقی است الا منشی رسیده درین مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم از برای نام  
در جیب یا نه نهایت سخاوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ترغیب و تحقیر است بر این  
رواه البخاری **و ع** قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاس یوم یصلی العباد  
فی الاصلان یزنان نیست هیچ روزی که صبح یکصد تن بیک در وی که اگر دو فرشته و دو  
می آیند از آسمان بفرمود احدی را پس بگوید که از آن دو فرشته اللهم اعط من فضلك فانه  
مده اتفاق کنند و احلت یعنی چنانکه کسی که مالک اتفاق بیک باشد یعنی عوض و یا بصل  
و مطلق الا ان الله اعط مسک علیاً و مکتوب فرشته و یک خداوند بخیل یا مذهب یعنی ملاک  
شدن مالک نگاه میدارد متفق علیه **و ع** اما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اواست از اسما بنت ابی بکر صیقلی روزی که درین انعام رخصی الله عنهم که از صیقل است  
و سابق بسیار در وقت گفت آنحضرت خطاب بنوی افقی و لا تخفی اتفاق بکن و شمار  
کسی که چند و هم و بدین فحشی الله علیک پس احدی که خدا بفرمود و شمرده و در  
مرا با حضا الله اتفاقاً و مطلقاً مده برکت و سداب مرید است یا مراد حساب حضرت  
و معنی اول ظاهر تر است و لا نوعی جنوعی الله علیک و نگاه دار مال پس نگاه دارد خدا  
معالی بر تو اصل یا حفظ شایع در معنی طرف و مراد اینجا اسکان و ترک  
اتفاق است از منشی یا استطاعت به آنچه میتوانی و در معنی بضا و معایر و اعط  
خیل و را دست که به اگر چیزی از آن بگذرد آنحضرت حالت و قدرت اسما را نیز  
نصیر کرد و دست که تصرف در مال و در جود رخصی بفرمود و متفق علیه **و ع**  
ابن بزرگواران قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی این صحبت قدسی  
است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله از او است بیکدیگر گفت وی تعالی این صحبت  
قدسی است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله از او است بیکدیگر گفت وی تعالی  
اتفاق با این آدم اتفاق علیک اتفاق کسی ای بر آدم تا اتفاق بفرمود یعنی انا مع انعام که بر تو  
بکمال اتفاق که نعمت مال است و مگر سبب بر نعمت است متفق علیه **و ع** اما

و ع  
و ع  
و ع

قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاس یوم یصلی العباد  
کاین خبر حدیث قدسی است اگر بلفظ حدیث صحیح بود آن حدیث و مستخرج از حدیث  
چرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمایند بلفظ خطاب بکنند و گوید ای کسی  
چنان که در تو زیادت از قدر حاجت را بفرست مرز بابل و با خنجر و شمشیر بر زان  
و آن مشک خربک و نگاه داشتن تو از اینجا که درین بزرگواران تمام بکلف  
و نگو به و پیشوی تو نگاه ده است کفایت یعنی اگر شد از کفایت نگاه داری بکفایت  
یعنی تو که باز دارد از جوع و سوال و این مختلف میشود و با اختلاف این شخص و از آن  
و احوال و با این بقول و آغاز کن در بزل زاید از کفایت بفعال خود و فراموش کردن زرق  
برایت این نگاه ده بلفظ واجب و اگر از این زیاد آید بیکسان ده و رواه مسلم  
ابن بزرگواران صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی العباد  
فی الاصلان یزنان نیست هیچ روزی که صبح یکصد تن بیک در وی که اگر دو فرشته و دو  
می آیند از آسمان بفرمود احدی را پس بگوید که از آن دو فرشته اللهم اعط من فضلك فانه  
مده اتفاق کنند و احلت یعنی چنانکه کسی که مالک اتفاق بیک باشد یعنی عوض و یا بصل  
و مطلق الا ان الله اعط مسک علیاً و مکتوب فرشته و یک خداوند بخیل یا مذهب یعنی ملاک  
شدن مالک نگاه میدارد متفق علیه **و ع** اما قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اواست از اسما بنت ابی بکر صیقلی روزی که درین انعام رخصی الله عنهم که از صیقل است  
و سابق بسیار در وقت گفت آنحضرت خطاب بنوی افقی و لا تخفی اتفاق بکن و شمار  
کسی که چند و هم و بدین فحشی الله علیک پس احدی که خدا بفرمود و شمرده و در  
مرا با حضا الله اتفاقاً و مطلقاً مده برکت و سداب مرید است یا مراد حساب حضرت  
و معنی اول ظاهر تر است و لا نوعی جنوعی الله علیک و نگاه دار مال پس نگاه دارد خدا  
معالی بر تو اصل یا حفظ شایع در معنی طرف و مراد اینجا اسکان و ترک  
اتفاق است از منشی یا استطاعت به آنچه میتوانی و در معنی بضا و معایر و اعط  
خیل و را دست که به اگر چیزی از آن بگذرد آنحضرت حالت و قدرت اسما را نیز  
نصیر کرد و دست که تصرف در مال و در جود رخصی بفرمود و متفق علیه **و ع**  
ابن بزرگواران قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی این صحبت قدسی  
است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله از او است بیکدیگر گفت وی تعالی این صحبت  
قدسی است که آنحضرت از رب العزت جل جلاله از او است بیکدیگر گفت وی تعالی  
اتفاق با این آدم اتفاق علیک اتفاق کسی ای بر آدم تا اتفاق بفرمود یعنی انا مع انعام که بر تو  
بکمال اتفاق که نعمت مال است و مگر سبب بر نعمت است متفق علیه **و ع** اما



























و این ایله برره آن البی علی علیه السلام و فصل علی لیل و غده چتر منزه است  
از این برره که انقدر آه بر لیل و روز لیل شود جو دار نهایی حشک فقال اما این  
گفت انقدر بطریق تعجب و انکه جهت این قریب لیل حال شنی اخره بعد گفت لیل این  
چیزی است که نمی آید و منگاه داشته ام از برای خود افعال اما چنانچه آن تری و عدا  
بهارا قیام چنانچه مالم علیه السلام گفت انقدرت ایامی ترس که بیهوشی مرا این تر و عدا  
نقد در پیش و روز قیامت یعنی برسد از آن تو می گویند که روی او را از بخار  
وی رسید از بی انقباض لیل و لا تخش من ذی العرش فلما لا خرج من ای طلال و ترس  
از خداوند عرش که گویا در او درخشیدن را یعنی انقباض کس و از در پیشه ترس  
که قادر می که عرش عظیم را بد کرده و بر پایدار روزی خواهد رسانید و این را شایسته  
مقام توکل و اعتقاد بر حق سبحانه و تعالی قال قال رسول الله علیه و آله و سلم  
شیخه فی الجبهه جهنمی درختی است در بهشت یعنی مانند درخت خدایتان و اینها  
بر که بودند و بطریق از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود من کان سیما اخره بعض منها  
بسی که شنی است که در بهشت شانی را از آن درخت فله که العرش حتی بهشت  
بسی میگذارد و از آن شاخ ناکه سیر دارد و او در بهشت و این شاخ شجره فی ان و فصل  
درختی است در روز قیامت من کان سیما اخره بعض منها پس هر که بخیل است که در بهشت  
شانی را از آن فله که العرش حتی بهشت را از آن شاخ ناکه می در آید و او در  
روز قیامت را که در این دو حدیث را البیضا فی شعب الاسمان **فصل العبد**  
این نیز افعال علی بر نافر دارد چنانکه غالب در اطلاقات آن است و بر پنج شایه  
و فصل باشد نیز دارد و شمس بعد از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در وقت  
صحت ایمان چنانکه سیر بر گونه چنانچه نیست که وی ترکیب یکدیگر عارضش را و نهاده می  
و در بهشت ایمان وی و کمال آن و وجه دیگر که در بهشت **الفصل الاوّل** این برره قال  
قال رسول الله علیه و آله و سلم من لم یصدق بعلی بن ابی طالب کذب بعد از جهت  
که با بر بهشت جهت تفرّد او و بعد از انقباض شنی در جهت و کبر مثل و منظر و بعضی  
گفته اند و بعضی گفته اند شنی بود از جهت جنس و کبر از جهت شریف و بعد از انقباض کذب  
منته از ترس که سبب لب از کتب پاک و کتب و در نزد او و در آن مراد است که  
گواهی دهد است از آن وجه حلال و لا یقبل الله الا الطیب و منی بر بهشت و اینها  
چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله یقبل الا الطیب فان الله یقبلها فبها یحببها

خدا تعالی می پذیرد و این است که خود شمر بر بها صبا بر تر و شش میگذارد صدق  
و از قول سبک برای سبک کباری احدی غلو میگذارد و شش میگذارد از شکاره است خود  
حتی گویا مثل اخیل یا انکمی باشد انصدق ما ندکوه فلو کبرنا و بر وزن عدد و سوره  
چون از برای بهشت شود پاک الی و متفق علیه **فصل** قال قال رسول الله علیه و آله و سلم  
و سلم ما قصصت حدیثی که در حدیث جبرئیل علی الصوره اگر چه حدیث و سبب نقصان  
مالی است اما حدیثی موجب تمام و کمال است حصول هر یک از این اوقات و ترس  
تو آید و ما را و الله بعد از انقباض لیل از نوبت که در این بهشت انقباض به عفو کردن  
و می آید از کسی که جبرئیل را می آید بهشتی بوی که در بهشت و در بهشت یعنی عفو و ترک  
انقباض که در بهشت و در صورت خواری و نوبت نماید اما در حقیقت موجب غرور و غلبه و  
فریاد است بر کسی که در بهشت است که این انقباضی برابر عفو نیست و اما تو انقباض احدی را و الله  
الله فرمودی که در بهشت جبرئیل را می آید که در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
برای که این حقیقت است نه ظاهرا و معنی است در صورت رواد **فصل**  
قال قال رسول الله علیه و آله و سلم من انفق زوجین من شنی من الاثمان  
فی بهشت ای که کسی که اذنی جز از جزا در راه خدا بگذرد و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
و بعضی گفته اند و بعضی را مثل در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
در فضل کتب با بر بهشت است در بهشت اول و بعضی گفته اند که از انقباض نیست  
بر که چون یکبار در بهشت انقباض بود و یکبار از انقباض زوجین شد و این معنی حدیث  
از بعضی نیست و معنی از ابواب بهشت خوانده میشود و کسی که از در بهشت و در بهشت و در بهشت  
و در بهشت را در بهشت است مستعد و بعد از اعمال خیرین کان من اهل الصلوة و معنی از ابواب  
الصلوة پس کسی که با خدا نازل نماز معنی از ابواب است بر وی نماز خوانده میشود و از  
در بهشت که مخصوص با اهل نماز است و هر کان من اهل الصلوة معنی از ابواب است  
کسی که با خدا نازل نماز خوانده میشود و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
الصلوة و معنی از ابواب است که کان من اهل الصلوة معنی از ابواب است که کان من اهل الصلوة  
اهل دور خوانده میشود و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
نام در بهشت است از در بهشت که مخصوص از در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت  
که کان من اهل الصلوة معنی از ابواب است که کان من اهل الصلوة معنی از ابواب است که کان من اهل الصلوة  
از آن در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت و در بهشت



























کرد این را بحضرت نام خوا و اجابت رضای وی و طلب لقمه بزم و بنهر و سوال کرد  
 از جن خویش که میان او و میان ایشان است قنوه پس ندا و ملائک ایشان او را بخواب  
 کرد مختلف رجل یا عیان تو برشته در پیش این عبارت گفته است پس که است  
 از بقوم این قوم را با شخص این یعنی زک دادن قوم را که نماند پس خود پس  
 رفت داد او را یا است که بر این باین جز و پس از اخذ است از افاضه و را  
 پس در این را نهایی لا یعلم بعطیة الا الله و الذی اعطاه و حال که نمیدانند داده  
 او را که خدا و انکه کرده است او را و در روایت طریقی است عیانم داده و این را  
 است و این است مختلف که بعضی تا آخر است چنانکه میگوید مختلف که طالع از قنوه  
 طالع یعنی تا آخر خود جدا گشت از آن قوم و خلوه و کرب و دل و او را و این شصت و یک  
 قال التورثه پس اگر دوست میداد او را خدا اینها را این مرد است که در میان این قوم  
 جدا و نهان باین داد اگر که آدم قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است تا آخر  
 و قوم سار و البته در دوم مردی است از میان قومی که راه رفته تمام شب حتی از آن که  
 التورثه را چه باین که تا آن وقت که شده خواب دوست و شصت و یک شصت و یک  
 از هر چه را بر کرده شود و عدل ساخته شود بخواب یعنی مجبور شد از هر چه خود را و تمام  
 پس بنام این قوم هر نامی خود را بخواب بتمام پس است و بخواب مردی از میان این  
 و در بعضی نسخ مقام اصرار میبختی در حال که مناجات میکند و غایت فقر و نیاز  
 و تعلق از آن به بخواب تا آنکه باین حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده  
 و فی خلق جلیوسه کون و ملن بالخریک و سنی و زری کردن و در ملک ناز و بار است  
 که میان محب و محبوب میگذرد و امری است که خبر زبان وقت و حال تکلف باین آن  
 نتواند شد چنانکه باین مجاز اشارت بدان کرده است و حال و حقیقت آن عاقلان  
 الحسنة ای عاشق را از آمدن آن معشوق تا به دست آمدن چشم گرمین ناز  
 نازی که در صحنه است و فی الشی الا طالع و فی نفس و عو و عاقل است طریقت  
 گفته اند که از نمونه های حقیقت که درین دنیا که باشند و ذوق خلقی است که میان در  
 مناجات وقت سجده یا نیاشارت مشاهده قلبی است که فتنه و ریت بصری است که  
 در آن عالم خواجه است و انهم از دنیا و جل کائنات مرتفعی المعرفه و فو افاضل بصله و یوم  
 مردی است که بود در شکر بخش آید و سخنان را بحدیث پس تکلیف و فو شد اهل  
 این لشکر پس اقبال کو این مرد و بینه خود یعنی روی آورد و بچگونگی خدا اقبال پس و طالع

و فی خلق جلیوسه کون و ملن بالخریک و سنی و زری کردن و در ملک ناز و بار است  
 که میان محب و محبوب میگذرد و امری است که خبر زبان وقت و حال تکلف باین آن  
 نتواند شد چنانکه باین مجاز اشارت بدان کرده است و حال و حقیقت آن عاقلان  
 الحسنة ای عاشق را از آمدن آن معشوق تا به دست آمدن چشم گرمین ناز

در اقبال و جرات یعنی سبک دهن به سخنان مقابل شد معنی نقل و بفتح که اگر گفته  
 شد از آنکه بشنوده شود و نفرت داده شود و او را فائز الدین بعضی از آنکه  
 از آنکه و آن کس که دشمن بیدار داشت را خدا بیکه بر نگذاشته است که ششم هزار و پانصد  
 هزار و وجود منفعت و عدم قدرت بحضرت جنت باطن و کرامت رسیده است و او را  
 بدان و انقیاد الخصال دوم درویش بگفته است که با وجود سبب غرت و فقر  
 و شکستگی قبول نفس و شیطان غرور میکند و گریه نمیدارد که زشت است از آنکه  
 زشت تر از روزی و وقت مرد و جاد را اما استغنیای فقر و فقر و انقضا و از سوال  
 از غرت فقر و بدان و عدم و التفتاد بدینا و اهل این دیگر است یعنی حارث امیر المؤمنین  
 طارضا الله و در خواب دید که گفت بنده مرا با امیر المؤمنین فرمود چنانکه میگوید  
 که آنکه و فقر و بطلب خواب خدا و تلو تر از آن که فقر است را غنی با غنا و توکل  
 خدا و الغنی الطلوم بفتح طایف و او را کلمه گفته و نفس و خلق که گریه گفت حق نمیکند و  
 باز به چنان مهر بانی می در و در بعضی گفته اند مردی که در آن نوا است و راز  
 حق از این و غیره رواه الذری و الناسی روایت کرده است این حدیث را از مذکر  
 زکریا که در آن کلماتی این عبارت را که در آن بعضی از آنکه  
 است چنان کس که دشمن دارد و این را خدا و انقضا کرده است بود که بگویند  
 الحسنة ای این حال قال رسول الله علیه و سلم لما خلق الله الانسان  
 جعلت یمنه و قی که بر او خدا باین زمین را مشهور کرد و این که میل کند و بجهت  
 اقبال پس بر او خدا باین که بهار زمین و قال یعنی حکم و مرتبه و آنرا فاشع  
 پس قرار یافت و حکم است زمین بزرگ که بهار بران زمین از آنکه از آنکه  
 فر و کوفت و در پیش که بگویند عجیب اللطیف که بنده اقبال پس مختلف که در آن  
 از آنکه که با مال و ارباب من خلعت شفا شد من اقبال پس گفت و در آنکه  
 ای پروردگار یا است از آنکه نفس تو جزئی است از آنکه که با مال نعم احمد که گفت بود  
 تعالی ای این سخت تر است از آنکه که در بر یکدیگر از آنکه که با مال پس خلعت  
 شفا شد احمد پس گفت و در آنکه که ای پروردگار یا است از آنکه که نفس تو جزئی است  
 تر از آنکه که با مال نعم الله بکلمه پروردگار زاری نفس سخت تر است از آنکه که با مال و غایت  
 است و در آنکه که با مال و ارباب من خلعت شفا شد من اقبال پس گفت و در آنکه  
 به آنکه که با مال از آنکه که با مال و ارباب من خلعت تر از آنکه که با مال و غایت و غایت و غایت



























از ابرار درم و بلیت گفته یعنی نظایر این و تحت مع و می فرما عکس نظر این کس که از برود  
نوبه و بظاهر در معنی حور است فافهم بعد از آن تعلیل که آنحضرت از او تفسیر نمود  
بقول خود فان العباد فی صدقة کما تکلب یعرف فی صدقة رزاک برستی که عود کننده در صدقه  
خود مانند سگ است که عود میکند در حق خود و باز سحر و زنا و زنج و ایت و دور و ای بجهنم  
آمده است لاهدر فی صدقة فان العباد فی صدقة کما تکلب فی صدقة علیه **و من**  
بریده قال کنت جالسا عند البیت کنت بریده بودم شسته زو بفرط علی الله علیه و بلیا اذا  
تلا امرأه تاکاه امد آنحضرت را نزد فقالت بیس گفته آن زن یا رسول الله انصدقت  
علی بی بی بدرستی من صدقت کرده ام بر او و خود او ای را و اینها مات و بدرستی مادر  
من حره است یعنی آن جاریه بعد از مردن مادر بر بی بی بارت جری و طای ای این  
تم از قبل داخل نموده در صدقه است اذ قال و حب ارجل آنحضرت ثابت است سلام و  
غیاب تو نبود کردن قوا را بر ما و در ما علیک الیراث و از گردانیدن جاریه را بر تو  
و سگ الیراث مژدی است که ثابت میکرد و با اختیار کجایان میزدی که در حکم از او است  
با اختیار قال از گفت آن زن یا رسول الله کان علیها صوم شمر بود بر مادر و من  
روزی که گذار از اجلت مرضی یا سفر یا حیض خورده بود اما صوم عهدا پس ایام روز  
و ام من از جانب وی قال صومی عهدا گفت آنحضرت روزه مدار از جانب وی و ایام  
با گفت آن زن ایام الحج فقط حاج عهدا و مرضی هر که کرده هر که چه بکار آمد از وی  
قال ثم حجی عهدا گفت آنحضرت اگر حج بکار از وی روا مسلم و ایام  
ای حیث دلالت دارد بر آنکه و ایام برسد که نگاه دارد از میت آنچیزی بود  
روزی فقیه از معاصی یا نذر یا کفارت و باین رفته است امام باین حدیث و نحوه کرده آن  
از آنکه آنکه اقل الطبی و غیب ما آن است که روزه غار در ایام و طه و  
زکاة و حدیث آمده است که روزه غار در حج یک روز یک روز و نماز کذا و چه یک از  
و یکی بکتاب اطعام کند و در ده کار و صیت کرده است واجب است فدی از زلف  
و اگر و صیت کرده جایز است و ترغ کند و رشا اما لا نمیت و نزد شافعی جایز نیست  
و صیت که اگر فی الاهداء و تفصیل کلام است که عادت چند نوع است یک ماه صی  
چنانکه روزه دیگر نیز محض چنانکه صلو و دیگر است و یک از آنکه و بی چنانکه چه و هات جایز  
است و نوع او از زلف اختار و ضرورت از جهت حصول مقصود و بفصل باب  
و جاری نیست در نوع نایب هیچ حال زیرا که مقصود از تعاقب نفس است و آن حاصل نمیکند

بفصل باب و جاری میکرد و در نوع ثالث تزویج از جهت معنی نایب که شفت است بعضی  
قال و جاری میکند و در قدرت از جهت عدم تعاقب نفس و در حج نفس جابر است ثبات  
در حالت قدرت زیرا که ابی نفل او سع است و ظاهر از عبارت حدیث آن است که نفل  
بود فافهم و الله اعلم بام کتاب الزکوة یعون الله و توفقه و باین او است کتاب الصوم  
مسائل **کتاب الصوم** صوم و صیام در لغت معنی اسکد و در شرح مجاز  
است از باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و احکامه و اندک صلو و افضل است یا  
صوم شمر بود و جمهور است که صلو و افضل است از سایر اعمال چنانکه در حدیث واقع  
شده است و اعلیوان جز اعمال الزکوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که  
حیث واقع شده که علیک بالصوم فان لا یعلی و لا یزول و باین مخصوص می طلب است فافهم  
**الفصل الاول من** آنچه در بیان حال رسول الله صلی الله علیه و بلیا از او نقل شده  
تحت ابواب الساجون می و آید رمضان که ده میشود در ماهی آسمان و فی روایت تحت  
ابواب آنحضرت ده میشود و در ماهی هفت غلقت ابواب جهنم بسته میشود و در ماهی دوازده  
و سلطت انبیاء علیهم و در هر یک یک بار ده میشود و باین و فی روایت تحت ابواب الزکوة  
گفته اند و در ماهی رحمت رمضان شش است از زمین بالحرک معنی سخت است  
که از انقباض بر یک زمین و میزان و سوزن قد و در ماهی هر یک که سفت و سوزن در ماهی  
و علت آن شدن و می از آن من باب جمع جمع و که میگردد آن حکام که نفس میکردند و با  
مشهور در لغت قدیم نام گردن و انبار را میماند که واقع بود در آن پس مواضع آن این ده  
زمان هر که از قالوا و الله اعلم و تحت پنج خفت و شش دید و در ماهی و آمده است و در ماهی  
در ماهی آسمان که نیت از برای فرستادن رحمت و صعود اعمال و مانع و اجابت  
و عاکل و در ماهی هفت از نفل یوفیق و حسن قبول و بسته شدن در ماهی و در روز از  
نیز نفوس روزه داران از اله و کی قومش و تخلص از بواعث معاصی و جمع شهود  
و در هر یک کردن مشایطین از دست نهان طرف معاصی و وسوس و در ماهی است از هر یک  
فتح ابواب رحمت میگردد تفسیر دیگر میگردد و خلاصه معنی هر اینست متفق علیه **مسائل**  
آن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و بلیا فی آنحضرت نهان ابواب فرمود آنحضرت  
که در هفت خفت درست عهدا پس می از آن از جمله در ماهی و در ماهی و در ماهی  
از اربابان بعضی را و شش یا در ماهی یعنی برای لایب خلا لا الصلوات یعنی آنکه هر روز  
داران باین آن در باب فضل صدقه که شست متفق علیه **و من** آنچه در بیان حال رسول



















رمضان بخروج احد عدل و شرط نیست لغفلت هادت زیرا که این امر دینی است متعلق  
 بدان و وجوب پس مشایخ روایت احادیث و اخبار اجزوا حد عدل و نزد مالک و در  
 قول شافعی و در روایتی از احمد و اسحاق شرط است شهادت دو کس چنانکه در سایر  
 شهادت لیکن عدالت بخبر شرط است اتفاق طایفی گفت قبول کرده میشود عدل  
 با خبر عدل و مراد غیر عدل مشهور است چنانچه ظاهر نیست و در بعضی مقبول است  
 جرم او و عدل و در صوم است با جمع و در فطر با جمع شرط است عدوت هادت و عدل  
 و حریت و بی غلت و در رد و شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدل و نواتر است و نزد بعضی  
 اهل مکه و روا نیست از این دو صفت بجا آمد **درین** ابن عمر قال رأی الناس الهلال یکبر  
 نموده دم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن فاجرت رسول الله علیه و سلم  
 الا را به پس جزا دم من ان حضرت را کس دیده ام ماه را احصام و امر الناس فیما تریدون  
 و داشت انحضرت و امر کرده دم در بار و زنده شدن آن رواه ابو داود و الدارمی **الفصل**  
**در بیان عادت رسول الله علیه و سلم** کان رسول الله علیه و سلم یحفظ صوم  
 شعبان مالا یحفظ من غیره گفت عادت بود آن حضرت یاد میداشت ایام شعبان را و  
 نگاه مایه میکرد و بجز نمیکرد از این شعبان یعنی تکلف می کرد و مبالغه می نمود در شستن و  
 ایام شعبان برای محافظت صوم رمضان فی الصراح مکتفیه شایع و برادر بود و  
 یکبارگی یاد کردن تم بصوم او در شعبان است روز میباشست انحضرت وقت دیدن ماه  
 رمضان فان عم علیه عز و جل یوما تم صام پس اگر بوشید می شد ماه شمار می کرد و در  
 بیشتر روز میباشست **درین** ابی النضر یفصح صوم و سکون یجمع و فصح فیه از این بیان است  
 نام وی سید بن فری و زکوی قال گفت فصح لغیر یرون آمدیم باری عمره کردن فلان  
 یصلن غله پس چون فرود آمدیم یصلن غله که موصوفی است میان مکه و طایف ترا ابی الهلال  
 جمع خدیج طلب مال فقال بعض القوم هو این شب است گفت بعضی از قوم که این  
 ماه شب است و قال بعض القوم هو این ثلاث و قال بعض القوم هو این لیکن  
 فقال ای لیل را بنوه گفت ابن عباس که ام شب و دیگر شما ماه را فلان لیل که او که  
 گفته و دیگر شب چنین و چنین یعنی فلان شب یقین کرد ندان شب را که دیده بودم  
 فقال ان رسول الله کنت ابن عباس که برستی بنوه خدا علیه و سلم و در طریقه  
 مرت کرده اند است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی در شعبان زمان دیدن هلال  
 کرده اند است یعنی هر که که هلال چند رمضان کند حرمه لیل را بنوه پس این هلال شب است

لکونه

کرده اند و او را در آن شب و فی روایه عند عدل و در روایتی از ابی النضر یفصح  
 او است که گفت وی اهل شعبان و دیگر ماه رمضان را هلال و استهلال ماه  
 دیدن و معنی بر داشتن و او از نزدیکان هلال نیز میباشست و سخن در آن حرف و حال آنکه بودیم  
 ماه رمضان که نام وی ذات عرف است که کبر العین و سکون را نزدیک همان موضع است  
 که نیکو شد خاریک رجلا الی ابن عباس باب ریس فرستادم که می نامی را بسوی ابن  
 عباس که بر باد را که این ماه که ام شب است فقال ابن عباس قال رسول الله  
 پس گفت ابن عباس گفت بنوه خدا علیه و سلم ان الله قد جاهد لرویت درین  
 که از این حال تحقیق مدت کرده اند است رمضان را زمان دیدن هلال خان اعنی علیکم فا  
 کملوا الفقه پس اگر بوشید می شود ماه بر شما پس تمام و کمال گردانید تا یعنی سه روز  
 شمار کنند و روز و دارد و **باب** در تقاضا مختلفه انصوم **الفصل الاول** **درین**  
 انس قال قال رسول الله علیه و سلم ان الله یحب العبد اذا صام یوم یحرمه یزک  
 درستی و طعام سحر حرکت است و سحر یعنی بین و شومان هر دو جایز است یعنی  
 الطعام سحر است و بقیه طعام سحر خوردن و محفوظه از اگر سحرین بفتح است و انهم  
 در معنی هم است زیرا که حرکت در فعل است بقامت و موافقت است در نفس طعام  
 که اقبل مشقی علیه **درین** عمر بن العاص قال قال رسول الله علیه و سلم فضل  
 من صام و صیام اهل الکتاب اکل السبق فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب بخوردن سحر است  
 زیرا که خدا اینک را بلا حرام گردانید ما را چیزی که حرام گردانید را این پس مخالفت کردن با این  
 عکس گرداری این نیست و اگر بفتح سحر و سکون کان یکبار خوردن و بقیه سحر یعنی ان  
 بنوه افصح روایت سحر است بفتح بین و لیکن روایت اینجا بفتح هاء است و او مسلم **درین**  
 سهل قال قال رسول الله علیه و سلم لا یزال الناس یخرجون علی الفطر و یست  
 سهل بن سواد بنی کز از مشایخ بر سر است که میگوید و درین از اصحاب گفت انحضرت  
 صوم انهم دم مایه پس بخورند ام شب که در یک شب و در روز متفق علیه و این حرکت نکات  
 اهل کتاب است که از سحر و فطر تا شستن بچشم و احتیاطان و در ملت مایه بعضی  
 از اهل مدینه شده که از او اجب می دهند و لیکن باید که فصل بعد از تحقیق وقت باشد  
 و متفق میان و احتیاطان در شستن با نزد اهل مکه که بعضی از ارباب مکه که در شستن  
 نیست و نورش کشته اگر قصد نماز و بقیه و دفع کرشمه و نوسه کردن پس  
 با موصلت عتق بنواصل باشد چه احتیاط و وجوب زیان بخورد و موید این باو است

این حدیث را در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره











































حتی نقول لا نعظم و یفطر حتی نقول لا یصوم گفت عایشه بود بحضرت که روزه می  
داشت تا آنکه میگویند که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتند که دیگر صوم نخواهد  
داشت و نقول در هر دو جانب فوقانیتر و بابت یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخالف و  
مقصود است که عادت بخفت افطرت در روز نفل دوام استمرار بود که میخواست  
منقل روزه میداشت تا آنکه مردم همان میزدند و میگویند که اگر افطار نخواهد کرد و که  
چنان افطار میکرد که گمان میبرد که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عایشه میگویی که ما را  
رسول الله علیه و سلم سگی میامشهم فقط لا رمضان و ندیم من بحضرت  
را که کامل و تمام روزه باشد روزی که میامشهم رمضان را و ما را تفرقه میماند  
فی شعبان و ندیم بحضرت را در چه ماهی بیشتر روزه داریده از شعبان یعنی افطار کرد  
شعبان روزه میداشت در چه ماه دیگر میداشت و فی روایتی قائل بود روایتی همچنین  
آنکه است که گفت عایشه که آن یصوم شعبان که بود بحضرت روزه میداشت شعبان را  
هر شعبان را چون در جایی باشد و با عتبات اقامت اگر مقام کل و دادن اگر از اقامت کل  
گفت که آن یصوم شعبان الا قلیلا بود بحضرت روزه میداشت شعبان را که از اقامت کل  
بعضی میگفتند معنی عبارت است که گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی  
اگر از آن و این معنی نیز است خصوصاً بر آنکه بود او در تانی فافهم متفق علیه  
**و معنی** عبدالله بن شقیق از کبار تابعین و ثقات ایشان است قال قلت لعائشه  
اكان النبي يفتككتم معارفه را یا بود بحضرت علیه و سلم یصوم شعبان  
روزه میداشت چه ماهی را هر ماه قائل ما علیه تمام شعبان را که لا رمضان گفت  
عایشه میماند من بحضرت را که روزه داشته باشد ماهی را که هر شعبان را و لا افطر  
کلا حتی یصوم منه و میماند بحضرت را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا اگر روزه بیه  
داشت بعضی آن ماه را یعنی چه ماهی تمام روزه میداشت و چه ماهی تمام روزه  
نمیکند است حتی معنی است که اگر گفت بحضرت روزه میداشت و گاهی است از صوم  
و انشاء است با آنکه بودن بحضرت در دنیا فوقف روی برای ادای رسالت و تبلیغ  
احکام بود و معنی میماند در راه اخراج و توجیه افعال بود و تمام کرد و در گفت  
رواه **بسم** و **عن** عمران بن حصین بفتح و فتح صلوات علی صحابه است بسم  
سالی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و روی سلام میکرد و ندا آورده  
که کباری را دعوت سوخت پس از آن دین ملائکه محبوب گشت عن ابنه روایت میکند از پیغمبر

صلی الله علیه و سلم سالگردان حضرت سوال کرد عمر از او سال رجا و مو عمر بن مسعود  
یا سوال کرد مردی از عمر بن مسعود که در صورت حال بر هر قدر سوال آن  
حضرت صلوات علیه و سلم اینست که گفت یا اباعلان ای ابوعلان کی است از گشت او  
مثل ابوبکر یا ابوعبد الله مخصوص گشت او گفتند چنانکه کسر را خطاب میکنند و میگویند  
ای فلان یا فلان کس یا او گشت نداشت او را یا ابوعلان خط الاطلاق گشت ذکر  
کردند یا بحضرت گشت او را ذکر کرده باشد یا نباشی راوی کرده باشد علم ما صحت من  
شعبان یا روزه میداشت تو از ابن شعبان قال لا گفت نه میماند نام قال گفت بحضرت  
فما الا فطر تبس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان قسم یومین پس روزه  
دارد و روزه را که میگوید که اگر روزی که روزه بود یا عادت داشت روزه داشت از آن ماه  
و چون میشد یعنی از مقدم رمضان یصوم یکروز و چنانکه در فصل اول از باب رویه الهلا  
که شست یا از شب خود را از آن منذور و مقادیر پس بیان کرد بحضرت که روزه منذور و  
مقدار معنی میماند باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سر بیخ میماند  
کبرری و بعضی بیشتر گفته اند و فتح را یعنی اول ماه و وسط و آخر ماه یا چنانکه در فقه  
گفته است پس بعضی گفته اند که ای معنی اول یا وسط است زیرا که از صوم از شعبان  
همی واقع شده است و تحقیق اینست که هر روز را گفته میشود و هر روز را که گفته  
شده است یا منذور و پوشیده میشود و توجیهش اینست که گفته شد متفق علیه **و معنی**  
بعضی از آن معنی قال قال رسول الله علیه و سلم افضل الصوام بعد رمضان من شعبان  
الحرم فاضلین روز تا بعد از روزه رمضان روز ماه خداست که محرم است بعضی  
گویند که ماه محرم روز عاشورا است که جزو اعظم اوست و موید اینست حدیث ابن عباس  
این عباس و اگر تمام محرم را در این محرم است یا منذور و چون ماه محرم افضل از غیر بود  
جاء به شعبان تمام یا اگر روزه بیشتر بود محرم و شعبان را و در بعضی از آن در آخر  
ظاهر شد یا روزه ماه محرم را معنی میماند و الله اعلم و افضل الصلوة بعد الفریضة صلوة اللیل  
و فاضلین نماز بعد از نماز شب است که نماز شب است افضل از آن از شب است  
قب و مشقت و وجود اجلاس است و اما فضیلت سنن روایتی با تری گوناگون است  
چنانکه در باب فضیلت نماز شب است از حدیثی که منافات با آن ندارد و بیان رتبته افضل  
و روایت در فضیلت تفصیل در شرح مکه روزه است **رواه** بسم **و معنی** بسم  
عما قال له ابی بنی علیه و سلم یوم فضل علی یوم الا یصوم یوم محرم یا



گفت این عباس ندیدم من کحفت را کطلب میکرد روزی را که تفضل میداد  
از روز یا سوم آن روز را بر غریبی که این روز را که روز عاشورا است و بنا بر آن شد  
مگر سوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تخریض کردن و طلب کردن چیزی که احرب  
است یعنی نزار از است در غالب نخل و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی  
نویسند که نام روز نهم است و این خطاست و وجه توهم و تحطیج هر دو در نسخ مذکور  
است و گفته اند که تفضیل روز عاشورا یعنی بر خیم این عباس است که وی از اهل  
و مقام کحفت صلوات الله علیه و سلم چنین فقیه و دریافت والا روز غدا افضل از  
است بلکه از سایر ایام غریبه که در فضیلت روز عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و  
تحقیق وارد شده است که صوم عاشورا بر صوم یک سال است و صوم هر یک صوم  
دو سال است متفق علیه قال حسین بن مامر رسول الله صوم عاشورا و بر صوم هر یک  
نیمین عباس است که گفت یکایک روزی که کحفت روز عاشورا و او آمد در دم  
بر فیه عاشق روز عاشورا قاله گفته اصحاب یا رسول الله از یوم یغفر الله و  
الغفاری هر روزه روز عاشورا روزی است که اگر یک بار خدا را بگوید و التماس  
تعالی رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم لین یغفر الله قال الامام  
الشیخ و الله که بنده ما نام سال اینده هر آن روز دهم از محرم و روز نهم از محرم تمام یا یوم  
عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار محافت یا اهل کتاب پس باقی ماند کحفت  
تا سال اینده بلکه وفات یافت در ربيع الاول همین سال پس سوم یوم ناست  
باشند که در نه ناست کحفت صلوات الله علیه و سلم از جهت صحت غرض کحفت بر آن  
و ناست یوم ناست و افضل است که روز دهم دارد روز نهم و دهم و یا دهم از محرم  
در حدیث احمد بن حنبل از ابن عباس و غیره و یوم ناست و یا دهم از محرم و یا دهم از محرم  
نست احوال و ناست است آدم الغفر لین عباس که علم الله عباس است و نام او ابی  
و حمله له المومنین بنحو و نام عبد الله بن عباس نیز هست اما مشهور با مفضل شده  
و گنیت یافت بان و آنکه نام او اعدا یوم عرفه و صیام رسول الله که بعضی در دم نیک  
کردند و تراجم نمودند و در روز دهم داشت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و سلم که کحفت و ناست  
باز فقال بعضی هم صیام و قال بعضی پس صیام پس گفت بعضی که کحفت روز دهم  
دلیم است و گفته بعضی روز دهم در ناست بنحو میگوید یعنی رسول الله صیام فارسان الله  
بفرج بین پس فرستاد روز کحفت و ناست و او واقف علی غیر عرفه و کحفت و ناست

بود و سوار بر شتر خود قمر بنی هاشم را پس معلوم شد که روز نداشت و هم چنین  
فضل کرده اند از فضل این بزرگوار یعنی که کحفت روز دهم از محرم است و بنا بر آن شد  
و عمل سلف نیز برین است که کحفت است افطار و واقفان بر وفات و ناست و ناست  
و حقیقت و دوما و از بعضی اهل علم منقول است که روز دهم از محرم است و ظاهر اختلاف میشود  
با اختلاف احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شده است و صوم یوم عرفه و ناست که  
کفر میکند آن سال که ناست را و اینده را با یکدیگر پس محض است که صوم عرفه و ناست  
است که برای حجاج متفق علیه قال حسین بن مامر رسول الله صیام عاشورا و ناست که  
صلوات الله علیه و سلم صیامی العز فطانت عایشه ندیدم کحفت را روز دهم دارد و ناست که  
روا میگوید که کحفت ناست شده است و احادیث فضیلت مطلق عبادین عرفه و ناست  
صحیح بخاری آمده که ناست پیغمبر صلی الله علیه و سلم ناست ناست و ناست روز دهم  
و این حدیث عایشه ناست بان ندارد و اگر وی رسول الله صیام عاشورا از علم خود داده و گفته  
که من ندیدم و نام که کحفت صلوات الله علیه و سلم روز دهم ناست پس شاید که عایشه را مطلع نموده  
باشد بر آن یا کحفت را بسبب اختلاف در اوقات یا ناست شده باشد از سفر یا بر سر  
نست قال ابن عباس رسول الله صیام عاشورا و ناست که کحفت را روز دهم دارد و ناست که  
از انبیاء قدس که ناست پیغمبر است که ناست که کحفت را روز دهم دارد و ناست که  
نست رسول الله صیام عاشورا و سلم سن قول پس در ششم آمد کحفت ازین گفتن از  
در رسیدن وی از حضرت وی که جلوه در روز میباری تو چو حق سوال آن بود که سوال یکبار از  
قال خود روز و بیعت کیف اسوم تا جواب میکرد کحفت که موافق حال وی بود  
اگر از حال کحفت سوال کند و فعل کحفت در وقت و در کثرت از روز و معانی است  
بجای دیگر آن صلاست ندارد و وی صلوات الله علیه و سلم منقول بود بعضی از مسلمان و متوفی  
از وای و استیاف طایفه را می غنیه قال پس چون دیکر چشم کحفت را گفت رضی  
باشد بر امانی ندیدم که اگر بدو کما راست و بالا اسلام و یا در امانی ندیدم با سلام که این  
ماست و میگوید و امانی ندیدم که بعد از ناست شرح این کلمات در کتاب الایمان که  
شد یعنی با ناست من عقب الله و عقب رسول انبیا و پیغمبر خدا را عقب رسول وی  
فصل عود و در الکلام پس در استاد عرضی ناست که اگر از این کلام را حق میگوید  
تا آنکه آدم یافت عقب کحفت بعد از آن که ال که در این کلام را حق میگوید  
بر او و ناست فقال عمر پس گفت عمر رسول الله کحفت من یصوم الله هر که کحفت







از شوال کان کسایم الله باشد همچون روزه روزگار میسر شود و راه بس **در این** سید  
 احمدی قال فی رسول الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر و الفطر یعنی گردان  
 حضرت ان روزه داشتن روز بعد فطر و روز بعد کحر که بعد قرآن است این متفق علیه  
 است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نیز تر و است و زده مانده جایز است و قضا کرد  
 شود در روز دیگر متفق علیه **در** قال قال رسول الله علیه و سلم لا صوم فی  
 یومین الفطر و الاضحی است و روز در روز یک روز فطر و یک روز عید اضحی که عید کرا  
 و در حقیقت نیز روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیق فی اصول الفقه  
**در** من بشیته یضمون و فتح موصو و سکون الحجة الله بفتح ما و فتح دال منوب بند  
 بن مدرک بن الیاس صحابه او را بنشیند ایضا که میقال قال رسول الله علیه و سلم  
 ایام اکل و غرب و رمای نیزین که در روز است بعد از روز عید اضحی یا در روز و از اید  
 و سیزده روز تا می خوردن و نه شیدین است و آنها را ایام ضیافه الله میگویند  
 و در وقت شک کردن گوشت است که در آن ایام میگویند و پنج روزی در وقت طلوع  
 اشفت کنند و در وقت غروب ایام که خداست یعنی با وجود اکل و غرب غافل از روز خدا  
 باشد چنانکه در آن فرموده اند که ایام بعد و است و در خدا را در این ایام تقبیر  
 کرده اند بجز این بعد از نماز و نزد پنج قربانها و می بخار و جز آن چنانکه کتاب آمده است  
 و در این **در** ایام هر روز قال رسول الله علیه و سلم لا یصوم احدکم یوم الا یحجه  
 روزه نماز و از نماز جمعه الا ان یصوم قبله یصوم بعده که اگر روزه دار پیش از روز جمعه  
 یا روزه دار بعد از وی یعنی روز جمعه روزه بخارد و دیگر روز بخشد یا روزه نشد  
 من کند و اگر هر روز روزه دارد بهر متفق علیه **در** قال قال رسول الله علیه و سلم  
 لا یخصم الا بعد یصام من بن الیاس که مخصوص بود این شب جمعه را شب جزای آن  
 شبها و لا یخص یوم اجتهت یصام من بن الیاس مخصوص بود این روز جمعه را روزی  
 از بنان و زده الا ان یكون فی صوم یصوم احدکم که اگر ایام بعد و جمعه روزی که روزه مبارک  
 یکی از شما تیر عادت چنانکه روز و می نماید هم مثلا عادت کرده است اتفاقا روز جمعه  
 تا پنج واقع شد این عذر آنها روز جمعه روزه داشتن منع نیست و واقعه مسلم با کثرت  
 نمی از یصام یوم روز جمعه و حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علماء احوال است  
 و کوان موجب تطویل و در شرم استیفاء آن کرده شده است و اوج و وجه آن است  
 که گفتند آنکه در افترا و جمعه یوم است است بهر دو و نصاری که روزی معین را

کته و عبارت و طاعت مخصوص که از این چنانکه بود و یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را  
 جز این و روزه اربعه و تحقیق واقع شده است ان ثابت است و موثران سخت  
 اما از این شب جمعه تعطیل و تخصیص نماید که از احوال گفت بزه ضعیف عفا الله عنه  
 نمی است که نیده را با یکدیگر در هر اوقات بعد از طاعت مشغول باشد و در این سخن  
 لغات اکی غرض باشد وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن جز  
 نیست و این معنی تفسیر از تخصیص شب جمعه یصام مناسب است کمالا یعنی علی السطح  
 خاصه و الله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته است نشدیم من چه احادی  
 از اهل علم و فضا را نهائی که ائمه ابایشان توان که کسی میکرد و ما شاهد صوم یوم جمعه نمادیم  
 یعنی از ایشان که روز جمعه نماز و روزه میداشت و بدان بخوبی میکرد و شیعیان الی بن نوید  
 گفته این که مالک گفته است رای اوست و رای عراه و مستقدم است رای او و به  
 عراه و تحقیق ثابت شده است و در بنی از صوم یوم جمعه نماز و وارد شده حدیث صحیح  
 پس متقین است و قابل قول بدان و مالک گفته و راست که او را حدیث رسیده و در  
 روی از اصحاب مالک گفته که رسید این حدیث مالک را و اگر می رسید حدیث آن بکار و الله  
 اعلم **در** ایام سید احمدی قال قال رسول الله علیه و سلم من صام یوما فی سبیل الله  
 بعد از وجه من الساربعین حرفه کس که روزه دارد بگردد راه و در آن حدیث  
 و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و در او حدیثی که ذات وی را از این و در حدیث  
 سال و طبعی گفته که توان که در این لوحه الله باشد و موبد این است بجز این که هر روز  
 آید و از حجاب و در او بخیر سال است و عرب این برای سال بخیر گفته متفق علیه **در**  
 عبدالله بن عمر العاص قال قال رسول الله علیه و سلم من صام یوما بعد از  
 الله علیه و سلم یا بعد از احدی که یصوم النهار و یصوم اللیل ای عدا شایا جوده شد و ام  
 من که روزه میداری هر روز و جلد بسیار نه نام شب و در این کلام تفسیری و سطلطی  
 که تحقیق شد عبدالله بن عمر و سیکو یفعلت پس گفته من صام یوما رسول الله بن چنین است  
 که سبغای قال فلا یفعل گفت آنحضرت پس اگر چنین است من صام یوما و فطره روز و باره  
 هم اطلاق و فطره و شب و روز و صوم من فان شک علیک تحببنا که در دست من را بر تو  
 من است که بسیار در شب و روزی و پاک کردی و این حدیث علیک خطا و  
 درستی چشم زار تو من است که گاهی بخوابی و چشم از آبی و این از تو یک حدیث  
 و درستی که من زار تو من است و در فیه با امر الله بنی اطلاق فی سبک و روزه با بنی و این























مقدم میشود و گاهی تا خروم چنین منقول است از صاحب دیگر و لیکن منقول است نزد ایشان مقدم و تاخر میشود و در قیاسی که گفته شد روایت مشهور از آنجا  
 حینما است که وی تحمل میشود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنیفه از او که دلالت دارد بر بودن او در غیر آن از رمضان با کمال  
 در رمضان است که آن حضرت علیه السلام او را در آن بسته و طلب نموده و بیان دلالت میکند که کسی که کامل کنطرق احادیث را و الفاظ را از معنی انهمی گفت که ب  
 حروف نیز بگویند عبد الحق بن سید الدین عفا الله عنهما بن قول اقریب تطبیق اقوال و جمع آن گفته اند که حکمت در احادیث آن نیست که تمام مدعی و اجتهاد می کنند  
 طاعت و انکال و اقتداء کنند بر آن گفته اند که اگر اجتهاد کند در بسیاری شب یکسانی تمام در بارها از آن است و در بعضی گفته است که گفته است من در بعضی  
 قدر الیل لم یعرف لیل القدر و بعضی از علما گفته اند که از علامات و اشارات است و شبها  
 در شبها ظاهر اند از احادیث و آثار و در یافته اند بعضی از آنها را با یک گفتار اهل معانی و انصار و امام محمد بن زکریا گفته اند که شب قدر در جمیع کس است که گفته اند شود  
 روی بر روی از عالم ملکوت و طریقی از قوی که در حق است که در حق در آن شب سوره  
 گفته اند بر این افتخار از بنیاد خود باز کرده و سوره و گفته اند روی بر روی و بعضی در بعضی  
 اوقات انظریق او را می آید و عید بن ابی لیا در روایت کرده که که اینها می شود در آن شب خبری  
 کرده و این عبد اگر از اکابر علمای شیعه است از طریق نهی بن معین و این روایت نموده و  
 در آن شب ساطع میشود و نور رحمتی در ماکس مظهر و جانی تاریک و سفید میشود سلام و خطا  
 با آنکه در صواب است که در طاعت دریافت آن شب است بعد از این امور که  
 که بیاورد آن شب را و مشاهده کند این امور و خبری رواست که در کس در جابا شده  
 و آن شب را که در و در یابد برای یکی خبری ازین خبر گفته اند که در یکدیگر و آنچه حاصل  
 کرده روی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ووق و حضور و غفلت  
 است و این شبها از اوقات است که شبها و عادات محل خطر است و جانی  
 استنباه است و تحقیق وارنده است در احادیث توفیق و زنجیر و زنده  
 دارند آن شب و محرم نیست که معنی ای که از لیل است و اگر تمام شب ایضا کند و  
 منجر برین و علان احوال و رادای قریض و سن موکد کرده و افضل و اتم است الا  
 هر چه از روی توفیق قیام یا به مقصود حاصل است و لیکن انسان الا با سعی و

کمال سوره شکر از قرآن **الفصل الاول** من عایشه رضی الله عنها قالت قالت  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحروا لیل القدر فی الشهر الا و اخره رمضان  
 طلب کنید و بگوئید که در اجتهاد شب قدر را در شبهای طایف ازده شب از رمضان  
 که شب است و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و نهم است که یکا از آن  
 پنج شب بیرون نخواهد بود و اگر چه میگویند است رواه البخاری و **من** این عمر می انداختند  
 قال ان رجلا من اصحاب النبی صلى الله علیه و سلم ادخل القدر فی الدار و را است  
 از این عمر گفت که چند روز بیدار آن حضرت نموده شد در شب قدر را در خواب فی السبع  
 الا لیل القدر و بیست شب از احوال دارد که در وقت شب آخر اند که متصل بعشرین اند  
 بیست شب دیگر که متصل آخرش را اند و این معنی ظاهر است و الله اعلم فقال سئل  
 الله بس گفت بفرم خدا صلی الله علیه و سلم از روی و یا که قدر لطافت و در بعضی نسخ  
 فی السبع الا و اخره فرمودی بنیم و بیست و پنج شب شمارا بختیق مواقع افتاده است در وقت  
 شب آخر من کان تحریها و بنیم فی السبع الا و اخره پس کسی که است طلب کند شب  
 قدر را پس باید که طلب کند و در وقت شب آخر از بی معلوم میشود که روی مال  
 اعتبار است و در امور وجودیه و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر می گفت  
 احکم خیر عاقل یشتق علیه **من** این عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم قال القدر فی الشهر الا و اخره رمضان لیل القدر رواه ابن عباس  
 که آن حضرت فرمود طلب کنید و در وقت شب آخر از رمضان یعنی شب قدر اند  
 یعنی در شب نهم که باقی میماند و شب بیست و نهم است فی سابعه بنی و در شب هفتم  
 که باقی میماند و او شب بیست و هفتم است فی سابعه بنی و در شب بیست و پنجم که باقی  
 میماند این موافق است بجهت عبادت بن العاصم که باید بام او تا شود و تا  
 و خاسته شود و در آن شبها که در شب این کمره است پس نزد او تا می  
 است که واقع میشود در روز از آن عشره ایتر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم  
 و بیست و هفتم و نهم است یا در روزی که واقع میشود در وقت روز و آن شب  
 است و در روز واقع در پنج روز و آن و در شب فاطمه واده البخاری **من** این  
 سعید بن اخبر می رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله علیه و سلم اعطى القدر الا و  
 من رمضان و اتم است از این سعید که آن حضرت اعطاف کرده در شب نخستین  
 از رمضان ثم اعطى القدر الا و سلم بتر اعطاف کرده شب میان را فی قیامه که

و الله اعلم  
 من عایشه رضی الله عنها  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 تحروا لیل القدر فی الشهر الا و اخره رمضان  
 طلب کنید و بگوئید که در اجتهاد شب قدر را در شبهای طایف ازده شب از رمضان  
 که شب است و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و نهم است که یکا از آن  
 پنج شب بیرون نخواهد بود و اگر چه میگویند است رواه البخاری و **من** این عمر می انداختند

قال ان رجلا من اصحاب النبی صلى الله علیه و سلم ادخل القدر فی الدار و را است  
 از این عمر گفت که چند روز بیدار آن حضرت نموده شد در شب قدر را در خواب فی السبع  
 الا لیل القدر و بیست شب از احوال دارد که در وقت شب آخر اند که متصل بعشرین اند  
 بیست شب دیگر که متصل آخرش را اند و این معنی ظاهر است و الله اعلم فقال سئل  
 الله بس گفت بفرم خدا صلی الله علیه و سلم از روی و یا که قدر لطافت و در بعضی نسخ

فی السبع الا و اخره فرمودی بنیم و بیست و پنج شب شمارا بختیق مواقع افتاده است در وقت  
 شب آخر من کان تحریها و بنیم فی السبع الا و اخره پس کسی که است طلب کند شب  
 قدر را پس باید که طلب کند و در وقت شب آخر از بی معلوم میشود که روی مال  
 اعتبار است و در امور وجودیه و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر می گفت  
 احکم خیر عاقل یشتق علیه **من** این عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم قال القدر فی الشهر الا و اخره رمضان لیل القدر رواه ابن عباس  
 که آن حضرت فرمود طلب کنید و در وقت شب آخر از رمضان یعنی شب قدر اند  
 یعنی در شب نهم که باقی میماند و شب بیست و نهم است فی سابعه بنی و در شب هفتم  
 که باقی میماند و او شب بیست و هفتم است فی سابعه بنی و در شب بیست و پنجم که باقی  
 میماند این موافق است بجهت عبادت بن العاصم که باید بام او تا شود و تا  
 و خاسته شود و در آن شبها که در شب این کمره است پس نزد او تا می  
 است که واقع میشود در روز از آن عشره ایتر و آن بیست و سوم و بیست و پنجم  
 و بیست و هفتم و نهم است یا در روزی که واقع میشود در وقت روز و آن شب  
 است و در روز واقع در پنج روز و آن و در شب فاطمه واده البخاری **من** این  
 سعید بن اخبر می رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله علیه و سلم اعطى القدر الا و  
 من رمضان و اتم است از این سعید که آن حضرت اعطاف کرده در شب نخستین  
 از رمضان ثم اعطى القدر الا و سلم بتر اعطاف کرده شب میان را فی قیامه که















که جز از اعتکاف نداشت روی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند  
بعضی از اصحاب ماکرا اعتکاف را در مسجد یا در جوار مسجد و در مسجد یا در جوار مسجد  
است امام احمد رحمه الله علیه و اذن اعتکاف خطبه علیه و سلم از واج مستطوره و اول  
است بران وضع بخت مصلحتی و بر بود چنانکه باید بعد از آن امام ابو حنیفه و امام محمد  
تحقیق کرده اند پس سجده که اقامت کرده میشود و روی صلوٰه خمس و اعتکاف و  
نک حجت که نموده است کرده و باعث بر رفع پنج وقت نشود یا امکان اقرار از  
و در شرح این عام که بعضی گفته اند که در مسجد جامع است زیرا که جایز است در  
اگر اقامت کرده شود صلوٰه خمس و در و این از ایوب است آمده که اعتکاف و  
جایز نیست کرد مسجد جامع اما اعتکاف نقل جایز است در آن و امام یحیی  
کرده مسجد جامع را و قول شافعی نیز برین است و در حادی که در مسجد شافعی است  
گفته جامع اول است در دجهو شافعی جایز است در مسجد نیز ماکرا نیست اگر  
اعتکاف را حدی معین نیست اعتکاف موت نمکند و است و اختلاف در اقل  
اعتکاف است که در حجت بود شافعی بعضی اقل آن ساعت و این حجت گفته  
که باید بود که چون در مسجد در این اعتکاف گفته اند آن مرست اردو و  
این قابل است نیز غایت و صحیح است که بعد از غایت و بعضی اقل  
یکه است و در مذبح ما نیست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرج  
در پیش از صوم است و تحقیق است که با وجود شتر ادا صوم احتمال دارد اعتکاف  
و دیگر از یوم چنانکه اگر کثرت یا در ساعت حاصل میشود و نیز شتر  
است که چون نیست اعتکاف شب که جایز باشد زیرا که شب محل صوم نیست و سخن  
درین منسجم است احادیث باید **اصح** **اما** **عائشه** رضی الله عنها ان النبي  
صلی الله علیه و سلم کان یصل العشاء الا و انزل رمضان حی فوافاه الله گفت  
عائشه که گفتند بود که اعتکاف میکرد در شب اجزاء رمضان تا که بر ایند و را  
مذا و این بعد از آنکه در غز اول و او سعاد شست و شب قدر را و یافت و با و  
نمودند که شب قدر در غز اول است چنانکه در باب سابق گفته اند اعتکاف از  
من بعد بستر اعتکاف شد از واج مطهره و حضرت بعد از وی یعنی در غز اول این  
حدیث دلیل است بر موافقت اعتکاف و بودن آن است مگر چنانکه  
نمودند بعضی علیه **من** **عائشه** رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

علیه و سلم اجود الناس بالزهد و اعتکف جواد ترین یا جید ترین مردم برنگی در  
جمیع اوقات و کان اجود ما یکن فی رمضان و بود جواد تر بودن وی حاصل و حق  
کسی بود در رمضان که شرف و انسب اوقات است یسئل بر کان جبرئیل مفا  
فی کل لیل فی رمضان بود جبرئیل که ملاقات میکرد حضرت را در هر شب در رمضان  
بعرض علی السبیط علیه و سلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل اعتکف قرار  
و می شنوید و میگردانند روی فاذا التی جبرئیل کان اجود ان سس بالزهد  
او سس تیس و تیس که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی علیه و سلم جواد تر  
تر تیس تر تیس از ما ذکر کرده شده است و فرستاده شده است رات انشأت  
بقول من جاهد و هو الذی ارسل الی راج بشره این بدی رحمت پس باید بر آنکه سحاب را و  
خود می آید اطار و پدید آید و بوی از آن و بركات همچنین وجود شریف باعث و  
بمنه و بركات و بركات بود مخصوصا درین اوقات و در حدیث شریف ماکرا  
اقل و اوقات فاضله و صحبت ابرار بیشتر در فعل چو کسب خیرات یا بگوشت و آوری  
حدیث در اعتکاف بخت است که حضرت در رمضان معتکف می بود شافعی علیه  
انی بره رضى الله عنه قال کان یعرض علی السبیط علیه و سلم القرآن کل عام  
بود که هر یک که در اعتکاف قرار میبرد که عرض کند بر جبرئیل بود و ملاقات  
بیان عرض کردن اعتکف قرار بر جبرئیل چنانکه در حدیث اول است و بیان جبرئیل  
قرار بر اعتکف چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که تحت جبرئیل عرض میکرد در اعتکف  
بعد از وی اعتکف عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از نبی و قول روی بیاید و  
غایت احکام و انفاق است و وارد شده است که در دو سجدانه قرار از طریق  
مارست چنانکه حافظان بگوید که بطریق دو سجده عرض علی السبیط فی العام الله  
قبض فریض عرض کند قرار بر اعتکف و یاد رسد که قبض کرده شد و روح مقبوس  
وی و کان بعتکف کل عام عشاء او بود و اعتکف که اعتکاف میکرد بر سال بعشر  
عتکف غیر بر تیس اعتکاف کرده و عشر و عین بعضی نیست بر خوانده اند و مال برده  
عبادت است فی العام الذی قبض فیه و در ساجد قبض کرده شد اعتکف از حجت  
کمال شرف و تمیاد هستند از قبول دعا **من** **عائشه** رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اشق شوقی تر کرد و راه الحار **من** **عائشه** قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
علیه و سلم اذا اعتکف اذنی الی رب و هو فی السجده عابث بود اعتکف چون



اعتكاف میکرد یک میکروا و این یعنی هر بار که خدو را بخواند و می در سجده می بود و نماز را بجا  
شاید یک روز من احتضرت را از قبل نماز گذران و منوی و فرشتان را اینجی معلوم شد که باکی نیست  
بر آوردن معتکف سجده را از سجده و کان لایه جل البت الا فی الحاله ان و بود  
احتضرت کبری آمد از سجده برای حاجت ان از انزل و غایط و حیث غسل  
جابت البت و وجوب خروج از این سجده و غایت و همچنین برای نماز بعد از این  
مجموعه روایتی صحیح گردان از اصول یعنی بنام هر نماز که در سجده او را گفته است که برود  
آمد برای غسل فرض باشد یا نقلی شد طیف علیه **رح** این عرمان عمر رضی الله  
عنه قال البت رواحت انما من عمر بدست که در سجده بنویس علی الله علیه و سلم  
قال کت ثمرت فی الحاله ان اعکف لیله عظمی آخر ام کت فرمود من  
کرد که در سجده در جابت که اعکاف کن منشی در سجده حرام قال غایط و بزرگی  
گفت احتضرت پس اگر غز کرده بودی بسیار نزد خود را منق علیه و یا من غایت  
استدلال کرد تا فی و احمد و در روایتی بر آنکه صوم غرطیت در اعکاف مکرر اقام  
ان نیز در آنکه از خود غرط بودی و میگرد و بنام این در جواب این استدلال البت  
که در روایت صحیح آمده است که گفت عمر نزد من که اعکاف کن روزی پس روا  
که روزی که در اعکاف شده است شب باروز است چنانکه از روزی که در اعکاف است  
است و در آنکه حقیقت و مالک صوم غرط است در اعکاف مطلقا واجب  
یا نقل و منک انش در حدیث غایط است که باید که لا اعکاف الا بصوم این  
حدیث صحیح است و در شرط صوم در اعکاف **الفصل ان اعکاف** این رضی الله  
عنه قال کان البت علی الله علیه و سلم یختلف فی الغز الا و عمر رمضان گفت پس  
بود احتضرت اعکاف میکرد و در حدیث آخر از رمضان فلم یختلف ما یس اعکاف  
کرده و در حدیث و در آنکه در این بنظر غلاط و حجت و آنگاه قضای منت بود که  
نیز آمده است چنانکه تظیر ابعاد نماز ظهر و عصر و صلاه که در کتاب الصلوة مذکور است  
رواه از غز و رواه ابو داود و ابن مایه عن ابی بن کعب **رح** غایط رضی الله  
عنه قال کان البت علی الله علیه و سلم اذا اراد ان یختلف علی الغز یؤان  
حضرت و فی کس حجت که اعکاف کند یکبار در نماز چهارم دخل فی معتکف بایست  
می در آمد و در حدیث اعکاف خود رواه ابو داود و ابن مایه و گفته اند که این حدیث را احتجاج  
و سلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب نیز روایت کرده منظور لا استقلال

کرده باین حدیث که قایل است که ابتدای اعکاف از اول نهار عشره ایتر  
 کند و باین قایل است از زمانی و فوری و این در یک قول و در حنفیه و مالک و  
 شافعی و احمد و جمیع ائمه بر آنند که در آیه پیش از غروب آفتاب چون خواب که اعکاف  
 کند و مشهرا یا عشره را و محمل این حدیث آن سیدانند که محقرت شب در مسجد  
 می در آمد و چون نماز صبح میگذارد و در محله کوی ساختن برای وی می در آمد و منقطع  
 شد از خلق و بیقر و دیکت و در آمد بمسکاف آن محله است که آن جمیع و مانند آن در  
 اعکاف او می ساخته چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعکاف  
 از وقت مغرب می بود و تا وقت او وقت صبح **عنه** **فالت** کان البی بطل  
 الله علی و سلم بعد از این و هو مختلف و هم از عایشه روایت کردند که گفت بود  
 آنحضرت که باز پس میگردید بهار احوال آنکه آنحضرت مختلف بود غیر نماز و پس میگذشت  
 آنحضرت که شش شش می بود و بر آن بود و فلان بیع پس می میگرد و بسوی  
 دیگر و می ایستاد و همان که شش شش می بود و می پرسید و فرج آفتاب و می ایستاد  
 بجای بای می ایستاد و پس از حال همان بایان می یافت پس گفته که در حدیث آمده  
 است که چون بیرون از مسجد برای قضای حاجت و اتفاق افتاد و اعداوت بعضی  
 و صلوات بر ائمه پس می کند و صوف کرده از طریق دستار و بیرون می رود و در نماز  
 باطل میشود و اعکاف و اگر آنحضرت کند و زیاده باشد باطل کرده و حسن فعلی گفته که  
 جایز است هر مسکف بیرون آمدن برای نماز جمعه و عبادت و صلوات جاریه یا قضای  
 روزه **ابوداؤد** **عنه** **فالت** علی العکاف انما یعود و یصا و لا یتجدد حلقه  
 و هم از عایشه آمده است که گفت است هر مسکف آن است که عبادت کند و بعضی برای  
 حاضر نشود و نماز خانه را باین میقت گفته اند و لا یس إلا و لا یاتر یا و لا یس  
 زن را و با شریعت گذاشت و ارس بودن دست و با شریعت نیز چنین بعضی است و نیز  
 روی پوست مردم و گفته اند که ارباب می است و وی باطل است اعکاف را  
 با اتفاق و با شریعت و در فرج بعضی گفته اند باطل است و بعضی میگویند باطل نیست  
 و بعضی میگویند که اگر از آنکه باطل است و اگر از آنکه باطل نیست حدیث در این گفته است  
 اگر نماز کرد و در فرج و از آنکه کرد یا بوس داد و لمس کرد و از آنکه کرد باطل میگرد  
 و می زدن اگر این بعضی جماعت است آنکه فاسد میگرد و وی روزه اگر از آنکه فاسد میگرد  
 اگر چه حرام است و لا یتجدد و لا یس و برون باید مسکف برای حاجتی و کاری که



بای جامع که باریست از آن چنانکه حاجت آنست و الا اعتکاف الا بصوم و  
روایت اعتکاف مکرر و روزه و روزه است در اعتکاف این دلیل حقیقه  
است در شش ماه صوم در اعتکاف و الا اعتکاف الا فی مسجد جامع در وقت  
اعتکاف این دلیل حقیقه است در شش ماه صوم در اعتکاف و الا اعتکاف الا فی  
مسجد جامع و روایت اعتکاف مکرر مسجد جامع مراد مسجد جامع است  
یا بان افضل و اول است و الله اعلم براه ابو داود و **الفصل الثانی** در بیان  
رسمی الله علیه و آله و سلم از آنکه ادا اعتکاف طرح فرمود این عباد  
سکندر از حضرت که حضرت بود چون اعتکاف میکرد انداخته میشد رای وی ب  
کدر می انداخت و بعضی را بر سر نهاده میشد بای حضرت سخت وی بعضی چنان  
و یکی که آن می گفت و چهار یا بر آن بر می گزید و در بعضی شمشیر او بر موضع می گذاشت  
و اسطوخودوس را بر آتش می گذاشت و بر روی سرش می گذاشت مسجد را از  
سقف از بر می کشید و بگوید یا نصاری خود را باین بر بسته بودند تا بیا و قبول آید و بعد  
این که بپوشید و عبادت سطور و مکرر است و اسطوخودوس بپوشد و سکون سکون  
بمعنی سطلون است و ورا بعضی خلف و عظام مردود آید و در راه این مایه **در**  
این حدیثی است که عثمان بن عفان رسول الله علیه و آله و سلم فرمود که در اعتکاف  
از این بیست و سه چیز که حضرت گفت در حق مکتف و مکتف الذنوب مکتف من  
گفته میشود باز داشته میشود از گناهان و بجزای این است که مکتف الذنوب مکتف من  
و فراداده میشود مکتف را از حیات و عبادات که در وقت میشود او را بای اعتکاف  
مثل عبادت بعضی و نمازخانه و زیارت احوال و عبادت مثل عبادت و بجزای  
برای زیارت که با خدا و از هر چه او را این مایه تمام شد که بصوم بعون خدا و در حق  
قائل میشود او را کاتب و قائل القرآن **باب فصلی** در بیان فضایل جمع فضیلت  
مشق و فصل حدیث و قرآن مشق است از قرآن باز قرآن که بعضی جمع و هم  
است و در قرآن مفصل و ابروی و و عده و عده و و ایات جمع شده و بگوید که  
مشق کشته و صاحب صحاح و قاموس او را و قرأت آورده اند قرآن و به نظر  
**الفصل الاول** در بیان عثمان بن عفان رسول الله علیه و آله و سلم که  
من تعلم القرآن و علمه باین شاک است که او را خود را از او می خواند و از او می خواند  
است که از جمله بزرگواران است که در قرآن و معنی او را می خواند و در قرآن

حکایت از قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم قدر باریست و در زمانه  
بر واجب فقط فضیلت است از آن و بیک شیب نهاده که این بر قدری است که مراد تعلم  
و تعلیمات قرآن باشد و الا تعلم قدر از لوازم و لوازم قرآن است و خود در زمان  
نبوت تعلم قدر همین قرآن بود و اما حدیث نبوی تعلیم بیکر و لهذا در باب امامت  
آخر اصحاب را اعلام این در نوشته اند قدر مراد البجاری و **عمن** تعلیم این عامر  
رسمی الله علیه و آله و سلم است که احوال او در مواضع نوشته شده است قال صحیح  
رسول الله علیه و آله و سلم و نحن فی الصفه گفت بدون آمد حضرت و آمد  
صد بودیم بیغم مباد و نشدند با ما و صد سجده است و آن موضع بود که سقف  
در پشت پس مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبلان جانب است  
المعین بود و بعد از نسخ آن خدا و راهما می گذارند و فقر اصحاب کثرت را از آنجا  
صفه میگفتند در آنجا می بودند فقال پس گفت حضرت اکرم بحب ان بعد کل يوم اذ  
یظن انکم لم یکنی از شما دوست میدارم که با او کند هر روز بسوی بطیال می آید و سکون  
طاهر و التمسک یا بسوی عقیق تنگ را و دست نام و دو موی است و بگوید که  
بازار بود و بیشتر آن در روی دو مشت میفانی تا قیام کو ما وین پس با او دو مایه  
که با او سکون و او را قدر که کوفی عزام و لا فطر و در آنجا معصیت  
مثل بر و و حب و بی ریدن قرابت که واجب است بپوشیدن آن این تحقیق  
بعد تعلیم است که از شما انواع معصیت است فعلمنا پس گفت ما رسول الله  
که حجت و دلالت بر ما دوست میداریم از او و روایتی است که عثمان بن عفان گفت  
اعتکاف افلا اعتدو کم احدکم الا المسجد یا بس یا ما و میگوید که از شما است  
مسجد فعلی پس تعلیم شد خدا و انداخته اند از ایشان منکر ب الله یا بجهل انداخته  
از کتب خدا و در بعضی تنگ فعلی تحقیق از علم و برین قدر که او را تنگ است  
با توابع که در بعضی از آن تنگ است تا قیام این تعلیم و وایت و خواندن  
آن بهتر است مراد از او و ناخن و تنگ است و در آن بهتر است مراد او را  
از شافعی و اربع و از چهار ربع و چهار ربع بهتر است از چهار ربع و مراد او را  
من الا بلی و محمد بن ابی بکر از او را از او و از شتران یعنی پنج و شش بهتر  
از پنج و شش و فعلی از الفاسد و ابل اسم و شش شامل زو مایه و در این  
گویند و مایه را ناخن چنانکه است آن مراد از او را که گویند و در او را در جل و در این را امر



گویند اگر گویند که این از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر  
دارند که بر اینها تفصیل دهند و باین فصل قرآن باین که جویش است که در  
حقیقت مراد آن است که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محبت و محبت  
یکش در آن از طلب رزق غایت آن باین که از اینها در خاص و مخصوص گردید  
بنا که ما از جهت بودن آن تا از چهار اموال عرب نامور است که تعلیم قرآن و اشتغال  
بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب آن مزید برکت است و بیشتر از  
اشتغال تحصیل اسباب دنیا است بلکه در سنن ائمه کبیر علیهم السلام و در روایات  
جستار محبت در امر معاش و خود چگونگی که تمام دنیا و ما بینها در حب او محو و فکرت  
است فائز و باینکه التوفیق **و من** این هرگز رخصه الله عزه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم احکم اذا رجع الی اهلان و عیالک فقلت خلفات عظام  
سلمان گفت آنحضرت ایادوست کنید و در یکی از آنها چون باز برگرد بسوی اهلجار خود  
که باید بروی شما قریب تر یک منزله و خلفات جمع خلفانما بفتح حاء جمع  
کسره لام تا قریب خلفانم گفته ماری دوست بداریم از اهل قال گفت آنحضرت  
قلت ایات بقرآن احکم فی مملکتک فقلت خلفات عظام سلمان پس هر  
ایت که بخواند اهلدار یکی از آنها در نماز خود بهتر است مراد از آن  
هر چه و چه پس و این حدیث نیز در معنی حدیث اول روایت **و من** عیال  
رضی الله عنهما قالت قال رسول الله علیه و سلم لای اهلان مع الله  
الکرام المرفوعه است از عیال رضی الله عنهما گفت گفت بنفر خدا صلی الله علیه  
و سلم که نزدیک و بگوشه در بماند و او ستاد در قرآن بحفظ و بجهاد است او یا ملائکه  
و انبیاست که در کانه و بگوشه که در معنی در دنیا عامل نیست بقرآن و در آخرت فیتا  
ایست و در هر جمع با فرموی کتاب مشق از هر معنی که است یا معنی بقرآن مشق  
از معانی معنی یا یکی شدن در ملائکه اند که انبیا و کتب است و در اربع  
محفوظ و یا یکی میشود میان خدا و رسول و یا انبیاء اند که انبیا می نمایند و می را  
و سیر انبیا و خدا و است یا مراد از اصحاب رسول است اول انبیا و قرآن پیش  
کردند و انبیا و کسان که اعمال بندگان می نویسد و در جمیع یا معنی بگوشه که در الله  
بقرآن و قرآن و شمع و بهر علی و باقی از اهلان و انبیا که بخواند قرآن و در میان  
حاکمان قرآن بروی و شوار است مراد از او ابراست که امر قرارت دوام

الکرام المرفوعه است از عیال رضی الله عنهما قالت قال رسول الله علیه و سلم لای اهلان مع الله  
الکرام المرفوعه است از عیال رضی الله عنهما گفت گفت بنفر خدا صلی الله علیه  
و سلم که نزدیک و بگوشه در بماند و او ستاد در قرآن بحفظ و بجهاد است او یا ملائکه  
و انبیاست که در کانه و بگوشه که در معنی در دنیا عامل نیست بقرآن و در آخرت فیتا  
ایست و در هر جمع با فرموی کتاب مشق از هر معنی که است یا معنی بقرآن مشق  
از معانی معنی یا یکی شدن در ملائکه اند که انبیا و کتب است و در اربع  
محفوظ و یا یکی میشود میان خدا و رسول و یا انبیاء اند که انبیا می نمایند و می را  
و سیر انبیا و خدا و است یا مراد از اصحاب رسول است اول انبیا و قرآن پیش  
کردند و انبیا و کسان که اعمال بندگان می نویسد و در جمیع یا معنی بگوشه که در الله  
بقرآن و قرآن و شمع و بهر علی و باقی از اهلان و انبیا که بخواند قرآن و در میان  
حاکمان قرآن بروی و شوار است مراد از او ابراست که امر قرارت دوام

**و من** این هرگز رخصه الله عزه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم احکم اذا رجع الی اهلان و عیالک فقلت خلفات عظام  
سلمان گفت آنحضرت ایادوست کنید و در یکی از آنها چون باز برگرد بسوی اهلجار خود  
که باید بروی شما قریب تر یک منزله و خلفات جمع خلفانما بفتح حاء جمع  
کسره لام تا قریب خلفانم گفته ماری دوست بداریم از اهل قال گفت آنحضرت  
قلت ایات بقرآن احکم فی مملکتک فقلت خلفات عظام سلمان پس هر  
ایت که بخواند اهلدار یکی از آنها در نماز خود بهتر است مراد از آن  
هر چه و چه پس و این حدیث نیز در معنی حدیث اول روایت **و من** عیال  
رضی الله عنهما قالت قال رسول الله علیه و سلم لای اهلان مع الله  
الکرام المرفوعه است از عیال رضی الله عنهما گفت گفت بنفر خدا صلی الله علیه  
و سلم که نزدیک و بگوشه در بماند و او ستاد در قرآن بحفظ و بجهاد است او یا ملائکه  
و انبیاست که در کانه و بگوشه که در معنی در دنیا عامل نیست بقرآن و در آخرت فیتا  
ایست و در هر جمع با فرموی کتاب مشق از هر معنی که است یا معنی بقرآن مشق  
از معانی معنی یا یکی شدن در ملائکه اند که انبیا و کتب است و در اربع  
محفوظ و یا یکی میشود میان خدا و رسول و یا انبیاء اند که انبیا می نمایند و می را  
و سیر انبیا و خدا و است یا مراد از اصحاب رسول است اول انبیا و قرآن پیش  
کردند و انبیا و کسان که اعمال بندگان می نویسد و در جمیع یا معنی بگوشه که در الله  
بقرآن و قرآن و شمع و بهر علی و باقی از اهلان و انبیا که بخواند قرآن و در میان  
حاکمان قرآن بروی و شوار است مراد از او ابراست که امر قرارت دوام











همه دست از آن طعام گرفته و فدا بود فاخته پس گرفتند آن شخص را و گفت  
لارفتك الرسول الله و گفتند هر آینه بریدارم ترا می برم بسوی بنو خدا صلوات  
علیه و پس بنو خنم را نزد حاکم می بردند قال گفت آن شخص این محتاج و عیال عیال  
من فقر و بزرگ من عیال است و نه حاجت فخریه و نه حاجت محتاجی سخت است قال  
گفت ایوه روزی فحلت عندی پس مرا کردم او را فاصبت پس صبح کردم و نزد بنو خنم  
فقال البی پس گفت بنو خدا صلوات علیه و سلم یا ابا هریره ما فعل ابرکال را چه خبر  
آن بنی دمی روزی تو فقلت گفت یا رسول الله شکر حاجت خدیجه و عیالاک را که حاجت سخت  
و عیال را فخر فحلت عندی پس مرا کردم او را پس مرا کردم او را قال اما فقلت که  
انخرفت کاهه باشش کردی تحقیق دروغ گفته است بخود قول او کس من محتاج و عیال  
دارم و حاجت سخت دارم و یسوع و در یک است که با نایب صفت از یسوع پس در آن  
کوی می آید بقول رسول الله از صحت گفت بنو خدا صلوات علیه و سلم از یسوع که  
و می نایبی آید فرمود پس منتظر نشسته او را فاجبش الطعام پس آمد در کاهه که  
که طعام را بهر دو کف دست فاخته پس گرفتند او را فقلت لارفتك الرسول الله  
پس گفت من بهر آید می بردارم و می برم ترا بسوی رسول خدا صلوات علیه و سلم قال  
عنی فاخته حاج عیال لا اعود و گفت که اگر ابر برستی من محتاج و عیال عیال است  
می آیم فخر فحلت عندی فاصبت فقال رسول الله صلوات علیه و سلم یا هریره ما فعل  
ابرک فقلت یا رسول الله شکر حاجت خدیجه و عیالاک را که حاجت سخت  
در دعوی و حاجت عیال و با زنا آمدن و یسوع فرمود می فرمود بنو خنم طعام فاخته فقلت  
لارفتك الرسول الله صلوات علیه و سلم و فها انزلت مرات و این اخر بار است  
کمی ای اکثرتم لا تعود تم تعود بر من که تو میگوی که با منی ای تو بر من باز می آئی قال  
گفت و عنی که اگر ابر را اعلک کلمات ففتك الله بها تعلیم که ترا کلمات که سود که ترا فاخته  
این کلمات از او است از فاخته فاخته را از آنکه پس چون با یکی و بیانی تو جاسوس  
پس بخوان ای اکثرتم الله الا لا اعودی فقلت لا تا فخر میکنی اب را و بنو الخی العظمی  
و این ای اکثرتم الله الا لا اعودی فقلت لا تا فخر میکنی اب را و بنو الخی العظمی  
پس برستی که عیال باشد بر تو از حساب خدا نگاه باند و لا فیک شیطان و تو یک  
نمی آید از عیال از من و این حتی فقلت یا ابرک صبح میکنی فحلت عندی پس مرا کردم او را  
و فحلت عندی و پس مرا کردم او را فاخته فرموده بود که او را را میکنی و الله پس ما می

پس مرا کردم او را و پس مرا کردم او را فاصبت پس صبح کردم و نزد آن شخص را و فقلت  
لارفتك الرسول الله و گفتند هر آینه بریدارم ترا می برم بسوی بنو خدا صلوات  
علیه و پس بنو خنم را نزد حاکم می بردند قال گفت آن شخص این محتاج و عیال عیال  
من فقر و بزرگ من عیال است و نه حاجت فخریه و نه حاجت محتاجی سخت است قال  
گفت ایوه روزی فحلت عندی پس مرا کردم او را فاصبت پس صبح کردم و نزد بنو خنم  
فقال البی پس گفت بنو خدا صلوات علیه و سلم یا ابا هریره ما فعل ابرکال را چه خبر  
آن بنی دمی روزی تو فقلت گفت یا رسول الله شکر حاجت خدیجه و عیالاک را که حاجت سخت  
و عیال را فخر فحلت عندی پس مرا کردم او را پس مرا کردم او را قال اما فقلت که  
انخرفت کاهه باشش کردی تحقیق دروغ گفته است بخود قول او کس من محتاج و عیال  
دارم و حاجت سخت دارم و یسوع و در یک است که با نایب صفت از یسوع پس در آن  
کوی می آید بقول رسول الله از صحت گفت بنو خدا صلوات علیه و سلم از یسوع که  
و می نایبی آید فرمود پس منتظر نشسته او را فاجبش الطعام پس آمد در کاهه که  
که طعام را بهر دو کف دست فاخته پس گرفتند او را فقلت لارفتك الرسول الله  
پس گفت من بهر آید می بردارم و می برم ترا بسوی رسول خدا صلوات علیه و سلم قال  
عنی فاخته حاج عیال لا اعود و گفت که اگر ابر برستی من محتاج و عیال عیال است  
می آیم فخر فحلت عندی فاصبت فقال رسول الله صلوات علیه و سلم یا هریره ما فعل  
ابرک فقلت یا رسول الله شکر حاجت خدیجه و عیالاک را که حاجت سخت  
در دعوی و حاجت عیال و با زنا آمدن و یسوع فرمود می فرمود بنو خنم طعام فاخته فقلت  
لارفتك الرسول الله صلوات علیه و سلم و فها انزلت مرات و این اخر بار است  
کمی ای اکثرتم لا تعود تم تعود بر من که تو میگوی که با منی ای تو بر من باز می آئی قال  
گفت و عنی که اگر ابر را اعلک کلمات ففتك الله بها تعلیم که ترا کلمات که سود که ترا فاخته  
این کلمات از او است از فاخته فاخته را از آنکه پس چون با یکی و بیانی تو جاسوس  
پس بخوان ای اکثرتم الله الا لا اعودی فقلت لا تا فخر میکنی اب را و بنو الخی العظمی  
و این ای اکثرتم الله الا لا اعودی فقلت لا تا فخر میکنی اب را و بنو الخی العظمی  
پس برستی که عیال باشد بر تو از حساب خدا نگاه باند و لا فیک شیطان و تو یک  
نمی آید از عیال از من و این حتی فقلت یا ابرک صبح میکنی فحلت عندی پس مرا کردم او را  
و فحلت عندی و پس مرا کردم او را فاخته فرموده بود که او را را میکنی و الله پس ما می



















همچو حال این مسک است که بسته شده است روی پوشیده نماید که ظاهر حدیث است  
که مراد بقیام شب بر خاستن و خواندن قرآن باشد و نه از تقریریه مقابلت وی بخود  
که بعضی خوب است و بعضی از قیام بقرآن عمل ندارد و دارند و روقور کاتب اغفلت  
و رک عمل دارند و خافه و راه از قرنی و انسانی و این ماجرا **ع** قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من قرأ حم المومن الا الى الميعه کس که بخواند سوره حم را که او را سوره مؤمن  
سیکونینا قول وی و ای الميعه قول الله حم تزل الکتاب من ان الله عز العلم غافر الذنب  
وقابل التوب شریه العقاب وی الطول لا الا هو ای الميعه و ای الکسی و کس که بخواند سوره  
را حین یصبح یسکای که صبح که حفظ بهما حتی یک نگاه باشند میشود بکرت این دو را تا  
اولایا بظاهرو باطن تا که شام کند و من قرأ بهما حین یصبح حفظ بهما حتی یصبح و کس که بخواند  
آن دو را یک می که شام کند نگاه باشند شود تا که صبح کند و او از قرنی و الداری و قال المیزان  
یذا صحت حجب **ع** النعمان بن بشیر و لادوت وی بعد از چهارده ماه است از حضرت  
و او اول صحابی است که را بنده شده انصار را بعد از نبوت و او را و الدین و او را صحت  
است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب من قرأ القرآن یجلی السیوف  
و الارض بالقی عام برستی خدا یغفار له نوشت که را بر یعنی ام که ملا که را بنویشتن آن  
پیش از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین ختم بهما سوره الف و هو  
خستاداران کاتب و ایت که در آن دو اب سوره بقره تحقیق این کتاب و کتبت  
وی باین حدیث که در شریعت است و لا فقران فی ذلک لیل یقر بها الشیطان  
و خوانده نشود آن دو ایت در هیچ برای شریعت نیست این که نزدیک شود آن را را  
شیطان رواه از قرنی و الداری و قال از قرنی و الداری **ع** ای الله در رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ ثلث ایت من اول الکتاب یحکم من  
قته الله حال کس که بخواند سوره را از اول سوره که نگاه باشند نشود از قته و حال  
چاکر که نگاه باشند نما صبح که کف از نگران جبار که نام او قیاموس بود و فضل اول  
هم از ایه الدار از پیش که کشت که هر که یاد دارد و ایت از سوره که نگاه باشند  
شود از حال و توان که اول رده ایت این خاصیت مرتب ساخته باشد بعد از آن نظر بر  
توسیع فضل حق نموده بر ایت ساختن یاد حفظ و قرات فرقه نموده اند و علم داده اند  
و قال در حدیث حسن صحیح **ع** ایس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
سلما نکلی شریه قلبا و قلب القرآن یس برستی هر چه از اول است و دل قرآن سوره یس

گفته اند که دل بر خیزد و خلاصه است و این سوره شریف است و است بر تمام قرآن  
بر و باقره و اکمل و تفر نظر و سفر هم آن و انما علم من قرأ یس کتب الله له بها قره  
القرآن عشر مرات و کس که بخواند سوره یس را بنویسد خدا یغفار له برای او یس خواندن  
این سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه از قرنی و الداری و قال از قرنی و الداری  
**ع** ای برره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یطرح ویس قبل ان یجلی  
السموات و الارض بالف عام برستی خدا یغفار له خواندن یس را که سوره طویس  
را بنویسد از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین سمعت الملائکه القرآن یس هر که  
کس که بخواند یس در مکان قرات طویس را و قرآن در اصل مصدر است بمعنی قرات  
بها از آن اطلاق کرده اند و او را مقرر و اینجا بمعنی نزد دست یس با تمام قرآن را و او را  
که طویس برست و از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین سمعت الملائکه القرآن یس هر که  
گفته اند که در مکان طویس را که در آن برست و از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین  
که در آن برست و از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین سمعت الملائکه القرآن یس هر که  
و در هر بار که بر دارد از او محافظان کرده و طویس را که در آن برست و از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین  
را که کس که بخواند یس را بنویسد خدا یغفار له برای او یس خواندن این سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه از قرنی و الداری  
و سلم من قرأ حم المومن فی لیل کس که بخواند سوره حم را که او را سوره مؤمن سیکونینا قول وی و ای الميعه قول الله حم تزل الکتاب من ان الله عز العلم غافر الذنب  
وقابل التوب شریه العقاب وی الطول لا الا هو ای الميعه و ای الکسی و کس که بخواند سوره  
را حین یصبح یسکای که صبح که حفظ بهما حتی یک نگاه باشند میشود بکرت این دو را تا  
اولایا بظاهرو باطن تا که شام کند و من قرأ بهما حین یصبح حفظ بهما حتی یصبح و کس که بخواند  
آن دو را یک می که شام کند نگاه باشند شود تا که صبح کند و او از قرنی و الداری و قال المیزان  
یذا صحت حجب **ع** النعمان بن بشیر و لادوت وی بعد از چهارده ماه است از حضرت  
و او اول صحابی است که را بنده شده انصار را بعد از نبوت و او را و الدین و او را صحت  
است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب من قرأ القرآن یجلی السیوف  
و الارض بالقی عام برستی خدا یغفار له نوشت که را بر یعنی ام که ملا که را بنویشتن آن  
پیش از آنکه بداند که سماز او زمین را به و هزار سال از آن زمین ختم بهما سوره الف و هو  
خستاداران کاتب و ایت که در آن دو اب سوره بقره تحقیق این کتاب و کتبت  
وی باین حدیث که در شریعت است و لا فقران فی ذلک لیل یقر بها الشیطان  
و خوانده نشود آن دو ایت در هیچ برای شریعت نیست این که نزدیک شود آن را را  
شیطان رواه از قرنی و الداری و قال از قرنی و الداری **ع** ای الله در رضی الله  
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ ثلث ایت من اول الکتاب یحکم من  
قته الله حال کس که بخواند سوره را از اول سوره که نگاه باشند نشود از قته و حال  
چاکر که نگاه باشند نما صبح که کف از نگران جبار که نام او قیاموس بود و فضل اول  
هم از ایه الدار از پیش که کشت که هر که یاد دارد و ایت از سوره که نگاه باشند  
شود از حال و توان که اول رده ایت این خاصیت مرتب ساخته باشد بعد از آن نظر بر  
توسیع فضل حق نموده بر ایت ساختن یاد حفظ و قرات فرقه نموده اند و علم داده اند  
و قال در حدیث حسن صحیح **ع** ایس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
سلما نکلی شریه قلبا و قلب القرآن یس برستی هر چه از اول است و دل قرآن سوره یس



اول آنها بجان با سبج یا سبج است که اقال لطیفی بقول ابن قسین از چهره الف آیه  
سبکت مخفرت که درین سوره ها اینی است که بهتر از هر رایت است لطیفی گفته اند  
است بهر است چنانکه سبج در ساحت جمود و انشا علم و ادراک که از سوره چشم برادر  
باشد و وی مذکور و سوره سوره است در ادعیه و فوره و اول سوره بصیرت علی نوات الصدق  
بتر مذکور است و سمول بن مدینه است و بقول لطیفی علی الا احتمال و الله اعلم و الله  
و ابو داود و در راه از قری من خالد بن معمر بن یفیع و سکون عین مملو سلا بطریق  
ارسل برادر خالد تابعی است و قال از قری من حضرت حسن عقیب **من** این برادر  
الله عزه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان سورة فی القرآن تملون ابنت شغفت  
لرجل حتی غفر له کتبت مخفرت که سوره است در قرآن کسی است شغفت کرد  
مرد در آن انکار بریده شد مران مرد را وی وان سوره تبارک الذی بده الملک و الله اعلم  
عاز قری من و ابو داود و الف و ابن ماجه **من** ابن عباس قال مرع بعض اصحاب  
النبی کتبت ابن عباس بن بعضی از اصحاب بقر صلی الله علیه و سلم چاه علی قری من  
بکره فابصر موه و حجه و در بعضی نسخ خاتمه تا در اخر و مولا بحسب از قری من  
بنی بود که آن فرست خادایان است بقر ایس نگاه در آن قراوی است که بخواند بود  
تبارک الذی بده الملک و الله اعلم و ابو داود و الف و ابن ماجه **من** ابن عباس  
قال حضرت بعض اصحاب النبی کتبت ابن عباس بن بعضی از اصحاب بقر صلی الله علیه و سلم  
چاه علی قری من بکره فابصر موه و حجه و در بعضی نسخ خاتمه تا در اخر و مولا بحسب از قری من  
بنی بود که آن فرست خادایان است بقر ایس نگاه در آن قراوی است که بخواند بود  
خود را سوره تبارک الذی بده الملک می ختمها تا اگر ختم کرد و این سوره را فاتحه النبی بسم الله  
وی بقر صلی الله علیه و سلم فابصر موه و حجه و در بعضی نسخ خاتمه تا در اخر و مولا بحسب از قری من  
بنی بود که آن فرست خادایان است بقر ایس نگاه در آن قراوی است که بخواند بود  
الله علیه و سلم علی الله تعالی ان سوره ماعده است یعنی منع کتبه و باز درنده است  
غلاب را از خواننده خودی المنی و این سوره رستگاری دهنده است خواننده خود را  
بخیج من عذاب الله رستگاری میدهد و از عذاب خدا رها و قال گفت  
قرنی من حضرت عقیب **من** جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم کان لا یام حتی یقر الله  
از جابر که مخفرت بود که خواب میکرد و تا اگر می خواند از قرآن و تبارک الذی بده الملک و الله  
احمد و از قری من و قال از قری من و گفت ترندی بنا حدیث صحیح و کذا فی شرح  
و تفسیر گفت حتی السیله در شرح است که این حدیث صحیح است و فی الصالح عقیب

در صحیح کتبت است که این حدیث عقیب است که گفته ایم که عزت با صحت منافق  
نادر که اگر او عقیب باشد **من** ابن عباس و ابن مسعود و ابن مالک قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم ان اذا قرأت القرآن نصف القرآن کتبت ابن عباس و ابن  
گفت مخفرت سوره اذا قرأت برار است نصف قرآن و ثواب قرأت وی نوآ  
قرآن نصف قرآن است و عمل بواکشف و قد نزلت القرآن برار است ثلث قرآن را  
قل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برار است ربع قرآن را و در تفسیر بودن اذا قرأت  
نصف قرآن کتبت انکه قرآن با ن سبعا و معاد میکند و درین سوره با ن معاد  
و وجود بودن قل مواضع نصف قرآن سابقا معلوم شد اما وجود بودن قل یا ایها الکافرون  
ربع قرآن است که قرآن مشتمل است بر غیر تفسیر و نبوت و احکام و قصص و این  
سوره بخوبی است بر اول و برادر که از قرآن ثابت تفسیر است و الله اعلم و الله  
**من** معقل بفتح می و سکون عین و کسرتان بن یس بفتح می و تخفیف معقل صا  
است از اهل بیته از رضوان روایت میکند از وی حسن بصری و عروسی عن النبی صلی  
الله علیه و سلم قال من قال من یصبح ثلث مرات کتبت مخفرت هر که گوید یکباری که  
گفته را بخواند باشد السبع مراتک سلطان الرحمن فقر الله ثلث ایت من اخر سوره اخر  
بیس بخواند ایت از اخر سوره عزرا قول وی سبحان الله الذی لا اله الا هو یا خود  
و کل الله سبعین الف ملک و کل کواذین بخواند نوی بخواند هزار مرتبه بروی و دعا  
بکند و هر روزش بخواند و او را تا اگر شام کند و آن مات فی ذلک الیوم مات شهید  
و اگر مرد و آنکس در آن روزی بر دست شهیدی یا بدو یا ب شهید را و من قالها  
عین نیست کان نیک الذی لا یفک و کس که بخواند این ایت را یکباری که شام میکند  
بهان منزلت که در صحیح مذکور که نصف از توفیل مستفاد هزار مرتبه و صلوة است  
بروی و شام میدردن اگر مرد در آن شب رها و از قری من و قال از قری من  
در حدیث عقیب **من** انس بن قری کل یوم ما تبی موه که بخواند هر روز و نبوت  
بار علی و الله اعلم می بخواند و ثواب چنین سینه بخواند شود از وی که ثانی بچاه سال بخواند  
باید کردن شش و شش از قری من ان یکن علی بن مکران باشد بروی و از وی رها  
از قری من و قال از قری من و در روایت داری خواندن وی بخواند بار واقع  
شده و اگر که الا ان یکن علی بن مکران بوده است داری این است نشانه او این است  
و معنی دارد که اگر کسی بخواند که بخواند و درین مکان کتبت مخفرت بخواند



[illegible][illegible]



فاصله است از حد قدوم و فاصله در راه خداست و بودنت که عبادت متعدی که نفع آن  
بعضی از فاصله است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاصله باشد و لیکن این حکم  
باید که مخصوص بعبودیت باشد و ذکر آن مستثنی بود و ذکر حد اکثر و بزرگتر است از حد  
چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاصله است از اتفاق ذنب و فسد در راه  
خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از  
اهم است فخر و الصدقة افضل من الصوم و صدقه و دادن در راه خدا و مال هر کس که  
بتر است از زوجه داشتن و اساک کردن و گفتند که در صوم اساک مال است و بعضی  
بعد از آن صرف کردن بران و در صدقه صرف کردن مال است بر هر چنانکه گفته است  
و اگر چه حاجت که رحمت بری و خود بانداری و هر خود خوری و جهت افضل صوم  
که اشارت کرده شده باین حدیث که در کتاب موم که در حدیث که هر عمل بی آدمی که در حدیث  
مکرر کرده که از برای من است و من جز امیدم باین باقی است و شک نیست که اختلاف  
جہات و حیثیات معارض است در اشال این خیال و باین اشارت که و بقول خود و الصوم  
مستحب است از روزی و داشتن پیراست از آتش و فرخ و سبب حفظ و نگاه داشتن  
است از اذیت شهبوات و کین شیطان که سبب دخول نماند و گفت طبعی که چون نظر کرد  
شود نبات عبادت نماز فاصله از صدقه باشد و صدقه از صوم چون نظر کرد بهر یک که  
اثر خاصیت آن صوم افضل بود انتی **و عثمان بن عبد الله بن اوس** نفع  
همه و سکون بود او التفتی بفتح مثله و قاف من جمله روایت میکند عثمان از حدیث  
خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت اوس قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم فرما الرجل القرآن فی غیر المصحف الف درجه  
ثواب بخواند مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از جزو آن در راه خدا و در قرآن فی المصحف  
بصوت علی ذلک الی القی درجه و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود  
ثواب بخواندن از بر تاد و در درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن در مصحف و  
ساک کردن و برداشتن آن تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادت  
است و باینکه از صحابه و سلف و بیهوده انداخته آورده اند که عثمان را رضی الله  
عنه در مصحف باره خدا از جهت کثرت قرائت وی در آن و نووی گفته که این حکم علی الاطلاق  
نیست بلکه اگر باز آورده شود از آن در هر کف و جمعیت قلب بیشتر از آن در مصحف  
حاصل کرده و یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو را برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود

و طبعی که ممکن و قدرت و فکر و استنباط معانی و صورت قرائت از مصحف  
بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است **و عثمان بن عبد الله بن اوس** نفع  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من طالع قلبه نفعه کما یصله احدی و بترتبه  
کاین دهی و هر یک بیکر و دوزخ بیکر و چنانکه نزدیک بیکر و این ادا اصاب الی و فی  
کرب و این را اب بیکر نفع شد یا رسول الله ما جلا ما حبت یس روشتی دل و صفات  
وی قال کثرت ذکر الموت و تلاوت القرآن کثرت یس و بترتبه نفع طالع قلبه بسیار  
کردن ذکر و تلاوت قرآن است تلاوت برقع است و بترتبه نفع طالع قلبه بسیار  
اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روی البقیه الاحادیث الاربعه فی شعب الایمان  
**و عثمان بن عبد الله بن اوس** نفع طالع قلبه و بترتبه نفع طالع قلبه بسیار  
مطلوبه است و بترتبه نفع طالع قلبه بسیار است از من صحابه است رئیس قوم خود بود و بترتبه  
طالع قلبه و سلم او را از خود طلب پس بترتبه نفع طالع قلبه بسیار است  
گفت مردی یا رسول الله ای سوره القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است  
قال گفت آنحضرت علی بن ابی طالب است سابقا که گفت که اعظم سوره در قرآن  
فاصله الکتاب است و ستر بعد جهات و حیثیات است چنانکه گفتیم قال گفت از حدیث  
فای ای فی القرآن اعظم پس کدام است در قرآن بزرگتر است قال ایبت انک است  
بزرگتر است که الله لا اله الا هو ای القیوم است قال ای یا ای الله بحج ان تصیک  
و انک گفت ای بنو ایس کدام است ای بنو خدا دوست بیداری که بر سر خود نماز  
او ترا و است ترا قال حاتم سوره البقره فاما من قرآن رحمة الله تعالی بزرگتر است  
قرنهای رحمت خدا ایضا قال است من تحت عرش از بر عرش وی تعالی اعظم  
بدنه الله داده است خدا ایضا از این است مرحوم سلم ترک نماز و خدایا و الاخره  
نکند رسته این خاتم حج جز را از خدایا و احث الا شملت علیان و تصدیق و  
سمعا و طعنا بسلام و احکام و الک المبرک ای عمل در اخرت و لا تکلف الله نفس الی  
منافع و بنوی و اخره و رواه الدارمی **و عثمان بن عبد الله بن اوس** نفع طالع قلبه بسیار  
و سکون با مرسله بقرین ارسال بزرگتر است و بترتبه نفع طالع قلبه بسیار است  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی فاصله الکتاب شفا بر کل داء فاصله الکتاب  
از هر درجه و حیثیه و روحانی هر که را که بقرین ایمان و یقین بخواند رواه الدارمی و البقیه  
فی شعب الایمان **و عثمان بن عبد الله بن اوس** نفع طالع قلبه بسیار است







ویرده و ای سعید و عیاد و این عمر و عمارت مشناه و غنث سال عیادت و دست  
و بازده از عالم رفت قال بعضی ان رسول الله کف سیدم اکبر حلی الله علیه و سلم  
قال مرقد البس فی صدرها لهما نصیبت حوا یکف کس که بخواند سوره یس و اول  
روز برداخته شود و حای و وی رواه الدارمی **مسلم** معقل بقیع سم و سکون  
عین سها و کتر قاف بن یس بقیع تخمین و سب سها المرفیع بقیع سم و عین سها و یس  
نصیب بقیع کلام قبل است صحیح است انما یلی بقیع رضوان روایت کرده از  
حسن بقیع و یس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من قرأ یس انبعا و به الله  
لغاک کسی که بخواند سوره یس را از برای طلب رضای خدا نیاید غفر او و بقیع  
و نه امرینه شود و او را چو یک شش رفته است از کلاه و یس فاخر و ما عذمتنا و یس  
بخواند از او و یس خود یعنی امانی که شرف موندنا باشد این از او که از یس بقیع  
از او بقیع قال یس ان یس بر کرد و در حکم فرات کرد و سب عفت و ذنوب و اخیال  
و از او بقیع این سوره را عیادت یا شکر عفت و ذنوب کسی که شرف کرده بقیع  
و حوا و خود و وی رواه البیہقی فی شعب الایمان **مسلم** عبد الله بن مسعود  
قال و ابیست از این سعید و وی گفت ان کلک فی سنا و برستی هر چه از حق  
بلیتی است و سنام القرآن سوره الفاتحه و برستی که سنام قرآن سوره بقره  
سنام بقیع بن سها و اصل کوفان شکر بعد از ان استغفار کرده است در هر یک  
بعد از ان استغفار کرده شد بقیع و بلیتی را حوا کلک فی سنا و برستی هر چه  
جز اخلاص است و ان لب القرآن المفضل و برستی که خلاصه قرآن مفضل  
و ان از اولی جرات تا آخر قرآن بر قول مشهور و در حوا احوال است که در باب الف  
ا کتاب الفاتحه که شرف رواه الدارمی **مسلم** عیاد یعنی الله عزاد قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و سلم یقول کل شیء فی یس و عیاد القرآن الیمین و بقیع  
انما یس اللومین عیاد یعنی الله عزاد که یس گفت شکریم الحقیق که سبقت  
هر چه از حق است و عیاد قرآن سوره رحمن است عیاد فی الفاتحه و در  
تو حوا که یک روز از او سنا و حوا است که لا یرفع سنا است و ان کلک فی  
وی غفر لانی الا انما کلک ان است حسن و جمال خاص می بقیع و در از شکی جز  
است که سنا است که اضافت کرده شود بسوی وی و یس **مسلم** ای سعید  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ سوره الفاتحه کل یوم فادب

کسی که بخواند سوره اذا وقعت الواقد و در هر شب زم و او را فادب که فی الفاتحه  
فادب و یس و حوا شکر و کان ابن مسعود یأمرنا به فقرأ فیها کل لیل و فادب  
سعید و میفرمود و قرآن خود را بخواند این سوره را هر شب یا اگر شایع تر عیاد  
بعضی عبادت که موثر واقع اند و امور بنویز حصول انعام و معین است در  
تا به تقدیر و شغول باشد عبادت بهر وجه که باشد و این موثر محبت است باین  
عبادت و محبت ان معنی است بقیع که آورده است انما را از او محبت معنی  
چیل است و این جز است انسان وی غفر لانی بقیع خود آمد که با تمام و نین و  
عبادت و عیاد و نفع و ماندان رواه البیہقی روایت کرده این هر دو حدیث را  
بیهقی فی شعب الایمان **مسلم** عیاد یعنی الله عزاد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
یحب من قرأ السوره بود الحقیق که دوست بد است این سوره را که سبقت  
اللایع است گفته اند که دوست داشتن این سوره را بقیع قول یس بقیع است  
ان یس فی الصحف الا و یس صحیفه اری و موسی که شام است بقیع فی قرآن  
و در است بر شکر کان و ابل کتاب رواه احمد و **مسلم** عبد الله بن عمر و قال انما کل  
الشیء گفت آمده یس فی سنا و الله علیه و سلم فقال قرأ الله یس گفت الله یس کلک  
مر بار رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت الحقیق قرآن این سوره است و انما یس  
از سوره که بعد است بار و ان یس سوره اند و شکر من ذوات الایمان و سوره  
که بعد از سوره را در حوا الفاتحه و بقیع فقال یس گفت الله عزاد را عیاد ما یس  
قرآن این سوره که شکر که شکر سال عمر من و الله عزاد بقیع بقیع شد دل من که  
کجا میتوانم دوست و غفر لانی و در غنث و سبقت و بقیع فی سنا و بقیع  
نما من ذوات حق گفت الحقیق یس بقیع سوره از ان که هم است و در اول  
وی فقال یس فقال یس گفت الله عزاد ما یس گفت الله عزاد را عیاد ما یس  
گفت الله عزاد رسول الله صلی الله علیه و سلم بقیع بقیع انما یس سوره که در او آمده است  
بسیطاب و بیا و اجرت را و ثواب و عذاب را با سنا و فادب رسول الله صلی الله علیه  
علیه و سلم از او است حوا یس بقیع انما یس سوره که در او آمده است و الله عزاد  
الایمن الله عزاد فی سنا و انما یس سوره که در او آمده است و الله عزاد فی سنا  
مشقال و در شرا و با معنی که از سنا است و در حوا است و قال الرجل و الله یس  
بالحق لا یرید علیه ایاب یس گفت الله عزاد سنا بقیع که در سنا است و از بقیع نیاید











از نماز و معنی و رو یعنی کسی که در احزاب و اهل علم و ادب و قرآن عطا کرد و باید که  
از همه مستغنی کرده و توکل بر خدا کند و اعتماد بر او کند و به ایشان صلح کند و خود را  
توکل ایشان بخوار کند و از علم و قیام و سبیل و طاعت و ایمان و از بعضی گفته اند که لغتی  
بمعنی استغفار و لغت یافته است و این سخن خطاست و صواب است که  
اعلم است و تحقیق است که مراد یعنی سخن صوت و نطق و زین و ترفیق  
و تخرین است و است جایگزین این در و طحا که گرفته و موجب حشمت و جمع هم در است  
حضور خود و توقیف و سقوط از دول را فرقی که از انبیا رعایت قوانین بخود و مرعاهات  
نظم در کلمات و حر و فضا که در حدیث باید بر خواندن با سواد که در اشارت این که در قول  
این بود کسی اشعری بخیر و لک بخیر و اگر این بصورت طبیعی که عرب دارند و با غایت طبیعت  
و در توفیق و ادوار زبان که نوشته اند از الحرف عرب میگویند و ادوار نام دارد و حسن باشد  
اما تکلف با لفظ و معنی بکاره است و اگر معنوی بخیر قرآن که در حرام است طبیعت  
بمعنی معنی و زین و با لحن جاری است بهر وجهی که باشد اما در کمال کمال  
از حدیث است **عبدالله بن مسعود** قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام **كُفْتُ** ابن مسعود **كُفْتُ** ما **كُفْتُ** و حال آنکه وی بر زبان و ادب و طاعت کمال  
بخوان از آن چیزی رسیده و گفت بس کفتم ساقا و علیک و علیک اری یا بخوان و  
من رفو و حال آنکه قرآن و توفیق ستاده شده است یعنی قرآن خواندن حق است که  
خواندنش است و بکمال و به حال که حضرت توفیق خواندن قال ابن عباس ان اسو من  
كُفْتُ **كُفْتُ** من و دست بدارم که بشنوم از غیر خود که با حکمت در آن است که در  
استماع لغت و فهم معانی و ملا حظ و تدبر در آن است و سهول است و کونیا (عجب  
می آید بر مثال ظهور نظام از خبر موسی و الله اعلم ابن مسعود میگوید فقرات سوره  
الاسما پس شروع کرده خواندن سوره حتی آیت الله بهر لایه تا اگر آمد و  
باین آیت و گفت اذاجیاس من کل آیه شریفه و جیاسک طاعت الله است و بعد از این  
آیت آیت که برود که عالم سیر ما بدین جلیوت باشد حال این که قرآن و حق و کلامیم  
از هر است که او ای را که گواهی دهد یعنی بغیر ایشان برایشان بفساد عقاید و فیه اعمال  
ایشان و باینکه برای آن که گواهی بران چون آن که گواهی بر صدق ایشان درین گواهی  
با گواهی بر است خود که ایشان گواهی بخواهند و در ایشان و دیگر مقصود دیگر و تحقیق است  
است که عجب روزی سخت که از آنها زانو بندگفت و سلطان برایشان گواهی داد

ابن مسعود میگوید چون آیت رفوا اندم قال گفت حضرت حنبل الا آن بس است  
زنا اکنون پس کن و دیگر خواند گفت آیه پس روی کرد اندم بسوی حضرت و بفرمود  
فانما عیناه تفرقان پس ناگاه بر دو چشم حضرت اشک میریزد و اشک روان بود  
و بگفت حضرت از تصور رسول قیامت و سختی احوال مردم بود بحسب غایت رحمت و  
و شفقت حضرت بر خلق صلوات الله علیه و صلوات الله علیه و صلوات الله علیه و صلوات الله علیه  
عز خال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحب من کذب کذب حضرت مراد این که کذب را  
که از اکابر صحابه بود و کاتب وحی بود و یکی از آن مشش من بود که با دیگر فرمودند و از او  
عبد حضرت صلوات الله علیه و صلوات الله علیه بود و او را سید القم میگویند و حضرت او را  
سید القم میگویند و عمر رضی الله عنه سید المسلمین می نامید پس حضرت بوی گفت  
که آن آیه را من آن آواز علیک السلام درستی خدا امر کرده است مگر بخوانم بر تو و لعل قال  
گفت ایچ من کتب الله سان که یا خدا نامم بودم ابرامی تو یعنی ما بخصیص نام نه کرده  
نام من ایچ که گوشت من را از اجبت شکست نشد بکم ایچ گفت از روی حقیقت  
استقامت من که لایق این مقام و منزلت از غایت و ذوق لذت گفت که این چه  
لذت است و اگر ام است که منی قال گفت حضرت ایچ نامم بود و از نامم خواند قال  
با کتب ایچ من کتب بطریق حقیقت برای تحقیق حال و قد کتب عذرت العالمین یا  
تحقیق و ذکر کرده شدم من زور و در که جهانمان قال گفت حضرت آری ذکر کرده  
شدی تو زور و در که رفرت عیبه پس اشک ریخت بر دو چشم ابی و روان شد  
اشک از چشم وی و این که شدی است که تو و لطف محبوب و حصول وصال می  
اید و بحقیقت علم از راه چشم بر بر و دوقی روایت و در روایتی اینچنین آمده که چون سوره  
کم من الذین کفر من اهل الکتاب نازل شد حضرت ابی بن کعب گفت که آن آیه را  
ان افرا علیک درستی ضایعانه اندر کرده که بخوانم زین که من اهل بن کعب و اقال گفت ایچ  
و قدر ما لایا تحقیق نامم بود و خدا ما قال گفت حضرت آری شفق علیه و در حدیث است  
فرشت برضائی و اهل علم و فضل که باقی افضل باشد از هر و علیه بحقیقت قرات  
حضرت صلوات الله علیه و سلم بر وی قرات تعلیم و اما بود که ناما بود که از از من مبارک حضرت  
و بود ایچ مقدم بر قرات صحابه و فرمود حضرت صلوات الله علیه و سلم از آن ایچ و تحقیق اخذ  
کرده اند از وی قوی از کبر اما بعضی دور و در تحقیق این سوره گفتند که این سوره  
با و جازت جامع است مرقوم که از اصول دین و مهمات از او و عده و وعده







داروی نفع کا از با فتنه کو اندر در باطن در اندر کسب سوسن و قرآن یافت  
مطلوب است و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است که  
اصولاً با قرآن و کویا قایل این سخن را لب نگه داشت از آنکه اصوات نیکان را  
مهرین قرآن کو بی یک قرآن زینت بخش سواست است و این سخن سهل است برین  
شبی تابع مثنوی باشد چنانکه علی نسبت به وس کو با قرآن صاحب جمالی است و حسن  
قلبی دارد و او از حجب زبوری است و حسن دیگر قرآن می افزاید و در فضل ثالث را حد  
برایا یک صریح است برین معنی مراد اینجا قرآن است که فعل بنده است و است  
قرآن که صفت با برینا است بل ثانیاً که در ترجمان است بدان که مراد او احدی است  
ثانیاً و این با جزو الداری **و من** سعد بن عباد بن عجم بن و کثیف موجود از نقاد و در  
انصار است و بر قوم خود و بر وایت مصطفی علیه السلام و سید ماسع را و از انصار  
ترجمانه نیست چه دردی که می بخاند قرآن است و فراموش می کند از انصار الا لقی الله  
القیه را چه که از انصار می آید چنانکه برای حق را و زینت است مطلقه لا اعضا و جرم  
و معنی قطع و جرم دردی که بعد از انقضای او بطلت خدایم که علی است و بعضی  
گفته اند مطلقه الیه یعنی خالی از جرم و برکت و بعضی گفته اند مطلقه الانسان یعنی در  
انسان و بعضی گفته اند زبان افکار بصورت یا معنی یعنی به جهت و به زبان و فراموشی  
قرآن از بعد از حفظ از آنکه در چشم نهاده اند و بعد از این باب بسیار واقع است و بعضی  
نکته اند و در بیان اینجا که عمل و قرات است و الله اعلم باده او و الداری **و من**  
عبد الله بن عروان رسول الله علیه السلام قال لعل من قرأ القرآن فی اقل من  
فروغ و قد شدد و نه است معانی قرآن را و نامی و تدبیر کرد و در آن کس که خواند قرآن را در  
اثر شب روانه از ندری و ابوداود و الداری بدانکه عادت سلف مختلف بود و در  
قدیمی از زمان که می کردند در قرآن از ختم کردن در و عاقبت ختم کردن در  
روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز که باید و بر چهل روز نهاده و بعضی وقت  
ختم میکردند و احوال دیگر است و صحیح است که این مختلف میکردند و اختلاف است  
بسیار کسی که ظاهر میگردد و او را تعقیق فکر لطیف و معارف اقصا گفته اند قرآن ختم  
کرد و کمال فهم و بجهت آنکه هر که مشغول است بیشتر علم بر سر و تصنیف یا بعضی خصوص  
و وقایع و مهاترمانان اقصا گفته اند که با نفع با زبان و فقه علم و کتب  
فقطایل و بیان بر زمین کرده اند **و من** حفصه بن عامر بخاند است و ابی معمر گوید

معاذ بن عبد الله بن عمرو بن عبد بن ابي سفيان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الحاجر بالقرآن كالحاجر بالصدقة هر كس قرآن و با و از عید خوانده از اجماع اشکار او نه  
است صدقه را بقدر که فطرت و ثواب دارد و المهر بالقرآن بالصدقة و اگر از کتب  
قرآن و با و از عید خوانده قرآن را مانده بیان دهنده است صدقه را که افضل و احسن  
در ثواب و از سمع و یا خالص است و این در صدقه نقل است و در جای که مذکور  
قرآن واجب نیست و با طاهر او یا بن حدیث انصار و ابی ای مصلی یا با طهر یا  
و آن جو کفنی را با ن تاویل کرده اند کمال خود است و تحقیق وارد شده است احادیث  
در فضل هر و اسرار پس هر یک در جای خود است و توسط افضل است چنانکه دلالت  
میکنند بر آن کتاب و سنت روانه از ندری و ابوداود و الداری و قال الرمزی و ابی  
حسن **و من** صوب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
گفت صوب روی که از فقرای میخا و عطلای نیست و مسافرت او بسیار است  
که گفت آنحضرت ما من بالقرآن من استحل حرامه ایمان نادره و قرآن ایمان که هر کس که  
کرده یا در راهی قرآن را یعنی از کتاب محرمات و مناهی آن که حق ایمان آورده است  
کو عمل کند چنانکه حق محبت است که ثابت کند روانه از ندری و قال جابر حدیث  
استانده با لغوی روایت کرد و حدیث را از ندری و گفت ای صوبی است که نیست  
ان قوی از عید صفت رواست و **و من** اللیث بن سعد و ابی استاذ لیس بن  
سعد که فضیله ای است و امام اهل مصر من این آیه یکایک بضم لام و فتح لام و سکون تخفیف  
که تا می فداست دارند بر عطا تا بعین است و می صحیح را و کور یافته و قاصی گوید  
در عهد بن یحیی بن یحیی بفتح تخفیف و سکون مهر و فتح لام بن ملک بفتح میخا و نه  
و سکون نایه و فتح لام کاف و را فری نیز تا می فداست از مال ام سلمه من قرآن الی  
کوی برسد یا مملک را از قرآن بفرستاده علیه السلام که یکایک است میخا فداست  
قرآن مشغول پس نگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول یا فعل قرآن بدو کاف  
و روشن حرفا جرح بعد از حرف جرحا جرحا و از ندری و ابوداود و الداری **و من**  
ابو جرح بضم جیم او و فتح نام او عبد الملك بن عبد الله بن جرحا یا نایه دین و اعلام  
علامت و از ندری تا بعین است و در قرآن از ندری و ابی اعلو و فقه اربیه است  
من این آیه یا نایه عن ام سلمه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
و سلم قطع قرآن قطع میکند قرآن را قطع طبع باره باره کردن و ابی جرحا عبد الله بن











[illegible]







سعد خاندان اوقات مشهوره و بیست کتاب الله بود که بید و انکار او کفر است  
قطعا و اگر با چنین بود و خوات ناد بود اطلاق تکلیف کتاب بطریق خلیفه و ثبوت  
باشد و طایفه این است و طایفه دیگر که با تعداد وی و انکار او بجهت **خرم تقی علیه السلام**  
ربین ثابت از جمله فضیلهای صحابه و کاتب وحی است و اعلم بود بقرائین قال ارسط  
الی ابوکر مصل علی السلام که گفت ربین ثابت و کتب را سوی من ابوکر صدیق  
و طلبه مرا پیش خود در وقت قتل اهل یار و این نقل می کنند بود که گشته شد در وی  
سید که ابان لغت الله علیه خلافت صحیفین چنانکه در کتاب اکره که گشت و در وی  
بسیاری از قرآن گشته شد پس در فخر دایه که فاذا عین الخطیب علیه السلام نگاه  
عزیز دایه که بود رضی الله عنهما قال ابوکر بن خالد فقال گفت ابوکر که در آن روز من و  
گفت ان الفل قد استخرج يوم ایامه بقرآن من یسبحه کثرتش تحقیق سخن و بسیار  
شد و گرم شد و روزی که بخواند آن قرآن و عاقلان وی و عرب کار سخت را در سبک  
و گفته اند که هر یک که گشته شد در وی از فرسودگی بود و ای استیسیان معان آن  
الفل بالقرآن بالموطن و در بعضی من برینم که اگر سخت شود قتل بقرآن دایه چنانکه  
بجانب از من القرآن پس رو در بیدای قرآن که هر کس برین را از یاد دارد و فرموده  
ای ان تارک من القرآن و در بعضی کس مصطفی می گویند که او نمی جمع کردن قرآن و در  
مصحف فقلت که گفت فعلی السلام بفعل رسول الله ابوکر سید و گفت من هر چه  
میگویی تو دور روا که فعلی مکرر میگویی با جزا که کرده است از ابوکر علیه السلام  
قال بذا و آن وقت جوان چنان که در قرآن می خواند که بفرست و بدعت است  
و بعضی بر مینمایند که در آن وقت که در آن مثل تعلم من و غیر و بعضی سخن چنانکه  
بان آن در باب الاقسام بالکتاب و الله که گشت فخر زلال را جمعی پس مینمود  
عمر که را جنت میگردد و مکرر میگفت کسی با که در وحی شرح الله صدری که گفت تا اگر گشت  
خدا بفرماید پس من برای آن جمعی جمع کردن و پس بنا نهادم را می فرمودت فی ذلک ایامه  
ای و برای مردم من بدین باب آنچه را می زد و می فرمود و می فرمودت دیده بود عمر قال  
قال ابوکر که گشت فخر زلال را جمعی جمع کردن و پس بنا نهادم را می فرمودت فی ذلک ایامه  
تکمیل شتر را ب بود و غفلت و بیاض و در کتب کتب التوحید و التوحید و التوحید و التوحید  
تحقیق بودی بودی نوشتی و می را می بفرموده الله علیه و سلم فسمع القرآن و ابوکر  
طلب کن قرآن از هر جا که بایست و جمع کن از او متبع طلب چیزی و در حق دریده وی گفت

ربین ثابت فواته که گفته فقل جبل من احمال بس جذا سو که اگر میفرمودند و  
تکلیف میکردند مردم از جای سجای برین را از کوهها را با مکان افضل علی ما امر به  
من جمع القرآن میسود این تکلیف که از ترس از جهاد که در ابوکر از جمع کردن قرآن  
و تکلیف بذا از طاقت کار نمودن کسی را و امر کردن بجزئی که شفت است در این  
قال گفت ربین ثابت فقلت لایه که گفت من مر لیه که را کتب ففعلون مثی یا علی  
رسول الله جگر ز سینه شما جزا که کرد از ابوکر علیه السلام فاذا ابوکر و الله که گشت  
ابوکر این معنی جمع کردن قرآن را عرض کرد فخر زلال ابوکر را جمعی سخن شرح الله صدری  
لله شرح الله صدری که بود و عرض است بود ابوکر که را جنت میگردد و مکرر میگفت تا اگر گشت  
سخن را اما اگر گشت خدا بفرماید پس من برای آن جمعی جمع کردن و پس بنا نهادم را می فرمودت فی ذلک ایامه  
القرآن اجمع من العرب پس طلبه هم قرآن را و حاکم که در آن می گویند او را از بعضی  
و بین طایفه جمع شب شاخ مرگ که یاد شده باشد یا شاخ و می که در آن روزی جدا کرده  
باشد و بعضی دیگر که تفسیر کرده اند و التوحید و التوحید و التوحید و التوحید و التوحید و التوحید  
خامی که گفته شد که سینه تک و در روایتی و از فراع و از رعه و باره از بوسه یا  
کاغذ و در روایتی و قطع الاذیم و از بوسه یا در روایتی و الاکلاف و از شاخهای شتر  
و که سفید و در روایتی الاصلح است آنها بملو و مانده که هر کس باره از قرآن درینها  
نویسند به است و صد و از رجال و از سینه های مردان گویند و در سینه از صحابه اصل و  
سعد بن است و یا فخر ان از عرب و فخر و مر آن تقریر بر است و قرآن سنان  
است و بعضی است تا صحابه اتفاق میکردند و اجماع مینمودند و نوشتن صورت نموده  
و اگر گفت حتی و حدیث اخر سوره التوحید بایست که حقیقه الاضارعی تا که یا فخر اخر سوره توبه  
را بایست که فخر بعضی را می فرموده که ایامه با جمعی از آن که هیچ یک جز او را اخر سوره توبه  
این است لایه که رسول من است که می خواند توبه تا که سوره که اول او را است من الله  
در سوره است و از سوره توبه میگویند بعضی است که در سوره توبه می خواند که ایامه  
فرست که سینه شتر می و دو کوه را در میان تاکید و تحقیق و مبالغه در احیاء است  
و شرح این خبر گفته که در دو کوه احفظ و کتب است و سخاوی در حال انرا گفته که در او  
انجست که ایامه را در کتب توبه رسول خدا علیه و سلم نوشتند و در سینه شتر  
و بعد حفظ آنها مینمودند که گفت بنده سبکین عبد الحق بن سید الدین می که گفته شد  
یست که قرآن معلوم بود بالقطع و یقین و معروف بود در این بن سینه را تا سو که















[illegible][illegible]











باطنه و بناو حضرت و این شامل غرات است هر دو در حق الله تعالی که انما ینسب الیه  
الضرب مع الله در هر چه دل با خدا ارام کرد که جلا بود عافیت است و این عافیت اهل  
کمال و شامل جمیع احوال است ان الله تعالی رواه الزمردی **و ع** ابی هر رد قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یتسبی الله حدیث را یکس که شاکر و انشاوار که  
استجاب کند خدا تعالی دعا و اورد بلاهای سخت فلیک الله دعا فی الارباب یسب الله کبیرا  
کند و عار و عالت نمی دین بر عکس حال سازان است که چون سختی در میان برسد عا  
کتب چون در روشو و ارات و رزید رواه الزمردی و قال جاء حدیث عرب **و ع** قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمنوا تم توفیق الا بالاجابة و عاکف صارا و عاکف توفیق که عاکف  
باجابت و اعلم ان الله لا یستجیب دعا من قلب غافل له و باید که خدا تعالی قبول کند  
دعا را از دل بجز باری که مشغول بغير حق رواه الزمردی و قال جاء حدیث عرب **و ع** قال  
برای برفع غمها و تخفیف بین مطر و ادر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
انما اسم الله فاسم یطون الذکر چون سوال کنی از خدا بپس سوال کنی از ایاها که کنهها  
و ست خود و لایق لود بظلم و سوال نکنی از او را بخت نهای کند است زیرا که سوال از ایاها  
که صورت طلب و یقین و اتمین باجاست و جمع بین نمودن کثرت عطف است و بخت  
و ست صورت رواست و در استغفار است که حضرت صلی الله علیه و سلم بخت نهای  
دست اشارت با همان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جنس نعمتی  
است که بطول آن حاجت رساند که اگر برای دفع فتنه کند نیت نهای دست بخت نهای  
کند و کلام برده را بپس استغفار کثرت و فی و بخت نهای بپس خالی الله یطون انکم و لایق  
بظهور تا فاد و غیر فاسم ایاها و چون بپس جو فاد شود از دعا بپس باید که نیت دست  
روی ثا خود را از دست بک ایاها را حاجت کو فاد نیت شده و رسانیدن آن روی که اگر شرف  
اعضا و از بپس است افضل است رواه ابو داود **و ع** سلطان رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یکم فی کرمیستی من عبدی و ارضع میده الله  
ان یرحمه صفا بر سر که برود و عاکف نیت بپس را که کند شرف ناک و عاکف  
خرم و ادر از نیت خود چون زاده و نیت هر دو دست خود را بسوی وی که باز کرد و نیت بپس  
بزه و اخلاص صفر که بر سر هر دو کون فاد و اخلاص نیت و در پیش شدن و باید  
که اطلاق جاد و هر باری که از شال آن از کلمات برحق میانه با اعتبار آنرا و افعال است  
نیت که از جیل تا نیت و افعال است رواه ابو داود و ابی هر رد فی الدعوت

**الکبر و ع** رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا رفع یدیه فی الدعاء  
بود آنحضرت چون برید پشت بر د و دست خود را در عالم بختها صحتی بپس بپس  
فرود می آورد و هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد با نهاری مبارک خود را رواه الزمردی  
**و ع** عافیت رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یستجیب الدعوات  
من الدعاء بود آنحضرت که دست میداشت دعا را که حاجت مطالب و غرات دنیا  
و ادرت می بود و جمع ماسوی دنگ و رک میداد دعا را که جمیع بود رواه ابو داود **و ع**  
عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصرع الدعاء اجابة دعوت  
غایب الغایب بر کسی که شتاب ترین دعا را از روی اجابت دعا غایب مر غایب  
رست از بخت و حود و صدق و اخلاص و محبت در آن به مشوب بخت و رواه ابو داود  
و ابو داود **و ع** عین الخطاب رضی الله عنه قال استأذنت النبی کثرت الدعوات من عمر  
طلب اولی کرم ارفع صلی الله علیه و سلم فی العمرة از برای بر آوردن عمر فادان که پس  
اولی کرد آنحضرت مراد رخت او را و قال و کثرت الدعوات من عمر فادان که پس  
مارای را در کرم و دعا می خود تصغیر را بجا برای غفط و غفط است و لا نیت و فادان  
کس نمداد و وقت دعا فقال کله مایسر که ان لا بها الدنایس کثرت سختی را  
که شاد میکرد و نمک و ابل ان کله تمام دنیا باشد شاید که بپس سختی باشد که کوریت  
سختی دیگر غایت از زیاد برین سختی گفته اند رواه ابو داود و الزمردی و نیت  
روایت عذ قول و لا تمسوا تمام خود را و ابی هر ردی از قول آنحضرت و لا تمسوا و این عبارت  
که فقال کله مایسر روایت او نیست **و ع** ابی هر ردی قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم تمسوا لا ترو و عو تم کس اند که کرده میشود دعای ایشان انصایم صلی بظفر  
کی از آن کس روز د است در کثرتی که اخلاص میکند و الا امام العدل دوم باد شاد  
و اگر استود عو و المظلوم صوم از آن دعا که کرده میشود دعای تم و دیده است  
ظاهر عبارت آن بود که گوید و المظلوم یعنی صوم از آنها کرده میشود دعای آنها  
مظلوم است و لیکن این عبارت فرموده از برای انجام ایشان دعای مظلوم  
خاتم بر معها الله فوق الامم بر دارد دعوت مظلوم را خدا تعالی بالا می ابر  
کن نیت از رسانیدن او بجا بخت و مصلحت قبول و اجابت و بر بعضی روایت  
آمده است که حق تعالی میدارده است تمام با حق ساجد و خود یوم شفق السماء  
بالعام و بفتحها ایاها با ما و کثرت کرده میشود بر او دعوت مظلوم و درای آنها



وینفخ بفتح با و ابواب نصب نیز روا نیست یعنی کن در حد ایقاعی برای دعوت  
مظلوم و برای اسنان رو بقول الرب و سکوید برور و کار قاعی و غرضه و جلاله لاف  
ببر که کسی سوخته بر نیازی بیدم ترا و لوبعد صی و اگر باشد پس از روز کاری فقط  
بمظلوم است و دیگر کاف تصحیح کرده اند خطاب به عود مظلوم و اصل فتح است  
رواه الترمذی **و** قال قال رسول الله علیه و سلم لک دعوات استجابات  
سعدا استجاب اند لک فی ذلک شک در استجابات آن سعدا دعوات اوله  
نوده که می دعا کردن بر مردم فرزند را خواه برای دعا نیک یا دعای بد و دعای والد بطریق  
اول از جهت و غیر شغفت و غیر بابی و در عود المصاب دوم دعای مسافر برای خود  
یا برای برود عود المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه  
**الفصل فی دعوات** انس قال قال رسول الله علیه و سلم لیس ال حدکم رب حاجه  
کما یجوز که بخواهد یکی از شما برور و کار خود حاجت خود را هر چه یک از شمس غلازا  
انقطع لکم بخواهد بر روی مثل خود را چون گشته کرد و شمس که شمس و سکن مصله و ال  
نفل زاده فی روایت حسن ثابت البانی در مسلا زاده کرده است و او در روایتی از زینب  
بنایه بفرموده که از نا بهیمن است بطریق ارسال محتای ال المله الکه سوال کند از خدا کمک  
حتی با الالمه و اذا انقطع ابو عیاد حاجی گفته که از آن نهایی معرفت است سوال  
کنی خواهی خود که ایمنش که از خدا کمک و سوسی علیه السلام چون شناسی که به  
شکفت بر لبه انظر الیک و چون میماند که گفت رب لا ازلت ال امر  
فیروزه الترمذی **و** قال کان رسول الله علیه و سلم یرفع یدیه فی الدعاء  
بود که حضرت که برید و دست خود را درو عا می ری یا مثل طبیعه الکه و جبهه  
سفیدی بر و فعل یعنی در بعضی اصیان و در بعضی که از بن برید شست ابط که میوه  
و سکن با و کینه کرده **و** سئل عن سعد بن ابی سلفه علیه و سلم رواه  
از سئل عن سعد بن ابی سلفه علیه و سلم رواه و آخر صحابه در موت است  
قال کان یجمل اصبعه علی سکنه و یذعوا یود که حضرت که سکنه و ایند کشتان برود  
خود را مقابل و ششهای خود و دعا میکرد و این بر شمس و اقتصاد است در شمس  
برین **و** سئل عن یزید بن ابی سائب که صحابه میفرست و در سال دوم انجرت  
را بنده منده و حاضر شده و جز الواع را بعد از بر شمس روایت مک را بر شمس ان النبی  
علیه و سلم کان اذا دعا فرفع یدیه سیکوید و جبهه بر بود که حضرت که چون دعا میکرد

برمی دست برود دست خود را سبک کرد و می مبارک خود را برود دست پس سبک  
و جبهه برود دست و صورت بود که دستها بر میداشت و چون برید دست سبک کرد و چنان  
بر دستش دستها را از ادب دعاست روی البهیقی الا حادث الشذرات روایت کرد یعنی  
این روایت را که یکی از بنس بود و دیگر از سبیل و سوم از سیب فی الدعوات الکبر  
**و** عن کریم ابن عباس قال السبله ان رفع یدیک عند منک کفایت ابن عباس که کاد  
سوال بود عا این است که بر روی برود دست خود را بر برود و شش خود او بخوبی باز کرد  
میجانبه از یک عادت در شان کسی که سوال کند جز از او بطلبیدن است که فراتر که گفتند  
دست جانب بر عود و الاستغفار ان شرفا وسیع و اعادة و ادب استغفار و طلبه بر شمس  
است که اشارت کی یکی گفت که بسیار است و مقصود نیست که در نفس انوار  
و شیطان بر جیم است و بنه حق از زینب ال لبوی حاکم الا قالوا و لا یتبال ان قریه  
بیمه و ادب الیهم ان است که بر روی کسی برود دست را تا مهر قیامش گفته که  
ایتمال استهاد و دعا و خالص که دانند ان و در میماند و ادب الیهم قریه و ان  
تسبل فی مخلص فی الدعاء و در جمع الیهم گفته که ایتمال در کار بود و دست و اصل  
تفصیل است و سائل و در دعا سوال و طبیی گفته که باید که ایتمال در حدیث دفع  
است که مقصود است از تقابل دعا پس بگوید انمروه دست را تا اندر از انبات  
کرده فی رد ایة قال و در روایتی ایمنش را و ده که گفت الایتمال که الایتمال ایمنش است  
و رقع برود دست حضرت برود دست خود را و جعل بطورهما میمانی و جبهه و کوبه ایتمال  
دست را جای متصل است روی او را و اما بعد و **و** عن ابن عباس علیه و سلم  
است از این عمو که می گفت ان رفع یدیک برود بر روی بر انفس نهاد سبک  
شماره فی روی که برید برید دست و ایست بالای سبک برید برید برید  
الله علیه و سلم علی نه زاده کرده حضرت بر داشت و دستها برین نهاد یعنی ال  
العصر یعنی تا سبک تا بنی تقف است از روی مرابجری که در ان عمر فاشا که بان فعلی  
خود را یعنی شست بر داشت و سبک تا سبک بالای سبک یعنی گفت که انکار  
این عمر رقومه و غالب ال ایست ان است در دعا سوال و فوق ناکردن این در  
علا سکه را می امر و تا سبک بر دارند بالای سبک تا و ششها را می می و کوبه و بالای  
دستها را برای و کوبه فقهروا **و** عن ابن عباس علیه و سلم قال کان رسول الله علیه و سلم  
و سلم اذا دعا دعا حال با یتف بود که حضرت که چون دعا میکرد و انوار











[illegible][illegible]



















[illegible]

اید و بگویند ای بعد از آن حرف است فقام آوردند و هر دو ساختند قالوا الله لا یجیب  
 گفتند بخدا سوگند زشت مذمه است ما را نیز ذکر او داخل حرف است فقام در جواب بشکایت سوال  
 است قال گفت معاویه اما آنچه من است حکم نموده که اگر با بنده بدستی من سوگند اقام  
 شما را از جنت تحت نهادن شما را بر دوش کند بگفتند انما انکفرت و کی صلات علی و  
 سلم بزبون آمد حلقه از صحابه بدیشتند و در مسجده سوگند داد و پرسید چنانکه  
 پسیم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید و ما کان احدکم یزلی من رسول الله  
 بنود و حج بنیزه و هرگز من از پیغمبر خدا علیه و سلم اعلی عن حدیثی که از وی حدیث کرده ام  
 حضرت مقصود بان واقع است یا اعلام بعدم انبیا است چه بر پشت حدیثی  
 که از انبیا انبیا دار و ان رسول الله علیه و سلم و در دست پیغمبر خدا ص  
 حلقه من الصحابه بزبون آمد حلقه از اصحاب خود فقال ما انکس صحابه گفت چه چیز  
 زشت مذمه است شما را در اینجا قالوا الله بس گفتند اصحاب بنشینند و ذکر می  
 کنیم خدا را و آنچه علی ما بالا سلام و هر یک یکم خدا را بر آید و نمودن او را برای دین اسلام  
 و من بر علی و من نهادن وی قال یا سلام بر ما گفت انکفرت اما انک من است حکم  
 نموده که و گفتن ما به جبریل و لیکن آمد و جبریل فاجری ان الله عز وجل یأمرکم بالماکره  
 خبر داد که بر دست خدا تعالی سبانهات و معاصرت میکند و می نازد و سبانهات  
 را رواه مسلم **و من** عبد الله بن سلمان روا قال روایت است از عبد الله بن سلمان  
 عقیب ذکر نوی در فصل ثانی که در وی گفت یا رسول الله ان شرع الاسلام  
 در کثرت علی شریعتهای اسلام و احکام آن تحقیق بسیار شده بر من فاجری انبیا ان  
 تحت ربیس خبر داد که جبریل که جنگ در زمین و در زمین بودی من خبری در عالمی که سبیل  
 تو است که نشاید و لازم گیرم و در خود سازیم از بعد ادای فرایض و دستبندی شوم بوی از  
 سایر تو اهل و او را و همچنین تفسیر کرده انکلام را قال لما بال ربک ربنا من ذراعت  
 گفت انکفرت یا که همیشه باشد زبان تو نواز که از آدمی این عبارت در فصل ثانی  
 که در دست رواه از احمدی و ابن ماجة و قال الرمذی در احادیث حسن **و من** عبد  
 سعید رضی الله عن رسول الله علیه و سلم فی سبل ای انبیا و افضل و ارفع در حدیث  
 حدیثی بوم الفقه روایت است از عبد سعید حدیثی که حضرت ربیع بنه که این حدیث را  
 مذکور فاعلم و بدین ترات تو خدا را روز قیامت قال الذاکرون انکفرت و الذاکرون  
 گفت انکفرت مردان و زنان و ذکر که خدا را بر سبیل گفتند یا رسول الله من انکفرت



[illegible][illegible]































کس و ابریشم اگر هم در از صدق و عجز از بهر آن که آدمی که مستودع معرفت و عامل امانت  
 و مشاهدات سموات و الارض و عارف ذات و صفات اوست و انشای این بیرون از حد  
 حصر و احصاست و هر که در اینست که وی لطیف است و عالم ملکوتات و فاریات و موصل  
 جلال علم و مظهر باطن و ازل و ابد و بیس و در کتب و اخلاق و بیرون نگاه دارد و شکست و  
 کوبید و توفیق میز و طاعت از وی جوید و بتجیه جوید و معرفت آید و نایب معتز که در و تخلق است  
 که در بندگان خدا لطیف و زود و زکی که در و فانی و حسد و نبوی و جود و رفاغ و عاید و جنبه و  
 دعوت الی الله و اشد بطریق حق رفیق و لطیف و حکمت و موعظت و عالم حقانیت و فهم  
 و فایق و تشبیه و بارق و سهولت و زنی و جلالی برسان و افادت نماید **بجز** آنکه از کاهی  
 و بزرگ و در آن نیست هیچ شئی در ملک و ملکوت و سحر و مکان و نبی و در زمین و آسمان  
 در و مصلوب و سلبین و بیکر و در و ج و مستحق در کون و مکان و نفس و غیره که از کون و اود  
 نقاله شانه از آن جز و معنی **بجز** راجع معنی علم که در و کرا که **بجز** مخصوص با جاندار و معنی عالم  
 با جاندار که از آن عالم غزل که **بجز** معنی علم است لکن چون اعانت کرده شود و معانی با  
 خیرت گویند و صاحب از آن زمانه است و کاهی **بجز** معنی **بجز** در و معنی خردمند از کون و اود  
 و معنی نقاله مزبده است از کون و اینه و کلام خود و این معنی راجع به صفت کلام کرده  
 و احتیاج معنی از نمودن از آید و معنی نقاله از این معنی است که از این معنی و کاهی **بجز** معنی  
 فرموده و کلام احسن و علم و نبی و در آنست که حق نقاله **بجز** است از علم از دست ندهد  
 تصدیق نماید یا بیاراد و **بجز** زاده و اینه و معنی راجع معنی از و تخلق که بکار می آید و اینه  
 و بیک بین باشد و از معنی عالم و قلب و قالست و وی و در و جدا و در بصیرت و عجز و از این  
 و از کاهی نفس و کاهی و صانع این بر ضرر بود و در و در و نبی و اینه و از آن و مندر و داعی  
 اینان بود بطریق کجاست و از این معنی بود این را جان **بجز** علم است که در و در و بار  
 و علم که او را چشم از جای ندارد و باعث برستحال عقوبت بنده و مسامت است  
 که در و با وجود اقتدار که در و نبی که در و معنی و در و کاهی **بجز** معنی و در و در و علم  
 الاطلاق حق سبحانه است و بنده کاهی استحال میکند و در عقوبت و لکن بر و در و آن  
 و کاهی که می دارد که در و نبی که در و معنی و در و کاهی **بجز** معنی و در و در و علم  
 است پس حق عبادت که از انعام و معنی با نبی و از نبی علم می آید و از معنی

فایده است که در این کلام  
 این اسم را بکار می آورند

فایده است که در این کلام  
 این اسم را بکار می آورند

چون در حال علم کرده است در مال و نفقت کند و با یکدیگر چنین و آنرا که با وجود کمال قدرت  
 بر عقوبت میکند و عفو میکند و نفقت کرده است باز می نماند که بگوید و در و در و در  
 چنین که می بیند یا کند و تخلق است که در نایبند که می نماند از باز و در و ممکن و در و فار  
 در و در و عقوبت بر و در و تخلق می نماید و معنی و عفو می شود و در و در و در و در و در و در  
 شریعت **العظیم** و اعظم و اعظم بزرگ شدن و عظمت کاهی در اجسام که در کرات  
 ابعاد و اطلاق یا در و کاهی که در این جسم غلیظه است و تخی که اینه اوست و می در  
 ملول و عرض و عقیق این بنده از این با نبی و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 میگرد و با صوابان چنانکه تخی و انشای آن و کاهی که در کجاست که محیط میکند و در و در و در و در و در  
 زمین و آسمان و این اعظم است از ازل و کاهی در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 و اینها تر افتد اندیشه که محیط میشود با در و کاهی که حقیقت آن عقل و معنی است که  
 فایده است از آن عقل و با معنی و معنی است که در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 و کاهی که حقیقت آن و عظم مطلق اوست که عظیم از همه است و معنی و در و در و در و در  
 عقل و در و از او را در و کاهی که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 است نقاله و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 را باید که از عظم و جلال حق حیوان و جلال در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 وجود و معنی است که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 را در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 شریف و کج عظیم که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 حدیث دارد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 عظیم و عظیم از بندگان آید و علم آنکه چون عاقل و نبات اینان تصور کند و در و در و در و در و در  
 و معنی و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 عالم معانی از روح است که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 است **العظیم** معنی عظیم است و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

فایده است که در این کلام  
 این اسم را بکار می آورند

فایده است که در این کلام  
 این اسم را بکار می آورند



[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى عليه السلام

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

ممکن است که بشود و متمم باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی نشده و آن ملاک را ندوید  
که محال است و حق و ابتلا و استخراج بدان و این حق مجاز و تعالی است پس هر چه در فوق کمال  
باشد که عالی تر و کامل تر از این است و نیز باشد و در فهم عوام در مرتبه های بالاتر جز حلو است نماید و حق  
که گفته شده اند با واک بیا بر علو معنوی را و اما نسبت از فوق مراتب علوی است نه از اینجا  
معلوم شد معنی بود وی سجدات فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است  
و موجودی که مرتبه است از مرتبه و تقدیر بخود و اجسام و مقادیر آن فوق تمام اجسام  
باشد و مرتبه و تخصیص بدین جهت فوق است از جمیع اجسام که چون فوق او باشد  
فوق همه شده و علو بعضی علیه کردن که کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانچه  
و الله غالب علیهم پس تنبیه باینکه قیاس عقل و ترتیب فکر را در کلمات و صفات  
آوراند نه در وجود و چگونه که از ارا اوست برادر و بی معرفت آید که کمال معرفت است  
و خود را در جنب تعالی و حکم وی تعالی نیست و نابود دارد و به استیصال و تبیین شایسته  
و محقق است که بنابر محمود در تحصیل علم و عمل چنانکه که از این نوع خود فانی گردد و در  
لغات و اعمال گردد در مراتب و مقامات و لیکن علی مطلق ممکن نیست زیرا که فوق وی  
درجات انبیاء است و تعالی که در درجات است و اعلی درجات که فوق آن در مرتبه  
و مرتبه بالاتر است مانند علیه و سلم علی مطلق خدایت جمل حاله و فعله است  
و ترا وجود و محلی است که نفس و معارف و دست باشد از صحبت اهل و میا  
و در صحبت بهرام حق و خود نیاید و شایسته آید که هر که صادق گفت در خود هرگاه  
حق اعلی آسمان و زمین را است او در دل نشسته و بر وی برسد **بزرگ** و صاحب  
که با یکی او در یکی دیگران نیست و کبریا محبت است از کمال ذات و براد کمال که از حق  
است و کمال وجود وی تعالی را جامع و بویست که او وجود و وجود و وجود او  
در او گردد که بگوید که این است و چون طویل او وجود و او را وجود دارد و این است  
و او را و امری باشد که او را که خود را که او وجود وی تعالی وجود وی است و صفات  
است از وی به وجود و پس جمیع کمال ذات نام وجود داشته و عظیم معنی کمال  
الصفات رضع القدر علی المرتبه بود و جمل تعالی بکلیت مرتبه اعلی است  
حفظ کند و داشتن و نگاه دارند هر که در وجود عالم است از اوقات و مباح است  
تعالی شایسته با صفات بهر که کند و شخص که بر مرتبه ای حاضر را در بگوید نگاه  
سید در ترکیب و مزاج و تعذیل فوای آن و نگاه نماید از حیوانات را بر بید کردن آن

A detail from a manuscript showing a landscape with a winding path and stylized trees. The drawing is in black ink on aged, yellowish paper. The path curves through the scene, flanked by various types of trees and foliage. The style is characteristic of traditional Chinese ink wash painting.

و من بعد از آنکه در این کتاب  
در بیان احوال و سیرت و صفات  
و احوال و سیرت و صفات  
و احوال و سیرت و صفات



و جوارح در ذوات آنها چنانکه شناخته و نامها و چگونگی خارج از آن چنانکه اسلحه برای آرد  
و بهر کردن معرفت و هدایت راست کردن آن و استعمال آن بهر کردن محاسن  
در جنگ با سواران اندکی آگاهانه در قیاس اعدا و افات آن چنانکه چشم و گوش و زبان  
و بینی در حفظ اوست تعالی هر چه در مملکت آسمان و زمین است حتی گیاهی  
که از زمین میروید و بیگانه میارید و لب او را بهر ضرورت او را بر طوب و بخار ماکو میروید  
او را و خار سلاح نبات چنانکه شاخ و تاب و جنگل سلاح حیوان و یا هر قطعه از آن  
حافظی است که نگاه میدارند و از آنکه بدین هوا گردد و در هر ماده است که در دلی  
قطره از باران که آب و ی و شیت است که نگاه میدارند از آنکه بر آب بر دست خود  
از زمین امام غزالی گفت که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصیران دال است  
و این حق ایمانی را بر اندامان بصیرت و تمطید و ابواب حفظ اطمینان تعالی که نیست  
لا یقول و لا یحیی و لا یحیوا و استقامت ایمان در دل مومن را و حفظ عبادت است  
از زمین و زمین و زمین عقل عبادت ایمان در توحید با حاکم دلائل و مباحث  
دین و الهوی و دلیل و برهان و توفیق است که در دل انداخته و کس و اختیار نموده  
در آن قطعاً و قطع نیست بر کسی که گفته است که شکر این نعمت جلوه گوید که با چنین  
ادبانه و نازیب که در عالم است اعتلا محظوظ خاطر مایست و موجب اشکال و اشکال  
عقد ایمان و نور ایمان در دل باقی و ثبات است یا مقاب القلوب ثبت قلبه علی الله  
و حفظ بمعنی از برداشتن چیزی که خدا را بشناسد و فراموش کردن است نیز آید و این  
معنی نیز اطلاق بر بروردگار تعالی صحیح است که هر سبب محفوظ است در علم و ی و  
مکن نیست زوال آن از توفیق سبب و سبب نیست نقل است که یکی از صلیبی را مال بسیار  
میراث بسیار گفت الهی و ایمان در امر محتاج آفریده اما محظوظ است این حضور قلب را  
تقریباً در خداوند و توفیق حقیقی از برای سبب نگاه دارد و هر چه بود را در پیش  
برگاه که او را بچرخ اجتناب می افکند حق تعالی از آن غیب بوی برساند چون نموده  
بروردگار و صفت است باید که از افات مخافات و از غلبه نفس و هوا بانه محفوظ  
حیات وی جوید **برکس** بجهان بانه آرد او را از نگاه دارد و خلق نیست که حدود و  
احکام خیر را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ماسوا و سر را از  
اجام محفوظ دارد و جمیع احوال را از ضرر و مزاج استقامت و اعتدال حفظ نماید  
عفو بندگان و عافیان را دوست بگرداند و محظوظ نماید و عطا قرآن و حدیث کرد و

نعمت که از حق تعالی است  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت

معاذ الله و دل نگاه دارد و **النفی** خالق اوقات و رستگاران یا از خوف و خوش  
دان جبری است که بوی برآید پس بدین اوقات از اطهر و اقامت خیرش دادن و این  
قدرت ابدان است و وقت ارواح معرفت و ایمان است و میت یعنی توانا و نگاه دارد  
و کوله و حاضر آید قبول تعالی و کن است علی کل شیء مقبلاً قادر ابرس و ی مانع  
معنی علم و قدرت باشد پس نبره باید که قوت و قوت تن و جان ارواحی ظاهر و باطن و باطن  
که از سهیل قری قری بر رسیدند با القوة قال ذکر الهی الذی لا یبوت و بعضی اینجی  
حکایت است از وی بر سید زکوة صحت گفت است گفت مقصود از آن جاده نیست  
گفت از آن جاده نیست گفت از جری بر سبب که قوام جد با نیست گفت قوام جد  
با الله است اگر شما الله را می شناسید و خلق نیست که سر کشی را طعام دهد و عاقل را  
ار بشا کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و را صلاح حال خود اقتدار نماید **برکس**  
کافی و بسنده در جمیع کارها و حساب بسند آمدن جری است یعنی میگویند معنی کفایت  
یعنی بسند شد و این جری پس حیب یعنی محب و این وصف است که تصور نیست  
بر نفوت وی و عظمه مرفوع تعالی را زیرا که از اشیاء کفایت از نعمت وجود و دوام  
وجود و کمال وجود است و هیچ جز نیست که کافی باشد جز اگر الله تعالی زیرا که  
با قدرت وجود و شیا و دوام وجود و کمال وجود و امانا و سبب که آنها را دانی است  
و در وجود و شیا و کمال آن که خلق او ندید است اوست حیب مطلق و بعضی گفته اند  
که حیب معنی محاسب است چنانکه مجلس و ندیم معنی محاسب و خادم است و سبب  
تعالی حساب بکار و از طایفه روز قیامت وی نماید در ایشان انفس است زاده و خلق  
و بعضی گفته اند که حیب معنی غریب است امر حیب یعنی فقیل و ساجد بنده چون  
و است که وی در محاسبه باید که آنگاه که بنویسند و محاسب نموده و محاسب شود  
بر وی و من توکل علی الله و چون نیست که انفس او را بهر شرف و بران حساب  
خواهد کرد و سبب کمال فعال خود را و یک که اندا احوال خود را و چون نیست که او را  
شرف و کمال و ظاهر کرد و روی حسانت انفس و ذوات او پس بر کسی که ذوات خود  
و عیب نیارد و فعال خود و خلق نیست که سبب کفایت حاجات حق جان دارد و بعضی  
خبر را محاسب که محاسب آنرا که حساب گرفته شود از وی و در نفس خود را بهر شرف و کمال  
شرف که اند **برکس** و محاسب را که محاسب آنرا که حساب گرفته شود از وی و در نفس خود را بهر شرف و کمال  
نعمت حلال و صفات کمال امام غزالی گفت رتبه الله علیه که در این محاسب نیست و

نعمت که از حق تعالی است  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت

نعمت که از حق تعالی است  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت  
و این که در این دنیا و آخرت











فصلت که خداوند اول است  
در وقت خدایت که بر سر است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

فصلت که خداوند اول است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

فصلت که خداوند اول است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

و اینست که رسول بر کرده و از روز قیامت و نشو و یاد و خود را یکا از حق متناول  
دارد و خلق آنکه طمانی موده را از کتب جمل که مکتوب است بر این که در کتب است  
ایده است نه که کرده و طمانی را از خواب غفلت بیدار سازد و از خود و از حق  
که حکم رسول دارد و بسوی جوارح و قوی خود بفرستد و بسوی خلق تعلیم و ارشاد و صل  
سایه را سال نماید و همه را بر خیرات و برکت بر کار و **شهادت** است معنی  
حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی کلماتی دادن حق سبحا و حاضر و مطلع است بظواهر و باطن  
و بر عیب و شهادت و کلماتی و پند است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و از  
کتاب و شهادت و بر حدایت خود باشد چنانکه فرموده است **شهادت** لا اله الا الله  
شهادت بر اخذ شهادت یا بر خوان یا بجان و حضرت دادن بر سر که باید این است  
مصدق و این شهادت است چنانکه قول وی تعالی و اذ اقامت شهادت النبی و الا  
دال است بر آن و بعضی گفته اند که شهادت بمعنی بین نیز آمده و وی تعالی بیان کند  
بکلام و طریق دینی و اطعام احکام دین اسلام را و شهادت بمعنی شهادت نیز گفته اند که  
ایشان و اولی و علما و ملائکه گواهی میدهند بر وحدانیت ذات و کمال صفات و بی  
الکرم و در ادراک که ذات و صفات عاجز و قاصرند بر خطیر نام تو خداست این همه را تو  
نامی ندانند این همه را تو خود را بخوانی نام تو بیدار کن که اوست و بیدار بیدار کن که اوست  
حصول و اطلاع حق و از شهادت و بی بر اعمال ماضی باشد و شهادت و بی  
رسول و صدق و بی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بکمال ذات و صفات  
و بی معرفت و خلق بمعنی اول را جمع بمعنی علم و خبر است و بمعنی ثانی بمعنی که در تحصیل  
عدالت و تکریم و تقصیر از این شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت  
بر وحدانیت حق و بر شهادت اینها کرده و از اینها صیغه شهادت است بمعنی ثابت  
و هست و در صفاتی او است باطل بمعنی نیست و با جز و معدوم و ثابت است  
مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از حیث امکانی معدوم و با جز  
نیست که در صفات این را وجودی و ثبوتی نیست چنانکه گفت است  
الا کل شیء ماضی و باطل و تفصیل کلام است که این را خبر است حق مطلق و باطل  
مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس شهادت بالذات باطل مطلق است و ممکن است  
حق است بوجهی و باطل بوجهی و او را از حق ذات خود نفس وجودی نیست اصلا  
پس باطل است بذات مستفید است وجود را از غیر خود و از وجودی که بحاجت مقیده

فصلت که خداوند اول است  
در وقت خدایت که بر سر است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

فصلت که خداوند اول است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

فصلت که خداوند اول است  
و این اسم است که در کتاب  
در روز قیامت که در کتاب

دارد موجود است پس وی باین و در حق است و این است یعنی قول وی سبحان  
کل شیء ماضی و باطل الا وجه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود  
موجود است و هر چه از وجود او میسر شود از حق ذات عز و جل تعالی و نفس و حق بجه  
صرف و هستی و درستی که احوال و اعتقاد است و در ابدان و وصف یکند و نیز  
هر چه نسبتی بوجود حق دارد باعتبار شهود از حق است او را حق میگویند و حق بمعنی از او از  
ی آیه او است تعالی را او را الوهیت و اقوال و افعال وی از شایر بطلان و کذب است  
و مرآت و تخلق است که تحقیق کرده و بینه شهادت حق که شهادت بوی است حقی  
است علیه و سلم با آن نوری و حضوری بر دل مستحکم کرده و بدان مستغرق کرده و در وجود حق  
و در کبری و حضور وی و متصف کرده بمعنی ضابط امام غزالی گفت رحمتش علیه  
و اوست عباد که بر حق است و لیکن حق بذات خود نیست ملک حق است بخدا و ذی  
و حق تعالی ملک بده ذات خود باطل است اگر موجود و ساختن حق ماضی بود و در صفات  
که در حق است گفت اما این تکریم از او تاویل می آید این مراده دارد که وی حق است و بسوی  
این تاویل بعد است زیرا که اعتقاد لایزال ندارد بر آن و بیک از این مخصوص هویت نیست  
بکمال و ماضی او است حق است تاویل و ماضی که مستغرق کرده و در وجود حق تا آنکه باطن و  
بسیار شهود که گواهی میزنند بر حق و هر چه گواهی میزنند بر او تا آنکه در وجود حق مستغرق شده  
میگویند و با لفظ ممکن را او است و این را گفته است اما من القوی و من اعمی اما  
مرا و مستغرق است و استیلا که شهادت است از حق کلام الامام ای موجود بجهتی و ماضی  
مطلق اما هر گاه از آن صفات وجود خود را مستغرق شویم در دنیا و عرفان تو و  
مشهود تو و مشهودان تو بر اسم خود دل نبند خود را تا چنانکه اسما و صورت و صفات  
است حقیقت و معنی نیز کرده و با وجود آن آگاهی و شهادت بر او را در ذاتی و خود  
کلامه و از آنکه با عباد حق گواهی میزنند و از آنکه گفته است که کل شیء ماضی و باطل  
**فصلت** که خداوند اول است و از آنکه گفته است که کل شیء ماضی و باطل  
کارهای دیگر را از خود گرفته و باقی نمانده و با وجود عباد و معاد و تکمیل هر چه در آن  
نمانده و کلمات یکدیگر میباشد و هر چه ماضی و باطل را به اگر گفته اند که کل شیء ماضی و باطل  
کنند و تکمیل کلمات و قاعیک قدرت و بی باطنی که تکمیل است و در آن و تکمیل مطلق  
است که امور و کواکب باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و در آن بود نام آن  
و آن که در غایت بار تعالی است پس بینه باید که کار را تا خود را بجز حق و سبحان







[illegible]

فصل اول در بیان کلیات

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



















































[illegible][illegible]



مصطفوی را و احادیثی که عارض میگردد بر آن و هر چه در وی گفته اند و مکتوبه یطین  
و تخمین است اگر چه دعوی کشف و یقین کند که اگر در بواطن بعضی از محققین  
عارضین از بزمین آنحضرت بریق افتد و الله اعلم بس بعضی علماء گفته اند که این از  
جمله غم و اندوه است بود و بسیار و معاد و از آنچه مطلع شده بود وی صلوات الله علیه  
و سلام از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم برای ایشان بود اما انظار آن  
ای که در حدیث سابق گذشت ایام گذشته از یقینی دارد که اگر ادب طلب تو بود و تو حق آن  
باشی در این راه و بعضی گویند آن چه بود که شغل بود آنحضرت با آن از نظر کردن  
در کارهای آنست و مصالح ایشان و ارشاد و هدایت و محالطت ازواج و اهل  
و غرب و محار را اعدای دین ناجان میجو و گویند یا شاعلی است از کمال جمیعت و  
حضور اگر چه اعظم طاعت و از عرف عبادات بود و از جهت علوم مقام و در  
دست وی و قدر وی صلوات الله علیه و سلام بر او که در خلوص قلب و محبت و ولایت  
بر خدا و مایه ای است و از این گفته های پند نیست از آنکه استغفار میکرد و چنانکه گفته اند  
حسابات الابرار سیئات العزیز و بعضی از مکتوبه گفته اند که این عین امانه بود و  
عین اخیار و این اشارت است باینکه بعضی از مکتوبه گفته اند که کشف کرده شد  
طاعت شریف وی صلوات الله علیه و سلام بر او در ساعت از احوال صفات حق و برقی میگردد  
بر آن درین کلیات وی شمر در کتب است و بعد از آنکه در هر چه فوق متناهی و بیک  
استغفار کرده شود از آن و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات  
همه مجید و اندک عایش آنکه عجب نورانی از او بر این اشارت بقول وی صلوات الله  
علیه و سلام الله بر عین الف محراب من نور و طهر و ارفع کلام درین مقام قبول می  
است در وقتی که رسید به شد از معنی آنحضرت گفت ای سائل اگر از قلب و کرمی  
بسیار می میگفتم و بیان میکردم بجز بدست اما از حال قلب مصطفی صلوات الله علیه  
شعاع بود و در کتب است و حال وی از محراب است که در کجایم و نتوان رد  
شعاع نور شسته بگویم بر خدا صلوات الله علیه خدا جزو ما و اجمع را در رفتن وی برین  
و اجلال و اعظام و بی شان دل او را که موقع و حی و منزل و فردا آمدن است بعد از آن  
صلوات الله علیه و سلام بر او و در کتب و روایات و عارف ترین و طاهر و اعدا و  
اتمام داشت با وجود آن شریعت طاعت و تاسیس است تا چنانچه بود و از آن بود آمدن

برتر تر نفس و انفات بعضی جملو طالع نفس و مختص بود با حکام و شریعت و چون از کمال  
میکرده و میگرفت و بود به چهره ای زیبا که در وقت و مقدار دعوی از جهت کمال رفت و فوط  
نواست چندی جدا که دقیق و صاف تر و زود تازات روی ظاهر تر و پدیدتر و آنحضرت  
صلی الله علیه و سلام که چهره ای زیبا داشت از آنکه از آنکه ثانی شمره و از آنکه استغفار  
میکرده از این باب بود که استغفار وی نیز در وقت و اول آمدن از سواد و سبکست فطرت  
دوم آنکه گویند که خداوند تعالی چنانکه بر کردار او از عالمان و فرستاد برایشان خواست که برای  
او در میان ایشان با مستغفر شوند و بوی آن زمان که تمام و کمال رسد همه ارشاد و هدایت  
و تکلیف ایشان و آنحضرت اگر که در این پیشبرد بجز بود و در آن حضور و کلیات است  
فراخ و فرصت می یافت برای تعریف جاده و تعلیم جابل پس تقاضا کرد طاعت آنکه  
بر کشت نوعی از آنجا و است بر قلب شریف وی با مشغول کرد و باین عالم  
و تمام نکرد و خطا و افتخار در مازوی امامی صلوات الله علیه و سلام بر او است کمال خود را  
که می ندید نیست و استغفار میکرد این حاصل کلام تو نیست است و در اول راجع  
بوجهی است که سابق مذکور شد و در ثانی نیز نوعی است و طبیعتی و در حد  
افادات شیخ اوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن نباید و در حدی  
است که تو در پیشته ذکر کرده و در رساله مرحوم ابن مقدس مرادین و جوهر معین حسین  
نقیر و بر بیان نموده شده است و در این کتب مستحق اصحی از حدیث شریف است  
و بعد از آنکه قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلام بر او ایها الناس ان الله  
اودع فیکم من انوار سبعه و اخرجکم فیها من انوار سبعه فی اليوم ما ترون فیها من نور  
تو بیکم بیسوی و بی تعالی در روز صیبار و اول صلوات الله علیه و سلام بر او در حدیثی است قال  
قال رسول الله صلوات الله علیه و سلام بر او در حدیثی است از آنکه  
گفت آنحضرت در آنکه روایت میکند از خدا تبارک و تعالی آنکه قال کردی تعالی گفت  
با عبادی آنکه در حست انظر علی نفسی ای نیکان من در رسی که من حرام کرده اند و ام  
ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام از اوقات خود که نیت است از آنکه و در حدیث  
وی تعالی از آن و ذکر تحریر از جهت شاکست بقول او که فرمود و جعلت بیکم  
محرم کرده اند و ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلان ظلم را پس ظلم کنید بر  
یکدیگر و سخاوتمندانه از خدا عدل و انصاف با عبادی که کمال الا من جیت ای نیکان  
من حدیثی که از اید مکران کسی که را نموده من و از آنکه است بعد از آنکه سیر طایفه حاجت کنید



[illegible]

نکوش کند مگر نفس خود که بشنوی آن بخزای بدر سپرد و او بسلم <sup>و می</sup> ای سید کبر  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قیل لیه  
و تسعین انسانا بود و در بنی اسرائیل مردی گشت نوذ آدای راغ جرج لیل است  
بیرون آمد در حال که می رسید مردم را از قبول بود خود با سوال یکدست مغفرت را از خدا  
استغفار میکند و معنی اول نهیب و الصق بقول وی قاتی را با فساد الا تو بپس  
آه رای را پس رسید او را یا مست مر او را تو و قبول ای خدا زوی تو بود بعضی  
سخن از توبه ایام را تو بخت این اگر بخت معنی ظاهر تر است اما از حیث <sup>و</sup>  
صحیح تر است قال الکفت را بخت نیست از توبه بفضل پس گشت این مرد را ب  
را و جعل سیال و در ایستاد که سوال یکدست مردم را فقال در حل ای توبه که او کفر را پس  
گفت مر او را مردی با قرینین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات  
آیه که در وی عالمی است یعنی در وی کسی هست که محل شکل توبه او هرگز فادو که  
الموت پس دریافت او را امارات و علامات که در وی ترک وی در رسیده باشد  
کجو با پس بیل میگردانند پس خود بخت خود بخت آن خیزد یعنی در همان حالت در رسیده و در  
سینه را در زمین کشیده با بخت رفت خاصیت هذما که از رحمت و طایفه  
پس بکار گزیده و نزار نموده در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب  
فرشتگان رحمت بران خفته که وی مرحوم و مغفورا است و فرشتگان عذاب  
بران آمده که مغفوب و معذبه است با جمعی ایدان بده ای لغز پس و می گشت  
ضایع الی سوی این خیزد که سوخته بود بخت آن نزدیک شویم و له بود  
نا بدی و می گشت او سوی آن خیزد بلکه وی را آن سوخته کرده بود و دور و او است  
فقال فتبوا ما بهما پس گفت ضایع الی فرشتگان از آنرا که سوخته و به بخت  
را که میان دو قرین است بخت که گرام این دو قرین است توبه الی هر دو  
فر پس یافته شد بخت را بسوی این قرین گشت توبه که یک بدست مغفرت پس  
شد مر او را درین حدیث کمال مبالغه است بخت رحمت الهی و ایدوای مغفرت  
وی تقاتی و آن بصدریت او بود و توبه و استغفار متفق علی <sup>س</sup> ایام و قال  
قال رسول الله صل الله علیه وسلم الذی نفس بیده و لوله و یوالی الله بکم و کون  
بخدای که بختی ذات من بدست قدرت او است اگر کن که بختی نامر ایام و  
تعالی شما را و با بقوم بدینون هر آید ای که در قومی را که کینه کند فیستحق و پس طالب



او شش کند از خدای تعالی پس بام زود برایش از مقصود بیان عفو و مغفرت الهی بجا  
است که نشان را از برای اظهار بخششای سهم عفو و غفور که هر چه زندگان نایاب عفو  
نوع حال کیست بدو باز غنیمت کند در توبه و استغفار و حث بر توبه و عدم مبالغت  
بدان زیرا که خدا تعالی نمی کرده است از توبه و غم نهاده و چون آن را تا بازوارند  
فاطمه و بانده التوفیق رواه مسلم ایضا موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم ان الله یسطره باللیل لیتوب سنی النهار برسته خدا تعالی  
فرمانیکرد و اندست رحمت خود را شب تا توبه کند هر کی کند روز و شب تا  
توبه کند و سبب سبب لیل و فرخ میکند دست خود را بر روز تا توبه کند هر کی کند و شب  
و شب یکبار نیست از توبه سود در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها  
اگر بآید آفتاب از جانب مغرب خود که در اوقات درمائی توبه است کرده و بیان این در  
کتاب در بیان علامات ما عادت باید رواه مسلم **مس** عایشه رضی الله عنها  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف برستة من ذنوبه و عفی له  
کذا یعنی بکینه عفو تمام توبه میکند و رجوع بنماید برگاه رحمت حق تاب الله  
علیه قبل یکنه خدای تعالی توبه او را رجوع میکند بر رحمت بروی متفق علیه  
این برهه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع  
الشمس من مغربها تاب الله علیه و من تاب بعد ان تطلع من آفات ان تاب  
محو توبه کند خدا تعالی بروی و عفو توبه واجب است بقدر اهل و کرم او رواه مسلم  
**مس** الحسن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یغفر الذنوب  
عبد یدعی عفو الله بر آید خدا تعالی سخت تراشت از توبه و شادمانی توبه  
خود و رضای وی تعالی از توبه بکسی که توبه و رجوع میکند بسوی خدا  
و هر که کان را علت باطنی غلام از برای از گناه توبه و رجوع بسوی خدا  
و شست فاعلمت سبب رستگاری و کثرت احوال از وی و علیه با طهارت و شست  
و طهارت را عفو و رجوع بسوی و آب و می عایس منها پس نایب شدن کس  
را عفو توبه پس اگر کسی و عقی را غاصطیغ فی ظلمها پس بملو نماید در سایه  
آن در دست سبب کوفت و طاعت خدا پس من را علت و عاقبت که تحقیق یافته  
است از راه خود و عفو توبه که از عفو ما فایز عده پس در آن ای که کسی عفو  
بر بملو فاده بود و نگاه آنکس که عفو و عفو است را عفو و عفو است که استاده است

ما عادت وی فاعذ بخطها پس گفت مهاد را عفو توبه من شده الفرج بگفت  
و کس از سختی شادمانی اظهارات عفو و انارک خدا و نایب توبه من و شست  
توبه من شده الفرج خطا که کس از سختی فرخ و گفت توبه من و شست  
توبه من ای که بگفت رور و کاسی و شست توبه من و شست رست رضای حق و  
نشان است بفرخ شست که کم شده و کس عفو توبه من و شست کس بکار توبه من و شست  
رور و کاسی است و توبه من با آوردن و باز یافتن دارد فاطمه رواه مسلم **مس**  
این برهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یغفر الذنوب و ان الله یغفر الذنوب  
کردنی فقال رب اغفر لی فاعفوه پس گفت ان توبه من و شست کس که عفو  
پس با بر زان کند و افعال رب پس گفت رور و کاسی و شست توبه من و شست  
را با عفو توبه و با عفو ایاد است توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
در کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
فاطمه پس گفت ان توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
فقال پس گفت رور و کاسی و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
درین مرتبه لفظ اخر و نه زیاده است و در بعضی نسخ در اول و در دوم اخر و نه زیاده  
است و در نسخ صحیحین عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
الذین توبه من و شست عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
ما دام که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
اگر کسی و شست عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
و کس است و عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
الله علیه و سلم عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
که محقرت حکایت کرد که وی گفت کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست  
مروی فاسق معرو بود و این در سخن قبول گفت و بگوید خود که خدا تعالی او را  
می آمرزد و ان الله یغفر له قال برستی خدا تعالی گفت معرویی الهی توبه من و شست  
لا اغفر لک ان کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست کس که عفو توبه من و شست







[illegible][illegible]



اندر خطه اند علی بن ابي طالب قال وکلم یارب لا ابرح اعوی جاکو بدستی  
شیطان گفت سوگند بفرشت تو ای پروردگار من بفرموده ای خود که گاه میگردد بجان ترا  
مادر است ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال  
ارباب بس گفت پروردگار من و غفره و جلاله و ارتفاع مکانه سوگند بخودم بفرست  
خود و بزرگی و بلند می مرتبه خود لا ازال اعظم لهم ما استغفرونی و حیث امم کی لغزم  
نیکو کاران مادام که طلب امرش کنند از من رواه احمد **ع** صفوان بن عیال یخرج  
عین و نشر یسین مملین صحابه است ساکن کوفه مر او را در آورده غرور است  
و گویند که عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی قال قال رسول الله علیه  
و سلم ان الله قال جعل بالمغرب بابا عرضة لبره سبعین عاما لا تنبذ برستی فیه  
فقال که انیزه است و جاب مغرب در یک جهانی وی مسافت هفتاد سال است  
مرفوعه را لا اعلق ما انقطع الشمس من قبابه تبشروا ان در مادام که نمی بر آید  
از جاب مغرب و ذلک قول الله قال و این است مراد بقول خدا بفرستاده  
است بوم بانه جفت ایات و کلام لا یفقه نفسا ایما هم کمن است من قلیل  
بیکر نه از این در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است و حیث و لا اله الا الله  
بر عدم قبول مطلقا چنانکه گفته شده رواه از غیری و این ماجه **ع** معونه قال قال  
رسول الله علیه و سلم لا یقطع الهجرة برب و یکرده و بر طرف میشود بفرست  
تقطع الهجرة اگر چه بگوید و لا اله الا الله بایا قیاس از جاب مغرب خود مراد بفرست  
ای بفرست متعارف از که می باشد نیست زیرا که آن منقطع شد بفرستاده بفرست  
از توبه و خطایاست چنانکه در حدیث آمده اللهم اجس من فاجر الذنوب و خطایا  
بفرست از مقامی که قدرت بر امر معروف و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد با تعلق  
حاکم الکی و فرست وی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد و ابوداود و  
البیاض **ع** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه و سلم ان برکت  
کلمة فی بنی اسرائیل من حق برستی دوم بود بخدا بر بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را  
اصحاب حجج فی العباد و یکی از آن دو مرد که شش گانه بود در عبادت و الا بر قبول  
خوب و بد و یک میگفت بفرست که اگر بگناه کار هست یا یک گفت آن مرد من گناه کارم  
و این یعنی انظر و این است سابق حدیث جعل بقول افرع عما انت فی سبیل  
نامرود که سبب است بیکر و سبب دیگر که گناه کار بود برای از آنچه توبه را نشی

کنا کردن بقول غلنی و رجب بس یکدیگر وی بگذا بر او در کار من حتی و جبهه دیو ما علی  
ذنب استغفرا انکه یافتند و عابدان برکن می که غلنی بفرست از افعال افرع  
بس گفت با را فی افعال بس گفت غلنی بفرست بگذا بر او در کار من اعثت علی  
رقیبایا فرستاده غده توبه بس نگاه بان و موکل و گویا آن مرد استغفار میکرد و  
اعتذار می نمود و این اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورده و ظاهر از سابق حدیث  
است که بعضی فضل و رحمت خود و بفرستش در آورد بس مناسب آن بوده که این  
حدیث را در باب استغفار بفرستاده که خواهد آمد می آورد فقال بس گفت والله لا یغفر الله لک  
اذا لم یحک سوگند می امرو خود امرو را میست و لا یدفک بفرست و در غنی از توبه است  
بفرست الله الیهما ملک بس فرستاده خدا بفرست بسوی آن هر دو مرد بفرست از فیض  
ارواحهم پس بر اینان هر دو مرد را با جمعا غده بس جمیع خدمت آن دو مرد و فرستاده  
فقال للذنب اذ حل بفرستی بس گفت خدا بفرست که گناه را در ای بفرست  
بفرست من و قتل من و قال لا ازال است طبع ان خطه علی عبدی رضی و گفت که  
فقال مرید که اگر تعد بود ایامی تو از کفر و کفر او را بی برنده من رحمت مرا برست کنی از  
ار و فقال لا یارب بس گفت بشو از ای پروردگار من قال اذهبوا الی الله کلکم فیه  
پروردگار رفعا بگذا بر او بر بسوی انفس بفرست عیب و اتمام می بفرست خودم  
و بی بر فدا کریم بخدا بفرست و بی از کنا بکار و توبه بفرست که از او را نیز بفرست  
بفرست آورده باشد **ع** قال فی شوقم و ان غرور در کار سنگ لاخ الیه بفرستاده الله  
یعنی بسابقه شقاوت از توبه را نداده اند و با ندانند **ع** توبه ما زود بفرست  
رندان مادی و لو شین اما بیک خورشید بس بفرست بس بفرست یعنی توبه کرده و قبول و گنا  
شده اند از خیر بفرست و از رحمت می اند بفرست او عام است و بی قادر بفرست  
ای سوخته سوخته سوختنی وی انفس و در بخ توبه و سوختنی ناکو که بر رحمت کن بود  
حق را تو کوی بی رحمت او سوختی رواه احمد **ع** اسما بفرست برید انصار و صحابه علیهم السلام  
از صفایان عقل و دین و شجاعت جابر شد بر مرکب او کشت زخمی از کنا بفرست  
بفرست قال گفت سمعت رل الله شینیم بفرستاده را علی علیه و سلم یقول فی  
خدا ان من ایت رایا میادی الی من ارجوا علی الله لا یخطو من رفته الله  
بفرست از توبه توبه و لا یاله و ان نازد ظاهر است که ای فی فی رسول الله علیه و سلم  
علیه و سلم یعنی خدای امرو که از او بگذا بر او بفرست بفرست فی فی رسول الله علیه و سلم



عبر و پس یعنی خدای امر زدن ثانی را با یک دارد و چنانکه در فصل اول گذشت عقبت  
والا اما ای و احتمال دارد دخول راوی باشد یعنی آنحضرت میخواید این ایت را با یک  
بنداشت و پنهان نیکرد و فصل ثالث بیان این حدیث ثوبان یا بر رواه احمد و غیره  
و قال گفت زیدی در حدیث حسن عرب و فی شرح السنه بقول بدل بقره و در شرح  
است لفظ بقول است بجای یقره و این چنین روایت کرده است که سمعت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا عبادی الذین امرت بالا  
یعنی الله تعالی قول الله الا ان الله امر ایت است که والدین بخشنند که با الا  
سم و القوا حسن الا الا ان ربک واسع المعفره میفرماید اگر کسی بگوید  
شود و پس میگوید که ثانی بزرگ را و ایضا زیدی از حدیث دیگر که راوی یعنی ایضا از  
کتاب صغیر و قلیل باشد بر سر برور و کار تو فایده معقولات فی الطراح که میفرماید  
کردن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم که در این ایت این کلام را که ان تعذر الا ان تعذر  
چنانکه ای امر زیدی یا زیدی ای امر زیدی که در یک راجع به فتح جمیع و میفرماید یعنی که اعظم  
وای حدیث که لا و کلام نه است از آنکه میفرماید که است یعنی ثانی و تو قلیل  
نویست که اگر چه ای می باشد که ثانی که را صغیر خود جرات و کسب از حدیث  
او که صغیر را بکنند و تو می باشد که بکنند و این حدیث و این حدیث است  
است که از شوقی جا بلیست بود و در آن زمین بزرگترین می بود و حکم بکشت میکرد  
آنحضرت شعر او را می شنید و خود نیز میخواند و احوال او در باب الی ان و الشرف  
یا بدایت الله تعالی و صحیح است که بعضی از آنحضرت است الله تعالی  
ذات آن رواه از زیدی و قال برادرش حسن صحیح عربانی زیدی الله  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الله یلوید خدا بقتل کمال خالق الله  
و بیت ای بندگان من نه شما که اید که راه نایم من است بوی الهدی اید که پس  
سوال کنید و در جواب بیا من راه رست را نایم شما را رست و کلمه فخر  
الاسم ان منیت و در شما فخر انداخته زیدی بگوید که یعنی که در دنیا زسانم  
خدا بوی از زلفم پس سوال کنید و در جواب بیا من رزق و نعم شما را یعنی که در دنیا  
و کلمه غیب الاسم ان منیت و در شما که اید که راه نایم من است بوی الهدی اید که پس  
دارم که در دنیا این کلام را شهادت دارد که عاقبت در ترک کار است  
و آخر تو اهل افراده است و این علم منکر اند و قدره علی المعفره پس که که باند

من خداوند قدرتم برادر زدن ثانی را با یک دارد و چنانکه در فصل اول گذشت عقبت  
والا اما ای می امر زدن ثانی را با یک دارد و چنانکه در فصل اول گذشت عقبت  
و آخر شاد و زنده نماید و شاد و زنده نماید و شاد و زنده نماید و شاد و زنده نماید  
چنانکه فرموده است لا تطب و لا یابس الا فی کتاب بین و بعضی گفته اند که در تطب  
نیات و شجر است و بایس حجر و در بعضی اگر فرض کنند که هر چه در زمین است از سنگ و در  
انسان شود و میتوان گفت که در تطب و بایس پس همین باشد زیرا که خلق پس از  
است و خلقی جز از آتش و مواد معنی است ایضا و در حدیث ایضا در ذکر فصل اول گذشت  
بیکم و ان که واقع شده میفرماید که اگر تمام بندگان اجتماع شوند علی اقی قلوب عین  
عبادی بر بر یکدیگر زمین نل نده از بندگان من ما را و در کتب فی مکی ضایع معوضه یا بگوید که  
در ملک من مقدار بارش باشد و لوان او که و آخر که و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک  
علی اشیای قلب عید من عبادی ما نقص ذلک من ملک من خلق معوضه و از بندگان من جمع  
شوند بر یکدیگر زمین قلب نده از بندگان من که کرد و اما ان از ملک من مقدار بارش باشد  
و لوان او که و آخر که و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک  
جمع شوند در یکدیگر زمین فاصل کل ایت ان حکم بکشت است پس سوال کنید و در کتب  
از فی ان شجره که من است بر سر از روی و ای عاقبت کل سایل منک پس من سایل  
هر چه عید یا نقص ذلک من ملک لوان او که و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک و حیل و بیک  
از شاد و در بایس خود برود و در بایس خود برود و در بایس خود برود و در بایس خود برود  
است چه قدر از آب دیدار ان می آید و در بایس خود برود و در بایس خود برود و در بایس خود برود  
این شایه است که برای تقیم ذکر کرده اند و کتب فی جواد ما جرات بکشت کوشش  
و بخت ایشان گفته بزرگ وجود و صفت و کتب فی منیت و تمام عالم رست از ان رجاء  
من و انوار وجود من و هیچ غرضی و حاجتی در عطا و افاده ندارد و بزرگ و کرم و تفصیل  
این معنی در شرح اسماء گذشت اقول ما ازید بر سیمایم یعنی خود و کرم باراده در اختیار  
من است باراده بنده و خشمش او را و خلی منیت عطا می کلام و در این کلام و او را  
سخنی است و عقاب کردن من سستی است یعنی یک سخن ایضا را بکنم محتاج و معذور  
اسباب است و این طوطی است هر قول وی ناکه گفت اما از بیتی ان الله تعالی ان  
اقول لکن بکون نیست امر من هر چه را و قی که خوانم که اگر بگوید که آن چیز را بکشد پس  
میشود و بجز و این بخیل است برای حرمت ایجاب و وجود و توانا و کشت اهل ان عاجز







































بهره کار هر چه و مالک و پادشاه و بی استبداد لا اله الا انت کواهی میدهم گشت  
چون معبودی بجای نگذاشته باشی بیا به سجده بگویم تو از بدی نفس من و من سر  
الشیطان و ترک و پناه میجویم از شر شیطان و از شرک و بی که میخواهد باعث میشود  
مرا بران و ترک بقتضی و از این روایت است یعنی دام میاد و مراد بگذرشت و لا  
می اندازد و گرفتار میکند و شیطان او بسیار از باب آن مثل ساقا و مال و اولاد که  
از بیاد خدا و فرموده وی باز دارند و خدا را است و اذا است بکواهی را چون هیچ  
کسی بوجهی شام کنی و اذا است مضجک و چون بگری خوابگاه خود را و از پیش  
و از بعد او و از برای **دین** امان بقضیه و تخفیف موحده من عثمان از نابین آید  
و در ضربت بخیل با غایت بود و سخت کسی که گشت وی بود و احوال و ابرس و اصرار  
و در باطن بطن و رمانده شد روایت دارد از بر خود و عزوی از محال سمع  
ای بگوید قال السی گفت شنیدم بر خود را میگفت که گفت میفرموده علیه السلام  
ما من عبد یقول فی صباح کل یوم و مساء کل یوم لا اله الا انت چه بگوید بگوید صباح  
بروز و مساء شب بسم الله الذی لا یضرع الیه شی فی الارض و لا فی السماء  
صبح کردم و شام کردم نام خدای که زبان نمیکند با نام وی هیچ جز در زمین و آسمان  
و هو السبح العلو و اوست شوائی و امانات مرات بگوید یا بقیه شی  
پس زبان کند و از برای و رسته و اورا افتی فکان امان قد اساء طرف فلیس بود  
ایمان بختی رسید و از بعضی از فاعل بقیه نام نام منی مشهور است که بجای مانده  
از او ان سست شدن یکی از دو شقی بدست سب بختن خطای منی که رسالت  
روح میکند بمثل الرجل یظفر الیه پس در این نام و دی که روایت حدیث میکند از وی  
کوی که بوسی امان یعنی شاد و آیت میکرد دیگر که هر کز این و عابر و رنجناز چه افتی بود  
رشد و بخواند و باز از آن کون چون بشما انت فاعل رسید فقال له امان ما تظفر الیه پس  
گفت هر آن مرد را چه نگاه میکنی پس من امان حدیث که است که است که با شمس برستی  
حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا بعضی صحیح است و گفته اند که بگوید لیکن من  
گفتم و بخوانم از او و در توفیق خدا و خدا را میباید که در امان بعضی الله علیه و آله و سلم را  
و ناگفته اند خدا را بقیه پس بقدر خود را رواه از زیدی و ابن ماجه و ابو داود و فی روت  
و در روایت الله و آله و عجلین آمده است که بگوید این را هر سب با بسم الله  
فی الاصل منی و کسی که بگوید از او و بعضی که صبح میکند بر سنانا بلایا می آید و فنی که

شام کند **دین** عبادت رسی الله عز و ان الله علی و سب کمان بگوید و الا  
روایت است از عبد الله بن مسعود که گفت بود که میگفت چون شب بگذرد  
و پس الملک یثرب شب بنگاه کردیم و شب بنگاه کردیم و ما ملک خدا و الهی و لا اله الا  
الله و حده لا ترک در الملک و الله و هو علی کل شیء قریب اسئلک فی ما فی من  
اللیل ای بر و کار من سوال میکنم ترا یکی از بچها درین شب واقع شود و جز با بعد  
و یکی از بچها واقع شود بعد ازین شب و او عود کند من ترا فی هذه اللیل و شمس با بعد  
عود کند من اسئل و مر سو الکر و الکفر بای اگر معنی عدم ایمان یا معنی که از حق  
و فی روایت من سو الکر بکبر کاف و فتح با و الکر بکبر کاف و مکون با و در روایت  
بهر هر دو وجه روایت است رب اعوذ بک من غراب الله و غراب فی الله و اذا استغاث  
تو بک ایضا چون صبح میکرد میگفت این را ترا صبحی و ارجح الملک یثرب و اها بود و او را  
دی که را بگذرد من سو الکر **دین** بعضی نجات البی روایت است از بعضی دیگران بنابر  
طی الله علیه و سلم ان البی برستی که بفرستاده علی و سب کمان بگوید که تعلیم میکرد و  
بقول پس میگفت اخذت فوالی بعضی بگوید که ای سحاح الله و بحمد و لا اله الا  
الله و در روایتی و لا حول و لا قوة الا الله و الله کان و باث لم یکن عالم من الله و  
کلی شیء قریب و ان الله قد اساء بکل شیء علما فان من قاطل من یصبح پس برستی که  
بگوید این کلمات را بکلی که میگوید حفظ حتی میباید بنگاه داشته شود و از اوقات غیبت  
و امانی تا اگر شب کند و من قاطل من یصبح حفظ حتی یصبح و کسی که بگوید از این بکاید  
که شب کند بنگاه داشته شود تا اگر صبح کند و او را بود **دین** این عباس بن علی  
عنه قال قال رسول الله علیه و سلم من قاطل من یصبح که بگوید بگوید که میگوید  
کند این آیت را که سبحان الله صبی استون و صبی یصبحون پس بگوید یا دیکه خدا را  
بکلی که شام بکشد و بگوید میگوید که در الله فی السموات فلالا من و من جبار است  
همدرا سنا و زمین و عشیاء و عین نظرون و در وقت شب بنگاه از وقت غیبت  
تا غایت و در بنگاه پیش از زوال الا قول الله و فی قاطل و که تک بخوان و در وقت  
اشادت بصلوة خمس واقع شده چاکر و مجلس بان کرده شده است و کسی که بخواند  
این آیت را در وقت صبح او را که فی یوم و لک در با بچها که گشت است او را و او را  
روز من فاطن من میباید که اوقات فی لیل و کسی که بگوید این را بکلی که شام کند و در وقت  
جز که کفوت شده است در آن شب رواه ابو داود و **دین** ای بچها بگوید و















بالا بجزئی و انت الباطن فلیس و کلمه حق تعالی باطن و بهمان پس نیست بر تو چیزی  
چون هر چه بالاست ظاهر می باشد و هر چه پایاست باطن پس یعنی فوقانی ظهور را  
و نفی درونیست مناسب بطون و درون را یعنی صدفوق است افضل حق الدین که از  
آین و امان را یعنی بری کردن مراد آن و توفیق ده که قضا کنیم از با عطا می سبب تقصیر  
و امان کردن و رسانیدن و در آوردن حاجت و اعانتی من الفقر و غناه مراد فقر و وسع یعنی  
یعنی است رواد با بود و در فقر و در غنی و این ما جز در واد با هم مع اختلاف بیرون و روایت کرد از  
مسلم اندک اختلاف در الفاظ **عنه** ایضا از برای تعاریف توفیق و سکون توفیق صحت  
که ممکن شام بود آن رسول الله علیه و سلم که آن را از حد مضحکوس البلیه بودن  
حضرت چون بخواند که در وقت در شب قال می گفت ایسم الله و صنعت جیبی با هم  
بنامم بگوئی خود الله اعلم و توفیق و احاطه شیطان و بران و دور کن شیطان مراد  
مراد قرین اوست یا هر که قصد عنوان او کند و حقایق را من سک ما و تک را با و در  
و بران اگر که در او خلاص کردن نفس است که بخیر عمل خود و گروهی باقی جا که در  
محبوب میفرماید که نفس با کسب ریشه و تک خلاص کردن و بیرون آوردن از کوه را  
و را من کسب را و او جعلنی فی الدار ایضا و گردان مراد طایفه ملائکه که در سفر بین  
اند و در توفیق توفیق و کسر دال و تفسیر یا یعنی مجلس است و اهل مجلس بر خوا بند  
احضرت اگر چه در تفسیر و تفصیل و راست علما و اهل از ملائکه است اما موصوف  
لها و قرب درگاه و علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران مباد و کسب در اینجا باشد  
و از بهائت و محال طاعت ناسوت که بجز تفسیر در اینجا است بر او معلوم باشد و اعم  
بالحق التوفیق رواد با بود و **عنه** این تفسیر حق تعالی عنده ان رسول الله علیه و سلم  
و سلم کان اذا احضر مضجعه قال الحمد لله الذی کفایت و اوانه و الطعن و ستافیه شامه  
و کفایت کرد و در حای با و او را و خوار اندر او توفیق و اوانه و الذی من عطا فضل و  
اکتسب کثرت و امان پس ریاچه و اقرون داد و الذی اعطایه عاجل و اکتسب عطا  
کرد و پس بسیار که در فقر و امان است ان باعتبار کیفیت است و این باعتبار  
کثرت اکتسب عطا کل حال هر چه را بر هر حال فقر و غنا و شدت و رجا و غنمت و ملائکه بر  
توفیق و الطعن حق تعالی یعنی شامل حال خیره است الله رب کل شیء و ملکه و اکل شیء  
او و کل شیء را رواد با بود و **عنه** بر تفسیر یا صحابه است بهر است قال شک  
خاله من الولد لا اله الا الله علیه و سلم فقال بکر و خالده و هله بسوی بحفرت

گفت یا رسول الله ما انا باللیل من الارق خواب میخوانم که در شب از باری و ارق  
نفسه و ربا قاف علقی است که خواب میرو و فقال یا الله پس گفت بفرماید احاطه  
علیه و سلم اذا اوتی فی فراشک فقل و حقی کما یأی توفیرش خود پس بگو این کلمات را  
اللهم رب السموات السبع و ما اظلمت فی جدار و درگاه رخت آسمان و پروردگار  
زمینها و چیزی که سایه افکنده اند آسمان و زمین و ما اظلمت و پروردگار  
زمینها و چیزی که سایه افکنده اند زمینها را زمین را که میفرماید آید با اعتبار اکتفا  
هم حکم یک طبقه دارند و کما می فرماید که خود و درگاه و کما فی باطل میکت لفظ جمع را  
بافاتی و قائم و امتداد و رب السموات السبع و ما اظلمت و پروردگار زمینها و کما فی باطل  
می کنند شباطین براد جوف و شباطین شامل من و پس ملائکه در حایس ملکات  
مراتبه و بنا و از شرف خلق خود کلام جمیع اهل بیضا علی احدهم این که پس می کنند  
و بکر و در شب بر من کما ازین اوان یعنی با این که شکست بر من و اید و کسب و توفیق  
یعنی من معجزه حاکم غالب و قوی است بسیار توفیرش رواد و توفیرش رواد  
و قدرت تو آورده و جای گرفته است و جل تا و کد و درک است ستایش توفیق پس  
تو تواند بکائی آورد و ملائکه را لا اله الا انت تا کید و تفسیر توفیر است و ارباب معلوم  
میشود که ارق از غفرت شیطان و من است معاده از مری و قال یا ارحم  
ربیس مسنده بالقوی و احمک لتفتیح بن ظهور بطم فی بعض و فتح تا از او می آید  
این حدیث فدرک حدیث توفیق اهل احیث و تحقیق ترک داده اند حدیث او را  
بعضی از اهل حدیث چنین گفته است بخاری و ابو داود و سنن و این حدیث  
و گفته است ابن معمر که می فرماید نیست و این حدیث که از احادیث و می فرماید  
محقق است و در بعضی نسخ احکام است و در حاشیه نوشته که حدیث  
کلم است ایضا که در تفسیر و کثرت و جبران و کد است **الفصل ان**  
ان مالک وایت است از مالک اشعری و بعضی گفته اند اشعری صحابه است  
و زنا و عیال و اطفال است و شهران است و نام وی کعب بن مالک است آن رسول  
الله علیه و سلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل صبی و اصبح الملك لله یا الله  
اللهم الله اسک فخذ الیوم خدایا من سلال میکنم و ایاک این روز را بمان که چیز را بگوئی  
خود توفیق کن ایضا و او را که ابواب جزات روی که کرده و تفسیر و باری و این توفیر  
روز بر من و بر او و اهر است که در عمل و اعتقاد و حق و ثواب با هم و اهل توفیر















































والا لاهل والابوا واما من يباه بحججه فتوازل حقه في امره وكرامه واولا وحقها  
بكره قس میان میل دارد و میکار کار کرده خود در پیش و ناساند درین که وجود ایشان  
می شود و مذکور است رواه از فری **و من** شیخ یحیی بن محمد و فتح مناه و سکون  
تقدیر او ازین شکل بفتح فیس و فتح کاف بن حیدر بن محمد و فتح سیم تابعی کوفی  
ست و پدر وی شکل بن حیدر همدانی کوفی است عن ابروایت یکده شیخ از زید  
خود شکل بن حیدر وی هیچ اسم از وی روایت کرده است قال قلت یابی الله علی  
مؤید القود کفتم ای مؤید خادمان مرا اصفوی کنایه جریبوی فی الصحاح التعلیاتی  
قال قلت کفتم کفتم کما لا اهل لایه اعوذ یک من شره سمعی خاد و یا نایه بحججه فتوازل  
بدی شوی من کس من بر اصفوی و زید بن ارمی مینائی من کس خرا ابروایت بن محمد و شر  
کافی و از بدی بان من کس من بر اصفوی و شره علی و از بدی دل من کس خاطر  
در اینده ششم و شره سیم و یا به میجویم از بدی ابی سیم خود که در زمانه و نقطه سیم  
بشهرت کلمه گران نیز از شاهی است رواه ابو داود و از زیدی و النسی **و من** الج  
لیس یفتح تحکیم و سیم و را میاید شهور است از انصار حاضر شده عقبت  
را و پدر این رسول الله صلی الله علیه و سلم کال بر عیوب و کفتم و عساکر دایم  
و عا ابروایت اعوذ یک من الشر یفتح ف و سکون و ال سوا اقلند و دوران کردن یا  
یعنی از مردان زید و یاری که او را و درم بفتح و ال نام آن خانه که بینه و کبره و ال  
شخص کیم و در زین و من شهور و روایت حضرت بکون و ال است جا که  
در عین است و بفتح ز زوایات است و من از وی و یا به میجویم از افغان  
از عیابی بنده و اعوذ یک من الفرق و الحرق و یا به میجویم توان عرق شدن و آب و  
سوا حق در پیش و عرق و هر دو حرکت راه سکون مردی است تفریق  
کفتم که سکون در حرفی خطاست و اطهر و یا به میجویم توان زبری سخت و اعوذ یک  
آن بحسب علی الشیطان عند الموت و یا به میجویم ازین کس من که شیطان نزد مردی  
یعنی مرد و عیاب اقلند و یا که و یا به که از شقی الصالح خطیر بود و آنکی در شقی  
و به مردم را و به قول قالا کالی خطی الشیطان من المسای بنده و اعوذ یک  
من اموات فی سبک در او یا به میجویم توان زبری که در راه و نوبت دهند و اگر کثیر  
از یک کافران است و نواز که کثیر از شر شیطان و در کسب حق و سکون و حق  
آن و نوحش و از این سیم و سیم و سیم از عیوب و نوحش آنک و اعوذ یک من

ان صوت لیلیا بنیاد بیجی متواز از یک میم کزیده مار و کزوم و حمران رواد ابد او و الی  
و راد و راد و آخری و زیاده کرده است بی در و روائت دیگر لفظه انعم و یاه بیجی  
بنوا رنم و اندوه **حسن** سعاده یعنی الله عن البنی صلی الله علیه و سلم حال استغفار  
باشد پس طبع میری الی طبع بنای جوید بخدا از طبعی که داد نماید بیب و رشتنی در دین و نقصان  
در موت و مردگان طبع شکر که میدهد اشحن مال از مردم و طبع بقدر اصل تنگ که کفین  
شسته و حمران و دینیک شدن و مردانیا حیب و شین است و در جمیع الحیا که کفین  
طبع بگون مهر کردن و بجزکت درس و فسخ بتر الله علیه میفرمود که طبع آید بعضی  
مالی که مشکلی باشد رسیدن آن و اگر کفین بود چاکر مشابه دارد و عده صادق و یا  
صحت را سخن بود طبع باشد و میفرمود چون شسته بایخیزد و کران رسید و در عرب در کسوت  
صوفیه نرود آمدند و گفتند که چون موسی کشتی در رسد در باطن ما آیدری بد آنیک  
مردم خدا می رسید و با جزی خزانید و داد با این از باب طبع و اراف که در نوزن طبع  
ذموم است باشد یا باشد مار جواب ایشان گفتیم که موسی کشتی که در حق شما حکم شود  
باران دارد اگر کسی در موسی باران آید باران دارد ذموم نبود و اسراف بنا شد  
رواده احمد و البیسی فی الدعوات الکبر **حسن** عایشه رضی الله عنها البنی صلی الله  
علیه و سلم نظر الی القری فقال روايت یکینه عایشه که اخففت مکاه که اندر سیه  
ماه پس گفت با عایشه استغفیری باشد پس شکر عایشه ای عایشه بنیاد بیجی احوال  
این اشارت بقدر کفان در اموال غاسق او و قب پس برستی است عایشه  
وقتی که غروب کند و در قرآن مجید در سوره قلن واقع شده است و من تر عا ساقا  
وقب و غاسق را تفسیر کرده اند شب چون تاریک کرد و یقبوب شفق و غروب  
که گفته شود و ابات مرد وقتی که غایب گردد در فرج ران یا قائم کرده و قب بمعنی  
خوشتر و اخفاب و حمران است و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و اخفاب و درین  
تفسیر کرده و غروب و غروب کند و سبب اسعاده از آن است که خوف و کسوف  
از ابیات خدا و ذی است که مژدراست بوجه حوادث و زول نواب می اندر دهد  
آمده است که ایشان را اخفقت صلی الله علیه و سلم زبان و بولیک و ابیات  
باین حوادث و نواب که سبحان از احکام کسوف و خسوف انبیا است در آن روز  
اسلامیان معتقد عایشه است که اگر از ابیات خدا که مژدراست بدان نقل اگر چه  
فهرست که چون قربان نور است در ساعت تحسین شد و نور از وی سلوک است



[illegible]



















ذکر میکرد ائمه علیه السلام را در حالی که حکایت میکردند و از وی میگفت که آن عجله بشود  
و او بدین گونه ترین آدمیان یعنی در زمان خود را و از وی و قال هذا صریح است  
**و عن** عطاء بن ابی رباح عن ابي قال عطاء ان زناقات ما بعین است روایت میکند  
از پدر خود سائب که صحابه است که گفت صلح با عمار بن یاسر صلوة بکرا با عمار  
بن یاسر نمازی را یعنی امامت کرد و ما را فخر و دنیا پس گویا می کرد و آن نماز یعنی  
قرآن در آنجا نایاب عا سبارنگ و حکایت سابق حدیث ناظران است فقال بعض  
القوم پس گفتند عمار را بعضی ازین گروه که با وی نماز کردند گفتند گفت و او خیر  
تجشقی یک کردی و گویا که ی نماز را فقال اما عطاء که پس گفت عمار ای فلان  
پس من موجب زبان این تحریف و ایضا از حدیث عوت بن ابی عیوب تحقیق دعا کردم  
نماز عمار می که است پس رسول الله صلی الله علیه و آله دعا را از یقین خداوند علیه السلام  
نماز است که این دعا را که در شب دعا خواند و احتمال دارد که در سبقت و خواند  
باشد و این جواب بر تقدیری که در ایجا در قرأت باشد مانع است که گفت اگر  
ایجا در قرأت کرده ام و یکس مطلقا دعا بر نفسان آن نموده ام و اگر ایجا در دعا باشد  
خا بر است یعنی من دعا می که از حضرت شنیده ام خواهی دیگر سخن چیست فافهم  
فلما قام بعد رجل من القوم بمرکبی که با دست عمار روی کرد و او را القوم و در آنجا  
ایجا یکو عطاء آن مرد بدین بود سائب بن زید گفتی من تقیر که گوی که یک کلاه  
نفس خود و من یک گفت که من در آنجا و فرقه فاما عن ابي عابین بر صدای که در من است  
عمار را از آن دعا تم عا فاجبه و القوم نیز از جمله پرسیدند و او مانده عا قوم را دعای این  
ادامه یکس الغیب بدو سوال میکند ترا بدین سخن تو غیب را که بدین شیوه است چیز  
نوعی در یک علی اخلق و قدرت و توانایی نور خلق که هر چه خواهی بدی گشتی و هر گشتی  
را از این معنی یا علیت حیوة خیرا زنده دارم اما اگر دانی زندگی را بهتر و لایق برای من و  
توانی را از علیت الوفاة خیرا و بمر آن مرا و حق کرده ای خردن را بهتر و صلحت بر برای من  
السلام و اسلک ششک فی الغیب و اهل شهادة خدا و از سوال میکند او فرستاد و در همان  
و اسلک راه اسلک که الحق فی ارضا و الغیب و سوال میکند ترا سخن در حالت رضا  
و ششم بود حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی می گوید خواه خلق را رضی باشد یا نه  
چنانکه گفته اند هر گاه رضای آنان را می دانم است که در حالی که را می باشم از خلق با شرم  
به شرم ایشان و چنانکه می دانم و بستانم ایشان را که را می باشم از ایشان و بگویم

اگر از رضی باشم چنانکه عادت عوام خلق است و اسلک القصد فی الفقر و العسفی  
و سوال میکند از تو میان روی در فقری و نه آنکه می گویا بسیار فقیر باشم و محنت و هم نظر  
کشم و نه بغایت تو آنکه که اسراف و انزاف کنم و گفت اندک کفاف افضل است از فقر  
و عا و اسلک بغیرا لا تنک و سوال میکند از تو یعنی که بر می شود که گفت نه است باشد  
یا بغایت و بیا که آنرا جز او را بدی باقی ماند و اسلک قره عین لا یقطع و سوال میکند از تو  
حسبی که گشت و فانی که در دم از بغایت اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید می آید  
و بعد از آن از او جدا و در یا قره عین یا نماز و اد است خواب آن چنانکه فرموده است  
و جعلت قره عینی فی الصلوة و قره عین یعنی خنک چشم و قرار دهی و درین بدین است  
محبوب خنک کرد و قرار باید و بپوست نه نه و اسلک اصابا بعد القضا و سوال  
میکند ترا رضا بعد از وقوع قضا و اسلک به العیش بعد الموت و سوال میکند ترا روی  
زنده گانه و اسلک برهن و اسلک نزهة النظر و حجب و سوال میکند ترا لذت و برهن  
برو تو اگر بدین بخشم را و است این در ارضه حجاب بود و اگر بدین دل است نه در و  
و اشوق لا اقلک و سوال میکند از تو و من می گویم فاما تو که گشت از تو گشت  
فی غیر من امری و هر حالت سخت که زبان گفته است یا شعلی است قشوی و  
فاما و در است که شوق میخواهم که زبان کند در بر و سلوک من است گفت من در این  
ادب و رعایت احکام بر آنکه ای شوقی مان برساند که زبان میکند نه غل غل و طفر سکون  
همین است مرا و بقول وی که فرمود و لا اقلک منک و از آنجا که گشته و یا  
متعلق است یا حی که در بالا ذکر است نه ناهید را شاعرا باشد یعنی زنده دارم را این  
بقیة فی آنکه در حال بودی من در غیر شکی کردن من که می گویم و من که می گویم و من که می گویم  
خدا و خدا است کردن یا نه از سر شکی بمان و اجعل بدین مدین و در آن ما را که است  
نماید راه رست و در میان یعنی چنانکه در کار از راه تمام و خود نیز راه رست و در میان  
قبول لقولون لا لا تفعلون باشم زاده است می **و عن** ام سلمة رضی الله عنها ان  
النبی صلی الله علیه و آله یکم که ان یقول فی ذلک الخ و بعضی نسخه فی ذلک الخ  
بود و حضرت که میگفت در پیش نماز یا بعد از نماز فی اسلک عا ما عا خدا و من سوال  
میکند ترا عا سوخته و عا اسفل عمل قبول کرده شده و عا طیار روی بکشی  
علا آنکه صلوة نماز فانی است یا راهی در شوق شنیده که سجده نماز یا تحسین صلوة  
خبر یک است که باقی می ماند و وقت ظهور امام علم و عمل و موی رزق است و الله اعلم























[illegible][illegible]











[illegible][illegible]



[illegible][illegible]







در حج بسیار بود با کفایت که از شایرین بود و او از همه بزرگتر شمرده و معروف است که آنجا که  
جسم کار میکرد اوی بود **رحم** ابی سعید خدری قال حج جاسع رسول الله صلی الله علیه و آله  
لنحج بالحر اخبرون آدمیم ما با کفایت در حالتی که فریادی برآوردیم که حج فریاد برآوردیم یعنی  
بیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است شرح در احادیث آئیده بین کردیم و این  
بنام ما و عاصم و اطرار و از فریاد رواه مسلم **رحم** انس قال كنت ردیف الخ طه  
كففت انس يوم سمع من ريس ابی طه انصاری كبر ريسی وی بود و سوار شونده و آنهم  
لصخره من بهما جميعا الخ و الطه و بر رشتی ایشان یعنی صحابه را از اواز فریاد نهاده و  
بج و عمر و راه البخاری **رحم** عائشة رضي الله عنها قالت عرضا مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
على و سلم عام حجة الوداع برون آدمیم ما با کفایت در سال حجة الوداع که حضرت حج کرده بود  
و و جیسیم بحجة الوداع معلوم خواست نشان اهل حجة و پس بعضی از آنکس نبود  
که با کتب می خواندند و خبر تنها و ما سانس این حج و عمره و بعضی از آنکس نبود و کتب می گفتند  
الحج و عمره و ما سانس اهل حج و بعضی از آنکس نبود و کتب می گفتند که حج تنها و اهل اهل  
که رسول الله صلی الله علیه و آله حج تنها فاما سانس اهل حجة و اهل آنکس که اهل  
کردیم پس طلال شد یعنی برآوردیم از ارم بعد از ادای عمره و پیش از ارم حج و ما سانس اهل حج  
او سانس الخ و الطه فخر فیل و اما کتب که اهل حج کرد حج تنها جامع کرد حج و عمره پس طلال شد  
و از آنکه از ارم و در بعضی نسخ علم جلوه البقیه جمع میان یکایوم الخ اما کتب که روزی  
در بعد از وقت تمام شدن حج و ابدان از ارم اوست که در حدیث اف باقی است  
متفق علیه **رحم** ابن عمر قال سمع رسول الله صلی الله علیه و آله من حج الوداع الخ و الطه  
ان الخ حضرت در حجة الوداع خبره بسوی حج قضیه شش است که کتب ما فابل الطه  
ع اهل الخ پس افا ز کردیم در اهل حج متفق علیه **رحم** ما سانس خاسک حج بر شمس  
از کتب که در بعضی هم و سکون فاکر را یعنی افراد کننده احرام برای حج تنها است یا از  
عمره و بر خان قرآن یعنی کننده که احرام برای حج و عمره هر دو است سوم متفق صوت  
تسبیح آن است که اهل عمره یک از سو فیه بری کرده است هم با احرام می ماند و از کرده از  
احرام می باید بعد از آن دو یک است نه و چون ابرام حج می و در آیا احرام حج می بند و حج می کند  
چنانکه با بر احکام باید و تفصیل متفق ان است که این مرد و و کتب که لکست  
آمد و ابدان و ابدان نه گفته که از کتب معترف بود و دما فارون با متفق و همچنین در فعل  
احکام که از احادیث معترف اند که حضرت صلی الله علیه و آله سلم فارون از دو عصره صحابه

آب رفت چون درون وادی میزد آمد اسمعیل از نظرو یی پوشیده میگشت سپس صفا  
و برده می درآمد تا بر وی نگاه کند و این منت از وی ماند و آنحضرت نیز کرده الا ان چون  
رفیق ملد را خاک بر کرده و معنای گذارشته و بعد از نزول از صفا آمدند و انصاف  
مکلف باید کرد و سعی بجای آوردن منت حقیقی آنکه علی الرده تا آنکه آمد آنحضرت فرمود  
که نوی دیگر است مقابل صفا و در اصل ملک معیند باری را گویند که از وی منت  
بگیرد فتعلی علی الرده تا فعل علی الصفا پس کرده برده ماند بخود بر صفا از گرازا و بعد  
و دیگر دو ساعتی بین الصفا و الرده هفت بار است از صفا برده که افتد و بعد صفا و  
پس از آن از صفا است و تتم برده چنانکه فرمود حتی اذ انک انظر طواف علی الرده تا آنکه  
چون یافته شد از طواف برده مقابل پس گفت آنحضرت تو ای استقبلت بر من ای  
ما استدرت الی ی باشد پس بیشتر بدستم از امر خود و حال خود چیزی را بپس اندستم  
از استوی الطهری را می راندم می رانی می آوردم می پاشی با خود و می پاشی با سکون دال  
فراخ که بجز من نمیشد و جعلتها غمره و میگذاشتم محراب غمره و می رانی می آوردم از امر من  
و آنکه پس آمد می طهری پس که است از شما که نیست با وی می پس از آن  
حالت شود و بر آید از احرام و بیعت با غمره و بگوید از امر و شرح این کلام بسطی بر طلبه  
حاصلش است که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بعد از وصول بکعبه و ادا احرام  
کرد و انصاف را که هر کس می نمود و با خود فرمایند که از او یا با خود خجسته گزینا و در روز  
که از احرام آید و فتح می جوید و کند و بعد از آن دعا می گوید احرام می برد و می بخندد و می  
سوق می نموده است و می کند و از احرام خود مانده چنانکه بعد از آن از احرام می آید  
خود سوق می نموده بود و احرام باقی مانده و نه بر آید و این سعی بود و بر می آید  
بجهت آنکه از احرام بر آید و رسول الله صلوات الله علیه و سلم می فرمود که شایسته  
او کند در میان ما و عذر پیش روز نماز پس شایسته نیست که از احرام بر آید  
پس زن را بر و می و بنور از دیگر ماستی می باید باشد بعد از این و می گویم که  
حاجت عذر پیش چنانچه از احرام بر آید پس آنحضرت صلوات الله علیه و سلم  
آید و فرمود چنانکه حکم آنکه چنین است که پس از این بدینست که از احرام بر آید  
شاق خواهد آمد پس نیز سوق می نموده و از احرام می آید و می فرمود که هر کس که در احرام  
می بدینست که حکم آنکه خواهد شد و مقام پس است و در این سفر می آید و بدینست که  
همه ممکن است و غیر معنی و فعل پس است و بدینست که از احرام بر آید







[illegible][illegible]



















ان حضرت علو او اوصاف ان الزام را باید و برسد زیرا در افعال عطا و موعود و در  
 کردار باید بر ایشان رسیدن بزمان و کلیک حاصل نم و لیکن که از ایند تا زمان ایشان در میان  
 که اند و علی اثبات از افعال امام اکین بینا و پس عرفه الانس پس گفتیم ما حکمای که نشاند  
 میان ما و میان عرفه که پنج شب از زمان نقضی الایات تا آخر که در اکبریم و پس  
 از این بعد و با شریعت کینه اثبات از افعالی عرفه نقطه اند که از انجی پس ما عوفه و در حال که  
 بکار از انجی می روی ما یک شبی خط جیدان و بکارند و در آنکه جمع و در کسرت لغتین بر  
 غلاف پنج پس حال گفت عطا بقول جاریه در حال که در آن وقت یکد جا بر دست  
 عوفه از برای تمیز بکارند و ما که ساری را عادت و نیست که در حرف و حکایت اشارت  
 بر دست کنند و جا بر رضی الله عنده را فرغی می کنند بود و ظاهر این نیز برین وقت کایه  
 ان قولیده که خوا عطا بگویم که ما کس نگار و بکنم الان بسوی اشارت جا بر دست خود  
 کس چنانچه بر دست خود برای نمودن صورت در افعال گفت جا بر مقام انجی پس بشاره  
 خطی می خواند و بعد از علی و سلم قیادریان با قدر علم این انکار که اند و بیخ و دست اند  
 نشاند که بر دست می پس بر کارترین تمام مرضا را و در بعضی مشیخ علی الله تعالی ای ترین شما  
 برضا و احد فکم در دست کوزین تمام و ایدم و کجوا که برین تمام و نولاد می احکلت کجا  
 سکون و او کی بود و می پس بر آن حال منضم من چنانچه تمام حال منسوب و لو استقبال  
 من امری ما است بر سلم اسق اهدی و اگر پس می است از کار خود جزی که کوشش است  
 یعنی که می دستم که از ان الزام را بچنین رضاشاقی خواهد آمد از بدی و اوس نیز از  
 الزام می را آدم خواهد پس حال خود و براندا از الزام کلمه الحق عرفنا چنین محمل و  
 سحر و اطلال پس طلال ندیم ما و شیدیم قول کفرت الی سبع رضاه و اطلال  
 و هر مان برداری که بریم حال عطا قال جا بر گفت عطا گفت جا بر فقدم علی رضی الله  
 عنه من سعای بیس قدوم آورد و ابرار المؤمنین علی انیس که درای کفن صدقات رفته  
 بود سعی و سعایت خراج و ارج سامعی بان سستان قال بزم املت گفت که حضرت علی  
 بجزیر که نوع از ارم هستی تو قال با ان العبی گفت فارسی اند از ارم استم  
 که خود ندیم که ارم هست بیان بر علی الله علیه و سق قال در حال که علی گفت  
 بر علی را از انجی می اند علی و سلم قیاد و املت و اما پس از انجی پس بران جزی  
 با خود و در آنکس که با نیست در حال که کوی که کس که تمام قال دایه و طاعت جا بر  
 پس گفت علی را می خود و علی را بیست عطا قال بر افرین ما کلت بر من چشم من کس

مطابق با چشم بفتح جیم و سکون بین مطوع و منعمین و تحقیق گذشته است ذکر وی در  
قصه حضرت یاسر رسول الله (ع) است اما در اینجا برای اسباب است این حکم را به  
همین است قال لما یلت اخفرت برای میخفت است چنانکه فصل اول گذشت در  
سلام حاجت رسانی عقد عیالها و اوقات خدمت رسول الله (ص) علیه و سلم را به  
رسول الله (ص) گفت حاجت قبول فرمود و حضرت یعنی مکر بکلام که حاجت گذشت بود  
از وی ایچ او منس با پنج شب فقیل عیال و عیال پس در آمد اخفرت پس و عیال  
اگر وی خشمناک است فقلت من اعقب کس کس قسم من که در غضب آورده ام و عیال  
او طراصفان در آورده او را خدا بخله و دشمن خال گفت اخفرت و او اخفرت را می بیند  
الکس بل را می بیند و غیره ناری که در مکر و مکر را برای فدا نمیزد و در پس نگاه می  
نورده و وقت نیکند و امثال این و لواء استنقبت من امری ما استنقبت ما است  
الهدی معی و اگر وی بود که بشنید می دانستم من اگر خود نمی را که پس است می را از می  
آوردم می را را و خود و حتی غیره با که می دیدم می را را اکنون بعد از عمر ام کلثوم  
پس حال می بیند چنانچه حال شد در مکر و او را **باب در بیان اخفرت**  
و اگر که درین باب کیفیت دخول که گذاردم مورد آید و از آنکه حاجت برود و بعد  
در آید و اگر که کیفیت طواف را و آنچه لازم است او را از دست طواف و حیران  
یعنی طواف و نقصان گذشت و این طواف و طواف از آن جهت که کوئیک و می طواف نیکند  
و انقض و طواف نیک و از آنکه طواف نیکند که در طواف کند و اتحاد و در دوران و کوئیک  
سیکونید و طواف یعنی طواف از آن جهت که طواف می را طواف نیکند از دست طواف  
زودی که طواف از آن جهت که طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
نیز این طواف از آن جهت که طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
خدا گفت که اگر که طواف از آن جهت که طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
کافی است که طواف از آن جهت که طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
غلب می کند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
یعنی اگر که طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
در آنکه طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند  
در آنکه طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند و طواف نیکند



بری طوی و اغسال و صلو و درین حدیث استجاب و آمدن مک است در روز تاراج  
 کعبه را و عاکه و الا ان عادت جاری شده بدین آمدن وقت سحر که بخیر را می بیند  
 از هر دو وقت موافق اول است و اگر چه جلوه جمال حق و عالم دیگری باشد و یکی  
 ظهور سلطان عزت و است و جلالت بیت زانو اما تعظیم و نشر عبادت و  
 جانشینان الله و ابراست عرف ذلک بالذوق و احوال مستحق علیه **رحم** عادت رتبه  
 الله صفا حالت ان البی صلاه علیه و سلم اما کما یظهر من اعلا ما کنت عاشرت  
 یکی که می آمد و در می آمد او را از ایالات او که همان جانب دینی طوی است و معلوم کرده که  
 است اما کما یست و معلوم یافته و سکون عین و تخفیف لایم است و عادت رتبه  
 سکون و نعمت و شکر و سلام و صبح من است اما کما یظهر من اعلا ما کنت عاشرت  
 مستحق علیه **رحم** عرفت من از کبریا بعضی و نقایات ایشان است و جلوه زاده عادت  
 صدقه است و ابراست کما یست و روایت یکدیگر که حج البی تحقیق حج کرده و غیره  
 علیه و سلم فاجری عاشرت ان اول شیء علم قدوم کما ان نقایات طواف است  
 پس خداد عاشرت را که گفت حجی که آغاز کرد آن حضرت بیان چهره و وقتی که قدم آورده  
 کمر این بود که آن حضرت و نه که در هر طواف که کما ان طواف را طواف قدوم کرده  
 ثم لم یکن عمده غیر بود و عمده حج ابوبکر بنی که حج ابوبکر و کما ان اول شیء بدایا الطواف  
 بالیت ثم یکن عمده حج عثمان مثل ذلک یعنی آن حضرت صلی الله علیه و سلم و این  
 جلالتی غرضی الله صلاه علیه و سلم کما ان کنت کار که در طواف کرده و حج عادت رتبه  
 در بعضی روایات ثم لم یکن عمده حج یعنی عادت طواف و بعضی گفته اند کما ان تحقیق است  
 و لیکن بعضی صحیح است یوشیه نام که در حدیث سابق معلوم شد که آن حضرت و صحیح  
 بعد از آن عمده حج کرده و لیکن هر که سوخت بری کرده بود یا حج یا نماز یا سوخت و حج  
 کرده بود از احرام را که اگر بر او می عادت حج بر او بر او از احرام است و عادت  
 این کلام را در حدیث گفت که در حدیث آن حضرت حج بر او نموده و بیان کرده که آن حضرت  
 بر حرام بود باقی بود و کما ان سوخت بری کرده و او را نموده و احرام بر او سوخت حج و عادت  
 کند و بعد از آن احرام دیگر برای حج بر او مستحق علیه **رحم** این عادت کما ان رسول الله صلاه  
 علیه و سلم از طواف فی الحجه العترة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون طواف میکرد و در حج  
 در عادت اول قدوم آورده و سعی تان طواف سعی میکرد یعنی آن حضرت در سوط طواف  
 رطل است کما ان آن حضرت و شش بر او عادت بر او شش معناه و چهار طواف

عادت از پشت یک کشتن کرد خدایه و هر یک از کشتن را شوط گویند یعنی یک  
 و در سبیل شاک همین لفظ شوط را گفته و در قیاس گفت که عادت از پشت  
 اطلاق این لفظ را کرده و در کشتن اندر و کما ان طواف را طواف میکند و و کما ان  
 کرد و کما ان گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و غیر شوط لفظ جا به است  
 بنا کرد که در است اطلاق شرب بر رویه مطیب گفته اند ثم سجده بین دست و بعد از  
 طواف دو رکعت ثم بطواف بین الصفا و المروه بمرطوف بکبر و بعضی سعی میکرد میان  
 صفا و مروه پس بر طوافی بود که بعد از سعی است شفق علیه **رحم** عادت رتبه  
 الله و کما ان آن حضرت گفت رطل که در حدیث صلی الله علیه و سلم من حج اثنی عشر  
 اسود و کما ان اسود بر او شش از عادت شش که در حدیث صلی الله علیه و سلم من حج اثنی عشر  
 بین الصفا و المروه و بود آن حضرت سعی میکرد در معاک جای سیلان آب چون طواف میکرد میان  
 صفا و مروه و این در حدیث جا به کشت و در حدیث **رحم** عادت رتبه  
 الله علیه و سلم که در حدیث فاسل که می که قدم آورده آن حضرت کما ان آن حضرت اسود  
 از عادت طواف از کمر اسود و در حدیث و او را آن سعی علی عادت رتبه  
 است عادت از این طواف و شش از عادت رتبه و در حدیث و شش کرد  
 در چهار و اسود **رحم** البر بن عرقه با علی است روایت میکند از ابن عمر و عادت رتبه  
 کرده است از عادت یک حدیث در حدیث حج قال مالی رجل من بن عمر بن اسلام  
 سوال کرده می از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت من عادت رتبه  
 الله و عادت رتبه را صلی الله علیه و سلم بوسه و بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه  
 سابقا معلوم شد که بوسه شش بر او شش بر او شش بر او شش بر او شش بر او شش بر او شش  
 این حدیث بر او است بفرقه متابعت بقبول و او را البیاری **رحم** این عادت رتبه  
 قال که از حدیث طواف علیه و سلم است من البیاری **رحم** این عادت رتبه  
 اندر من آن حضرت را که بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه  
 بانی که عادت رتبه است کما ان نام عادت رتبه است و لیکن آنجا هر کس را بوسه بوسه  
 بطریق تلبس است داد و کما ان کما است کما ان عادت رتبه است و کما ان عادت رتبه است  
 بکونید و در حدیث که در حدیث است اعتبار بقای ایشان بر اصل بانی طواف علیه و سلم  
 از جهت تخصیص کرده شده اند بسلام و کما ان بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه بوسه  
 و عادت رتبه است و کما ان کما است بکونید و از حدیث رسول علیه و سلم است







[illegible][illegible]











بود پس انگاه کرده گفت بروی دیگر ایستاد و بکبر سبقت هرگز نگویید و پس کنار  
کرده پشت بروی یعنی از پشت خود که تنه خود را بر تنه خود نهاده است و اگر نیکو نیز و اولین  
گفته اند که بکبر گفتن رخصت دست است که تنه خود بکبر و در غرض حاجت راست نیست  
است که از روی کبر العقبه تلبیه میکرده باشند و اما بکبر است و پس نماز را بجا آورد و بپای  
سپید **ع** بران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خرجت بهما وایت از خانه و رفت  
انگرفت هر کدام از آنها رفت بموضع میهن یکدیگر از نماز که گفتند و بجا نکرده و  
الا ان بزمان موضع معلوم و معروف است که از اسم الله تعالی نامزد و نکرده و بجا نمی آید  
اندر و می گفتم شما هر عملی که خواستید در موضع از نماز که گفته جانیز است فاجزوا فی  
رجاکم پس هرگز نشاء در خطا و جانی رفت خود این را در نماز گفت و در عرفات گفت و  
وقت بهما و عرفه که با وقوف و فوق کرد من اینجا و عرفات گفت و وقت  
در محل و قوف است و در روز که در این موضع نیکو پیش جمیع است اجتماع آدم و حوا و روی و از  
ولا یعنی قرب و اجتماع است گفت و وقت بهما و جمع که با وقوف و وقوف  
کرد من اینجا جمع بود و قف است و تنگ نیست که مکان بخفت افضل و اشرف تواند بود  
اما جواز شایسته است بعد از او **س** مسلم **ع** عائشه رضی الله عنها قالت ان رسول الله  
صلی الله علیه و سلم قال ما من يوم الا فاس ان یعق الله ذنبا من ان من یوم عرفه  
گفت بخفت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی که از گردن خدای تعالی در آن روز بزرگ را  
از انفس و در آن روز عرفه است و از این بود و برستی که وی تعالی از تنگ میشود و است  
و معصیت فرمایم **ع** ایملایک است معصیت می نماید و نماز شش میکره بجا که حاضرند  
وقوف بکبر را مقبول را از او بپس میگوید عاقل که هیچ از این بجا که من سبقت  
تعبی اما اگر از آن گفته فاضل بن آدم و پیشان شوقه از بعضی که از ایشان میگوید رواه  
**س** **الفصل** **ع** در عروسی بعد از این صعبان تا می است در شصت ذکر کرده است  
او را این صواب و ثقات مثل اقبال بزرگوارین مشعبان روایت میکند از اخطا که رواه است  
گفته میشود و او را بدین مشعبان است قال کنی موقعی را بعد از گفتن بزرگوارین  
مشعبان بود برادر موقعی که در او را در روز چهارم از ان و در حدیثی است بر این او را در وقت  
ما اینجا و وقت که در آمده از برادر عروسی موقعی که امام صادق و در حدیثی است یعنی وقت  
بکبر بعد از وقت را و در حدیثی است وقت امام صادق و در حدیثی است که امام صادق و در حدیثی است  
انصار و کبر هر سه سکون را و فقه و حدیث امام و انبیاست بر این حدیثی است که امام صادق و در حدیثی است

گفت من فرستاده بودم خاتم عالم سالی شد بید و بسلم ایستادی شما بگویم که فقه عارفان را هر یک بگویند  
حضرت و وقتیکه شما بر سر خود فاطمه طاعت من است بکار ابراهیم پس برستی نماز را بش  
از برکت بکار ابراهیم خلیل است علیه السلام حاصل معنی حدیث است که هر توفیق و فیض  
از عرب پیش از زمان اسلام موقوفی معنی بود از عرفات که در اینجا و قوف یکروزه موقوف قبل  
این برین بن شبان در جای بود که بسیار بود از موقوف و حضرت که موقوف نام مقامات  
از جهت پس اینجا خواست که عرض نماید که ذکر کربلاست با حضرت و حضرت خود  
تقریر نمودند تا بپندارم پس صحابه را که این منوع سیکنه بر ایشان فرستاد  
یکجا خوابیدند و از موقوف قدیم که از تبران آمده است و شاعر ایشان عبارت از  
اشغال کینه که عرفات هر موقوف است دوری و نزدیکی از موقوف اهل مقامات خارخا  
در شام و مخالف بنفید رواد از دیه و ابوداود و الهی و ابن ماجه **ع** تا بیان  
رسول الله صلی الله علیه و آله و ساقی کل عرف موقوف هر عرف و هر نیز دوی موقوف است  
هر جا که موقوف کند صحیح است و کل معنی سخن و هر سخن است در هر جای وی که سخن نیاز  
است اوکل از آن موقوف و هر دو از موقوف است و کل نیاز که طریق و سخن را بهما  
که راه است فحاج کبر فاجع فی نفعی که آن دو میان دو کوه یعنی از راه که گذر آید است  
و هر جا که گذر گوید رواست که در حرم باید که حرم است و لیکن در معنی غارت شده  
است دور و نزدیک دوری و آنجا است در معنی ایشانست اینجا فحاجی بکنند و دعای دیگر  
مثل بی و دم شکر شمع و زرد جز آن آنها را که در مکتب فصول ندارد و معقود از بنو  
مواضع مذکور اصل جواز و خرج از عهد است و الا اعتقل موقوف حضرت و سخن و  
وی باقی است کمالا یعنی داده ابوداود و الدار **ع** خالی از موقوف یعنی تا مکتون و اد  
و ذال میجر قال رایت الیها گفت دیدم مبرعرا صلی الله علیه و سلم بمجلس الکاس یوم عرفه خطبه  
سکونم در بار خود و معنی در عرفات علیه عرفا باقی از آن قبل ششم و اینست در  
که با کبریا که این بقصد ارفع و حصول ثقت در کلام بود از دور و نزدیک **ع** ششم  
رواد ابوداود **ع** عرفین تعجب عن ابرهمن جوان الهی صلی الله علیه و سلم قال  
بر الدعا دعا یوم عرفه برین دعا دعا **ع** در عرفات اگر عرفات کند یا هر کس که در  
معقود و اصل ذکر احوال حج و حاجیان است و در مقامات امام المؤمنین و علی و زین و علی  
و ذری که گفتیم و دیگران که پیش ازین نبوده اند این است الا لا اله الا الله و لا اله الا الله  
الکلام و هر یک از این معنی در داده از دیه و بی کتاب من علی بن عبد الله الا موالا



























[illegible]

فی الصراحه صخره کانه بر سر صخره آن بلوی وی و ملت الیم صفا و است و پاکه  
 خونی را از آن و قلعه را غلبین و او سخت و گردن ناته و نعل باقی الصراحه تقلید عری در  
 گردن صخره قربانی و او بخت بخت علامت بری و این از عادت جاهلیت بود که  
 سیکردند تا معلوم کرد که بری است و چون کسی نزد او سلام میبردند شتاب  
 صحبت غرض نمی کرد بلکه بعد از آن سوار شد و حضرت برشته سوری هو که کافر مقوا  
 بود غلبا است و بلی ایله اقل و بلیس بکامی که بر پشت ناقه انحضرت را بر پا کوانم  
 سوسنی است بلکه که بچره و است و اما انبار باره کردن یک جانب کوئن است تا آنکه  
 روان شود و از وی خونی شفق از شعور است یعنی با پا انبار باره کردن و  
 سیکرد و در نزد اخلاط و شفا نشود و کم شدن و با نایان از آن در دوان و چرخ از انداز  
 فقر و کمال که کرده اتفاق دارند و بزرگ انشعار در غم لب ضعف وی و نیز حسرت  
 سیکرد و در سواد وی او در غم تقلید پس است و اشعار است است نزد جمهور  
 و در است کرده شده است تا نام ابی حنیفه که استیجاب است تقلید و کرده است  
 اشعار بزرگ این نظرات و تعذیب جوانی و ان علم است و انحضرت  
 سلیقه علیه و سلم کرده بود از است آن کرده که شکران بازمی آمد و از غرض  
 آن که اشعار مردم بر سر این سخن بسیار مجید و گفته اند این محافت احباب  
 صحیح است که وارد شده اند و اشعار این شایسته است بلکه در حکم قصد و محبت  
 و خشن و دلغ است که باری مصطفی میکند و نیز غرض شعر پس در آن وقت تمام  
 بعد بود از است فوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بخت لاف و دلا  
 بعضی این کلام مشهور است یا لغوم و گفته اند که اگر است یا حنیفه را اشعار را  
 اهل زمان خود بود که بنا لغوی که در آن جا که خوف را است حرارت و حفا و غصه  
 بود و بایس بکثرت تقلید پس است در احرار و حصول غرض و اشعار حاجت  
 نیست که اشعار اصل اشعار را بگوید می پذیرد یا از کرده می پذیرد که اشعار است  
 تقلید کنند و نیز در زمان وی مردم اشعار بزرگ داده بودند و آنها که بگوید بنا لغوی که بگوید  
 اشعار علامت احرار نامند و بایس کرده پذیرد از است ان دانسته و علم و توشیح  
 در تو حیای سخن را است قیصر و محرم کرده در شمس از انقل کرده ایم و ما ان الذین  
 غاب در حق انده صفا است ادبی انبی علیه و سلم را الاله است  
 و اما گفت باری در و شفا انحضرت علیه و سلم که کعبه کعبه سفند از انقله بایس تقلید کرده











بروین با تین پیرا پس در است و ندید نه از کرم می شد نه بسوی آن حضرت تا کرام  
از ایشان آغاز کند و در کتب و حیات جنوهایس بکافی که ماقطش و افتاد بر زمین چنان  
بر نهایی می رسد و افتاد و حال گفت و ای قلم بکلیه حقیقت پس بگو که حضرت  
بکلیه بیان یعنی است که گفت که اینها که تفهیم من آن کلام را قال فقلت ما قال  
راوی پس گفت من یعنی پس از آنکه کور و معلوم حضرت بود و در بعضی نسخ  
الهی پس یعنی پس پسیم من که را که می شود بود با کفرت بگفت آن حضرت قال قال  
گفت آنکس که گفت آن حضرت من غایب قطع بر خود بود و این مشتاق برای خود  
قطره واده مالک بود و در آنجا است و لاله کرده اند یعنی طهارت و عبادت  
ذکر از آن مالک و ذکر اینها این عباس و جابر فی باب الاخیه و ذکر کرده شد و وحید  
این عباس و جابر که در صحیح و دیوان باب مذکور شد باب **الفصل فی اشیاء**  
**عمر بن الاکوع** صحابه مشهور است از شیخان و قرائان نامی بود و یاده با  
موازان جنگ میکرد و سبقت می نمود و قال قال العقی صلی الله علیه و آله پس من شیخی بگو فلما  
یبعث بعد الذی گفت بگو گفت آن حضرت که قرائی که از شما پس بگو که صحابه کس  
بعد از شب سوم و بیست و شش و حال که با شد و راه روی از آن چیزی قال کان العام  
الفصل قاله ابیسی بکافی که شد سال آنکه گفت یا رسول الله یفعل کما فعلت العام  
یکم بگو که در هر سال که شد یعنی نگاه دارید که گوشت استخوان را در روز خالی  
آن حضرت کلمه و اطعموا و او را بخورید و بخوانید و فرمود که فان ذلک العام کان  
چند بزرگ در سستی و در آن سال مؤمنان را شست و ریخت یعنی فقر و احتیاج خار و تان  
چشم پس چشم من بخواه از عافیت که در مردم و بخوراید ایشان را چون سال  
احتیاج بر طرف شد همه بر طرف کنند و اگر تنبیه حضرت است متفق علی  
نشدت و بخت و فقر و بخت و سکون و تنبیه و سستی پس صحابه است و ایشان  
میگویند قال قال رسول الله ان کان منکم من لم یجد من مالک و موقوفی گفت آن حضرت  
در سستی با بود و بگو میگوید پس ما را از کوه شستنی و با نیا که کوه غار الایله بود  
در یاده و آن کلمی است که برای آنکه پیش که شیار و فراشی شود میان شما و بگو  
پس صحابه است و است که در حدیث اخراج و کتب ایش را بگو و او را و ابیسی بگو  
و امید و است و ابیسی بگو که بوی اجاره و ثواب از آن تجارت و الا شستنی می بود  
و تجارت و در گوشت قربان دست بود یعنی تصدق کند و بخوراید مردم را و شیار بخور

نیز از برای دنیا باقی باشد که ایم حیات است چنانکه فرموده الا و ان یوه الامام اهل بیت  
و اما و اکاه است و بسوی کاین روز تا یعنی روزی سی و روز تا می فرماید و روزی غایت  
و اشامیدن است چون سال تمام ریاست کشید و بخت دیدن در جسد و کرم کرم  
و معقول شد و بخورید و نوشید و روی آسایش شما با وجود آن خدارا یاد و ابراهیم از  
ذکر خدا عالمی باشد چنانکه فرموده و فرموده این روز تا می ذکر است و اما بود و او را  
**الحق** خلق کردن بوی و اتفاق دارند که خلق افضل است از فقر حاج را و معجز که  
که خلق حرام است برایشان و و جافضیت است که معجزاتی دارند است بر نفس خود  
نیت را از بوی حاج و معجزات و غیره که نیت و نیت و کس از این فقر است که بود  
از بوی سر خود مقدار است و کفایت میکند و خلق از ما خلق و پس و خلق تمام  
از نیت نیت چنانکه در مسیح و ثابت شده است خلق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود  
عمر و خلق را بشعر و بدن کلام است مذکور در موضع حرز و نیت کلام در اصل حجاز و لیکن  
اولی که است **الفصل الاول** این علان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق است  
عزیز الوداع آن حضرت خلقی که در مبارک خود از حرم الوداع و اما اصحاب و خلقی که در حجاز و  
اصحاب و بیرون از حرم یافت شرف متابعت و فضیلت و خلقی که آن حضرت از  
بدان حرم خلق را جدا کردند و بعضی از اصحاب از حرم حضرت  
بعد از دمای آن حضرت حضرت از آن و در اینها پس ایشان چنانکه حدیث است متفق  
علیه **من** این عباس رضی الله عنهما قال قال لا معاویة فی فقرت من رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و قاله مشفق گفت این عباس گفت معاویة و بگو پس  
کرده ام بوی مرا آن حضرت زود و در مشفق و مشفق بگویم و سکون غیب و معجز  
خاف بکان عیض طویل با بزرگان بکان در دست و بعلی گفت که مشفق نام  
علم است بفتح جم و لام مقارنی که بوی بوی و بینه که سب و شتر را بر نه و این  
معنی است و انهم است متفق علی در بیج اشکال که در نسخ بیان کرده شده  
است و آن اینست که در یافته می شود و تفهیم پس غریب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
که فرموده است بان معویة در جمل و یاد بخور و صحیح است علی بر اول زیرا که خلق افضل  
از حاج در مقامی باشد که در مردم و و نیز نامیده شده است خلق پس و از آن حضرت صلی  
علیه و آله و سلم پس متعین است که در فرموده باشد است که کلام خود از برای آن حضرت بود  
ما یزینت که در عوالمی که باشد که آن حضرت در آن معجز خلق کرده و فرموده که این



کجا باشد معاود در آنوقت اسلام نیاورده بود و صحیح نیست که در عمر قضا باشد زیرا که تحقیق ثابت شده از اهل علم است که معاود یا اسلام در سال فتح آورده که بر قتل میگذاشتند و گفت کس در عام تقبلا اسلام آورد و درین نقل سستی منقول است یا حمل کرده بر عمر جبر از آن روی القدر بود از علم الفقه و این هم صحیح نیست زیرا که در بعضی نقلها صحیح آمده است که آن درج حضرت بود و در عمر و در روایتی است که معاود صحیح آمده آن در ایام عمر نبود این عبارت معاود فرموده است پس متعین شد محل آن بر عمر و القدر و تحقیق ثابت شده است که حضرت در وی از احرام برآمد و گفت که آیا چیزی بود چنانکه سابقا گفته بود و گفته اند که صحیح باشد که در این قول را از معاود و نقل خطا کرده اند و از اهل انکار کردند بر این عمر و قول وی که عمر حضرت در حجب بود و گفته عایشه که عمر نبود که این عمر را حضرت نموده یا استهوا کرد و خطا کرد و خجسته برشته بگویند و وجه اینست که سیان در معاود که این درج القدر بود و چنانکه درج نیست استهوا کرد که شامل شده و از استهوا غل و ضاعت کرد و او را نموده و عصا در دست و بعد درین وی و بخوار کرده از ریشه سال و زن که کافر معاود یعنی از درج القدر و پنج سال انقضی پس برین تقدیر حمل باید که این حکایت را در عمر جبر از آنکه و ایام عمر کرد و روایات آمده است و این **در** این عمر رسول الله صلوات الله علیه قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که حضرت گفت در حجة الوداع در بخت با آنرا از احرام انهم اجمع المخلص ضا و غارت کن موی هر سینه یکبار قالوا و المفسر گفت صحیح است که ناه که کن موی را نیز دعا و رحمت کن یا رسول الله قال المفسر اجمع المخلص یا زید غارت او حضرت میفرمود و گفت ضا و غارت کن مخلص یا زید و المفسر یا رسول الله یا زید صحار التماس دعا برای مقبره کرده درین وقت قال گفت و المفسر یا مقبره از آن جهت که درین روایت دعا را تخصیص مخلص کرده و دعا بر موم بمقبره را جمع کرده است و در روایتی دیگر است که با حضرت المخلص صحاب را گفت و المفسرین متفق علی این حدیث معلوم شد که این دعا مخلص را و انقیاس صحاب دعا بر مقبره را در حجة الوداع نبود و این دو احتمال دارد که در عمر بود که صحاب را بر آن دعا موم کرد و یا در روز نحر بود که از آن موم حج برآمده و بعضی گفتند که در حجة بود که دعای احصا یا زید موم برآمد و معلق کرده صحاب را نیز موم کرد مخلص و در امتثال این امر توفیق کردند چنانکه صاحب الاحصا باید و خدا علم **در** اینجا بر انقضی بصره عینی

[illegible]















[illegible][illegible]







است تو یک مالک و فرض نیست اتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهری در امر  
برجیل است بی تفسیر بطواف محمول است برین بقریه این حدیث **فقال**  
**قالت** عانت صفة لیلۃ القدر حیض کرد معنی در شب فطر او همین شب است که  
آنحضرت در محفل بود و شب در باب الحیض است برقرار سابق بگوید اندک چنانکه  
فقال ما را بی الا ما بکم نیز از من خود را که موقوف دارم و مانع اندک شما را یعنی از  
رجل بقریه زیرا که من حیض کردم و طواف کرده ام قال البیضا علیه السلام بعد از من حیض  
و سکون یافت طلق بقیضه ها و سکون لام و این دعاست که بر زن کند و لیکن حیضت دعا  
هر وقت و همچنین بران زود عادت عرب شده است چنانکه در اشغال و عجز و حرج کردن  
و نقل کردن و هلاک ساختن یا معنی بی نودن و حلقی رسیدن در دو حلقی یا در دو  
در حلقی و اسمی گفته که این حکم است که در محل نجس استعمال نکند و این دو کلمه را زود  
تحقیق است که در پیش کرده شده است اطواف بوم النحر یا اطواف کرده است  
که طواف زیارت قبل نم گفته اند کرده است قال گفت آنحضرت خطابه نصیب یافته  
برای و کجاست که شفق علیه **لکون** **عرو** بن الا حوس رضی الله عنه بقیضه زود  
سکون عا اطواف و صلاهی است روایت کرده است از وی بروی سلمان قال  
بسم الله رسول الله صلا علیه وسلم بقول فی حر الوادع ای یوم هذا کنت حسین  
آنحضرت که گفت در حر الوادع کدام روز است این روز قالوا یوم النحر الا که گفت  
روزی که اگر است حج اگر نام حج است سلطانا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است وی  
گویند که اگر در مقابل آنحضرت که عمره است و او را حج اعتق می نماند و انکالان مردم را حج  
کرد و بخواهد حج اگر بگوید من عادت زبان طواف و غریب نیست و حدیثی هم روایت  
کرده اند که حج در حر الوادع بارش حاج است و گفته اند که آنحضرت موضوع و باطل است  
نعم که آنحضرت که در حلقه علیه و بر سر و زود بود و بی شک بود و روز جمعه  
خارج از آن جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان ما که و اسوا که و انکالان  
علم کردیم که در آن لیل که در آن اول معلوم شده است الا لا یعنی مانع علی  
نفسه که ما شنیدیم که گفته و ستم که چنانکه گفته و ستم که بر نفس خود مشتاق  
می آید که کردن و ستم کردن است نیز هر که کسی ستم بیک شخصیت بر خود می  
کند که بر خود می آید از این ستم است پس این ستم بر نفسی نمی است و در روایتی آمده است  
الا لا لطف و برین تفسیر یعنی نیز است یعنی بی الا لا یعنی مانع علی و لطفه آه باشد

ای که گفته و ستم کند چه کند و ستم کند و نفس خود مقصود بی از کمال کردن  
و ستم کردن است بر بقریه هر که ستم بیک شخصیت بر خود میکند که آنرا و بر این رایج  
بود پس این ستم بر نفسی نمی است و در روایتی آمده است الا لا یعنی نفس و برین  
تفسیر یعنی نیز است یعنی بی الا لا یعنی چنانکه چنانکه در بقریه خود و لا سول علی  
والله و ما یک جانت کند چنانچه بریندی بره الدین و در این حدیث بقریه است که قصه  
شناعت این بقریه است از حیث بر اجات با آنکه این نزد حکم جانت بر نفس  
است بقریه بر این مادت جانت با طاعت با خدا قاریب شخص بقریه وی و بر این  
و بر این ناگفته حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد افسد ان یقول بی لطفکم  
چنانکه با شنیدید بر شیطان تحقیق نا ایدش دارند که عادت کرده شود و  
کلیت است از تبت بر ستم و در ستم ناگذاشتن است یعنی کما به ایش نارو  
قیامت و لیکن سکون لطف است چنانکه در ستم ستم اعمالی و لیکن مرا بجام است که  
با شنیدید شیطان را بر داری و بر داری که بر داری که شمارش شما از عملهای خود یعنی  
کارها میکند و کنان میورید از اخذ و حیرتی بنیاد و در آن عملها طاعت  
شیطان است که را می میکند و شیطان از اوردان عملهای مودی نفس و ایمان حرب  
و شمر و بیک و در واد این مادت و از غریب و حیرتی و حکم نصبت کرده است و بر داری این  
حدیث را **بسم** رافع این عمره و در بقریه ستم و فتح زای و بنون نسبت برینه صحابه است  
روایت کرده اند از حضرت بر علیه السلام در حدیث قال رایت رسول الله صلی  
علیه و سلم یطلب الناس بمی حین ارفع الصی گفت دیدم آنحضرت را که خطابه  
می کرد و در میان بگامی که بلند شد چنانکه خطابه می بلند شد و سار بر سر صبا و  
صبا و کوبالای بسم و می سر می بود و درون سعه می چنانکه شرف این بسم و قات  
و علی بقریه و عام رضی الله عنه تعبیر و تفسیر بقریه از آنحضرت و در ستم و ستم  
وی و می آید و بر ستم بگامی که در و بر بوند و آنحضرت میفرموده الناس من فایم  
و قاعد و بعضی استاده بودند و بعضی نشسته و در حلقه سکون است که در  
روز توبه بگوید مردم روز عید و در ستم بهر حکم که بقریه این بقریه که خطابه و تفسیر می  
فرمود و ما بعد از او **بسم** عایشه و این عباس بن رسول الله صلی الله علیه و سلم  
از طواف الزبارة یوم النحر لایطواف است از عایشه و این عباس بن رسول الله  
تا به طواف و برایت دیدم النحر لایطواف است از عایشه و این عباس بن رسول الله



انحضرت تا بگذرد طواف زیارت را ناخست ظاهر این حدیث معارضین است بحیث  
 عابت که انحضرت طواف کرد و ظهر نماز کرد و این اصطلاح است که در حدیث ظاهر  
 واقع شده و بسبب این تقدم و ترجیح کرده اند حیث این عمر را که در صحیحین واقع  
 شده که انحضرت ظهر نماز کرد و چنانکه گذشت و اندک علم و راه ازین روایان و او را این  
 مآخذ **در این عباس بن ابی حمزة علیه السلام** روایت می فرماید که ای عباس بن  
 روایت است از ابن عباس که انحضرت رمل کرد و طواف اقامت ازینجا معلوم  
 کرد رمل و طواف زیارت نیست و رمل و طواف و ادعای تم نیست پس رمل نیست که در  
 طواف قدوم رواه ابو داود و ابن ماجه **در این عائشه** یعنی امه عهده ان ابی حمزة  
 علیه السلام قال اذ انی اصابک بحجره الغنقه فعدل لکلی شئ الا انک گفت انحضرت  
 و تحقیق کنی که یکی از شجره العنقه را پس تحقیق از احرام برآمد و ملائ شعله و راه هر که  
 ناله رواه فی شرح السنه و قال اسناد معتبر و فی روایة احمد و ابی حنیفه  
 ابن عباس قال اذ انی اصابک بحجره فعدل لکلی شئ الا انک **در این** قالت افا من رسول  
 الله صلوات علیه و سلم من احقر وجهی صلا انظر کنت عائشه اقامه کرده و روایت  
 می کند که برای طواف در احرام در وقتی که رمل و ظهر را ظاهر این حدیث نیست  
 که ظهر نماز را و فرم مع انی بینه رکعت بسوی مناکلت بهما لیالی ايام التریق پس  
 و نگردد و بنیادش بعد از روزنامه التریق بری الحجه اذ اذات الشمس بری که در وقت که  
 رکعت افاب از جانب مشرق بسوی من و یک رکعت بسبع حصاهه هر چه را بخت مسکن  
 یک رکعت کل حصاهه یک رکعت با هر مسکن که و بخت عبداللّه و انی بینه و بیست  
 از حجه او و نه بانه بعد از رمل و بطیل القيام در دراز میکرد پس ندان را و تضرع و از آن  
 مسکن و دو جا چنانکه گذشت و بری انشاء الله فلا یقف عند ما یری یکره حجه بسیم را پس  
 می ایستاد و ندان می میکرد و یک رکعت رعا او و او **در این** ابی الدانای گفته معصیه  
 و نشود و الی ملین عن عاصم بن عدی ابی الوالد مع تابعی گفته است و در روی صحابه من  
 ابی و ابیبت میکند از در خود قال جنس رسول الله صلا الله علیه و سلم رعا الابل فی  
 البؤی و کنت رجعت که انحضرت برای چهار انگشتان شتران درخت با شش ابعی که در دنیا  
 جنون بگفته رجعت است ان پریم البؤی که می کند روز کرم بمسافر ازین عین معصوم  
 الحزین است جمع کند بیرون و در آنکه بعد از آنکه در کلمات فرمود انی احدی ایستاده که  
 در یکی ازین دور و روز و راه مالک و ازین روایات و ابی حنیفه و ابی حنیفه صحیح

**فصل اول** در بیان چهره های که بر روی سینه از ارحم یعنی عرلم است بروی که در آن  
عقود واجب که بروی دم باشد قریباً و در نصف سینه از کتف باصلح از شریعاً و بر  
قلبی و نظیر بقدری سینه و همه مذکور است در کتب عقد و رسائل مناسک و عجله از در  
سلاخ است مناسک بیان کرده ایم **الفصل الاول** در بیان عبادتین عزیزی است  
مستفان جدا سال رسول الله صدی بر سیدان بفرموده علی علیه السلام ایس الحرم من  
الشیء و جزایز است که پوشیده محرم از عیالها و جزایز پوشیده فقال ایس کتف اخضره  
پوشیده لیکن لا لبس الا بلبس الخفی و لیکن پوشیده بر آنها را نفسی بضم نین جمع فیض و الاصل  
و پوشیده است سینه و الاضراس و کتف و پوشیده بر آن ها را دم و دم پوشیدن فیض بر روی  
پوشیدن آنهاست بر وجه تعارف در آن چنانکه بر این را در با کتف و سینه از دریا بکشد  
و الا اگر بر بدن افکند شل و اجزای نامی آن آید بزرگ در خصوصیت منکوحه نیز که بر این پوشیده  
و از این پوشیده و الا بر نفس و پوشیده بر سینه و بر نفس یعنی موصوفه و نون و سکون را در  
بیان اینها تغییر کرده اند و از این پوشیده و از این تغییر ظاهر است و غیر  
آن و این پوشیده است که از بلاد شام می آید تمام بر آن دهنه و در آن می پوشیده و  
وقت داران می پوشیده و لا اخضا و پوشیده و از الا اصله بکسر غلین غلین غلین  
مگر که گویا غلین را پس پوشد و از او بلفظها اسفل من الکلیین و بایه که در  
سوزن بایان ترا در پوشیده از سوزن بکشد و بایه الا لبس اس الالبس و سینه  
زلفان و پوشیده از جامه های بر آن که سوده است از زلفان و او در سوزن و جامه های  
از او در سوزن و سکون را بایه از روی است که رنگ کرده و بر آن و از او در  
کوبه و شقی علی و از او بایه بر آن که سوده است بایه از روی است که رنگ کرده و بر آن و از او در  
را و لا لبس الا باللبس و نقاب بر روی منکوحه نیز که محرم است و در بعضی نسخ است  
تا بر این وقت و نقاب بکسوف بر روی منکوحه و لا لبس الا بلبس الخفین و پوشیده و در  
نقاب بر این را بایه نقاب بکسوف بر روی منکوحه و لا لبس الا بلبس الخفین و پوشیده و در  
سوزن بایه نقاب بکسوف بر روی منکوحه و لا لبس الا بلبس الخفین و پوشیده و در  
را که در است و بعضی گفته اند نوعی از زبور است که در آن در دستهای پوشیده  
آن لباس بر می آید و عاقل است و رسول الله علیه و آله و سلم  
و موعول گفته این لباس بر می آید و عاقل است و رسول الله علیه و آله و سلم  
افلا کما الحرم نقاب لبس خفی و عاقل است و رسول الله علیه و آله و سلم



[illegible][illegible]







[illegible]

که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بجهت اذن حرام است و اگر غیر محرم صید کند برای خود جزئی از آن برای محرم چه کند حلال است و بجهت امام ابو حنیفه و اصحاب وی است که حلال است اگر کلیم بید محرم را داد و محرم صید کند و امر بدان کند و امر بدان کند و دلالت و اشارت و اذاعت بر آن تأییدی می یابد و می یگوید دیگر اگر چه برای وی صید کرد شود چنانکه حدیث ابی قتاده بر آن دلالت و ادعایین است بخیر مذایب و احادیث و بر وی بجنب ظاهر مخالفت و معارضه آنکه در شرح سفر السیادت از ابن قتیله نقل است  
نام ترا ستیفا کرده شده است اینجا باید که دست و پا نداری **الفصل الاول** در بیان  
الصعب بفتح الصاد و سکون عین مملوین من غلبه بفتح جیم و حشره یه خسته صحابه  
ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصديق اذ جاء فی رسول الله  
روایت از وی که وی مدینه را دوری می فرمود ای صلوات الله علیه بر پیامبر و اهل بیت او و شما را که  
شکایت کرده بود و می خواست از ابوبکر و آنحضرت را بجا بفرستد و سکون موجهه او می خواند یا ذکر  
ان بود بفتح و او و نشاید در ال نام و دو موضع است بیان که در این ترکیب تریست  
و سکون تری که بر عبد الله و آنحضرت را بنو است و این صعب بن جهم و در جهمان کن  
بود و در جهم بن برادر بنید آنحضرت روی و قبول کرده غمار ای مانی و حدیث حسن بکرم که در  
آنحضرت جزئی کرد و روایت از ابن حوشی و انفعال و اندوه از قبول نا کردن آنحضرت  
به او را در خاک گفت آنحضرت المارده علیک الانام حرم جوستی یا بکر و این نیز از بنو کنان  
است اگر محرم از محرم بقتل جمع حرم است کبر یعنی حرام کند فی القاموس و در صحاح  
گفته که جمع حرام است منقح علیه نوشته اند تا که ظاهر از حدیث است که صعب بن جهم  
و جنسی زنده بمیداد و محرم را جایز نیست قبول آن و لیکن سخن در کثرت شکایت است  
که محرم را خون آن در دست نیاند و در روایت آمده است که در علم عماره حشیه بود ای  
روایت مسلم اگر چه در کبر و درین عماره حشیه را خون از وی می شکند و در روایتی آورده اند  
بکسر نه جزئی و در حدیثی آورده اند و در روایتی آورده اند و در روایتی آورده اند  
روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود **الفصل** ابی قتاده از صفی مع رسله الله علیه  
و قد طر و سلم و آنست از ابی قتاده صحابه مسبو که در وی بر آن آمده اند آنحضرت  
و این در علم صید بود و در روایت ششم از حضرت علفه مع بعض اصحاب و در کثرت خون  
ما را و قتاده را بعضی از ارباب خود و ارباب وی محرم بودند و می فرمود وی محرم نبود و را  
و اما را و حشیه قبل از آنکه در آن رسد و در حدیثی از ابن عباس از آنکه می فرمود وی از



علم را و ز کوه پس بنگامی کرد و پنداریان او که شنیدند او را و دلالت و اشارت نکردند  
 حتی راه ابو قحاده تا آمدند باز ابو قحاده فرک و سال پس سوار شد ابو قحاده پس را  
 کمر او بپوشید و فاطمه آن را و او عهده سوط پس سوال کرد این را که بدید دست وی  
 تا باز او را و بعضی گفته اند که مراد سوط یا حیفاست و در بعضی روایات با سوط  
 و ریح بن زکوره است قالوا پس ابا آفریدند یاران از داون سوط دست وی بگرفت  
 اصرام تا نماند نماید عات ربیع فضا و پس فرمود ابا قحاده از پس و گرفت سوط  
 را و در روایتی سوط و ریح را فخل علیس حمل او و دریافت بر محاربه فخر پس زد که  
 و بگرفت و بگشت او را تم اهل فاکو این جزو ابو قحاده پس خوردند بران نیز فخر و پس  
 پس ایشان شدند بعد از خوردن که کمر او گشت شکا در حالت اصرام خوردند ابو قحاده  
 باره از کوفت را که در دست بود فلما او کور رسول الله صلی الله علیه و سلم را و پس  
 بنگامی کرد یا فاطمه گفت را و بلایت برتیب رسید و حقیقت حال را عرض نمود  
 پس رسیدند محقرت را از اضم که او را و خوردن آن بانی فخل بل معلوم شد گفت محقرت  
 ایا هست یا شما از آن خبری قالوا معیها که فاطمه با ما می آید و دست و در روایتی با او  
 او فاطمه البی بیست گفت از حضرت فخر صلی الله علیه و سلم فاکو پس خوردند بانی از اضم  
 علیه و فی روایتها و در روایتی هر جاری و سلم را اینچنین آمد که فاطمه ابو قحاده  
 صلی الله علیه و سلم قال پس چون آمدند نزد محقرت فرمود اضم که اصرام را بکن علیها  
 ایا از فخر ایچ می بود که کرد ابو قحاده را که مکن و باز و بروی او اشارت ایدها یا اشارت کرده  
 باشد محقرت و بی بعضی عات کرده باشد بوجی از وجود برشکار کردن از او قالوا که فاطمه  
 بگوید قال فکلو اما یعنی من نمیکند محقرت خوب کردید که خوردید و این بانی ماده است  
 از کوفت و بی نیز بخورید یا من حدیث دلالت است بر آن که کوفت صید میکند مادامی که  
 جزو صید کرده با دلالت و اشارت و اعانت بران کرده و حدیث سابق بر محقرت انطلق  
 و احوالت و اما بسیار در برده حجاب آمد و در بعضی معانی نسخ بعضی خوب بود و در بعضی  
 فی بعضی نسخ این عرض البی صلی الله علیه و سلم محقرت الاصح عا من فکله فی الحرم  
 و الاصرام بخورند که بیست بر کسی که فاطمه را ندارد زمین حرم اگر چه اصرام باشد  
 للبراءة تخفف را و الفراء و مرغ و اکلند که حرام و فتح دال و در روزن میدان جانور هر مورد  
 است که از او غلبه و سلب شود در حرامات کف و العف و کرم و الکلب العقور و ملک  
 حرام است کف و صفت علیه غایتی است معنی فکله ان الله صلی الله علیه و سلم قال من

[illegible]



















[illegible][illegible]



وشت حتی اتم ما فاما لانا اگر که در سال پوره بقتضای علی که بای گو واقع شد و اما الفخار  
 و من عبدالله بن عمر قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم كلفت ابن عمر بن  
 آدم يوما فحضرت بعد از آن که در آنحضرت یعنی بخدمت آنحضرت کفر فرمود و آنوقت  
 پس تا آنکه در میان آمد و مانع شد که آن فرزند زوجه که فخر السی پس  
 آنکه در پیتر علی بن علی و سلم و یارهای خود را که فرزند آنحضرت  
 و قهر صاحب فقیر کرد و آن صاحب آنحضرت و خلق کرد یعنی از این و بعضی  
 خلق کرد بعد از آنکه بسیار در میان از افرام بخت غر و فو که ناشی است از  
 و صلوات است پس از آنکه گفت یا رسول الله تو را از افرام و خلق کنی و چرا که درین  
 آنحضرت از افرام بر آید و خلق کرد و بعد از آنکه بخت نمودند صاحب پس خلق کرد و  
 بعضی فقیر کردند و بعضی دیگر از آن که بای آن در آنحضرت فضل خلق را و دو آن فقیر کردند  
 زوایای آنحضرت **و** السو که بر سر و سکون است و فتح و او این مختار بفتح است و بکلی  
 تا بهیچ و با قال آن رسول الله علیه و سلم که بخت آن خلق و دار صاحب بخت  
 کرد آنحضرت پس از خلق چنانکه بعد است و در بر آنحضرت علی را بقتیر و حله  
 و در قول ابی حنیفه و حمی و جهمان و ابیوسف میگوید یا هر که در آنکه خزان است بزرگ  
 رسول خدا علیه السلام خلق کرد عام و در آنکه بخت آن سکون که خلق وقت و بعد  
 بر تقدیر است که ترک کرد و در آنحال حج و عمره و شمس از آنکه بخت و آنحضرت و حقا  
 گوید که در آنجا این که در آنجا نیست شود است حکام غیرت و از آنکه در آنجا علم و اه الجاری  
 این عزاء قال السجده است رسول الله گفت این عزاء که بخت شما را است  
 بر خضر علی بن علی و سلم گفت این که آن مجلس از آنکه من این طاعت بایست و با  
 است و او را که است که در آنجا نیست شود و از آنکه در آنجا حج طواف کند بخانه کعبه  
 و تصامیم و بعضی فرمود که هر که در آنجا است طواف کند و از آنکه در آنجا حج طواف کند  
 یعنی حج ما فاما لانا که حج کند سال آینده بعد از آنکه بخت آن سکون که در آنجا است  
 بخت بایست و در آنجا که بخت بایست و در آنجا که بخت بایست و در آنجا که بخت بایست  
 بود و بخت آن خلق که در آنجا است پس گفت این که بخت آنحضرت این است که او را  
 و بخت کرده شود از حج عمره و از آنکه در آنجا بخت بایست و در آنجا که بخت بایست  
 عایشه رضی الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم علي سائلا فقلت اني  
 كنت عاتلة قد اكلت من ثمنها و هو خفيف صرعه و بعينها و كنت في حجة

[illegible]



[illegible][illegible]







[illegible][illegible]





















خدا بک برود بپرست افضل و اکمل است ماعلی الارض بقدر اجساد ان کیون خری بهما منیا  
نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آن جا از مدینه نش  
وات سرار گفت آنحضرت این سخن را همچنین نفر مرگده طبعی این حدیث را و اینج  
لازم می آید که مردان در مدینه و مدفون شدن در وی افضل است از شهادت و مدفون  
شدن در جای دیگر و این المانع و ادخل است در بیان فضیلت مدینه و مدفون شدن در  
اما پوشیده مانده که ظاهر برین تقدیر و فقیر نیست که گفته باشند و نیست در راه خدا مانده  
موت به مدینه و لفظ حدیث احتمال این معنی دارد که گفته شود که مراد نیست که آنحضرت فرود  
حلی است یا مدینه است یا مدینه است موت به مدینه مثل فعل فی سبیل الله که افضل است از  
مرد و لکن اگر آن روزی شود موت در مدینه و در وی افضل است از موت در سایر بلاد  
و لکن باقی میماند از فضیلت شهادت و شهادت شدن در راه خدا و الله اعلم بالادوار  
که در روایت کرده است این حدیث را امام مالک بطریق ارسال و اینج معلوم  
میشود که مراد بجهنمی بر سید انصاری است که تابعی است و امام مالک و هشام بن عروه و  
شعبه و قوری از وی روایت دارند بجهنمی بن سعید القطان که از ثقات است و اهل حدیث  
و اگر را نباشد است چندی روایت از امام مالک و از هشام بن عروه و بجهنمی بن سعید  
و شعبه و قوری دارد و تقدیر **این عباس رضی الله عنه** قال قال عمر بن الخطاب  
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت این عباس گفت عمر بن الخطاب رضی الله  
عنه گفتیم آنحضرت را و بود ای العقیق و قال آنکه آنحضرت در وادی العقیق  
بود که نام وادی است از او دیده مدینه مطهره و ذکر آن در اشعار و احادیث بسیار واقع  
میشود و آنحضرت آنجا رفت و نماز میکرد و يقول میگفت آنحضرت انانی الالات من ربه آمد  
در آن شب است و از بیات برورد که من فقال صلی فی هذا الوادی المبارک کثیرا نماز درین  
وادی مبارک و قل عمره فی حیره و عوده را و جمع یعنی حساب کن این نماز را بر باجمعه و در جمع  
و قول استعمال کرده میشود در معنی افعال و فی روایت و قل عمره و من مقصود بیان فضیلت  
نماز است درین بقعه شریفه که حکم عمره جمع

دارد و رواه البخاری  
تم کتاب التامک  
بعون الله  
و توفیق  
تم





